



لیکن در آستانه یورپ

آر. آر. کوکسلیف

محمدرشتی بخار

ایران در آستانه یورش تازیان

ایران در آستانه یورش تازیان

نوشته: آ. ای. کولسینکف

پیراستار: ن. و. پیگولفسکایا

ترجمه: م. ر. یحیایی



انتشارات آگاه

تهران، ۱۳۷۲

چاپ اول ۲۵۳۵
چاپ دوم ۲۵۳۷

312008
30.3.94

54.08
Sgh

ایران در آستانه یورش نازیان
نوشته آ. ای. کولسنیکف
پیراستار: ن. و. پیگولفسکایا
ترجمه م. ر. یحیایی

انتشارات آگاه

تهران، خیابان شاهرضا، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران

چاپ این کتاب در تابستان ۲۵۳۷ در چاپ افست گلشن به پایان رسید.
حق چاپ محفوظ است.

شماره ثبت در کتابخانه ملی ۹۶۱ به تاریخ ۳۷/۳/۳۰

مقدمه پیراستار

ایران در تاریخ خاور زمین، مقامی بس والا دارد. موقعیت جغرافیایی ایران که میان جنوب باختری آسیا و نواحی محصور در کوه‌های خاور دور، در سر راه کاروان رو و بازرگانی دریایی قرار داشته، مناسبات سیاسی، اقتصادی و تأثیر ایدئولوژیک آن در دورانهای گوناگون چنان با اهمیت و بزرگ است که بررسی تاریخ این کشور را برای زمان حال نیز ضرورتی مبرم می‌گرداند.

کتاب آ. ای. کولسنیکف بیشتر از این رو مورد توجه است که دربارهٔ واپسین دوران ساسانیان، یعنی زمانی است که در این دولت که در سدهٔ ششم میلادی به اوج قدرت و نیرومندی رسیده بود، نشانه‌های ضعف سیاسی تجلی کرد و در کودتاهای خاندانی و تغییر فرمانروایان نمایان گردید. منابع بزرگ به زبانهای گوناگون به‌نگارنده امکان داد تا مطالب تاریخی و نظریات تاریخ‌نویسان را با یکدیگر مقابله و مقایسه کند. این کار امکان داد که دربارهٔ وضع سیاست داخلی و خارجی دولت ساسانیان در پایان سدهٔ ششم و آغاز سدهٔ هفتم میلادی تحلیلی ژرف به عمل آید و تا آنجا که ویژگی مطالب مورد استفاده اجازه می‌دهد، تغییرات حاصله در وضع اجتماعی زمینداران کوچک و کشاورزان دنبال شود. مؤلف بر اساس پژوهشهایی پیرامون آثار تاریخی و سکه‌شناسی، شرح تقسیمات اداری و حدود مرزهای دولتی امپراطوری ساسانیان را در پایان سدهٔ ششم و آغاز سدهٔ هفتم میلادی، آورده است.

غلیان ایدئولوژیک در بین قشرهای گوناگون مردم شهرها و روستاها و گسترش ادیان گوناگون به پدیده‌های ضد و نقیضی منتهی

گشت. روشن است که نمایندگان نسطوریان نقش معینی در ادارهٔ دولت داشتند که انگیزهٔ اعتراض و احتجاج مغان زرتشتی گردید. این اعتراض بدان منجر شد که دولت، مردم مسیحی کشور خود را مورد پیگرد قرار دهد. رقابت دایمی پروان فرقهٔ یعقوبی و نسطوریان برای شاهان ساسانی دستاویزی بود که در امور کلیسای مسیحی مداخله کنند.

ضعف اجتماعی و اقتصادی و جوشش ایدئولوژیک در ایران، زمینه را برای یورش موفقیت آمیز تازیان که به زندگی دودمان درخشان ساسانی پایان داد، فراهم ساخت.

دوران ساسانیان در تاریخ عمومی فرهنگ بشر آثار جاویدانی به شکل نوشته یا فرهنگ مادی به جای گذاشت. دوران ساسانیان عهدیست که شاعران در وصفش شعر بسیار سروده‌اند و خرد و بینش نقاشان، هنرمندان و بناکاران خاورزمین را محسور کرده است.

مؤلف توانسته است نشان دهد که ایران تنها به عنوان قدرت نظامی در برابر تازیان عقب ننشست، این امر نیز حائز اهمیت بود که دین کهن و تشریفاتی زرتشت می‌بایست در برابر آیین یکتاپرستی که سادگی و قابل فهم بودنش آن را نیرومند ساخته بود، تسلیم شود. تجسم تصویر ساخت دولتی و زندگی ایران در آستانهٔ دوران نوین، وظیفه‌ای بود که مؤلف جوان به خوبی از عهدهٔ آن برآمده است.

پیشگفتار

بررسی دوران ساسانیان در تاریخ ایران (۲۲۶-۶۵۱ میلادی) یکی از پیچیده‌ترین وظایف در علوم خاورشناسی است. دشواری کار در آن است که پیش از تسخیر ایران به دست تازیان، ایرانیان تاریخ-نویسی را به معنای کامل این واژه نداشتند، زیرا تاریخ رسمی (واقعه-نگاری درباری) بیشتر انباشته از حماسه رسمی بود. پابای واقعه‌نگاری، ادبیات وسیعی نیز در سبکهای گوناگون وجود داشت که در تحریر نخستین تقریباً باقی نمانده است. حجم کوچکی از آثار خطی به زبان پارسی میانه که تا اندازه‌ای تحت تأثیر مجموعه‌های سرشار سکه‌شناسی و اطلاعات و منابع بیگانه، که معاصر وقوع رویدادها بوده‌اند؛ و همچنین به وسیله اطلاعاتی که از آثار مؤلفین تازی و پارسی اسلامی متأخر به دست می‌آیند، غنی‌تر شده است.

موضوع این پژوهش عبارت است از بررسی ایران ساسانی در آستانه سقوط کامل این خاندان، یعنی از هر مزد چهارم تا دوران برتخت نشستن یزدگرد سوم (از ۵۷۸ تا ۶۳۲ میلادی). دوران مورد بررسی از آن رو بیشتر شایان توجه است که بلافاصله پس از اصلاحات خسرو اول انوشیروان و رویدادهایی که در دوران جانشینان او رخ داد و تا اندازه زیادی پی‌آمد این اصلاحات بود، آغاز می‌گردد. از سویی دیگر، در همان زمان بود که روشن گردید دیگر دین زرتشتی حاکم، قادر به رقابت با جریانهای گوناگون مسیحیت نیست؛ و همین امر بود که پیروزی و استقرار اسلام را نیز آسان کرد. ناکامی‌های سیاست خارجی و تغییر و تحولات داخلی دولت ساسانیان، زمینه را برای

پیروزی تازیان فراهم گردانید.

بسیاری از پژوهشگرانی که موضوع کار آنها دوران آغاز قرون وسطی در خاور نزدیک است، ناگزیر به رویدادهایی که در ایران، در اواخر عهد ساسانیان رخ داده است، توجه می کنند. تاریخ ایران پس از قباد اول، نسبت به سده های سوم تا پنجم میلادی، در منابع مورد تحقیق با تفصیل بیشتری آمده است؛ دایره این منابع نیز وسیعتر است و امکان می دهد روایات موازی یا مغایر، با یکدیگر مقایسه شوند. به همین سبب است که توجه وافری به ایران سده های ششم و هفتم میلادی معطوف می شود.

مطالعه جدی تاریخ ساسانیان عموماً، و دوران آخر کار آنها خصوصاً، با اثر علمی ک. ریختر دانشمند آلمانی از ابتدای سده گذشته آغاز شد^۱. در سالهای پس از آن، خاورشناسان کشورهای مختلف به این موضوع پرداختند: لبو، میورالت، مردتمان و دیگران. آنها بیش از هر چیز به ترتیب سنواتی رویدادها توجه داشتند^۲.

ک. پاتکانیان نخستین پژوهشگری بود که در روسیه کوشید مطالب مربوط به ساسانیان را به ترتیب در آورد. او در کتاب خود نوشته های موازی چند مأخذ ارمنی را درباره فعالیت هر یک از شاهان ساسانی آورده است؛ شرح حکایتی درباره هر پادشاه طبق معمول با

1. C. Richter. Historisch - kritischer Versuch über die Arsaciden und Sassaniden dinastie nach den Berichten der Perser, Griechen und Römer. Leipzig, 1804.

۲- نام آثار آنها در اینجا نمی آید، این آثار در پژوهشهای دانشمندان متأخر ذکر خواهد شد.

يك خلاصه به پایان می‌رسد.^۱ ترجمه او از تاریخ مبنومس و جغرافیای ارمنی از مولفی ناشناخته و منسوب به موسی خورنی نیز مربوط به تاریخ ایران در آغاز قرون وسطی است.

ف. اشپیگل اثر بزرگی در سه جلد نگاشته است که در آن تاریخ سیاسی ایران در دوران باستان تا استیلای مسلمانان، تاریخ ادیان، مسائل ساخت دولت و علم و هنر در یکجا گرد آمده است. ظاهراً ترتیب دادن چنین مجموعه‌ای پیش از وقت بوده است: اگر تاریخ سیاسی را که در آن ترتیب شرح رویدادها نسبتاً نگاهداری شده کنار بگذاریم، سایر مسایل از طرف مؤلف در چهارچوب دوران بسیار بزرگی مورد بررسی قرار گرفته است که گمان نمی‌رود توجیهی برای آن وجود داشته باشد. در فصلهای مربوط به آخرین فرمانروایان ساسانی بیش از هر چیز شرح جنگ‌های ایران و بیزانس (روم شرقی) آمده است.^۲

ت. نلدکه، خاورشناس مشهور، در بررسی این مسئله سهم بزرگی داشته است. ترجمه آلمانی بخش مربوط به ساسانیان از تاریخ طبری که به وسیله او صورت گرفته، با تفسیر بزرگی در حواشی همراه است که در آن تفسیرها از سایر منابع: ایرانی، عربی، سریانی، ارمنی، لاتین و یونانی استفاده شده است.^۳ گذشته از این، در پایان کتاب ضمیمه‌ای آورده است که آن نیز پژوهشی مستقل درباره کارهای جداگانه است.

۱- ک. پاتکانیان، تجربه تاریخ دودمان ساسانی طبق نوشته‌های مؤلفین ارمنی، سنت پترزبورگ، ۱۸۶۳.

1. Fr. Spiegel. Eranische Alterthumskunde, Bd. 3 (Geschichte, Staats und Familienleben. Wissenschaft und Kunst). Leipzig, 1878.

3. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden. Leiden, 1879.

ارزش این کار تا به امروز نیز باقی است.

در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم میلادی، توجه زیادی به مسایل مربوط به ایران در دوران قرون وسطی دیده می شود که در آن زمان کارهای عمومی جای خود را به ویژه نامه های جدا گانه می دهد.

ی. مارکوارت دانشمند آلمانی، تفسیری مفصل، تاریخی و جغرافیایی برای آن بخش از کتاب منسوب به موسی خورنی که مربوط به ایران است، ترتیب داد؛ ترجمه و تفسیر رساله پهلوی شهرستانی های یران شهر (شهرهای ایران) نیز ثمره کار مشترک او و ج. مسین است.^۱ از روی این اثر می توان درباره تقسیمات اداری یرانشهر (ایران شهر) در آستانه استیلای تازیان داوری کرد. از سال ۱۸۹۶ تا سال ۱۹۳۶ میلادی، پ. شوارتس پژوهشهای وسیعی درباره جغرافیای قرون وسطای ایران از روی آثار جغرافی نویسان عرب انجام داده است. در پژوهشهای او اشارات گرانمایی به رویدادهای دوران ساسانی و اطلاعاتی درباره اقتصاد و فرهنگ بخشها و شهرستانهای گوناگون وجود دارد.^۲ در روسیه کتاب تاریخ ساسانیان و استیلای تازی یران اثر ا. کریمسکی چاپ شد که بیشتر آن مربوط به آخرین فرمانروایان ایران است. این اثر که دارای ویژگی بررسی است و از مطالب درسی تشکیل شده،

1. J. Marquart. Éranšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenaei mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen. Berlin, 1901; J. Markwart, G. Messina. A catalogue of the Provincial capitals of Eranshahr (Pahlavi text, version and commentary). Roma, 1931.
2. P. Schwarz. Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen. I-IX. Leipzig-Stuttgart, 1896, 1936.

حالا دیگر کهنه شده است.^۱ تقریباً پژوهشهای ك. ا. اینوسترانسلف که بعداً آنها را در مطالعات ساسانیان گرد آورده است مربوط به همین عهد است.^۲ این پژوهشها درباره نظریات جنگی در عهد ساسانیان و آداب و رسوم مردم است که ریشه آن در دوران قبل از اسلام است.

آکادمیسین و. و. بارتولد بخش اساسی آثار خود را درباره آسیای میانه و ایران در دوران بعد از اسلام نگاشته است. اما او در برخی آثار خویش درباره جریاناتی که در آخرین سده موجودیت دولت ساسانی به وقوع پیوسته است، اشارات مهمی دارد. از جمله در دو اثر خود به طرز قانع کننده ای تغییراتی را که پس از جنبش مزدکیان در قشربندی جامعه رخ داده است و همچنین پدیدار شدن قشر مأمورین اشرافی را که در اثر پیشرفت زندگی شهری به وجود آمد، نشان می دهد.^۳ پژوهشهای و. و. بارتولد درباره جغرافیای تاریخی ایران نیز بر همگان روشن است.

از سالهای بیستم قرن حاضر بررسی مرتب مناسبات حقوقی دوران ساسانیان بر اساس کتاب پهلوی ماتکدان هزاد داتستان (هزار داوری قضایی) آغاز گردید.

خ. بارتلومه، کتاب ویژه ای درباره تفسیر اصطلاحات قضایی

۱- ۱. کریسکی، تاریخ ساسانیان و استیلای تازی بر ایران، چاپ دوم، مسکو ۱۹۰۵.

۲- ك. اینوسترانسلف، الف) قطعه ای از رساله جنگی از کتاب «آیین نامه ساسانیان» سنت پترزبورگ، ۱۹۰۶. ب) «مطالعات ساسانیان» سنت پترزبورگ ۱۹۰۹.

۳- و. و. بارتولد، الف) «در باره تاریخ حماسه پارسی»، پتروگراد ۱۹۱۵. ب) «درباره تاریخ جنبش دهقانان در ایران». در کتاب «از گذشته دور و نزدیک»، پتروگراد ۱۹۲۳.

چاپ کرد^۱. سالها پس از آن ا. پالیارو و ا. گک. پریخانیان نیز به توضیح دربارهٔ این اصطلاحات پرداختند.

مدت زیادی ا. کریستنسن به پژوهش دربارهٔ ایران ساسانی پرداخت. نخستین اثر پژوهشی او در سال ۱۹۰۷ چاپ شد^۲. پس از آن او کتاب و مقالات متعددی دربارهٔ رویدادهای گوناگون و از جمله جنبش مزدکیان چاپ کرد. ثمرهٔ کوششهای پیگیر او کتاب تازه‌ای بود که در سال ۱۹۳۶ زیر عنوان ایران در عهد ساسانیان منتشر گردید و در سال ۱۹۴۴ نیز تجدید چاپ شد^۳. مؤلف در آخرین اثر خود از تمام ادبیات و تاریخهای مربوط به این دوران که در زمان او مورد استفاده علمی بود، بهره گرفت. اثر او دارای ویژگی کلی است. با وجودی که برخی مسایل - وضع مسیحیان در ایران، جنبش مزدکیان، آثار فرهنگی - با تفصیل بیشتری نگاشته شده است، سایر مسایل - سیاست داخلی و خارجی دولت، مناسبات متقابل با اعراب و غیره بسیار اجمالی است. کاملاً طبیعی است که در این کتاب پر حجم نیز غیر ممکن بود تمام مسایلی را که در دوران بیش از چهار سدهٔ فرمانروایی ساسانیان به وجود آمده بود، توضیح داد.

تفسیر و. مینورسکی دربارهٔ اثر جغرافیایی فارسی اواخر قرن

1. Chr. Bartholomae. Zum sasanidischen Recht, 1-v. Heidelberg, 1918-1923.
2. A. Christensen. L'empire des Sassanides, le peuple, l'état, la cour. Copenhague, 1907.
3. A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides. Copenhague, 1936, 2e éd; 1944.

دهم میلادی^۱ که در آن این دانشمند مناطق مسکونی کم شهرت را که در دوران باستان شکوفان بوده است، نشان داده و ریشه اساسی آنها را معین کرده است، برای او جغرافیای تاریخی ایران دارای اهمیت زیادی است. این اثر از لحاظ ویژگی خود به تفسیر مارکوارت و پژوهش پ. شوارتس نزدیک است.

در اتحاد شوروی، از سالهای سی ام، به تاریخ و فرهنگ ایران ساسانی و کشورهای همسایه آن توجه ویژه ای معطوف گردیده است. مقالات بیشمار در مجلات و کتابهای گوناگونی چاپ شده و می شود^۲. اما پژوهش مستقیم اواخر عهد ساسانیان در آثار ن. و. پیگولفسکایا آغاز گردید. این بانوی دانشمند آثار خود را بیشتر با استناد به مطالب لاتینی، یونانی و سریانی که کمتر کسی بر آنها آگاهی داشته، نوشته است. او طی مدت سی سال که به پژوهش درباره ایران در آغاز قرون وسطی مشغول بود، چند ویژه نامه و چندین مقاله درباره تاریخ اجتماعی و سیاسی، روابط ایران و بیزانس، مسایل شهرها در آغاز قرون وسطی

1. Hudud al-Alam, «The Regions of the World» a Persian geography 372 A. H - 982 A. D. translated and explained by V. Minorsky with the Preface by V. V. Barthold. translated from the Russian. London, 1937.

۲- ی. ا. پاخوف. ۱) سنگ نوشته های پهلوی دربند. پیام پژوهشهای اجتماعی آذربایجان، شماره ۸ سال ۱۹۲۹؛ ۲) درباره تفسیر سنگ نوشته های پهلوی دربند، باکو ۱۹۳۰؛ مقالات در ویژه نامه فردوسی، مسکو - لنینگراد ۱۹۳۴؛ ی. ا. اربلی، ک. و. ترپور. فلز ساسانیان، مسکو - لنینگراد ۱۹۳۵؛ ب. زاخودر، ایران در دوره ساسانیان. مجله تاریخ شماره ۱۲ سال ۱۹۳۸؛ س. ت. برمیان. ۱) ساخت فتودالی کارتلی در دوران فرمانروایی مرزبانان، تز دکتر، لنینگراد ۱۹۳۵؛ ۲) راه های بازرگانی ماورای قفقاز در دوران ساسانیان طبق نوشته Tabula Peutingeriana یو. ا. سولودوخو جنبش مزدکیان و شورش یهودیان عراق در نیمه اول سده ششم میلادی، ۱۹۴۰.

در خاورزمین، مسایل سازمان پیشه‌وری و بازرگانی، وضع مردم مسیحی در امپراتوری ساسانی و جنبش مزدکیان و غیره چاپ کرده است. آخرین کتاب او درباره تازیان مرزنشین قبل از اسلام و روابط آنها با ایران و بیزانس، يك دستاورد بزرگ علمی است.^۱

در سالهای اخیر در کشور ما (اتحاد شوروی) و نیز در خارج به بررسی فتودالیزم در ایران توجه ویژه‌ای معطوف می‌گردد. گذشته از کارهای ن. و. پیگولفسکایا که بر همگان روشن است، باید همچنین از کتاب مشترك ف. آلتهايم و ر. اشتیل خاورشناسان آلمانی و مقاله بزرگ‌گ. ویدنگرن، خاورشناس سوئدی درباره فتودالیزم ایران نام ببریم.^۲ در کتاب اول به طور کلی از منابع عربی استفاده شده است و صحبت درباره تغییر زندگی اجتماعی ایران در وابستگی با اصلاحات قباد و خسرو انوشیروان است و در اثر ویدنگرن شکل‌های وابستگی به فرمانروایان در دوران پارتها و ساسانیان مورد بررسی قرار گرفته است. هر دوی این آثار با وجودی که عاری از نقص نیستند، برای

۱- کارهای اساسی ن. و. پیگولفسکایا عبارتند از: درباره مسأله اصلاح مالیات به وسیله خسرو انوشیروان، سال ۱۹۳۷؛ تاریخ سریانی از مؤلفی ناشناخته درباره دوران ساسانیان، سال ۱۹۳۹؛ جنبش مزدکیان، سال ۱۹۳۴؛ بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، سال ۱۹۴۶؛ شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی، سال ۱۹۵۶ میلادی؛ درباره مسئله مالکیت فتودالی بر زمین در ایران، سال ۱۹۵۶ میلادی؛ تازیان و مرزهای بیزانس و ایران در سده‌های چهارم تا ششم میلادی، سال ۱۹۶۴ میلادی.

2. F. Altheim, U. R. Stiehl. Ein Asiatischer Staat. Feodalismus unter den Sasaniden und ihren Nachbarn. Wiesbaden, 1954; G. Widengren, Recherches sur le feodalisme iranien. Orientalia Suecana, vol. V (1956) Uppsala, 1957.

شناخت علمی تاریخ ساسانیان ارزشمند هستند.

۱. کلیما، دانشمند چکسلواکی توجه خود را به تاریخ جنبش‌های اجتماعی معطوف کرده است. او دو ویژه‌نامه نوشته است یکی دربارهٔ پروان مانی و دیگری دربارهٔ جنبش مزدکیان. نامبرده این جنبش را از آغاز تا پایان بررسی و اوضاع ایران را در آستانهٔ قیام مزدک تحلیل و به پژوهش‌های بعدی ملی اشاره کرده است.^۱

سیل روزافزون مطالب دربارهٔ همسایگان شمال خاوری ایران یعنی هپتالیان و ترکان و نیز مناسبات پیچیدهٔ دولت‌ها در آغاز قرون وسطی، این ضرورت را ایجاد کرد که هنگام توصیف این و با آن رویداد، سیاست خارجی ساسانیان در سده‌های ششم و هفتم میلادی، منابعی ضد و نقیض مورد تحلیل قرار گیرند و به ترتیب در آیند. ر. گیرشمن، ل. ن. گومبلف، ک. تسگلدی و گ. ویدنگرن آثاری از این قبیل دارند.^۲

آثار ک. و. تریور و ز. م. بونیاتف، تجسمی دربارهٔ کشورهای

1. O. Klíma. Mazdak. Geschichte einer sozialen Bewegung im Sassanidischen Persien. Praha, 1957.

2. R. Ghirshman. Les Chionites-Hephtalites. Le Caire, 1948.

ل. ن. گومبلف الف) بهرام چوبین (تجربهٔ انتقاد از منابع)، سال ۱۹۶۰؛ ب) شهادت بهرام چوبین (مطالب و تفسیر) سال ۱۹۶۲.

K. Czeglédy. Bahrām Cobín and the Persian apocalyptic literature. Acta Orientalia acad. sci. Hungariae, t. VIII, Budapest, 1958, pp. 21-43, G. Widengren. Xosrau Anōšurvan, les Hephtalites et les peuples Turc. Orientalia Suecana. vol. I, fasc. 1-2. Uppsala 1952, pp. 69.-94.

ماورای قفقاز است که به ایران پیوسته بودند^۱.

در آثار عده‌ای از پژوهشگران داخلی و خارجی که در تاریخ صدر اسلام و استیلای تازیان کار کرده‌اند (ل. کاپتانی، گک. له‌استرنج، ب. شپولر، ی. ا. بلیایف، ای. پ. پطروشفسکی و آ. یو. یا کوبفسکی)، اشاراتی خارج از موضوع کارهای آنها به رویدادهای اواخر عهد ساسانیان در ایران شده و این رویدادها ارزیابی گردیده‌اند. آنها پایه‌های مسایل سیاسی، ویژگی زندگی اجتماعی و فرهنگی این دولت را که به چنگ تازیان افتاده بود، مورد تحلیل قرار می‌دهند.

پژوهشگرانی که به بررسی دوران صدر اسلام اشتغال دارند، ناگزیر با پیامهای محمد (ص) به سران قبایل همجوار و دولت‌های همسایه، سروکار پیدا کرده‌اند؛ متن این پیامها در منابع گوناگون پراکنده است و در مورد واقعیت داشتن آنها نظریات مختلفی ابراز می‌شود.

درفهرست بزرگی که از این پیامها وجود دارد، مقاله‌م. حمیداله شایان توجه است. مؤلف، نوشته قدیمی شامل متن پیام پیامبر را به خسرو دوم پرویز، با روایات گوناگون همین پیام در منابع عربی زبان قرون وسطی، مقابله کرده و به این نتیجه رسیده است که احتمالاً این سند واقعی است^۲.

در خود ایران بررسی دوران ساسانیان نسبتاً به تازگی آغاز شده است که دانشمندان اساساً به مسئله تاریخ فرهنگ توجه کرده‌اند.

۱- ل. و. تریور. شرحی درباره تاریخ و فرهنگ آلبانی قفقاز، مسکو-لنینگراد، ۱۹۵۹.

ز. بونیاف. آذربایجان در سده‌های هفتم تا نهم میلادی، باکو، ۱۹۶۵.

2. M. Hamidullah. Original de le lettre du prophète à Kisra. Rivista degli Studi Oriental, vol. XL, fasc. I, Roma, 1965.

معمولاً چنین فعالیتی را با نام سعید نفیسی و علی سامی مربوط می‌دانند نفیسی چند اثر و منجمله کتاب تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران ۱۳۳۱ و مقاله‌ای علی انقراض تمدن ساسانی، را در مجله پیام نوین، سال اول تهران ۱۳۳۸ نگاشته است. سامی مؤلف اثری است در دو جلد به نام تمدن ساسانی، جلد اول شیراز ۱۳۴۲ و جلد دوم شیراز ۱۳۴۴. در این اواخر ترجمه آثار دانشمندان اروپا و شوروی به زبان فارسی گسترش یافته است.

گذشته از پژوهشهای مؤلفینی که نام آنها در بالا آمد، ادبیات سرشار دیگری نیز به زبانهای اروپای غربی و روسی و از جمله متن‌های چاپ شده پهلوی، سنگ‌نوشته‌ها، سکه‌ها و مهرهای ساسانی، مقالات کتب گوناگون درباره هنر و دین (آثار ا. وست، ا. هرتسفلد، م. اشپر-نگلینگ، ر. زخنر، س. ویکاندر، و. ب. هنینگ، ا. هانسن، ر. ن. فرای، ژ. دومناسک، ه. بیلی، م. بویس، ر. گوبل، آ. یا. بوریسف، و. گ. لوکونین و غیره) وجود دارد. در این آثار نیز گشت و گذاری در تاریخ ساسانیان شده است که در فصل‌های بعد پاره‌ای از آنها را خواهیم دید.

با توجه به پیچیده بودن اوضاع در اواخر عهد ساسانیان و مسایل گسترده‌ای که بررسی آنها را ایجاب می‌کند، ما کار خود را در سه جهت اصلی محدود می‌کنیم:

- (۱) منابع تاریخ این زمان و ویژگی آنها.
- (۲) سیاست داخلی و خارجی ایران از سال ۵۷۸ تا سال ۶۳۲ میلادی.
- (۳) شهرستانهای ایران ساسانی (مسایل تقسیمات کشوری و مرزهای دولتی).

فصل اول - منابع دوران مورد بررسی

گوناگونی آثار خطی که در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد، اجازه می‌دهد که این آثار را طبق اصل زبانی که به آن نوشته شده‌اند و با در نظر گرفتن چهارچوب زمان نگارش آنها به سه گروه عمده تقسیم کنیم:

منابع پهلوی سده‌های ششم و هفتم میلادی.
منابعی که به زبان‌های غیر ایرانی نگاشته شده‌اند و مربوط به سده‌های هفتم و هشتم میلادی هستند.
منابع تازی و پارسی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی.

منابع پهلوی سده‌های ششم و هفتم میلادی

در این بخش اساساً آن دسته از منابع پهلوی که دارای محتوای اشرافی هستند و تا اندازه‌ای رویدادهای دوران آخرین فرمانروایان ساسانی را منعکس می‌کنند، آورده می‌شوند. پیدایش نخستین آثار ادبیات اشرافی به زبان پهلوی، مربوط به آغاز دوران ساسانیان است و با وجود این که کهنترین آنها را که تا روزگار ما رسیده است باید مربوط به اواخر سده پنجم میلادی دانست. از تودات و آثار مولفین

یونانی^۱ می‌دانیم که تاریخچه‌های درباری وجود داشته و در آنها کارهای شاهان ایران منعکس شده است. فرامین شاهان، تصویب‌نامه‌ها، عهدنامه‌ها و زندگینامه‌ها و سایر اسناد اشرافی در بایگانی‌های پایتخت و گنجهای شاهان نگاهداری می‌شدند. نخستین بار در زمان خسرو اول انوشیروان برای نگارش تاریخ عمومی ایران تلاشی صورت گرفت (ظاهراً این اندیشه در زمان یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی عملی شده است)، و برای این منظور گردآوری داستانها و روایات دربارهٔ پادشاهان باستانی ایران آغاز گردید.^۲ نیاز بزرگان تازهٔ فتودال به چنین تاریخی، تحرك دیگری بود که به پیشرفت ادبیات اشرافی داده شد. مؤلفین این آثار از قشر دبیران و مامورین عالیرتبهٔ دولتی بودند. نام بیشتر این نویسندگان ناشناخته مانده است اما نام برخی از آنان در روایات باقی است: بزرگمهر، وزیر خسرو انوشیروان، اندرزن نامهٔ گنج‌شایگان یا (گنج‌شاهکان) را نوشت؛ برزویه طبیب از شهر نیشابور، پنج‌تاتان را از زبان هندی به زبان پارسی میانه ترجمه کرد که داستانها و حکایاتی هستند که نام کلیله و دمنه گرفته‌اند؛ از مطالب شاهنامه می‌دانیم که در دربار خسرو دوم پرویز شاعرانی به نام سرکش و باربد بوده‌اند؛ در عهد یزدگرد سوم، دانشور دهقان با فرخان مغ و یک درباری به نام رامین خدای‌نامه (خوتای نامک) را نگاشتند.

شکوفانی ادبیات اشرافی به زبان پهلوی، در پرتو گسترش

1. O. Klíma. Wie sah die persische Geschichtsschreibung in der vorislamische Periode aus? Arch. Orient. 36/2, Praha, 1968, SS. 213-214.
2. O. Klíma. Die Literatur weltlichen Inhalts. Iranische Literaturgeschichte von J. Rypka. Leipzig, 1959, s. 56.

سبکهای گوناگون آن بوده است: واقعه نگاری، اندرز نامه دربارهٔ ادارهٔ امور دولت و بازرگانی، کتابهای حقوقی، نوشته‌های درباری، ادبیات ترجمه شده و غیره. در حال حاضر آثار اصلی به زبان پارسی میانه که در نسخه‌های خطی بسیار کهن باشد، بسیار نادر است. از بیشتر آثار خطی دوران ساسانیان، تنها اشاراتی در اخبار قرون وسطایی مسلمانان باقی مانده است؛ بقیه که تعداد آنها بسیار کم است، در ترجمه‌هایی همراه با تغییر و تحریف به زبانهای تازی و پارسی، تار و زگار ما رسیده‌اند.

منابع زیر که تا اندازهٔ نسبی محفوظ مانده‌اند، شایان بررسی جداگانه هستند.

۱- کارنامهٔ اردشیر بابکان

(کارنامک اردشیر بابکان)

دربارهٔ این اثر روایات مختلف و وسیعی وجود دارد که فهرست روایات اصلی و ترجمه‌های آن در کتاب تاوادیا آمده است.^۱ تنها باید بر فهرست موجود، ترجمهٔ متن این اثر را به زبان فارسی معاصر که صادق هدایت نویسنده و ادیب نامی ایران آنرا بازگردانیده است، بیفزاییم.^۲ در این اثر، دربارهٔ فعالیت بنیانگذار دودمان ساسانی، یعنی

1. J. Tavadia. Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier. Leipzig, 1958, S. 137.

۲- صادق هدایت، کارنامهٔ اردشیر بابکان، تهران، ۱۳۱۸

اردشیر اول پاپکان سخن می‌رود و از دو جانشین او یعنی شاهپور اول و هرمزد اول نیز یاد می‌شود. به طور تقریبی می‌توان تاریخ نگارش آن را مربوط به سده ششم میلادی دانست. کهنترین نسخه خطی این اثر مربوط به سده چهاردهم میلادی است و نسخه‌های خطی تازه‌تر نیز وجود دارد.

کارنامک نمونه واقعه نگاری تاریخی عصر خود و به سبکی است که در عهد ساسانیان مورد پسند بوده است. ۱. کلیما آن را موفق‌ترین اثر ادبیات اشرفی به زبان پهلوی می‌شمارد.^۱ در این کتاب رویدادهای واقعی تاریخی غالباً با افزودگی‌های تخیلی همراه شده‌اند. در کتاب همچنین مطالب نا درستی نیز هست که ت. نلدکه در پیشگفتار خود بر ترجمه کارنامک^۲ به آن اشاره کرده است. مؤلف اثر، اردشیر را پسر ساسان شبان و از طرف مادر نواده پاپک می‌داند. این گفته با سنگ نوشته‌های آغاز قرون وسطای فارسی، افسانه‌ها و سکه‌های دوران ساسانی و منابع عربی که اردشیر را پسر پاپک می‌دانند، مغایر است. چنان می‌نماید که کتاب درباره نخستین شهریار ساسانی باشد، اما در واقع اوضاع دورانی دیرتر در آن باز نمایانده شده است. پیش از هر چیز، نام برخی از مقامهای درباری بر این گفته گواهی می‌دهد. در زمره همراهان شاه نام موبدان موبد، یسران سپید و دبیران مهمت آمده است.^۳ در دوران اردشیر که دولت هنوز در مرحله تشکیل قرار

1. Iranische Literaturgeschichte von J. Rypka, S. 44
2. Th. Nöldeke. Geschichte des Artachšîr-i- Pâpakân aus dem Pehlewî übersetzt mit Erläuterungen und einer Einleitung versehen. Göttingen, 1878, S. 22.
3. E. K. Ântiâ. Kârnâmak-i Artakhshîr-i Pâpakân. Bombay, 1900, xv, 9.

داشت، این مقامها هنوز وجود نداشته است. در این اثر، دربارهٔ دوران پیدایش مناسبات فئودالی در ایران، اطلاعات گرانبهایی هست. مثلاً خبر مربوط به وجود سه گونهٔ آتش مقدس برای قشرهای گوناگون مردم نشانهٔ این امر است که قشر بندی جامعه دقیقاً تحقق یافته بوده است. در اشاره به این مطلب که شاه روستا قی را به برز و برزاتور برای بهره برداری داده است (پت سرداریخ ات کتکخوتایی)، می‌توان گواهی بر مالکیت مشروط دانست.^۱ ویدنگرن در اثر خود دربارهٔ فئودالیزم ایران از اصطلاحات این کتاب بهره کامل گرفته است. کادنامهٔ ادشیر بابکان در ستایش نخستین شهریار ساسانی است، اما در دورانی دیرتر و در زمان تحولات بزرگ اجتماعی نگارش یافته و تا اندازهٔ معلومی اوضاع تمام سده را منعکس کرده است. این کتاب در این مورد به عنوان یکی از مآخذ دارای ارزشی منحصر به فرد، اهمیت ویژه‌ای دارد.

۲- شهرهای ایران

(شهرستانی‌های ایران)

این اثر نه چندان بزرگ جغرافیایی دربارهٔ شهرهای ایران، نخستین بار به وسیلهٔ ا. بلوشه، در سال ۱۸۹۵ میلادی، از روی رونوشتی

1. *Orientalia Suecana*, voe. V (1956), Uppsala, 1957, pp. 79-182.
2. E. Blochet, *Liste géographique des villes de l'Iran*. Paris. 1895, pp. 165-176.

که ژ. دارمستتر خاور شناس نامدار تهیه کرده بود، چاپ شد. متن پارسی میانه با ترجمه فرانسو و حواشی همراه گردید. اندکی پس از او جاماسپ آسانا دانشمند پارسی، متن انتقادی این کتاب را چاپ کرد. اساس کار او را يك نسخه خطی دارای تاریخ ۶۹۱ یزدگردی (۱۳۲۲ میلادی) تشکیل داده بود که با دو نسخه خطی متأخرتر نیز مقابله شده است.^۱ سپس مدی، يك پارسی دیگر، ترجمه شهرهای ایران را به زبانهای گجراتی و انگلیسی چاپ کرد و متن را نیز به خط گجراتی نوشت، مترجم دو کار پژوهشی را نیز در پایان کتاب بر حواشی افزود. در کار اول او کوشیده است درجه تاریخی بودن رویدادهای مربوط به بنیاد این و یا آن شهر را مشخص سازد و در کار پژوهشی دوم تلاش کرده است که ریشه نام شهرهای خاور نزدیک و آسیای مرکزی را تعیین کند.^۲ آخرین و موفقترین چاپ این رساله پهلوی، چاپ مارکوارت است.^۳ مؤلف شیوه خواندن متن را به وسیله روشی که خود ابداع کرده پیشنهاد می کند و برای هر جمله، ترجمه انگلیسی و تفسیر تاریخی فیلولوژی (زبانشناسی و ادبیات شناسی) داده است.

روشن است که نسخه خطی سده چهاردهم که شهرهای ایران نیز در آن است، از نسخه کهن تری رونویسی شده است. ا. وست، خاور شناس مشهور که بر این نسخه دسترسی داشته، به تذکری در نسخه خطی

1. J. Asana. Pahlavi texts, vol. I. Bombay, 1897, pp. 18-24.
2. J. J. Modi. Aiyâdgâr-i-Zarîrân, Shatrôihâ-i-Airân and Afdîya va Sahigîya-i-Sîstân. Bombay, 1898, pp. 50-121, 129-163, 164-180.
3. J. Markwart, G. Messina. A catalogue of the provincial capitals of Eranshahr. Roma, 1931.

اشاره می‌کند که در آن گفته شده است نیمه اول متن از نسخه خطی که دارای تاریخ ۶۲۴ یزدگردی (۱۲۵۵ میلادی) است، رونویسی شده است. جاماسپ آسانا، درباره این تذکر نسخه خطی، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. ظاهراً دلیل این کار آن بوده است که تشخیص دو علامت برای رقم ۶۰۰ در نسخه خطی بسیار دشوار بوده است. اما نساخی که آنرا در سال ۱۷۲۱ میلادی رونویسی کرده است، در آن زمان نمی‌توانسته است يك علامت را بخواند و تاریخ ۳۲۴ یزدگردی را نوشته است. اما ا. وست عقیده دارد که باید این رقم را ۶۲۴ خواند.^۱

درباره زمان نگارش این اثر عقیده واحدی وجود ندارد. گروهی از دانشمندان (مدی، مارکوارت، بیلی) چنین می‌شمارند که کتاب در پایان سده هشتم و آغاز سده نهم میلادی نگاشته شده است.^۲ در این مورد به ذکر نام خلیفه منصور که پایتخت تازه را در بغداد ساخته بود، (رویداد سال ۷۶۲ میلادی) اشاره می‌شود. به عقیده مدی، اسامی تازه عربی شهرهای حجاز در متن پارسی میانه، دلیل قاطعی است بر اینکه این اثر بعد از دوران ساسانیان نگارش یافته است. در عین حال در اخبار سده هفتم میلادی از يك مؤلف ناشناخته سریانی که اطلاعات آن درباره تازیان بسیار کم است، نه تنها نام شهرهای باستانی، بلکه نام شهرهای تازه تر نیز آمده است.^۳

1. J.R.A.S., London, 1900, p. 376.

2. J. J. Modi. *Aiyâdgâr-i-Zarîrân...*, pp. 130-131; J. Markwart. G. Messina. *A catalogue...*, p. 5., H. W. Bailey. *Zoroastrian problems in the ninth century books.* Oxford, 1943, pp. 153-154.

3 *Corpus Scriptorum christianorum orientalium. Scriptores Syri, series tertia, t. IV*, pp. 35, 36, 38.

نظریه دیگر که طبق آن نخستین نگارش شهرهای ایران در دوران آخرین شهریاران ساسانی بوده و اشاره‌ای به احداث بغداد دارد که يك رویداد از سده هشتم میلادی است، به عقیده نگارنده بیشتر به حقیقت نزدیک است.^۱ کتاب مورد توجه ما ممکن است بخشی از کتاب دیدنی‌های کشورها باشد که مؤلف بندهشن بر آن آگاهی داشته است؛ زیرا در فصل مربوط به طبیعت کوه‌ها گفته می‌شود که اسامی آنها از ایباتکادیهای شهری‌ها^۲ گرفته شده است. اشاره ۱. هر تسفلد به يك اثر جغرافیایی که برای قباد نوشته شده، بسیار شایان توجه است.^۳ در عهد ساسانیان نگارش این کتابها اساساً دارای هدفی عملی بوده است: این کتابها می‌توانسته‌اند راهنمایی برای اداره امور دولت و بازرگانی باشند.

در این کتاب درباره ساختمان یکصد و ده شهر که در سرزمین پیرانشهر در دورانه‌های گوناگون بنا شده‌اند، سخن می‌رود. فهرست آنها از خاور به باختر و سپس از جنوب به شمال است. در آخر فهرست نام بغداد آمده است. ساختمان هر شهر طبق معمول با وابستگی به کهن بودن، با فعالیت شخصیت معین تاریخی و یا افسانه‌ای آن مربوط می‌گردد. شهرها در مناطق روستایی و در سر راه بازرگانی دریایی و یا کاروان رو در نزدیکی مراکز زندگی سیاسی و مذهبی دولت، ساخته شده‌اند. این شهرها در طول زندگی نسل‌های گوناگون بنا گردیده،

1. J. Tavadia, op. cit, p. 141;

پیغونفسکایا، شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی

2. J. Tavadia, op. cit., p. 141

3. E. Herzfeld, Archaeological history of Iran. London, 1934, pp. 105-106.

گسترش یافته و مستحکم شده‌اند، حتی پادشاهان افسانه‌ای حماسه ملی که طبق روایات صدها سال زندگی کرده‌اند، همواره نتوانسته‌اند ساختمانی را که آغاز کرده‌اند به پایان برسانند. طبق همین سنت، کاووس پسر کیقباد، بنیانگذار سمرقند بوده و کار ساختمان را پسرش سیاوش به پایان برده است. شهر به اردشیر از طرف سه فرمانروا پیاپی ساخته شد و کار ساختمان آن تنها در زمان اردشیر پانزدهمین پادشاه به پایان رسیده است. نام این شهر از نام بنیانگذار دولت ساسانی گرفته شده است.

به طوری که از نوشته این مأخذ معلوم می‌گردد، در حدود نیمی از شهرها طی چهارصده فرمانروایی ساسانیان ساخته شده است. به کار گرفتن مردم در دستگاه دولت، شکوفایی بازرگانی و پیشه‌وری و ضرورت دفاع از مرزها، دامنه شهرسازی را گسترش داد. مطالب این مأخذ گواه آن است که در عهد اردشیر اول، شاهپور اول، بهرام پنجم گور، و خسرو اول انوشیروان، کارهای ساختمانی در ایران دامنه بسیار وسیعی داشته است. در زمان انوشیروان پنج شهر ساخته شد که سپس به نام او خوانده شدند.^۱ همچنین کشیدن دیواری به درازای ۱۸۰ فرسنگ که دستکرت و مقر شاه در آن بود، به خسرو انوشیروان منسوب است.^۲ در باره کار سازندگی هرمزد چهارم و خسرو دوم پرویز، اطلاعات دقیقی در دست نیست. تنها اشارات جداگانه‌ای هست مبنی بر این که آخرین فرمانروایان ساسانی نیز تدابیری برای تحکیم شهرها اتخاذ کرده بودند. در جایی گفته می‌شود که بیست و چهار شهر در سوریه، یمن، آفریقا و همچنین کوفه و مکه و مدینه به وسیله شاهان

1. J. Asana. Pahlavi texts, vol. I, p. 20.

2. Markwart, G. Messina. A catalogue..., p. 13

ساسانی و گاهی به وسیله قیصرها ساخته شده است.^۱ مارکوارت در اینجا بازتاب اوضاع پیچیده سیاسی دوران خسرو انوشیروان و خسرو پرویز را می بیند که اولی آنتیوخیه و چند شهر دیگر سوریه را گرفت و حکومت هاماوران را در جنوب عربستان به تصرف در آورد و دومی همه سوریه و مصر را تسخیر کرد. ذکر نام آفریقا را می توان به دلیل اطاعت پادشاهی و اندالها از ولیزاری دانست. اما از سویی دیگر، مکه و مدینه از طرف سپاهیان طرفین که در حال جنگ بودند اشغال نشد و ذکر نام آنها در چنین متنی مفهوم نیست.^۲

دلایل کافی هست بر این که بپنداریم این اثر در شکل اولیه خود در ربع چهارم سده ششم میلادی، بلافاصله بعد از بر تخت نشستن هرمزد چهارم و یا اندکی پیش از آن رویداد، نگاشته شده باشد. نه تنها تقسیم کشور به چهار بخش که از ویژگی های ایران دوران خسرو انوشیروان است که در کتاب نیز به آن اشاره شده، بلکه نبودن نام جانشینان خسرو انوشیروان گواه این گفته است. برای ایران در ربع چهارم سده ششم، شهرستانهای شمال و شمال خاوری اش که پیوسته در معرض تاخت و تاز و تاراج ترکان و خزرها و سایر کوچ نشینان بودند، گزند پذیرتر از سایر نقاط بود. از این رو تصادفی نیست که مؤلف، شهادت پادشاهان نیمه حماسی ایران را در زمینه روزگار خویش قرار می دهد. مثلاً سپندباد پسر وشتاسب با نیزه خود خاقانهای ترك ییغو، چور (چول) و خان بزرگ را تهدید می کند. گذشته از این مأخذ و کادنامک، موسی خورنی و مؤلف ناشناخته اخبار سربانی سده هفتم

۱. همانجا، ص ۱۶.

۲. همانجا، ص ۸۲-۸۳.

میلادی، تاریخ نویسان متأخر نیز که آثار شان به عربی و فارسی نوین است، به مسایل شهر سازی در روزگار ساسانیان اشاره کرده‌اند. اطلاعات و منابع گوناگون دربارهٔ زمان شهر سازی و ساختمان آنها غالباً یکسان است، فقط گاهی با هم تفاوت دارند ولی تقریباً همواره مکمل یکدیگر هستند.

همه جای اثر مربوط به شهرهای ایران دارای ارزش یکسان نبوده و به طریزی یکسان مورد توجه نیست. پابهای حقایق موثق، بخش اعظم اطلاعات از عناصر افسانه‌ای سرچشمه گرفته است؛ تعیین محل بسیاری از شهرها مشکل است؛ رونویسی مکرر متن از سدهٔ هفتم تا سدهٔ چهاردهم میلادی به این منجر شده است که برخی از نکات آن برای ترجمه دشوار شود. با وجود کمبودی و نقص، اهمیت شهرهای ایران به عنوان سرچشمه‌ای مستقل دربارهٔ تاریخ شهر سازی، تا روزگار ما نیز باقی است، زیرا در این باره اطلاعات پر ارزشی دربارهٔ این کارها در ایران ساسانی و از جمله دوران پادشاهی خسرو اول انوشیروان به ما می‌دهد.

۳- خسرو پسر قباد و ریدك او

(خسرو کواتان ات ریتك)

این اثر چند بار چاپ شده و فهرست چاپهای اصلی و ترجمه‌های آن در بررسی ادبیات پهلوی به وسیله تاوادیا آمده است.^۱ این اثر

1. J Tavadia, op. cit, 134

در دو روایت وجود دارد: یکی روایتی گسترده تر به زبان پهلوی است و دیگری متن عربی آن است که ترجمه متن پارسی میانه است و ثعالبی آن را در تادیخ ملوک عجم آورده است.^۱

متن اصلی که پایه روایت عربی را تشکیل می دهد، ظاهراً با متن پارسی میانه مطابقت کامل ندارد: در روایت عربی، شرح داستان درباره فرمانروایی خسرو دوم پرویز است، در حالی که در متن پهلوی سخن از دوران خسرو اول انوشیروان می رود. نام قهرمان اصلی نیز در دو روایت یکسان نیست (در متن پارسی میانه نوجوان دسپهر نام دارد و در روایت عربی هوش آذد). در تحریر عربی نکاتی هست که در متن پارسی میانه وجود ندارد و عکس آن نیز هست. مقایسه این دو متن به دانشمند پارسی، ج. اونوالا، امکان داد تا چنین نتیجه گیری کند که شالوده روایت عربی را متنی تشکیل می داد که به مراتب کامل تر از متن موجود پهلوی بوده است.^۲

در هر صورت، هر دو روایت بسیار در خور توجه و مکمل یکدیگر هستند. کتاب خسروکواتان ات دینک تصویر فتودالی است که تکیه گاه فرمانرواست. متن کتاب چنین است: جوانی از خاندان نجبا که تهیدست شده است از فرمانروا می خواهد که او را مورد آزمایش قرار دهد. جوان به گفته خودش از همه شایستگی های يك نجیب زاده برخوردار است: همچون هیربد متن های مقدس را از بر دارد، سوار -

1. H. Zotenberg. Histoire des Rois des Perses par Abou Mansour al-Tha'alibi. Paris, 1900, pp. 705-711
(در صفحات بعد - ثعالبی)

2 J. M. Unvala. The Pahlavi Text «King Husrav and his boy...» Paris, S. a., p. 5.

کاری و چوگان بازی می‌داند، تیر را به خوبی از کمان‌ها می‌کند و می‌تواند با نیزه هر دشمنی را به خاک اندازد. آزمایش به شکل پاسخ به پرسش‌های شاه صورت می‌گیرد و با موفقیت جریان می‌یابد و شاه پاداشی شایسته و نقدی به جوان می‌دهد. پس از این که جوان کاری جسورانه انجام می‌دهد (دو شیری را که در میان اسبان اسطبل شاهی ایجاد وحشت کرده بودند می‌گیرد) و از داشتن ارتباطی محرمانه با يك زن خود داری می‌کند، از مقربان شهریار می‌گردد و مقامی والا به او می‌دهند.

تعیین زمان دقیق نگارش اثر کاریست بس دشوار. این کتاب می‌تواند هم به عنوان اثری از نیمه دوم سده ششم میلادی و هم به عنوان اثری از ربع اول سده هفتم میلادی ارزیابی شود، به علاوه روایت عربی که داستان آن مربوط به دوران خسرو پرویز است، روایتی است کامل، دور از مطالب ضد و نقیض و شایسته آن است که با اعتمادی بیشتر از روایت موجود پارسی میانه، به آن بنگریم. تردیدی نیست که هر دوی آنها از يك مأخذ پهلوی سرچشمه گرفته‌اند. این اثر علیرغم كوچك بودن حجمش، غیر از تصویر زندگی در دربار، شامل اطلاعات درباره فرآورده‌هایی است که در ایران ساسانی تولید می‌شده و نام مناطقی که این فرآورده‌ها از آنجا به پایتخت فرستاده می‌شدند نیز، ذکر گردیده است.

۲- کتاب هزار دآوری قضایی

(مانکدان هزار دانستان)

این کتاب قضایی عهد ساسانیان، در بخشهایی از يك نسخه خطی ناقص باقی مانده بود. نسخه خطی در سده نوزدهم به يك خاندان کهن زرتشتی در ایران تعلق داشت و بخشی از میراث خانوادگی آنها بود. ظاهراً هنگام تقسیم میراث کتاب را از هم دریده‌اند. پنجاه و پنج ورق که ترتیب معینی نداشت و اساساً بخش اول نسخه خطی را تشکیل می‌داد به م. خاتاریای پارسی، مبلغ مذهبی زرتشتی در ایران و بقیه به ت. آنکلساریا دانشمند مشهور پارسی^۱ فروخته شد. بخش اول نسخه خطی در سال ۱۹۰۱ و بخش دوم در سال ۱۹۱۲ به چاپ رسید.^۲ يك دانشمند پارسی دیگر به نام س. بسولسارا، این اثر را به انگلیسی ترجمه کرد و با خط تلفظی متن پارسی میانه که کاملاً کهنه شده است چاپ نمود و راهنمایی نیز در آخر کتاب افزود. ناشر در متن چاپ شده، پژوهشهای پر ارزش ه. بارتلومه را در مورد اصطلاحات حقوقی و نیز جهات گوناگون حقوقی دوران ساسانیان، تمام و کمال رعایت

- 1- S. J. Bulsara. The Laws of the the Ancient Persians as found in the «Mâtikâne Hazâr Dâstastân»... translated with introduction, glossary and index. Bombay, 1305 A. I (1937 A. C.) pp. 10-12.
- 2- Mâdigân-i-Hazâr Dâdistân with introduction by J. J. Modi. Bombay, 1901., T.D. Anklesaria. The social code of the Parsees in Sasanian times or the Mâdigân-i-Hazâr Dâtistân, pt. II, with introduction by J. J. Modi. Bombay, 1912.

کرد.^۱ چون این کتاب پهلوی اثری است منحصر به فرد و ویژه (تقریباً یگانه اثر حقوقی است که به زبان پارسی میانه وجود دارد) و نقص نسخه خطی برای خواندن و نوشتن آن با خطوطی دیگر دشواری‌هایی ایجاد کرده است، ترجمهٔ س. بولسارا باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و دقیقتر شود. پژوهشگران کشورهای خارجی و شوروی: ا. پالبارو، ژ. دومناسک، ن. و. پیگولفسکایا و ا. گ. پریخانیان مقالاتی دربارهٔ ماتکدان هزاردستان و مطالب جداگانهٔ آن نگاشته‌اند. چاپ متن انتقادی این کتاب قضایی، کار آینده است. ماتکدان هزاردستان مجموعهٔ مقررات حقوقی است که به طور کلی شامل رشتهٔ حق مالکیت است. جغرافیای این اثر معرف محل آن یعنی استان پارس است. احتمالاً باید تاریخ آنرا آغاز سدهٔ هفتم میلادی دانست، زیرا در یکی از فصل‌های این کتاب قضایی، سخن دربارهٔ سندی است که در بیست و ششمین سال فرمانروایی خسرو پسر هرمزد (یعنی خسرو دوم پرویز) تنظیم شده است.^۲ ویژگی ضد و نقیض بودن مواد گوناگون کتاب قضایی، معرف آن است که مطالبی از زمانی کهن‌تر که مربوط به آغاز عهد ساسانیان و یا حتی مربوط به دوران پارتهاست به این کتاب وارد شده است.^۳ از سویی دیگر، در این مجموعه نامهایی دیده می‌شود که با نامهای قانوندانهایی که ما از روی منابع سده‌های نهم و دهم میلادی

1- Chr. Bartholomae. Zum Sasanidischen Recht: I, II (1918), III (1920) IV (1922); V (1923).

2- J.J. Modi. Mâdigân-i- Hazâr Dâdistân... pt. 1, p. 100; S. J. Bulsara. The Laws of the Ancient Persians..., pp. 560, 561.

۳- ا. ه. پریخانیان. «دربارهٔ مسألهٔ برده‌داری و زمین‌داری در ایران در عهد اشکانیان». پیام تاریخ باستان، ۱۹۵۲، شماره ۴، صفحات ۱۴، ۱۵.

آنها را می‌شناسیم، هماهنگ هستند.^۱ البته این دلیلی نیست که تاریخ نگارش این کتاب را سده‌های نهم و یا دهم میلادی بدانیم؛ زیرا اسامی تازه را ممکن است در جریان نسخه برداری نوشته باشند. گذشته از این، در بین شصت حقوقدان که مؤلف ماتکدان هزار داتستان به آنها اشاره می‌کند، ممکن است افرادی بوده‌اند که نام آنها با نام مردی که چند سده بعد از آنها زندگی می‌کرده یکی بوده است.

این کتاب قضایی در محیطی مذهبی به وجود آمده است، زیرا اصول حقوق را مذهب معین می‌کرد و مغان زرتشتی به وجود آورندگان، حامیان و اجراکنندگان این اصول بودند. به ویژه در مسائل ازدواج و خانواده تأثیر مذهب زیاد بود. حتی قشر ویژه‌ای از مغان زرتشتی به نام دادودان وجود داشته‌اند.^۲ نام یکی از این دادوران که در ماتکدان هزار داتستان آمده است، برای مؤلف کتاب شرح زندگی‌مرابی اول، اسقف نسطوری که تاریخ آن نیمه دوم سده چهارم میلادی است، معلوم بوده است.^۳

مسائلی که در کتاب قضایی دوران ساسانیان آمده، بسیار گوناگون است. برخی از مواد کتاب که بیشتر درباره مناسبات خانوادگی، شکل ازدواج، وضع بردگان، بخشش، سوگند و وعده طبق سوگند است؛ و نیز ضمانت از بدهکاران و طرفین معاملات، سازمان دادگاهها و مقامات بالایی آن، بهتر مورد پژوهش قرار گرفته است؛ سایر مواد هنوز نیاز به تفسیری مورد قبول دارد.

ماتکدان هزار داتستان در عهد ساسانیان یگانه کتاب حقوقی

1- J. Tavadia, op. cit., 130

۲- همانجا.

۳- ن، و. پیغولفسکا یا. شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی، ص ۱۲۴.

نبوده است. مؤلف این اثر اقلّا^۱ با ۹ اثر حقوقی دیگر به زبان پارسی میانه آشنایی داشته که پیشتر نگارش یافته بودند. ^۱ عیشو بخت نیز پس از آن مجموعه‌ای نزدیک به متن این کتاب ترتیب داده بود. پس از مرگ او این مجموعه به وسیله یک سریانی از زبان پارسی میانه به سریانی ترجمه شد. ^۲ نسخه اصلی مفقود گردیده و اثر عیشو بخت در تحریر سریانی باقی مانده است.

۵- نامه تنسر

نامه تنسر جزء آن گروه آثاری است که تحریر پهلوی آن تا روزگار ما باقی نمانده است. در این مورد روایت عربی ابن مقفع نیز که در اواسط سده هشتم میلادی نگارش یافته بود، باقی نمانده است؛ پاره‌ای از بخشهای روایت ابن مقفع را می‌توان در آثار مسعودی و بیرونی باز یافت.^۳

اما ترجمه روایت عربی این اثر به زبان فارسی نوین وجود دارد که آن را محمد ابن الحسن ابن اسفندیار، در سال ۱۲۱۰ میلادی، به پارسی دری بازگردانیده است. ابن اسفندیار نامه تنسر را در مقدمه کتاب خود تاریخ طبرستان آورده است. متن این اثر دو بار چاپ شده

1. S. J. Bulsara, op. cit., p. 638.

۲. ن. و. پیگولفسکایا. «شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی»، ص ۱۲۹، ۱۳۱.

3. A. Christensen. L'Iran Sous les Sassanides. Copenhague, 1936, p. 39.

است؛ نخستین بار به وسیله ژ. دارمستتر از روی دو نسخه خطی (دارای تاریخ ۱۶۲۳ و ۱۶۵۶ میلادی) و سپس به وسیله دانشمند ایرانی م. مینوی که از نسخه کهن تر و در عین حال کاملتر از آن دو که مورد استفاده دارمستتر بوده، بهره گرفته و چاپ شده است.^۱ به تازگی نامه تنسر به زبان انگلیسی ترجمه شد؛ بر این ترجمه مقدمه‌ای بزرگ و تفسیری جامع نیز افزوده‌اند.^۲

تا این اواخر در مورد مسأله تاریخ نگارش اثر، همگی را اعتقاد بر این بود که زمان نگارش آن در دوران فرمانروایی خسرو اول انوشیروان بوده است.^۳ چهار چوب زمانی روایت، زمانی را از سال ۵۵۶ تا سال ۵۷۰ میلادی دربر می‌گیرد. اما، م. گرینیا سکی پژوهشگر ایتالیایی، در اثری پیرامون کشف آثار تازه ادبیات پهلوی، ارتباط نزدیکی را بین نامه تنسر و وصیت نامه ادشیر، که آن نیز از مؤلفی ناشناخته است، پیدا کرده و تاریخ وصیت نامه ادشیر را آغاز فرمانروایی یزدگرد سوم می‌داند! در نتیجه او چنین استنتاج می‌کند که نامه تنسر

1. J. Darmesteter. *Lettre de Tansar au roi de Tabaristan*. JA, sér. IX, t. III, Paris 1894, pp. 182-249, 502-555., *Tansar's Epistle to Coshnasp*. Persian text edited by Mojtaba Minovi. Tehran, 1932

(در صفحات بعد - مینوی، نامه تنسر، چاپ ۱۳۱۱ ه. ش.)

2. M. Boyce. *The Letter of Tansar*. Roma, 1968.
3. J. Marquart *Érānšahr...*, S. 30, Anm. 2; A. Christensen. *L'Iran*

ن. و. پیگولفسکایا، «شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی» ص ۱۲۱

Sous les Sassanides pp. 59-61

J. Gagé. *La Montée des Sassanides*. G. Walter. *Le Mémorial des siècles*. Paris. 1966, pp. 263-265.

پس از سال ۶۳۲ میلادی نگارش یافته است.^۱ در هر دو اثر واقعاً ویژگی‌هایی همانند و حتی قرینه‌های واژه‌ای دیده می‌شود و هر دوی آنها اندرزنامه هستند. ممکن بود در شرایطی معین، هم این و هم آن اثر را متعلق به دوران یزدگرد سوم دانست. اما تنها اشاره به همانندی، نتیجه‌گیری را تایید نمی‌کند، زیرا در اغلب موارد تغییر بیشتر است تا شباهت (تغییر، بیشتر در ساخت دو اثر، لحن آنها و سمت‌گیری روایات و سپس در اشاره به شخصیت‌ها و پدیده‌های معروف تاریخی و غیره به چشم می‌خورد). به عقیدهٔ م. بویس، بخش اصلی این اثر، نامهٔ شاه است که سندی است واقعی از سدهٔ سوم میلادی.^۲ در این مورد او نظر ژ. دارمستتر را که نخستین ناشر بوده است، تایید می‌کند. اما با قید و شرط بزرگی می‌توان دلایل او را پذیرا شد. به عقیدهٔ ما ی. مارکوارت، ا. کریستنسن و م. مینوی هنگامی که نامهٔ تنسر را در بین آثار سدهٔ ششم میلادی جای داده‌اند، بیشتر از ژ. دارمستتر به حقیقت نزدیک بوده‌اند. نامهٔ تنسر به شاه طبرستان از مؤلفی است ناشناخته. نگارندهٔ اثر از محافل روحانیون زرتشتی بوده و برای توجیه نو-آوری‌های خسرو انوشیروان، کوشیده است تا تکیه گاهی در گذشته بیابد؛ او برای این منظور نظم فتودالی را که گویا در دوران اردشیر پاپکان نیز برقرار بوده است، نظم کهن قلمداد می‌کند.^۳ نامهٔ تنسر به شکل پاسخ تنسر (شاید هم تنسر) هیربدان هیربد دوران اردشیر پاپکان

1. M. Grignaschi. Quelques spécimens de la littérature sassanide. JA., t. CCLIV, fasc. I. Paris, 1966, pp. 8-9.

2. M. Boyce. The Letter of Tansar, pp. 15-22.

۳- ن. و. پیگولفسکایا «شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی»، ص ۱۲۰.

به گشنسب پادشاه خودسر طبرستان است که نمی‌خواهد فرمانروایی شاه شاهان را بر خود بپذیرد. هیربد به او اندرز می‌دهد که به درگاه شاه شاهان بیاید و ولایت و تاجی را که به او می‌بخشند، بپذیرد.^۱

در این اثر، برای موجه جلوه دادن نظم موجود، پیوسته روال خاصی به کار گرفته شده است؛ خشونت شاه ساسانی با ضرورت تحکیم دین و اخلاق توجیه می‌گردد که بنا به نوشته این کتاب، دین و اخلاق به حدی سقوط کرده است که توده مردم چون دیوی که از بند رسته باشندکار و پیشه خود را رها ساخته و در شهرها به دزدی، کارهای ناشایست و غارتگری دست زده‌اند و کار به جایی رسیده است که بندگان علیه خداوندان جسارت یافته‌اند و زنان علیه شوهران.^۲ در این گفته می‌توان اشاره‌ای مستقیم به جنبش مزدکیان دید. و این زمانی بود که بر خورد طبقات شکل مبارزه مذهبی به خود گرفته بود. در این مأخذ به اغتشاش و سقوط اخلاق بارها اشاره شده است.

مؤلف نامه تنسر این سخنان را به ارسطو نسبت می‌دهد که در دنیا کاری بدتر از این نیست که زیر دستان را به جای زبر دستان بگمارند.^۳ تغییر جامعه به قشرها، در مذهب مدلل گردیده و تزلزل‌ناپذیر است. در این اثر چهار قشر و یا اعضاء نشان داده شده است:

1 J. Darmesteter, op. cit., pp. 210, 512

مینوی، نامه تنسر، ص ۳، سطرهای ۶-۸، ۱۴-۱۵:

2. J. Darmesteter, op. cit., pp. 217, 521

مینوی، نامه تنسر، ص ۱۴، سطر ۱۵، ص ۱۵ سطر ۴.

3. J. Darmesteter, op. cit., pp. 201-202

مینوی، نامه تنسر، ص ۲، سطر ۶-۹

روحانیان، سپاهیان، دبیران و قشری که مالیات می‌پردازد.^۱ ساخت درونی هر يك از آنها تشریح می‌گردد و شاهنشاه ساسانی در راس این چهار قشر قرار دارد. انتقال از قشری به قشر دیگر اکیداً ممنوع است. تنها کسی که دارای شایستگی ویژه باشد می‌تواند به قشر بالاتر راه بیابد، مراسم انتقال از قشری به قشر دیگر، بسیار پیچیده است و به وسیله شاه و مؤبدان تحقق می‌یابد.^۲ آن قسمت از مطالب مأخذ که در آن اشاره ای به وجود تفاوت ظاهری بین نجبا و مردم عادی می‌بینیم، نشانه‌ای از قشربندی شدید مردم در دوران پس از مزدکیان بوده است. گروههای گوناگون را ممکن بود که از روی جامه، تعداد زنان و خدمتکاران و چارپایانی که بر آن سوار می‌شدند و شکل خانه و غیره شناخت.^۳ از نامه تنسروشن می‌گردد که برای جوانان خانواده‌های ثروتمند، ازدواج با دوشیزگانی از مردم ساده ممنوع بوده است؛ در غیر این صورت از ارث محروم می‌شده‌اند.^۴ اشاره به عامه مستقل که شاه ساسانی خرید املاک نجبا را برای آنها ممنوع کرده بود، شایان توجه است.^۵

1. J. Darmesteter, op. cit., pp. 214' 517-518

در متن قشر چهارم مهته نامیده شده است. ن. و. پیگولفسکایا این اصطلاح را تحت-اللفظی خدمه و خدمتکاران ترجمه کرده است (شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی ص ۲۷۶). مینوی، نامه تنسر، ص ۱۲، سطر ۱۱-۱۷.

2. J. Darmesteter, op. cit., pp. 214, 517-518

مینوی، نامه تنسر، ص ۱۲، سطر ۱۶- ص ۱۳، سطر ۳

3. J. Darmesteter, op. cit., pp 222, 527

مینوی، نامه تنسر، ص ۱۹، سطر ۸-۱۰.

4. J. Darmesteter, ibid ; ص ۱۹، سطر ۱۴-۱۵

5. J. Darmesteter, ibid.;

مینوی، نامه تنسر، ص ۱۹، سطر ۱۵، ص ۲۰ سطر ۱

اشاره به این مقوله و نقش و اهمیت مردم مستقل در بین همه مردم ایران سده ششم میلادی، کاملاً روشن نیست. (احتمالاً باید در بین این مردم، آزادان و فئودالهای کوچک ایرانی را که سوار نظام ارتش ساسانی را تشکیل می‌دادند، ببینیم)، اما این امر که مؤلف در موردی که ذکر آن رفت، به آنها اشاره کرده است، بسیار شایسته توجه است.

در این اثر تغییرات گوناگونی در امور دادرسی انعکاس یافته است که این نکته همچون بخش‌بندی شاهنشاه ساسانی ارزیابی شده است. احتمالاً در زمان خسرو اول انوشیروان، احکام محکومیت در قبال برگشتن از دین، آشوب‌گری و فرار از ارتش تا اندازه‌ای تخفیف یافته بوده است. پابای کیفر بدنی، شیوه جرمه نقدی نیز مورد استفاده بوده است.^۱ در نامه تنسر همچنین به مسایل جانشینی سلطنت نیز اشاره شده است و موقعیت ویژه و انحصاری ایران در بین سایر دولتهای جهان خاطر نشان می‌شود؛ و نیز شامل اطلاعات شایان توجه دیگری است.

در این مأخذ اشاره صریحی به وجود چهار سپهبد که مؤلفین عربی بسیار روشن در باره آن خبر می‌دهند،^۲ وجود ندارد. اما از مطالب متن می‌توان وجود دو سپهبد را استنباط کرد. در متن نامه تنسر در این باره گفته می‌شود که کسی را که از خاندان ما نباشد نمی‌توان شاه نامید؛ جز کسانی که فرمانروایان مناطق مرزی

1. J. Darmesteter, op. cit., pp. 220, 525

مینوی، نامه تنسر، ص ۱۷، سطر ۱۲، ص ۱۷ سطر ۱

2. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber...

S. 155, Anm. 2.

(اصحاب ثنود) و آلان‌ها و ولایات کابل و خوارزم باشند^۱. در این مورد سخن در بارهٔ مرزبانان (باید فرمانروای آلان‌ها را نیز از آنها دانست) و سپهبدان باختر و خاور است. نمی‌توان همانند کریستن فرمانروای آلان‌ها را در مقام سپهبد قرار داد^۲، زیرا سپهبد مناطق شمال بر تمام آذربایجان و نواحی مجاور آن حکومت می‌کرد. سرزمین آلان‌ها تنها بخش کوچکی از این منطقهٔ پهناور را تشکیل می‌داد ولی البته علیه تاخت و تاز کوچ نشینان، تکیه گاه بسیار مهمی بود.

در این اثر غیر از بخش اساسی می‌توان قطعاتی را مشخص کرد که برای گرم کردن داستان به متن وارد شده است. ظاهراً دو افسانهٔ هندی که م. بویس به آنها عطف توجه کرده است^۳، به زمان نگارش این اثر تعلق دارند. اقتباسهایی که از قرآن و تورات شده و نیز توضیحی برای واژهٔ ابدال از ابن المقفع است. ابن اسفندیار بر ترجمهٔ خود اندرزهایی به شعر به زبان پارسی دری افزوده و آنها را از اندیشه‌های هیربد قلمداد کرده است.

اصطلاحات اجتماعی نامهٔ تنسر و از جمله اصطلاحات مربوط به واژه‌های گروه‌های گوناگون شایان توجه ویژه‌ای است، اما در متن تنها معادل این اصطلاحات به تازی و یا پارسی دری آمده است. برای برخی از اصطلاحات این اثر مشکل بتوان معادل پهلوی آنها را یافت.

1. J. Darmesteter, op. cit., pp. 210, 513

مینوی، نامهٔ تنسر، ص ۹، سطر ۱۵، ص ۱۰ سطر ۳

2. A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p. 60.

3. M. Boyce. The Indian fables in the letter of Tansar. Asia Mayor, New Series, vol V, pt. I, London, 1955. pp. 50-58.

توضیح اصطلاح ابدال - جایگزین ، توضیحی ویژه است و گفته می شود: «... و ابدال شاهزادگان باید شاهزادگان و ابدال نجبا باید نجبا باشد.» برای مؤلف اثر، اصطلاح ابدال روشن بوده و تعبیر آن ضروری نبوده است. در زمان ابن المقفع مفهوم اولیه آن حتی برای خواننده عرب نیز در ترجمه، دور از درک بوده است، زیرا سخن درباره تغییر ساده نیست. از این رو مترجم افزوده است: معنی واژه ابدال در دین آنها (دین زرتشتی) است. از این توضیح باید چنین درک کنیم که مسئله جایگزینی تنها هنگامی مطرح می شده که برای متوفی جانشین پسر نباشد. در این صورت همسر و یا دختر او را به نزدیکترین خویشاوندش به زنی می دادند. اگر متوفی زن و یا دختر نداشت، کنیز او را به شوهر می دادند و فرزندان که از این ازدواج به دنیا می آمدند، فرزندان متوفی محسوب می شدند. این رسم برای آن بود که نسل خاندان متوفی تا روز رستاخیز قطع نشود^۱.

نامه تنسر در بین منابعی که به آنها اشاره شد، این وجه تمایز را دارد که در این مأخذ به مسایل ریشه ای زندگی درونی جامعه ایران در نیمه دوم سده ششم میلادی، اشاره شده است. این اثر از لحاظ ارزش اطلاعات، تنها با ماتکدان هزار دستان می تواند همتا باشد.

1. J. Darmesteter, op. cit., pp. 224-225, 529-530

مینوی، نامه تنسر ص ۲۱ سطر ۱۵، ص ۲۲ سطر ۵ (نیز بنگرید: حواشی گسترده در صفحات ۵۸-۵۹ اثر او).

۶- سایر منابع پهلوی

ماريو گرينياسكى، دانشمند ایتالیایی، هنگامی که دریکی از بایگانی-های استامبول روی يك نسخه خطی عربی کار می کرد، در آن چند رساله مستقل یافت که معلوم شد ترجمه آثاری از ادبیات پهلوی است. این گمان از این روی نیز تایید گردید که عناوین و یا مطلع این آثار تقریباً کلمه به کلمه با عناوینی که در الفهرست ابن الندیم آمده است، همسان است. نتیجه پژوهش م. گرينياسكى اثریست از او بانام متواضعانه چند نمونه از ادبیات ساسانیان^۱.

روشن گردید که این نسخه خطی سده هفدهم میلادی، رونوشتی است از متنی کهن که تاریخ سده ششم هجری (سده سیزدهم میلادی) را دارد که به نوبه خود از آثاری که تاریخ آن، سده های دوم و سوم هجری است، یعنی دورانی که فعالیت برای ترجمه آثار در ایران به شدت جریان داشت، باقی مانده است. آن بخش نسخه خطی که مورد توجه ماست، شامل مطالب زیر است.^۲

1. M. Grignaschi. Quelques spécimens de la littérature Sassanide. JA, t. CCLIV' fasc. I. Paris, 1966, pp 1-142;
تقریظ: آ. ای. کولسینیکف،

« آثار پهلوی در تحریر عربی ». آثار خطی و مسایل تاریخ فرهنگ ملل خاور (تذکره به دوره اجلاس شعبه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم)، لنینگراد سال ۱۹۶۸ میلادی، ص ۲۰-۲۲:

۲- م. گرينياسكى، متن ترجمه فرانسه و تفسیر آنها را داده است.

۱) وصیت اردشیر پاپکان به پادشاهان ایران که جانشین او خواهند شد (عهد اردشیر ابن بابک الی من یخلفه و بعقبه من ملوک فارس).
 ۲) اثری بدون عنوان؛ آغاز آن تقریباً تکرار مطلع اثری است که ابن الندیم آن را به نام کتابی که اردشیر پاپکان فرمان داد از گنجینه کتب بیرون آوردند و خردمندان آن را ترتیب دادند تا از آن پیروی شود، آورده است.^۱
 ۳) اثری بدون عنوان که به ابن المقفع نسبت داده شده است؛ بررسی متن این اثر نشان می‌دهد باید تاج نامه، در باره شیوه زندگی انوشیروان باشد که در الفهرست ذکر آن آمده است.^۲

۴) قطعه كوچك عقیده خردمندان ایران در باره نیکوکاری.

نخستین روایت در زمرة آثاری است که در آنها درباره کارهای دولت اندرزداده می‌شود و همسان رسالات مشهوری از قبیل سیاستنامه خواجه نظام‌الملک طوسی و قابوسنامه کیکاوس ابن اسکندر است. وصیت اردشیر هشدارى است به جانشینش تا از اشتباهاتی که می‌تواند به نابودی دولت منجر گردد، پرهیز کند. این هشدار در باره سیاست داخلی است. در بین اندرزه‌های معمولی و مکرر در باره خودداری از خشم، حرص، خودپسندی، سرمستی از فرمانروایی و تکیه به خرد، توجه فرمانروا به سه نکته اصلی معطوف می‌شود: الف) نگاهداری شالوده‌های دین و جلوگیری از تجلی الحاد، ب) پشتیبانی از تغییرناپذیری قشر بندی جامعه، ج) توجه به جانشین شایسته. بر اساس اندیشه این اثر، یعنی بر حذر داشتن جانشین از سرمستی فرمانروایی، پیش‌بینی مصیبت برای

1. Kitâb al-Fihrist mit Anmerkungen herausgegeben von G. Flügel. Leipzig, 1871-1872, S. 316.

۲- همانجا، ص ۱۱۸.

دولت، شکوه از غیر قابل اعتماد بودن اطرافیان، ترس از قیام مردم و غیره نتیجه‌گیری می‌شود که نگارش این اثر باید در نخستین سالهای پادشاهی یزدگرد سوم انجام یافته باشد و در واقع مباحثه‌ای است در این مورد که چگونه می‌توان به دولت ساسانیان که در اثر جنگهای متمادی ناتوان شده است، دوباره جان بخشید.^۱

روایت دوم که ناشر نام مشروط آن را آیین اَدشیر گذاشته است، عبارت است از موازین رفتار اشراف و نجبا، و شامل اطلاعاتی دیگر در باره گروهبندی و ساخت جامعه ایران است. زمان نگارش آن با دقت کافی تعیین نگردیده، اما، مترجم بیشتر مایل است که نگارش آن را از نخستین سالهای شهریار یزدگرد سوم بداند.

سومین روایت، عبارت است از سخنانی که مقامات عالیرتبه (دبیر، موبدان موبد و ارتشتاران سالار) درباره دولت؛ اظهار می‌دارند؛ این روایت با نظریات انوشیروان به پایان می‌رسد. که پر از نکات عمومی و امثله‌هایی است که در آنها نگرانی از وحدت معنوی بزرگان ایران دیده می‌شود.^۲

رسالة كوچك عقيدة خردمندان ایران در باره نیکوکاری شامل سخنانی است که به پادشاهانی چون اردشیر، یزدگرد، خسرو انوشیروان، هرمزد اول، و همچنین به موبدان موبد آذر گشنسپ نسبت داده می‌شود. این رساله با نامه شاپور ذوالاکتاف به امپراتور روم که از لحاظ مضمون با متن بخش اصلی تفاوت دارد، به پایان می‌رسد. احتمال این که این اثر از متنی ساسانی سرچشمه گرفته باشد، بسیار کم است.

1. M. Grignaschi, op. cit., p. 9.

م. گرینیا سکی، غیر از چهار اثری که از آنها نام بردیم، ترجمه فرانسو و تفسیر قطعه‌ای از يك كادنامك پهلوی را که در روایت عربی ابن مسکویه باقی مانده و زمانی در جلد هفتم سری خاطره گیب^۱ چاپ شده بود، با همین آثار منتشر کرده است. از کتاب کادهای انوشیروان، دوازده قسمت ترجمه شده است که در آنها روایت از زبان خود خسرو انوشیروان است. شهریار ساسانی در این قسمت‌ها از تصمیماتی صحبت می‌کند که در این و آن مورد (هنگام تلاش برای سوء قصد بر جانوی، در گفتگو با ملحدین، هنگام ترتیب دادن سیستم مالیات و هنگام حل مسایل گوناگون سیاست خارجی و غیره) اتخاذ کرده است.

پاره‌ای از آثار پهلوی حتی در ترجمه تازی نیز باقی نمانده است. اما بر محتوای آنها از روی اخبار اسلامی به خوبی آگاهی داریم. نگارش کتابی در باره مزدك (مزدك نامك) در عهد ساسانیان، انگیزه‌اش ضرورت دفاع از مذهب رسمی زرتشتی در قبال الحاد بود. مضمون مفصل کتاب در فصل چهل و چهارم سیاستنامه نظام الملك آمده است.^۲ مزدك نامك که پس از کشتار پیروان مزدك نگارش یافته است، این

1. M. Grignaschi, op. cit., pp. 16-45

در همان نسخه خطی که کارنامك در آن بوده، دومین نسخه وصیت نامه اردشیر یافت شده است.

2. Siasset Nameh. Traité de gouvernement composé pour le Sultan Melik-chah par le wizar Nizam oul-Moulk, éd. et trad. par Charles Schefer. Paris. 1891 (texte: pp. 166-181)

سیاست نامه کتابی است از نظام الملك وزیر ملك شاه سبجوقی (سده یازدهم میلادی). ترجمه، مقدمه و حواشی از پروفیسور ب. ن. زاخودر، مسکو-لنینگراد، ۱۹۴۹ میلادی.

جنبش ملی را از دیدگاه طبقه حاکمه نشان می‌دهد. مزدك همچون مغ بلند پایه‌ای معرفی شده که مردم را با تفسیرهایی نادرست از اوستا گمراه کرده است؛ او از دین برگشته است؛ در این باره در آغازداستان سخن می‌آید؛ ویژگی منفی دیگر مزدك ریاکاری او است. او مورد اعتماد قباد قرار می‌گیرد و مقامی والا در دربار به دست می‌آورد. بخش اعظم فصل مربوط به مزدك، در اثر نظام‌الملک، داستان مبارزه شاهزاده خسرو (خسرو انوشیروان بعدی) علیه ابن اصلاح طلب نیرومند و پیروان اوست. از روی اشارات نظام‌الملک می‌توان در باره شعارهای مزدکیان و در باره روش گروه‌های مختلف مردم نسبت به تعلیمات آنها داوری کرد.

بر مضمون کتابی که در باره بهرام چوبین (بهرام چوبین نامک) بوده از روی اخبار تازی و حماسه فردوسی آگاهی داریم.^۱ در کتاب تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان اثر ت. نلدکه، بخش ویژه‌ای به بهرام چوبین نامک اختصاص یافته است.

همه منابع و به ویژه شاهنامه، شهادت جنگی و ویژگی‌های عالی فردی این قهرمان ایران را خاطر نشان می‌کنند. اما یکی از ویژگی‌های داستان بهرام چوبین در همه روایاتی که ما بر آنها آگاهی داریم طرفداری از تاج و تخت است. برای مؤلف تنها کسی می‌تواند شاه باشد که نماینده دودمان حاکم باشد. و فاجعه سردار برجسته ایرانی در آن است که از دودمان شاهی نبود و جرأت کرد بر تخت بنشیند.

۱- تأثیر رویدادهای وابسته به آواخر تاریخ ساسانیان و منجمه‌کسارهای بهرام چوبین در ادبیات فارسی منعکس است (بنگرید:

K. Czeglédy. Bahram Cóbín and the Persian apocalyptic literature, pp. 32-43

در مآخذی که به آنها اشاره کردیم این کمبودی محسوس است که در آنها تاریخ، اسامی افراد و نام مکانها دقیقاً ذکر نشده است. ظاهراً این جزییات مورد توجه مؤلفین نبوده است. ترتیب تاریخی رویدادها به وسیله واقعه نگاران دربار ثبت می گردیده و کار آنها شالوده کتاب خدای نامه (خوتای نامک) را که در زمان یزدگرد سوم نگارش یافت، تشکیل داد و از طریق آن کتاب به اخبار اسلامی راه یافت. ارزش آثار پهلوی در آن است که چون در عهد آخرین شهریاران ساسانی نگارش یافته اند، جهات گوناگون زندگی جامعه ایران را در دوران آغاز فتودالیزم تقریباً به درستی روشن ساخته و گرایش های گروه های اجتماعی متخاصم را منعکس می کنند.^۱

* * *

منابع سده های هفتم و هشتم میلادی که به زبانهای غیر ایرانی نگارش یافته اند

گروه منابعی که در زیر این عنوان آمده اند، به وسیله مؤلفین

۱- توصیف منابع پهلوی را به منابع عمومی محدود کردیم و به سایر منابع ساسانی در فصل های مربوط به تاریخ سیاسی و تقسیمات اداری ایران، اشاره خواهیم کرد.

مسیحی نگاشته شده است، و تنها نامه محمد «ص» که بدون شك تنها يك پيرو اسلام می‌توانسته است آنرا ترتیب دهد در اینجا استثناء است. همه منابعی که در این بخش مورد بررسی هستند، دارای این ویژگی هستند که آنها نظر افراد غیر ایرانی را درباره رویدادهای امپراتوری ساسانیان منعکس می‌کنند. این منابع شامل مطالب پرارزشی هستند که از سرچشمه‌های اولیه به دست آمده و عبارتند از سخنان معاصرین، نظریاتی در باره پادشاهی فرمانروایان ایران و غیره. اغراق نخواهد بود اگر بگوییم که علم، تاریخ سیاسی ایران قبل از اسلام را مدیون همین منابع است. جنبه شائبه آمیز این منابع مورد توجه قرار می‌گیرد و کاملاً مفهوم خواهد بود اگر در نظر بگیریم که مؤلفین این آثار، طرفداران کلیسای مسیحی بودند. زیرا وضع کلیسای مسیحی در دولت ساسانیان همواره پابرجا نبوده و مصالح پادشاه ساسانی و اطرافیان او موقعیت کلیسا را معین می‌کرده است. باید تذکر بدهیم که در منابع سده‌های هفتم و هشتم میلادی ترتیب رویدادها بیش از منابع پهلوی که ما بر آنها آگاهی داریم، رعایت شده است.

۱- نامه محمد «ص»

در سال ۱۹۶۳ میلادی در مجموعه شخصی هانری فرعون، وزیر امور خارجه پیشین لبنان، پوست کهنه‌ای با متن نامه محمد (ص) پیامبر اسلام به خسرو دوم پرویز یافت شد. دانشمندی به نام م. حمیداله مقاله‌ای در باره این نوشته نگاشت و عکس سند را در آن جای داد،

نوشته را به خط امروزی تازیان کرد و متن آنرا به زبان فرانسه بساز گردانید. در عین حال این متن باروایات گوناگون پیام‌پیامبر (ص) که در آثار مؤلفان تازی زبان قرون وسطی وجود دارد، مقابله شد.^۱ نزدیک بودن این روایات با متن سندی که یافت شده، شایان توجه است. این نزدیکی تصادفی نیست و علت آن وجود سرچشمه واحدی برای همه آنهاست. اگر این نوشته نامه واقعی پیامبر نباشد، در این صورت می‌توان آنرا به عنوان نخستین رونوشت پیام ارزیابی کرد که کهن‌تر از آثار مؤلفین سده‌های نهم و دهم میلادی است. نه تنها وضع پوستی که این نوشته روی آن است و از رطوبت طولانی آسیب زیادی دیده، بلکه ویژگی‌نامه نیز که از دوران صدر اسلام است، دلیلی است بر کهن بودن آن.

نامهٔ محمد (ص) نه تنها در روایات گوناگون وجود دارد، بلکه دو تحریر این پیام به‌خوبی دیده می‌شود: تحریر کهن‌تر آن که همین‌نامه روی پوست و روایات پیام به خسرو دوم در منابع تازی است که هم اکنون به آن اشاره کردیم؛ و تحریر تازه‌تر آن که در نادیخ طبری از بلعمی و نهاية الادب فی اخبار الفرس والعرب از مؤلف ناشناخته سدهٔ یازدهم میلادی، آمده است.

1. M. Hamidullah. Original de la lettre du prophète à Kisra. Rivista degli Studi Orientali, vol. XL, fasc. I, Roma, 1965, pp. 57-69

گذشته از این، سخنرانی‌ها و مقالاتی در بارهٔ بررسی این مأخذ و سایر روایات آن وجود دارد: آ. ای. کولسینیکف (۱) «نامهٔ محمد (ص) به خسرو دوم و تحریر تازه آن در اثر بلعمی» پنجمین کنفرانس علمی بین دانشگاه‌ها در بارهٔ زبان و ادبیات ایران، تز سخنرانی، دوشنبه، ۱۹۶۶ میلادی؛ (۲) «دو تحریر نامهٔ محمد (ص) به خسرو دوم پرویز پادشاه ساسانی، لنینگراد ۱۹۶۷ میلادی. در فصل مورد بررسی شرح این نامه، اجمالی است.

۲- تاریخ ، فنوفیلاکت سیموکاتا

براهمیت اثر ف. سیموکاتا و شرح کامل ویژگی آن از روی کارهای علمی ن. و. پیگولفسکایا که برای نخستین بار هنگام ارزیابی اوضاع تاریخی بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی به آن مراجعه کرده است، آگاهی داریم.^۱ بدون بررسی مطالبی که تنها مربوط به تاریخ داخلی دولت روم و همسایگان شمالی آن است و بدون این که سبک مؤلف و منابع او را مورد بررسی قرار دهیم به اطلاعاتی کلی و کوتاه درباره این اثر بسنده کرده و توجه را به مطالبی که مربوط به تاریخ ایران در دوران مورد بررسی ماست ، معطوف می‌سازیم.

تاریخ ف. سیموکاتا در نیمه نخست سده هفتم میلادی نگارش یافته است. تاریخ نگارش آن را می‌توان به دقت معین کرد؛ زیرا در آن به عزل و مرگ خسرو دوم پرویز که در سال ۶۲۸ میلادی رخ داده، اشاره شده است.^۲ به عقیده برخی از پژوهشگران، در گفتگویی که در مقدمه کتاب آمده و پس از نگاشته شدن بخش اصلی نگارش یافته است، اشاره‌ای به اسقف سرگی به عنوان معاصر زنده مؤلف، وجود دارد.^۳

۱. ن. و. پیگولفسکایا ، بیزانس و ایران در پایان سده ششم ، مسکو ، لنینگراد ،

۱۹۴۶ میلادی؛ نیز بنگرید: ف. سیموکاتا، تاریخ، ترجمه س. پ. کند -

راتیف، پیشگفتار ن. و. پیگولفسکایا، مسکو ۱۹۵۷ میلادی.

۲. ف. سیموکاتا، تاریخ، کتاب هشتم، ۱۲، ۱۳.

۳. همانجا ، پیشگفتار، ص ۱۲، ۲۳.

اسقف سرگی در ۶۳۷ میلادی چشم از جهان پوشیده است و بدینسان می‌توان تاریخ نگارش اثر را بین سالهای ۶۲۸-۶۳۸ میلادی دانست. تاریخ سیاست خارجی ایران و بیزانس و یابتر بگوئیم مناسبات ایران و بیزانس در اواخر سده ششم میلادی موضوع اصلی اثر ف. سیمو کاتا را تشکیل می‌دهد.

قبل از گریختن خسرو پرویز به قلمرو بیزانس، مناسبات بین دولتن بسیار خصومت‌آمیز و جنبه جنگی طولانی را داشت که آغازش از عهد خسرو اول انوشیروان بود. مؤلف با آگاهی کامل بر کار، نه تنها جریان عملیات رزمی، لشکرکشی‌ها و پیروزی و شکست هریک از دو طرف را شرح می‌دهد، بلکه می‌کوشد انگیزه‌های آغاز شدن مجدد جنگ را نشان دهد و هم ادعاهای بیزانس و هم ادعاهای دشمن بیزانس یعنی دولت ساسانی را تشریح می‌کند. ظاهراً سیمو کاتا منابع بسیار موثقی در اختیار داشته است.

این مؤلف یونانی، بر ساخت داخلی دولت ایران آگاهی دارد. او بیش از همه در مسایل جنگی خبره است: تأمین ارتش، شماره نفرات سپاه، روحیه سپاهیان، نیرنگ‌های تاکتیکی و غیره. او در عین حال که تا اندازه‌ای به عنوان یک مسیحی در مورد غیر مسیحیان تعصب دارد، ظاهراً بر اساس اسناد بایگانی‌های ساسانی و بیزانس، متن نامه شاه را به امپراتور درج کرده و توصیفی از شاهنشاهان، هر مزدچهارم و خسرو دوم، می‌آورد. سیمو کاتا با تفصیلی نسبی نفاق داخلی امپراتوری ساسانی و از جمله شورش بهرام چوبین را شرح می‌دهد. درباره بهرام چوبین اطلاعاتی به دست می‌دهد که در سایر منابع وجود ندارد. اشاره مؤلف به موروئی بودن مقامات عالی دولتی در ایران ساسانی، دارای ارزش بزرگی است. می‌توان پاره‌ای از اطلاعات این اثر را قابل بحث دانست. به عقیده

نگارنده، انگیزه اختلاف بین شاهنشاه هر مزد با بهرام چوبین به آن شکلی که ف. سیمو کاتا ذکر کرده، مورد تردید است. اطلاعات سیمو کاتا دربارهٔ مرگ هر مزد نیز با سایر مؤلفین تفاوت دارد. در رابطه با این مطلب که ارتش امپراتور در برابر کدام دسته از سپاهیان شهریار ساسانی (شمالی یا جنوبی) در حال جنگ است، سیمو کاتا ایرانی‌ها را در کتاب تادیخ خود، مادی، بابلی و یا پارسی می‌نامد. گاهی نیز این اسامی به عنوان واژه‌های مترادف به کار رفته است.

اثر فو فیلاکت سیمو کاتا، پیش از هر چیز یک تاریخ جنگی است، و برای همین ویژگی، به عنوان مأخذی که یکی از جهات سیاست خارجی ایران را در پایان سدهٔ ششم میلادی منعکس کرده است، دارای ارزشی منحصر به خود است.

۳- تاریخ سبتوس

اثر این تاریخ‌نویس ارمنی، هم در خود ارمنستان و هم در خارج از قلمرو آن، در طول مدتی بیش از صد سال، یعنی از زمانی که در سال ۱۸۴۲ میلادی در اچمیادزین یک نسخهٔ خطی یافت شد که در آن اثری تاریخی از مؤلفی ناشناخته وجود داشت، مورد پژوهش بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است. راهب دانشمند، هوانس شاهاتونیان، این کتاب را تادیخ اسقف سبتوس دربارهٔ هراکلی نامیده است. متن ارمنی کهن تادیخ سبتوس بارها چاپ و به زبانهای روسی، فرانسه، آلمانی و بخشی از آن به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است. به زبان روسی این اثر دوبار

در سال‌های ۱۸۶۲ و ۱۹۳۹ ترجمه شده است.^۱

تا این اواخر چنین می‌پنداشتند که اسقف سبتوس نویسنده ارمنی سده هفتم میلادی، مؤلف تادیخ سبتوس بوده است. چنین عقیده‌ای مورد قبول همگان بود تا این که مطالب تازه‌ای پیدا شد، حاکی از این که اسقف سبتوس به این اثر هیچ ارتباطی ندارد و اثر او درباره هراکلی (هراکلیوس - م) مفقود شده است. در سال ۱۹۵۸ میلادی در چهارمین دوره پیام ماتناداران شرحی درباره ادبیات و زبان‌شناسی به وسیله گ. و. آبگاریان چاپ شد که در آن مسأله مؤلف تادیخ اسقف سبتوس درباره هراکلی مطرح شده بود.^۲ کار ادامه یافت و یک ویژه نامه پژوهشی در سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر گردید.^۳ این دانشمند در بخش اول پژوهش نشان می‌دهد که تاریخ نویسان ارمنی در قرون وسطی که اثر اصلی مفقود سبتوس را در دست داشتند، اطلاعاتی درباره این مأخذ می‌دهند که با متن آن اثری که در گنجینه نسخه‌های خطی اجمیادزین یافت شده است، تفاوت دارد. سبتوس، به گواهی منابع، اثری نگاشته و آنرا به نام

۱- تاریخ امپراطور هراکلی، تألیف اسقف سبتوس نویسنده سده هفتم میلادی. ترجمه از ارمنی از ک. پاتکانیان، سنت پترزبورگ، ۱۸۶۲ میلادی، (ک). پاتکانیان نخستین متن چاپی ارمنی را که در ۱۸۵۱ میلادی در قسطنطنیه چاپ شده بود، مورد استفاده قرار داد و آنرا با نسخه خطی موجود در موزه آسیایی مقابله کرد؛ تاریخ اسقف سبتوس، ترجمه از چاپ چهارم اصلاح شده ارمنی. س. مالناسیان روحانی، ایروان ۱۹۳۹ میلادی. به عقیده ارمنی‌شناسان ترجمه اخیر، ترجمه‌ای موفق‌تر است.

۲- ما از روی مقاله کتابشناسی ک. ن. یوزباشیان مسایل بیزانستشناسی در صفحات پیام ماتناداران، پژوهش‌های بیزانسی، شماره ۱۷، ۱۹۶۱ میلادی، ص ۲۳۹، ۲۴۰ بر ماهیت این اثر گ. و. آبگاریان آگاهی داریم.

۳- گ. و. آبگاریان، تاریخ سبتوس و مساله موقوف ناشناخته، ایروان ۱۹۴۵ میلادی، ص ۲۰۷-۲۳۱.

امپراتور بیزانس کرده است. این کتاب تادیکس هراکلی نام داشته است. اما در اثری که به سبتوس نسبت می‌دهند، تنها در شش فصل کتاب از هراکلی نام برده شده و چهل و چهار فصل دیگر کتاب، شرح رویدادهایی است که در سده‌های ششم و هفتم میلادی در سایر کشورها رخ داده است.^۱ در کهنترین نسخه خطی تادیکس سبتوس خیالی، نام سبتوس به عنوان مؤلف این اثر وجود ندارد. نسخه خطی که کهنترین نسخه تادیکس سبتوس در آن بود، در فهرست دیر آماتولین که در پایان سده هفدهم میلادی ترتیب یافته، ثبت شده است. در آنجا این اثر نه به عنوان تألیف سبتوس بلکه به عنوان اثر يك مؤلف ارمنی به نام خسرو محسوب شده است.^۲

پژوهشگران از مدتها قبل به یکسان نبودن تادیکس سبتوس توجه کرده‌اند. ك. پاتکانیان در این اثر سه بخش را مشخص کرده است: در بخش اول سخن از روایات ارمنی است، در بخش دوم فهرست نامهای پادشاهان ارمن. یونان، و ایران تا سقوط ساسانیان می‌آید و بخش سوم شامل اطلاعاتی است درباره فرمانروایی خسرو دوم پرویز و نیز جانشینان او و همچنین درباره امپراتوران ماوریکي (موریک - م)، فوکه و هراکلی، و نیز مطالبی است درباره وضع ارمنستان در دوران جنگ طولانی ایران و بیزانس و همچنین درباره آمدن تازیان صحبت می‌شود. به عقیده او از این سه بخش، تنها بخش آخر که از لحاظ حجم بزرگتر است، به سبتوس تعلق دارد.^۳

در چاپ چهارم س. م. لکسانیان، دو بخش اصلی مشخص گردیده

۱- همانجا، ص ۲۰۹، ۲۱۰.

۲- همانجا، ص ۲۱۱، ۲۱۲.

۳- تاریخ امپراتور هراکلی...، ترجمه ك. پاتکانیان، ص ۶، ۷.

است. نخستین بخش که شامل چهار فصل است، از طرف پژوهشگران نام آغاز تادیک ادمستان یا تادیک مؤلفی ناشناخته گرفت و شامل تاریخ سبتوس شد.^۱ ضمناً بر اساس تحلیل دو مقدمه مغایر بایکدیگر، گ. و. آبتگریان به این نتیجه می‌رسد که آغاز تادیک ادمستان و بخش دیگر تادیک سبتوس دو مأخذ کاملاً متفاوت هستند: يك مقدمه مغایر مقدمه دیگر است و این تضاد نمی‌توانسته از يك مؤلف سرچشمه گرفته باشد. این نتیجه‌گیری، تازه نیست زیرا در سال ۱۹۰۴ میلادی ف. ماکلر، خاور شناس فرانسوی، هنگام چاپ ترجمه فرانسه این اثر، بخش آغاز تادیک ادمستان را از آن جدا کرد. کار آبتگریان آن است که از راه علمی نتیجه‌گیری ف. ماکلر را تأیید کرده است. در متن تنقیدی تادیک مؤلفی ناشناخته که به زودی چاپ خواهد شد، این بخش از اثر حذف خواهد شد.^۲

بخش دوم تادیک سبتوس که نگارش آن از نویسنده ارمنی خسرو است، شامل رویدادهایی از شاهنشاهی هرمزد چهارم (۵۷۸-۵۹۰ میلادی) تا حکومت خلیفه معاویه (۶۶۱-۶۸۰ میلادی) می‌باشد.

اثر مؤلف ارمنی از این رو به تاریخ ف. سیموکاتا شباهت دارد که هم اینجا و هم آنجا رویدادهای سیاسی در مرکز قرار دارد. شرح جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها و شرایط و ثمره‌های پیمان‌های صلح و غیره آمده است. در عین حال مؤلف به مسایل مذهبی نیز توجه کرده است. او خبر فرمان خسرو دوم پرویز را درباره ادیان و نیز خبر تقسیم نفوذ اسقف‌ها

۱- مانول آبتگریان، تاریخ ادبیات کهن ارمنی، جلد ۱، ایروان ۱۹۴۳ میلادی، ص ۳۲۸؛ گ. و. آبتگریان، تاریخ سبتوس...، ص ۲۱۸.

۲- گ. و. آبتگریان تاریخ سبتوس...، ص ۲۲۵.

را در ارمنستان و نیز بی‌سر و سامانی مذهبی سرزمین خود را برای خوانندگان نگاشته است. این مأخذ درباره وضع ارمنستان در مرز دو سده و هنگامی که این کشور به دو سرزمین تحت نفوذ دو امپراتوری دشمن یکدیگر تقسیم شده بود، تجسمی به وجود آورده است.

ظاهراً اصل و نسب مؤلف اثر از ارمنستان سابق ساسانیان بوده است زیرا به مناسبات ارمنستان و ایران در این اثر بیش از مناسبات ارمنستان و بیزانس اشاره شده است. برای او خسرو پرویز يك نابود کننده و ویرانگری است که خدا او را لعنت کرده است. او برای طردارمنی‌ها از سرزمین ارمنستان با امپراتورسازش کرده است و سرداران ارمنی را به پایتخت می‌کشاند و کارشان را یکسره می‌سازد و پلیدی‌های بسیاری دیگر دارد. در این اثر، جریان جنگ ایران و بیزانس با تفصیلی بیشتر از آثار مؤلفین بعدی عرب و ایرانی آمده است.

تاریخ سبتومی یکی از منابع اندکی است که معاصر رویدادهای مندرج در آن بوده و تا روزگار ما رسیده است. از این رو باید به آن تاریخ با اعتماد نگریست.

۲- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته

اخبار سریانی از مولفی ناشناخته که شرحی از روزگار آخرین شهریاران ساسانی است، در نسخه خطی برجیان که رونوشت نسخه خطی کتابخانه دیر ربان هرمزد در نزدیکی موصل است، کشف گردید.

اکنون چند متن چاپی و ترجمه متن اخبار وجود دارد.^۱ در این اثر رویدادهای پایان سده ششم و نیمه اول سده هفتم میلادی مورد بررسی قرار گرفته است. مؤلف آن که يك راهب نسطوری سریانی است، در آغاز کتاب، منابعی را که از آن استفاده کرده است شرح می‌دهد: این منابع عبارت بودند از تاریخ کلیسا و داستانهای اشرافی. او در همانجا چارچوب زمانی روایت را نیز معین کرده است: «... از مرگ هرمزد پسر خسرو تا پایان پادشاهی ایرانیان». اما مؤلف همواره از اندیشه نخست خود پیروی نمی‌کند. او پس از شرح نابودی دولت ایران به اجمال خبر می‌دهد که تازیان مصر، فواید و افریقا را مسخر و سپاهیان روم را درهم شکسته‌اند اما هنوز نتوانسته‌اند کنستانتینوپل (قسطنطنیه-م) را بگیرند. ن. و. پیگولفسکایا اشاره به کنستانتینوپل را وابسته به موفقیت‌های جنگی خلیفه معاویه و زمانی می‌داند که سپاه تازی به دیوارهای پایتخت بیزانس رسیده بوده‌اند (رویداد سال ۶۶۷ میلادی).

1. I. Guidi. Un nuovo testo Syriaco sulle storia degli ultimi Sassanidi. Actes VIII Congres intern. des Orientalistes, Leiden, 1891., Th. Nöldeke. Die von Guidi herausgegebene Chronik übersetzt und kommentiert. Sitzungsber d. Wien. Akad., phil.-hist. Klasse, Bd. 128, Abt. 9, Wien, 1893: SS. s-48, Corpus scriptorum christianorum orientalium, scriptores Syri, Series tertia, t. IV, PP. 15-39

(در صفحات بعد- اثر سریانی از مولفی ناشناخته، سده هفتم میلادی، متن): ن. و. پیگولفسکایا اخبار سریانی از مولفی ناشناخته درباره دوران ساسانیان، ص ۵۸-۶۳: ترجمه، ص ۶۳-۷۸ (در صفحات بعد- اثر سریانی از مولفی ناشناخته، سده هفتم میلادی، ترجمه): ن. و. پیگولفسکایا، تاریخ سریانی بی‌نام درباره ساسانیان. پیام نو، جلد ۳، شماره ۱ ص ۴۶-۵۵؛ و شماره ۲، ص ۵۲-۶۶؛ و شماره ۳، ص ۲۵-۳۲. تهران، ۱۳۲۵ شمسی.

گذشته از این، تازیان برای مؤلف، مردم ناشناخته‌ای هستند که تازه به عرصه تاریخ گام نهاده‌اند. آگاهی او از تازیان چندان زیاد نیست: تعداد آنها چون ریگ در کرانه دریا فراوان است و در برابر آنها «دیوار و دروازه و شمشیر و سپر تاب پایداری نداشته است». بدینسان نگارش اخبار را می‌توان بین سالهای هفتاد - هشتاد سده هفتم میلادی دانست. تاریخ سیاسی ایران در دوره‌ای که مورد توجه ماست، در اخبار درزمینه درگیری‌های بیرحمانه مذهبی گروه بندی‌های متخاصم، نشان داده شده است. مؤلف از مآخذ اشرافی و واقعه نگاری مذهبی تکه - تکه استفاده کرده، مطالب سیاسی و مذهبی، بسیار ناشیانه به هم مربوط شده‌اند. ترتیب دهنده این نوشته‌ها حتی نکوشیده است که انتقال از مبحثی را به مبحث دیگر هموار کند. او پس از رونویسی مطالبی از یک مآخذ به مآخذ دوم پرداخته و سپس به مآخذ نخست باز گشته است. این نکته به ن. و. پیگولفسکایا امکان داد که برای سهولت در استفاده از متن، همه آنها را به مبحث‌های جداگانه تقسیم کند و اجزای هر مآخذ را مشخص سازد. اخبار دارای زبانی است محدود و درباره هر رویداد، بیش از چند سطر ندارد. اما مؤلف که هنگام شرح دادن بیشتر مطالب تاریخی واژه‌هایش تکافو نمی‌کند، درباره تسخیر شهرهای شوش و شوشتر به دست تازیان، اشاراتی مفصل دارد و موقعیت جغرافیایی آنها را به خوبی تصویر و ذخایر طبیعی و وضع دفاعی آنها را ارزیابی می‌کند. شاید این اطلاعات از خود مؤلف باشد و نشان دهد که او از مردم خوزستان بوده است. شاید هم نه این که او، بلکه مؤلف مآخذ اشرافی، یعنی یکی از دو مآخذی که ترتیب دهنده اخبار از آنها استفاده کرده است، از مردم خوزستان بوده است.

مطالبی که در اخبار سریانی آمده و نوشته‌های تاریخنویسان متأخر

عرب زبان، از بسیاری جهات بایکدیگر مطابقت دارند. درعین حال ما اطلاعات بسیاری در این کتاب می‌یابیم که در منابع دیگر نیست. مثلاً شرح شورش پیشه‌وران در پالوکت و اطلاعاتی دربارهٔ فعالیت سریانی‌ها در دربار ساسانیان و ارزیابی انتقادی رفتار خسرو دوم پرویز با عیسویان و غیره. در روایت، داستان‌هایی با جنبهٔ افسانه‌ای و وقایعی کاملاً باورنکردنی دربارهٔ پیروان مانی، شگون الیاس، اسقف مروی و غیره آمده است که بخش سرگرم کنندهٔ اثر را تشکیل می‌دهد. در اخبار به مسایل شهرسازی در آسیای جنوب غربی و ایران نیز اشاره شده است. همچنین دربارهٔ احداث بیش از ده شهر مطالبی ذکر گردیده و نام شهرها و بنیانگذاران آنها نیز آمده است.

با وجود کوتاه بودن مطالب، ارزش اخبار سریانی از مؤلف ناشناخته برای زندگی سیاسی و مذهبی ایران در دوران آخرین شهریاران ساسانی، بسیار بزرگ است؛ زیرا ترتیب دهندهٔ کتاب که اثر خود را در سال‌های ۷۰-۸۰ سدهٔ هفتم میلادی نگاشته است، از مأخذ کهن‌تری استفاده کرده که معاصر رویدادهای نیمهٔ اول آن سده بوده‌اند.

۵- جغرافیای ارمنی از مؤلفی ناشناخته و منسوب به موسی خورنی

این رساله از پایان سدهٔ هجده میلادی در اروپا معروف شد. پس از چاپ، به آن نام جغرافیای موسی خودنی داده شد. هنگام پژوهش بعدی دربارهٔ این اثر در آغاز سدهٔ نوزدهم، سن مارتین، ارمن شناس مشهور

مشخص کرد که اثری که سخن درباره آن است، نگارش موسی خورنی نبوده و به خامه مؤلف دیگری است که چند سده پس از او می زیسته است. همه، ناچار به پذیرش این نظر بودند و تنها درباره زمان نگارش رساله اختلاف نظر بروز کرد. سن مارتین براساس اشتباهی در تاریخ که در متن دیده می شود، آنرا از سده دهم میلادی دانست. ارمن شناس نامدار، ک.ا. پاتکانف (پاتکانیان)، نسخه خطی سن مارتین را با نسخه های دیگر مقابله و به آسانی ثابت کرد که بروز اشتباهاتی که در تاریخ رویدادها وجود دارد که در سایر نسخه های خطی دیده نمی شود، برای مؤلفی که اثر را در سده هفتم میلادی نگاشته کاملاً طبیعی است؛ او چنین می شمارد که جغرافی دان ناشناس اثر خود را در سده هفتم میلادی نگاشته و می گوشت نام او را مشخص کند.^۱ مارکوارت که کارویژه او پژوهش درباره مسایل جغرافیای تاریخی ایران بود، از پیشینیان خود دسترسی بیشتری به منابع داشت. او پیش از همه بر تحریر تازه گسترده جغرافیای آگاهی داشت و آن را با شرح اجمالی همین کتاب مقابله کرد و به این نتیجه رسید که تحریر وسیع، شامل متن اصلی است؛ در حالی که تحریر اجمالی، مطالب مختصری از آن است. وی سپس در تفسیر وسیع خود از کارهای پژوهشی و آثار چاپ شده بعد، از کتاب پاتکانیان استفاده کرد (به گفته خود او، وی بر کتاب پاتکانیان دسترسی نداشته است). مارکوارت کمتر از همه معتقد است که رساله دارای افزودگی های بعدی است و در اشاره به نامهایی که تنها پس از تشکیل خلافت تازی، برای نخستین بار

۱- جغرافیای ارمنی سده هفتم میلادی (منسوب به موسی خورنی). متن و ترجمه و همراه کردن نقشه و حواشی از ک. پ. پیدکانف، سنت پترزبورگ، سال ۱۸۷۷ میلادی، ص ۱۳-۲۲.

مشهور شده‌اند، اشاره‌ای به تاریخ نگارش اثر می‌بیند که به عقیده او اواسط سده هشتم میلادی - پایان دوران خلافت بنی‌امیه و آغاز خلافت بنی‌عباس است.^۱ س. ت. یرمیان معتقد است که آشخاداتسویتس نقشه دنیا را در مرز بین دوسده ششم و هفتم میلادی مجسم کرده است.^۲

مؤلف ناشناخته رساله جغرافیایی کار خود را با استناد به منابع بسیاری ترتیب داده است. پاره‌ای از بخشهای آن از جغرافیای پایه‌ای بطلمیوسی سرچشمه گرفته است.^۳ مؤلف در بخش مربوط به تقسیمات کشوری ایران، ظاهراً نه تنها از فهرست‌های رسمی بلکه همچنین از فهرست اسقف‌های نسطوری استفاده کرده است. (در برخی موارد نامهای رسمی شهرستانها جای خود را به نامهای مناطق کلیسایی داده‌اند). او خودش هیچگاه به یلیشه و لازار پارتیسی اشاره نمی‌کند. درباره فهرست نامهای خراسان باید گفت که این نامها همان است که سویان - سزان، جهانگرد چینی آورده است.^۴

اهمیت بسیار بزرگ جغرافیای ارمنی به ویژه برای دوران آخرین پادشاهان ساسانی در آن است که در ردیف سایر آثار جغرافیایی که تقسیمات کشوری ایران در آن منعکس شده است، به دوران مورد بررسی نزدیکتر است و در نتیجه دقیق‌تر از سایر منابع نقشه ایران را در آستانه یورش

1. J. Marquart . Éranšahr..., S. 6.

۲- س. ت. یرمیان. آشخاداتسویتس (جغرافیای ارمنی سده هفتم میلادی) - اثر برجسته جغرافیایی و نقشه برداری دنیای باستان. پیام علوم اجتماعی آکادمی علوم ارمنستان شوروی. ایروان، ۱۹۶۸ میلادی؛ شماره ۵، ص ۸۳.

۳- ل. پ. پاستکانف، پیشین، ص ۱۶. متن کامل اثر را بنگرید: س. ت. یرمیان، پیشین، ص ۴۵-۶۰.

4. J. Marquart . Éranšahr..., S. 5.

تازیان ترسیم می‌کند و افزودگی‌های دیگران در آن کمتر مشاهده می‌شود.

* * *

منابع تازی و پارسی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی

کارل بروکلمان هنگام توصیف سرچشمه‌های تاریخ‌نگاری تازیان مشخص می‌کند که اعراب با تاریخ‌نویسی یونانیان و رومیان، از راه زبان سریانی، و نیز بر ادبیات پهلوی و منجمله نگارش و قایع دولتی که در زمان یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی تحقق یافت و در کتاب خداینامه (خوتای نامک) گردآمد، آشنا شده بودند.^۱ دقیقترین زمان ترتیب دادن تاریخ دولت ایران مربوط به آغاز پادشاهی یزدگرد یعنی زمانی است که انتظار می‌رفت اختلافات داخل امپراتوری از بین برود و شکوفانی تازه‌ای آغاز شود. اما پس از شکست قادسیه در سال ۶۳۶ میلادی، امید رستاخیز بر باد رفت و گمان نمی‌رود که در آن زمان به فکر خوتای نامک افتاده باشند.^۲

1. C. Brockelmann. Geschichte der Arabischen Literatur. Handbuch der Orientalistik, Bd. III, Semitistik, Absehn. 2u. 3. Leiden, 1954, SS. 286-287
2. Th. Nöldeke. Das Iranische Nationale pos. Grlph, Bd. II P. 13.

دردوران اسلام، خوتای نامک چند بار به تازی ترجمه شد. نخستین مترجم آن، روزبه پارسی ابن المقفع بود که اسلام آورده بود^۱. پس از او مترجمین دیگر که بیشتر آنها اصل و نسب ایرانی داشتند، تاریخ پادشاهان ایران را ترجمه کردند. حمزه اصفهانی مؤلف سده دهم میلادی، در پیشگفتار نخستین فصل کتاب خود از هفت ترجمه کتاب پهلوی خوتای نامک که مورد استفاده قرار داده است، نام می برد. در اینجا غیر از ابن المقفع، به محمد ابن جهم برمکی، زادویه ابن شاهویه، محمد ابن بهرام عطییار، هاشم ابن قاسم و بهرام ابن مردان شاه، موبد منطقه شاپور در فارس، اشاره شده است^۲. نام مترجمین نشان می دهد که بیشتر آنها ایرانیانی بوده اند که مسلمان شده اند و یادردین خود باقی مانده اند. و. ر. روزن که مقاله ویژه ای درباره ترجمه های تازی خوتای نامک دارد، آنها را به سه گروه تقسیم کرده است:

- (۱) ترجمه هایی که مطالبی از آن حذف شده است؛
- (۲) مجموعه داستان هایی درباره پادشاهان ایران که نه تنها شامل خوتای نامک است، بلکه سایر آثار ادبیات پهلوی نیز در آن هست (ترجمه با ملحقات)؛

۱- پژوهش های ویژه ای درباره آثار این مترجم و نویسنده بزرگ قرون وسطی وجود دارد:

F. Gabrieli L'Opera di Ibn al-Muqaffa. Rivista degli Studi Orientali, t. XIII, Roma, 1931-1932, pp. 197-247.

ر. یو. اخوندوا، زندگی و آثار ابن المقفع (۷۲۴-۷۵۹)، باکو ۱۹۶۷.

2. Hamzae Isfahanensis annalium libri X, ed. J. M. E. Gottwaldt, t. I. petropoli, 1844, pp. 8-9.

و. روزن، درباره مسأله ترجمه های تازی خدای نامه، سنت پترزبورگ، ۱۸۹۵ میلادی. ص ۱۷۴-۱۷۴.

۳) ترجمه‌هایی که پیراسته شده‌اند.^۱

روایات گوناگون تاریخی که در زمان ساسانیان نگاشته شد، با جرح و تعدیلی بخش تاریخ قبل از اسلام ایران را در اخبار مؤلفین عرب زبان سده نهم میلادی و سده‌های بعد از آن تشکیل داده است. شکل واقعه نگاری تاریخنویسی عرب، در اثر طبری به اوج تکامل خود رسید. پا به پای آن، شکل نگارش ویژه نامه‌های تاریخی نیز به وجود آمد. نخستین آثار تاریخی به زبان پارسی نوین (فارسی دری) در سده دهم میلادی نگارش یافت؛ نه تنها اخبار تاریخی که به زبان عربی نگارش یافته‌اند، بلکه نسخه‌های خطی آثار پهلوی که در آن روزگار هنوز بسیار بوده‌اند، فهرست منابع این آثار را تشکیل می‌دهند.

۱- کتاب المعاریف، ابن قتیبه^۲

این اثر تاریخ نگار عرب سده نهم میلادی، ابو محمد عبدالله ابن مسلم ابن قتیبه، (۸۲۸-۸۸۹)، یکی از سه کتابی است که از میراث ادبی او باقی مانده است.^۳ این کتاب، راهنمای کوچکی است شامل اطلاعاتی

۱- و. روزن، پیشین، ص ۱۸۲-۱۸۶.

2. Ibn Cotciba's Handbuch der Geschichte..., herausgegeben von F. Wüstenfeld, Göttingen, 1850
(در صفحات بعد- ابن قتیبه) El, vol. II, Leiden-London, 1927, pp. 399-400.

۳- نام ۲۴ اثر او معلوم است: ابن قتیبه، ص ۳-۴.

درباره تاریخ، الهیات و زندگی فرهنگی روزگاراو و شامل افسانه‌های تورات، داستانهای درباره پیامبران و اصل و نسب اعراب؛ چند فصل کتاب مربوط است به محمد (ص) و شجره‌نامه و لشکرکشی‌هایش، سپس شرح کارهای خلفا به ترتیب خلافت آنها می‌آید؛ و اطلاعات مربوط به فرمانروایان، فیلسوفان، تاریخ‌نویسان و دانشمندان جای آن‌را می‌گیرد، سپس اطلاعاتی درباره مساجد و زمان احداث آنها، فتوحات و جنگ‌های برجسته قبل از اسلام تازیان شرح داده می‌شود و پس از آن، فصلهایی درباره پادشاهان یمن، سوریه، حیره و ایران می‌آید. کتاب با فهرست نام فرمانروایان ساسانی ایران به پایان می‌رسد.

بخش اعظم کتاب المعادیف درباره تازیان و بیشتر آن درباره تاریخ اسلام است. بخش مربوط به پادشاهان افسانه‌ای و واقعی ایران از جمشید جم (یما شاه) تا یزدگرد سوم بسیار کوتاه و بخش ساسانی اندکی مفصل‌تر است. گذشته از طول فرمانروایی هر شاهنشاه فهرست کارهای اصلی او نیز داده می‌شود. اطلاعات مندرج درباره فعالیت پادشاهان ساسانی در آستانه انقراض امپراتوری، بیشتر از اطلاعات دیگر آثار عربی نیست. ترتیب تاریخ در اثر ابن قتیبه دارای ارزشی است معین. بخش مربوط به پادشاهان حیره برای تاریخ مناسبات آخرین پادشاهان ساسانی با قبایل همجوار تازی، بسیار اهمیت دارد.

۲- کتاب الاخبار الطوال ، دینوری

این اثر مؤلف سده نهم میلادی که نام کامل او ابوحنیفه احمد ابن

داودابن وندالدینوری است، در شرق شهرتی چندان نداشت و برای علوم اروپا نیز تقریباً ناشناخته بود؛ تا این که ولادیمیر گیرگاس، خاورشناس نامی روس، متن آن را برای چاپ آماده کرد. گیرگاس، پیش از آنکه کتاب از چاپخانه بیرون آید، مرد. کار او را و. ر. روزن بدون هیچ پیشگفتاری منتشر کرد و تنها در صفحه پشت جلد اشاره کرد که مقدمه و فهرست دیرتر چاپ خواهد شد.^۱ متن کتاب از روی دو نسخه خطی برای چاپ آماده شده بود؛ یکی نسخه لیدن که تاریخ نگارش آن ۶۵۵ هجری است و دیگری نسخه پتربورگ که از دورانی نزدیکتر و در سال ۱۰۶۱ هجری نگاشته شده است.^۲ کتاب ای. یو. کراچکوفسکی شامل پیشگفتاری وسیع و راهنمای متن اثر و روایات سومین نسخه خطی اثر دینوری که در آن زمان در هندوستان یافت شده بود و تاریخ سال هزار هجری را داشت^۳، منم کار گیرگاس شد. به عقیده ای. یو. کراچکوفسکی، نسخه خطی پتربورگ (لنینگراد امروز) رونوشت نسخه خطی هندوستان است که اصل آن نیز نسخه خطی لیدن است.^۴ یکی از علل کمی شهرت این اثر دینوری در مشرق آن بود که کارهای علمی دینوری تنوعی زیاد داشت و احتمالاً کارهای

1. Abú Hanifa ad-Dinawerí. Kitáb al-ahbár at-tiwál
publié par Vladimir Guirgass. Leiden, 1888.

(در صفحات بعد - دینوری)

- ۲- آ. ای. میخایلووا. فهرست نسخه‌های خطی عربی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی، دوره سوم، تاریخ، مسکو ۱۹۶۵ میلادی، ص ۲۴-۲۵.

3. Abú Hanifa ad-Dinawerí. Kitáb al-ahbár at-tiwál.
Préface, Variantes et index publiés par Ignace Kratchkovsky, Leiden, 1912.

برجسته‌تر او در دیگر رشته‌های دانش بوده است. او را غالباً گیاه شناس، یا ادیب، سپس اخترشناس و گاهی نیز تاریخ‌نویس می‌نامیدند.^۱ اطلاعات مربوط به زندگینامه دینوری بسیار محفراست. گمان می‌رود که او در دهه نخست سده سوم هجری در دینور در عراق عجم به دنیا آمده باشد.^۲ بیشتر روزهای زندگی خود را در این شهر به سر برد. به اخترشناسی پرداخت و در سال ۳۳۵ هجری (۹۴۶ میلادی) عبدالرحمن الصوفی اخترشناس معروف به خانه‌ای که رصدخانه او بوده، رفته است. در جوانی سفری به بین‌النهرین کرد، در آنجا مدتی به کارهای ادبی مشغول بود و به زیارت مدینه و اماکن مقدسه رفت. یگانه تاریخ مربوط به ابوحنیفه الدینوری، تاریخ مرگ اوست؛ اما این تاریخ نیز در منابع یکسان نیست - ۲۸۱، ۲۸۲ و یا ۲۹۰ هجری - اما بیشتر مورخین تاریخ ۲۸۲ هجری (۸۹۵ میلادی) را قبول دارند.^۳ عناوین تقریباً بیست اثر از دینوری به جای مانده است که تفسیری چند جلدی بر قرآن، آثار ادبی و زبان‌شناسی، پژوهشهای ریاضی و اخترشناسی، آثاری درباره حقوق، رساله‌ای در پزشکی، کتاب النبات و کتاب اخبار الطوال از آنهاست. کتاب اخیر یگانه کتابی است از او که به طور کامل تا روزگار ما به جای مانده است.

مضمون کتاب با مضمون آثار تاریخی مؤلفان دیگر که به عربی نوشته‌اند، همانند است. در این کتاب نیز مانند آثار همان مؤلفان،

۱- همانجا، ص ۵۰.

2. El, t. 1. Leiden-Paris, 1913, p. 1004.

3. Abú Hanífa... Préface... par I. Kratchkovsky, pp. 21, 23.

تاریخ از آدم آغاز می‌گردد؛ سپس داستان پیامبران و تاریخ اساطیری ایران و یمن می‌آید که چندان مورد توجه نیست. روایت مربوط به روزگار اسکندر مقدونی، بخش بزرگی از این اثر را تشکیل می‌دهد. تاریخ ساسانیان تا زمان تسخیر نخستین بخشهای مرزی به دست تازیان، با تفصیل نسبی نگاشته شده است. ابوحنیفه در توضیح مطالب مربوط به محمد (ص) و زندگی او تقریباً مکث نمی‌کند و تنها چند سطر در این باره می‌نویسد. تاریخ خلفا تا آنجایی که به تصرف ایران مربوط است، مورد توجه اوست.^۱

محتوای اثر دینوری با نام خود که اخبار الطوال است، هماهنگی دارد. او مطالب را بدون وابستگی نمی‌آورد، هیچگاه يك روایت را دوبار نقل نمی‌کند. روایت او دارای پیوستگی است و آن مطالبی را برمی‌گزیند که مورد توجه اوست. بدینسان او توانسته است يك اثر واقعاً ادبی بیافریند. دینوری به رغم کارهای علمی خود که کار اساسی او بود، از استعداد شگرف ادبی برخوردار بود.

از سویی دیگر، شیوه نگارش ابوحنیفه برای دانشمندان چندان رضایت‌بخش نبوده است: او هیچگاه اسناد نمی‌آورد و به ندرت از منابع خود نام می‌برد (احتمالاً این دومین علت کمی شهرت کتاب اوست). برای روشن ساختن منابعی که ابوحنیفه از آنها بهره گرفته است، يك ویژه‌نامه پژوهشی در کار تحقیق است.^۲ بدون شك او از آثار تاریخی فارسی نیز بهره‌ور شده و ت. نلده که، به این امر توجه کرده است.^۳

۱- همانجا، ص ۵۳.

۲- همانجا، ص ۵۶.

3. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. XXV.

دینوری تا اندازه زیادی از داستانهای پهلوی استفاده کرده است و تا آنجا که لازم بوده، آنها را اصلاح کرده و جای پای داستان پهلوی مند باد را نگهداشته و با کلیده و دمنه به خوبی آشنا بوده است. حتی يك مقابله سربع بخش مربوط به ساسانیان در این اثر با شاهنامه نشان می‌دهد که در محتوای هر دو اثر، نکات مشابه فراوان است و این دلیلی است که بیندیشیم هر دو اثر دارای سرچشمه‌ای یگانه بوده‌اند که می‌توانسته یکی از روایات خوتای نامک باشد. کاملاً احتمال دارد که او خوتای نامک را به زبان پارسی میانه خوانده باشد و نه در ترجمه ابن‌المقفع. اقتباسهای زیادی که در کتاب او از زبان پارسی شده است، نشان می‌دهد که او زبان فارسی را به خوبی می‌دانسته است. این امر و برخی دلایل دیگر، از جمله این نکته که او رویداد زوقار را در کتاب خود نیاورده و به محمد (ص) و نخستین خلفا اشارتی کوتاه دارد، و نیز این که نام نیای او ایرانی است، اندیشه‌ای. یو. کراچکوفسکی را در این مورد که اصل و نسب دینوری ایرانی بوده است، تایید می‌کند.

کتاب اخبار الطوال دینوری برای دوران مسوزد بررسی دارای اهمیتی دو گانه است.

۱) همچون مأخذی مستقل و دارای اطلاعاتی گرانها که در سایر آثار نیست؛

۲) همچون جزء لاینفك گروه منابع عربی و فارسی که تا اندازه‌ای خوتای نامک و روایات آن شالوده‌اش را تشکیل می‌دهند.

۳- تاریخ یعقوبی^۱

تاریخ یعقوبی، جغرافیدان و تاریخ‌نویس سده نهم عرب، (متوفی به سال ۲۸۴ هجری = ۸۹۷ میلادی) در پایان سده گذشته، از روی نسخه خطی کمبریج چاپ شد. بروجود يك نسخه خطی دیگر این اثر نیز آگاهی داریم. تاریخ یعقوبی در دو بخش نگارش یافته است: بخش اول تا اسلام و بخش دوم از ولادت پیامبر (ص) تا سال ۲۵۹ هجری (۸۷۲ میلادی) است.

بخش مورد توجه ما که بخش اول است، با داستان پادشاهان یهود آغاز می‌گردد و سپس افسانه‌ای در باره عیسی و حواریون می‌آید و پس از آن روایت مربوط به فرمانروایان سوریه، آشور و بابل و در باره هندوها، یونانیان، رومیان، ایرانیان، مردم شمال (از جمله ترکان)، چینی‌ها، مصریان، بربرها، مردم حبشه و تازیان پیش از اسلام است.

اطلاعات مربوط به تاریخ سیاسی آخرین شهریاران ساسانی و مناسبات آنها بالخمی‌ها (بنی لخم) با آنچه که در آثار سایر مؤلفین

1. Ibn Wādhīh qui dicitur al-Ja'qūbī. *Historiae, pars prior historiam anteislamicam continens* edidit indece-sque adjecit M. Th. Houtsma, Lugd. Bat., 1883.

(در صفحات بعد - یعقوبی، جلد ۱)

El. vol. iv, Leiden-London, 1334, pp. 1152-1153.

عرب زبان آمده است، تفاوت چندانی ندارد. اثر یعقوبی با گشت و گذاری که در زندگی ایران قبل از اسلام دارد که در سایر آثار تاریخی همسان آن نیست، مورد توجه است. چنان که در این اثر، فهرستی در باره نامهای مقامات عالی دولتی در ایران و تفسیری در باره آنها وجود دارد.

اطلاعات مؤلف در باره تقسیمات اداری دولت ساسانی، درخور توجه ویژه ای است. او خیلی به ندرت از منابعی که استفاده کرده است، نام می برد و از روایات ضد و نقیض تنها یکی را برمی گزیند. چنین می شمارند که کتاب او برای سنجش مطالبی که از طبری سرچشمه می گیرد، دارای اهمیت است.^۱

۴- طبری، تاریخ پیامبران و پادشاهان

(تاریخ الرسل والملوک)

ابو جعفر محمد بن جریر الطبری (۸۳۹-۹۲۳ میلادی) از دانشمندان بزرگ روزگار خود بود، او در بصره و کوفه و شهرهای سوریه و فستات (قاهره قدیم) که مراکز علمی جهان اسلام بودند، دانش خوبی کسب کرد. بیشتر سالهای عمرش را در بغداد به سر برد. او غیر از تاریخ، فقه، و نگارش تفسیر برقرآن که پیشه اساسی او بود، به شعر، فقه اللغة، صرف

1. El, vol. lv, p. 1152.

و نحو، ریاضیات، پزشکی و علم الاخلاق می‌پرداخت.^۱ مهمترین اثر او تاریخ چند جلدی پیامبران و شاهان است. که تحریر اجمالی آن (تحریر کامل آن به جای نمانده است) شامل سیزده جلد است که برای نخستین بار از طرف گروهی از دانشمندان اروپا و زیر نظر دوگوبه خاورشناس هلندی، در اواخر سده گذشته چاپ شد.^۲

تاریخ دوران پیش از اسلام از زمانی بسیار دور آغاز می‌گردد و شامل دو جلد این کتاب چاپی می‌شود. تاریخ ساسانیان در جلد دوم است.^۳

در بخش تاریخ که جنبه تاریخ عمومی را دارد، طبری از منابع کهنتر به زبان عربی که روایت عربی کتاب پهلوی خوتای نامک نیز در بین آنها بوده، استفاده کرده است و تاریخ زمان محمد (ص) را

۱- ۸. آ. ر. گیب، ادبیات عرب (دوره کلاسیک). ترجمه آ. ب. خالدف، مسکو.

۱۹۶۰ میلادی ص ۵۷: Shorter El, Leiden, 1953, p. 557

۲- چنین گفته می‌شود که این چاپ تمام و کمال، شامل تحریر کوتاه اثر طبری نیست و باید از آثار مولفین متأخر که از اثر طبری به عنوان مأخذ استفاده کرده‌اند، ملحقاتی به آن افزوده شود (بنگرید):

Shorter El, Leiden, 1953, p. 557). در نیمه نخست سده بیستم میلادی، چند نشر شرقی اثر طبری نیز در قاهره چاپ شد که به‌طور کلی تکرار نخستین چاپ اروپایی بود. در این اواخر (سالهای شصت) در مصر، کارتهیه چاپ انتقادی متن آغاز گردید و برای این کار از چهار نسخه خطی مربوط به بخشهای جداگانه اثر، تفسیر طبری و منابع دیگر، استفاده می‌شود. (بنگرید: تقریظ پ. ا. گریازنویچ بر جلد اول؛ ملل آسیا و آفریقا، سال ۱۹۶۴ میلادی، شماره ۳، ص ۱۸۶-۱۸۹).

3. Annales quos scripsit Abu Djafar Mohammed ibn Djerir At-Tabari cum allis edidit M. J. De Goeje. Prima series, t. II, recensuarunt J Barth et Th. Nöldeke. Lugd. Bat., 1881-1882.

(در صفحات بعد - طبری ج ۲).

اساساً طبق روایت ابن اسحق شرح می‌دهد. در بخش مربوط به آغاز تاریخ تازیان، منبع او، اثر هاشم ابن محمد الکلبی درباره شجره اعراب بوده است.^۱ طبری به آثار مؤلفین دیگر نیز با آوردن اسناد گوناگون اشاره می‌کند. غیر از مطالبی که خودش گردآوری کرده است، از روایات تاریخی که ترتیب دهندگان پیش از او گردآوری کرده بودند، بهره برده است.^۲

اثر تاریخی طبری مجموعه‌ای است از مطالب گوناگون که مؤلف نکوشیده است آن مطالب را به یکدیگر پیوند دهد. شرح رویدادها با یکدیگر ارتباط ندارند؛ زیرا از منابع گوناگونی گرفته شده‌اند.^۳ او غالباً روایات گوناگون رویدادها را می‌آورد و برای هیچکدام آنها برتری قایل نمی‌شود و در نتیجه برهم خوردن رشته ارتباط روایات کاری نادر نیست. با وجود این، اثری که طبری گردآوری کرده است، دارای ارزشی است وافر، زیرا در آن مطالبی واقعی به جای مانده است.

آن بخش کتاب که مربوط به تاریخ ساسانیان است، به وسیله ت. نلدکه تقریباً به طور کامل ترجمه شده است.^۴ نلدکه، در ترجمه

۱- و. و. بارتولد، آثار، جلد ۶، مسکو ۱۹۶۶ میلادی (در کتاب جهان اسلام)؛
ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی.
ص ۵۱.

۲- ی. ا. بلیایف، اعراب، اسلام و خلفای عرب در آغاز قرون وسطی، مسکو، ۱۹۶۵
میلادی ص ۱۲۹.

۳- ه. ا. ر. گیپ، ادبیات عرب دوره کلاسیک ص ۵۸.

4. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Leiden, 1879.

آلمانی خود، داستان ولادت و جوانی پیامبر (ص) و چند روایت از تاریخ قدیم یمن را نیاورده است.

آن بخش کتاب که در باره اوضاع دوران آخرین شهریاران ساسانی است، (ازهر مزد چهارم تا یزدگرد سوم) شرح تاریخ سیاسی ایران و بیشتر در باره سیاست خارجی دولت و مسایل مناسبات متقابل شاهنشاهان با همسایگانشان است.

اما چون طبری مسلمان بود، در بین مطالب زیادی که گردآوری کرده است، آن مطالبی را ترجیح داده است که به مناطق تازیان باده- نشین و ساکن مربوط می شود. با وجود جنبه عمومی اثر طبری، این اثر همان تاریخ اعراب است و معاصرانش آن را همچون تاریخ اسلام ارزیابی می کردند.^۱ از همین رو است که به قطعاتی از تاریخ یمن و حیره، داستان کودکی و جوانی پیامبر (ص) و شرح نبرد زوقار، جایی بیشتر از جنگهای چندین ساله ایرانیان و رومیان داده شده است. در باره عملیات رزمی سپاهیان ایران در مرزهای شمالی و شمال باختری، اطلاعاتی بسیار کلی داده شده است. در عوض شرح اختلاف نظربین خسرو دوم و دست نشاندگانش در حیره و پیامد این اختلاف نظر بسیار مفصل است. مولف حتی سیمای پادشاه عرب را نیز تصویر می کند.

اثر طبری کاملاً با نام خود مطابقت دارد و واقعاً تاریخ پیامبران و پادشاهان است. وضع داخلی دولتهادر دورانهای گوناگون، به عنوان ثمره کامیابی و یا ناکامی فعالیت پادشاهان تصویر شده است. مثلاً هر مزد چهارم به قشرهای تهیدست جامعه و نجیب زادگان کوچک، حسن توجه

داشت و بر اشراف ستم می کرد. در عوض گروه نخست از او پشتیبانی می کردند و گروه دوم از او نفرت داشتند.^۱ مؤلف توضیح نمی دهد که انگیزه این کار شاه شاهان چه بوده است. بهرام چوبین را نمی شد به طور ساده غاصب نامید، زیرا او در سرداری سپاه، خدمات بی همتایی داشت. از این رو انگیزه قیام او، عملی انتقام جویانه در مقابل تحقیر شخصی او قلمداد شده است.

کتاب طبری اثری است که در آن سنتهای کلاسیک تاریخ نویسی به اوج خود رسیده است.^۲ همانطور که در بالا گفتیم، ارزش این کتاب در فراوانی مطالب آن است. این کتاب شامل اطلاعات زیادی درباره سیاست خارجی و داخلی ایران است و در آن به مسایل مربوط به مناسبات متقابل شاهنشاهان و بزرگان، اشاره می شود و تجسمی از تازیان و خدمتگذاری آنان در دربار ساسانیان به وجود می آورد.

۵- تاریخ طبری، بلعمی

در نیمه دوم سده دهم میلادی، طبق سفارش منصور ابن نوح امیر سامانی، (۹۶۱-۹۷۶)، وزیر او، ابوعلی محمد ابن محمد بلعمی، اثر

1. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., SS. 284, 287

۲- ه. آ. ر. گیب، ص ۱۳۰ (بخش واقعه نگاری اسلامی، ترجمه مقالذرا بنگرید: El, Supplement. Leiden-London, 1938, pp. 233-245

تاریخی و چند جلدی طبری را به اجمال به زبان فارسی ترجمه کرد. اثر بلعمی یکی از کهنترین آثار نثر به پارسی نوین یعنی دری است.^۱ این کتاب راه را برای آثار گوناگون نثر فارسی باز کرده است. اثر طبری فادسی در سرتاسر خاور نزدیک و میانه گسترش یافت و به زبانهای عربی، ترکی، اردو و ازبکی ترجمه شد.^۲

روایت فارسی این اثر در دهها نسخه خطی است که در گنجینه‌های گوناگون کتابهای جهان نگاهداری می‌شود. کهنترین نسخه خطی از آغاز سده چهاردهم میلادی است و نسخه‌های دیگری نیز در گوتا (۱۳۱۳ میلادی)، برلن، موزه بریتانیا، کتابخانه بودلیان و مجموعه‌های دیگر وجود دارد. در گنجینه نسخه‌های خطی شعبه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد و کتابخانه دولتی همگانی به نام م. ی. سالتیکوف شدرین، دهها نسخه خطی تازه‌تر این اثر نگاهداری می‌شود.

متن انتقادی این اثر هنوز چاپ نشده است. اما ترجمه فرانسه این اثر وجود دارد که بیش از یکصد سال قبل از طرف ه. زوتانبر از روی نسخه‌های خطی گوتا، لندن و کانتر بوری تهیه شده است.^۳ چاپ

1. El. New Eedition, vol. I, Leiden-London, 1960, p. 984.
2. C. A. Storey. Persian literature. A bio-bibliographical Survey, sect. II, fasc. 1, London' 1935, pp. 62-65
3. H. Zotenberg. Chronique de Abou-Djafar Mohammed ben-Djarir ben-Yezid Tabari traduite sur la version Persan d'Abou :Ali Mohammed Bel,ami d'après les manuscrits de Paris, de Gotha, de Londres et de Canter bury, tt. I-IV, Paris 1867-1874.

تاریخ طبری را در تهران می‌توان کوششی جدی در راه به وجود آوردن متن انتقادی تلقی کرد. این متن از روی نسخه‌های خطی موجود در ایران و با استفاده از رونوشت نسخه خطی بودلیان تهیه شده است. جلد اول آن تا جهان‌نگشایی تازیان است.^۱ در حواشی، غالباً روایات مشابه متن اصلی عربی می‌آید.

بازگردانیدن اثر طبری، تنها يك ترجمه ساده متن عربی نیست؛ در این باره خود بلعمی نیز سخنانی در پیشگفتار اثر خودش دارد.^۲ او موارد استناد را حذف و ترجمه را از تکرارها و درازی روایات مربوط به پیامبران و شاهان که از ویژگی‌های طبری است، پاک کرده است. در نتیجه، اثر او از متن اصلی بسیار کوتاه‌تر شده است. گذشته از این، مترجم در مورد متن اصلی روشی آزادانه دارد، امکان جابجا کردن داستانها را برای خود نگاهداشته، می‌کوشد آنها را به ترتیب سنواتی قرار دهد و کتاب را به فصل‌ها تقسیم کرده است.

با وجودی که مآخذ اصلی بلعمی اثر طبری بوده است، این مؤلف ایرانی بارها از مطالب آثاری دیگر نیز بهره گرفته است. خود او برخی از این آثار را نام می‌برد (آیاتی از قرآن و داستان محمد(ص)) پاره‌ای دیگر را می‌توان حدس زد. «دن» در زمان خود به اطلاعات بیشتر بلعمی در باره مبارزه اعراب با خزرها که در اثر طبری وجود ندارد، اشاره کرده بود.^۳ این امر که در اثر بلعمی روایت نامه پیامبر(ص)

۱- تاریخ طبری، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۱ شمسی (در صفحات بمد- بلعمی، جلد ۱).

۲- متن عربی و ترجمه آن را بنگرید در مقاله: پ. ا. گریازنویچ، آ. ن. بولدیرف. درباره دو تحریر تاریخ طبری بلعمی. خاورشناسی شوروی، ۱۹۵۷ میلادی، شماره ۳، ص ۵۲-۵۴.

3. El, New Edition, vol. 1, p. 984.

به خسرو دوم از روایتی که طبری آورده است تفاوت دارد، گواه آن است که مترجم در این مورد از مأخذ متعصبانه‌تری که ما بر آن آگاهی نداریم، استفاده کرده است. ظاهراً بلعمی بر تحریر خوتای نامک پهلوی به زبانهای پارسی دری و تازی آگاهی داشته و در بسیاری موارد اطلاعات ناچیز طبری را با قطعاتی از این کتاب تکمیل کرده است. چنانکه در باره گزینش بهرام چوبین به فرماندهی سپاهیان ایرانی که مأمور جنگ بر ضد ترکان بودند، مؤلف عرب زبان، سخن بس کوتاه می‌گوید و به شرح شجره‌نامه بهرام و شماره سپاهش بسنده می‌کند. بلعمی همین نکته را با شرح گسترده خود درباره شورای جنگی که در آنجا بهرام چوبین به سرداری برگزیده می‌شود، این نکته را متنوع می‌سازد.^۱ در شاهنامه نیز از شورای جنگی که به همین مناسبت گرد آمده بود، سخن می‌رود.

چهارچوب زمانی اثر بلعمی، تا اندازه‌ای تنگ‌تر از مأخذ اصلی اوست. او روایت را تا زمان خلیفه معتصم (۸۳۳-۸۴۲ میلادی) به پایان می‌رساند.^۲ کاملاً احتمال دارد که بلعمی متن کامل اثر طبری را در اختیار نداشته است. در اثر کامل طبری رویدادها تا سال ۹۱۵ میلادی است.

پس از مرگ بلعمی، نخستین روایت تاریخ طبری در معرض تغییری جزئی قرار گرفت که به پدیدار شدن تحریر تازه این اثر انجامید. ه. زوتانبر مدتها قبل در پیشگفتار ترجمه متن به فرانسه، به ایسن نکته

۱- بلعمی، جلد ۱، ص ۱۰۷۴، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷.

۲- پ. آ. گریازنویچ، آ. ن. بولدیرف، پیشین، ص ۵۷، حواشی ۴۴.

اشاره کرده است.^۱ پس از آن در مقاله پ. آ. گریازنووویچ و آ. ن. بولدیرف از راه مقابله مقدمه عربی و پیشگفتار فارسی این اثر، به طرزی قانع کننده تفاوت دو نگارش اثبات گردید. مولفان به این نتیجه رسیدند که مقدمه عربی از آن بلعمی و پیشگفتار فارسی از پیراستار اثر او در زمانی دیرتر است. آن پیراستار، پس از پیشگفتار خود، مقدمه‌ای زیر عنوان تاریخ «دزگاد عالم و ملحقاتی بر متن نگارش آغازین، آورده است. در مقدمه اشارتی است بر این نکته که در دومین نگارش اثر، از سرچشمه‌هایی تازه بهره گیری شده است.^۲

تشخیص زمان ترتیب یافتن دومین نگارش، آسان نیست. دانلوپ، تاریخ این نگارش را آغاز سده دوازدهم میلادی می‌داند.^۳ ظاهرأ مسأله تعیین تاریخ دومین نگارش، نیاز به پژوهشی جدا گانه دارد.

گمان می‌رود عقیده و. و. بارتولد در این باره که اثر بلعمی اهمیت يك مأخذ تاریخی را از دست داده است^۴، نیازمند بازنگری باشد. مترجم ایرانی، نسبت به اثر اصلی روشی انتقادی دارد. او با نگاهداری مطالب اصلی، روایات موازی را حذف و تنهاییکی از آنها را درست‌تر دانسته است. (در این مورد، آگاهی بر سایر منابع او را یاری داده است)، سخن پردازی متن را کوتاه کرده و در عین حال ملحقات پرارزشی وارد کرده است. ترجمه بلعمی که از لحاظ فراوانی

1. H. Zotenberg. Chronique..., vol 1, Avertissement. pp. V-VII.

۲- در باره مأخذ بنگرید: پ. آ. گریازنووویچ، آ. ن. بولدیرف، پیشین، ص ۵۸

۳- پ. آ. گریازنووویچ، آ. پ. بولدیرف، پیشین، ص ۵۸؛
El, New Edition, vol. I, p. 984

۴- و. و. بارتولد، ایران. بررسی تاریخی، ص ۶۲.

مطالب از متن اصلی کوتاه‌تر است، دارای مطالبی است که برای تاریخ اهمیت دارد، اما در اثر طبری نیست.

۶- حمزه اصفهانی

کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء

ابو عبدالله حمزه ابن الحسن اصفهانی، تاریخ نگار و زبان‌شناس مشهور عرب زبان، در سده دهم میلادی زندگی می‌کرد و بین سالهای ۹۶۱ و ۹۷۱ میلادی در شهر زادگاهش اصفهان، از جهان رفت.^۱ بیشتر آثار او در باره زبان‌شناسی و فقه اللغة است. از آثار تاریخی او کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء شهرت یافته است؛ این کتاب در سده گذشته به وسیله خاورشناس گوتوالد، به زبان لاتین ترجمه و چاپ شد.^۲ تاریخ حمزه اصفهانی شامل ده فصل است که هر يك به نوبه خود به چند بخش تقسیم شده‌اند. در هر فصل رویدادهای زمان شاهان یکی از دودمان‌ها و یا کشورها: شاهان ایران (افسانه‌ای و واقعی)، رومیان و یونانیان باستان، قبطی‌ها، بنی اسرائیل، لخمی‌ها، غسانی‌ها، پادشاهان حیره و قریشی‌ها آمده است. پژوهشگران خاطر نشان ساخته‌اند که

1. El, vol, II Leiden, London, 1927, p. 256.
2. Hamzae Isfahanensis annalium libri X, ed. J. M. E. Gottwaldt: t. I-textus arabicus, t. II-translatio latina. Petropoli-Lipsiae, 1844-1848

(در صفحات بعد - حمزه اصفهانی: متن، ترجمه)

حمزه اصفهانی به کارها و رویدادهای ایران توجه ویژه‌ای معطوف داشته که دلیل آن نیز اصل و نسبت ایرانی اوست. واقعاً نیز فصل اول کتاب او که در باره ایران پیش از اسلام است، از لحاظ حجم تنها از فصل آخر که در آن از فرمانروایان تازی سخن می‌رود، کمتر است. دایره مورد توجه او، همچون تاریخ نگار، در چهارچوب جغرافیایی خاور نزدیک است و بسیاری از مطالبی که او می‌آورد، به نحوی با ایران ارتباط دارد.

ویژگی اثر حمزه، روشن بودن مطالب و درعین حال فراوانی آنهاست. هنگام شرح هریک از شهریاران ساسانی، سیمای او را نیز مجسم می‌کند. مؤلف غالباً از روایات گوناگون تنهایی را برمی‌گزیند. حمزه اصفهانی برعکس معاصرینش، هنگام نگارش تاریخ ایران پیش از اسلام، توانسته است از چند روایت خوتای نامک بهره گیرد و خودش در آغاز فصل نخست، این نکته را گفته است. اثر او غالباً برای آثار تاریخی مولفان دیرتر و از جمله برای ابن‌البخی، مأخذ آغازین بوده است.

۷- شاهنامه، فردوسی

در باره زندگی سراینده بزرگ شاهنامه، آگاهی ما بسیار کم است. ابوالقاسم فردوسی طوسی، نام شاعر نیست؛ بلکه اسمی است

از سه عنصر: لقب، تخلص و نسبت^۱. فردوسی بین سالهای ۹۳۲-۹۳۶ میلادی، در روستای باژ در نزدیکی شهر طوس در خراسان، دیده به جهان گشود (طبق اطلاعاتی دیگر، زادگاه او کوی تبران در طوس بوده است)^۲. فردوسی دهقان بود. در جوانی دانش خوبی فرا گرفت و زبان تازی و پارسی میانه را به خوبی می دانست و به گردآوری داستانها و افسانه های ایرانی عشق داشت. او از دل و جان به آیین دیرین خلق خود پیوسته بود و دوستدار دین باستانی نیاکانش- دین زرتشت- بود^۳. در سال ۹۵۷ میلادی در طوس، نگارش کتاب روایات حماسی ایران به انجام رسید. دقیقی شاعر می خواست این اثر منشور را به شعر درآورد، اما به زودی مرد و تنها بخش کوچکی از کار را به پایان برد. فردوسی کار دقیقی را دنبال کرد و به انجام رسانید. او نخستین نگارش کتاب را در حدود سال ۹۹۰ و یا ۹۹۴ میلادی به پایان رسانید. نگارش تازه شاهنامه در سال ۱۰۰۹-۱۰۱۰ و به نام سلطان محمود غزنوی پدیدار گردید^۴. فردوسی در زادگاه خودش بین سالهای ۱۰۲۰ و ۱۰۳۶ میلادی از جهان رفت.

۱- ی. ا. برتلس. آثار منتخب، تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی، مسکو، ۱۹۶۰ میلادی، ص ۱۷۶.

2. E. G. Browne. A literary history of Persia, vol. II. Cambridge, 1956 (reprinted), p. 132; El, vol. II, Leiden-London, 1927, p. 110.

3. Th. Nöldeke. Das iranische Nationalepos, S. 160.,

ی. ا. برتلس، پیشین، ص ۱۷۷.

۴- ک. چایکین، فردوسی، واستوک، مجموعه ۲، مسکو-لنینگراد، ۱۹۳۵ میلادی، ص ۷۸-۸۰؛ ی. ا. برتلس، پیشین، ص ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸.

در سالهای زندگی شاعر از اثراو در دربار، به علل سیاسی استقبال سردی شد: شاهنامه در آغاز به نام سامانیان بود و بازتابی از شاهدوستی در روایات باستانی ایران بود؛ تنها بازماندگان پادشاهان باستانی ایران می‌توانستند دارای فره‌ایزدی باشند، کسانی دیگر که بر تخت ایران نشسته‌اند غاصب‌اند. اما سامانیان از صحنه برکنار شدند و محمود غزنوی، فرمانروای نیرومند، پدیدار گردید. شاهنامه حتی پس از تغییراتی که در آن داده شد، بازهم مبلغ برتری ایرانیان بود و از این رو نیز نمی‌توانست مورد پسند فرمانروایی باشد که اصل و نسب ترکی دارد و درعین حال می‌کوشد مناسباتی دوستانه با عباسیان داشته باشد. اما با گذشت زمان، توجه به شاهنامه فزونی گرفت و نسخه‌برداران آن را تکثیر کردند. نسخه‌برداری بسیار به آن انجامید که در سال ۱۴۲۵ میلادی، در دربار بایسنقر تیموری، برای تهیه نخستین متن انتقادی شاهنامه کوشش شود.

در قرون وسطی، شاهنامه به زبانهای شرقی: عربی، گرجی، گجراتی، ترکی، ازبکی، هندی و در دوران اخیر به زبانهای اروپایی ترجمه شده است. فهرست چاپها و ترجمه‌های اصلی شاهنامه با تفصیل در آثار پژوهشی ت. نلدکه و ی. ا. برتلس که در باره آثار فردوسی است، آمده است.^۱ چاپ کامل متن با استفاده از چند نسخه خطی به ت. ماکان (۱۸۲۹ میلادی)، ژ. مول (۱۸۷۸ میلادی) و گروهی از دانشمندان ایران تعلق دارد که دو شاهنامه به مناسبت هزاره فردوسی، یکی در پنج و دیگری در ده جلد، چاپ کردند. اماهیچیک از این چاپها

1. Th Nöldeke Das Iranische Nationalepos, SS. 147-211

ی. ا. برتلس، پیشین، ص ۱۶۹-۲۳۸؛

را نمی‌توان انتقادی نامید. متن انتقادی شاهنامه در نه جلد، با فهرست نامها و اعلام جغرافیایی و تفاوت متن‌ها در هر صفحه، در اتحاد شوروی چاپ شده است^۱ برتری این چاپ در آن است که از روی کهنترین نسخه‌های خطی پیش از شاهنامه بایسنقری و با استفاده از ترجمه عربی منظومه که از سده سیزدهم میلادی است، چاپ شده است.

فردوسی هنگام سرودن شاهنامه، از منابع خطی گوناگون و پیش از همه از شاهنامه منشور که چهارمرد دانشمند (دو خراسانی و دو سیستانی)^۲ به زبان دری ترجمه کرده بودند، بهره‌برده و بر روایات عربی خوتای نامک نیز آگاه بوده است. ی. ا. برتلس محتمل می‌داند که ترجمه شعری خوتای نامک نیز به زبان پارسی نوین بوده و شاعر در بهره‌گیری از آن درنگ نکرده است^۳. روایات شفاهی که به وسیله نقالان و سرایندگان در بین خلق گسترش یافته بود، گروه دوم منابع را تشکیل می‌دهد.

دانشمندان از مدتها پیش به این نکته توجه کرده‌اند که در شاهنامه داستان اردشیر تقریباً واژه به واژه با کادنامک مطابقت دارد^۴. ت. نلدکه، چنین می‌شمرد که کادنامک شالوده بخش مربوطه شاهنامه را تشکیل

۱- فردوسی، شاهنامه. متن انتقادی، جلدهای ۱ (۱۹۶۰)؛ ۲ (۱۹۶۲)؛ ۳ و ۴ (۱۹۶۵)؛ ۵ و ۶ (۱۹۶۷)؛ ۷ (۱۹۶۸)؛ ۸ (۱۹۷۰) و ۹ (۱۹۷۱).

۲- و. تاردف، فردوسی و مزدک، واسعوك، مجموعه ۲، ص ۱۲۹.

۳- ی. ا. برتلس، پیشین، ص ۱۹۶.

4. Th. Nöldeke. Geschichte des Artaxšîr Pâpakân ; S. 28;
J. Darmesteter. Etudes Iranienues, t. II, pp. 80-81;
E. G. Browne. A literary history of Persia, vol. I.
London 1909, pp. 138-150

می‌دهد. ژ. دارمستتر، در مطالعات ایرانی، در تقریظی بر ترجمه نلدکه، از نظر او که داستان فردوسی و کادنامک ادهشیر پاپکان سرچشمه واحدی داشته‌اند، دفاع کرده است. ی. ا. برتلس نیز همین نظر را دارد.^۱ احتمال درست بودن هر دو نظر هست. تفاوت محتوای دو نگارش يك اثر که دارمستتر به آن توجه کرده است، می‌تواند توضیحش این باشد که فردوسی از کهنترین نسخه خطی پهلوی استفاده نکرده و نسخه تازه‌تری را دیده است که زیر تأثیر سنتهای حماسی محلی بوده است. هنگام مقابله بخشهای مربوطه این منظومه با نوشته‌های اثر بلعمی، و کتاب اخبار الطوال دینوری، همانندی آنها در جزئیات دیده می‌شود که نشان می‌دهد داستانها از يك سرچشمه هستند و احتمالاً این سرچشمه، نسخه خطی خوتای نامک است.

چهارچوب رویدادهایی که در شاهنامه روایت شده، بسیار گسترده است - از آفرینش نخستین آدم تا هلاکت یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی (۶۵۱ میلادی). در طول این زمان دراز در ایران تنها چهار دودمان تغییر می‌کنند: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان. دو دودمان نخست از اساطیر اوستا و افسانه‌های عمومی هند و ایرانی هستند، سومی در حقیقت تاریخی است؛ اما جز چند نام در این باره، چیزی در شاهنامه نیست که فاصله بین اسکندر مقدونی و ساسانیان را پر کرده است. چهارمی کاملاً تاریخی است. به این معنی که همه پادشاهان آنها که ذکرشان آمده است، افرادی تاریخی بوده‌اند. نامهای آنها به ترتیب

آمده است و در عین حال کارهایشان با افسانه‌های بسیاری توأم است.^۱ در نتیجه تقسیم سراسر تاریخ ایران پیش از اسلام بر چهار دودمان، می‌توان همه منظومه را بر چهاربخش کرد. در بخش آخر که در باره دودمان ساسانی است، فردوسی کوشیده است رویدادهای تاریخی را رعایت کند و روایت در این بخش بسیار کم است.

هر چه به پایان منظومه نزدیکتر می‌شویم، لحظات اجتماعی در آن با نیروی بیشتری تجلی می‌کند. با وجود اینکه شاهنامه به عنوان اثری حماسی پذیرفته شده است، گاهی بر اساس آن، بهتر از منابعی که تاریخی شمرده می‌شوند، می‌توان مناسبات اجتماعی را در دولت ساسانیان دید. شاعر با استفاده از خوقای نامک اطلاعاتی از آن به دست آورد که پیشینیان او - طبری و بلعمی - آنها را نادیده گرفته بودند. پژوهشگران توجه کرده‌اند که فردوسی نسبت به تازیان استیلاگر، روشی بسیار خصمانه دارد.^۲ به این نکته باید افزود که در بین قشر حاکم جامعه ایران نیز، همین روش نسبت به مهمانان ناخوانده بوده است. تازیان نه از این رو که «مار-خواران اهریمن چهر و زاغ سیر» بودند مورد نفرت قرار گرفته بودند؛ بلکه نفرت به آنها برای آن بود که سیادت این مردم شکم بر پشت چسبیده که آنها را «نه گنجی بود و نه نام و نه اصل»، بزرگان را خوار می‌کرد و زیردستان را زبردست.

شاهنامه که به طور کلی تنها در مورد موثق بودن رویدادهایی

1. E. G. Browne. A literary history of Persia, vol-I, p. III.

2. Th. Nöldeke. Das Iranische Nationalepos, S. 181;

ی. ا. برتلس، پیشین، ص ۲۲۱-۲۲۳.

که شرحش را آورده است، بامنابع تاریخی که به زبان عربی نگارش یافته برابر نمی‌شود، بازهم همچون اثری تاریخی ارزش بسیار بزرگی دارد.

۸- حدود العالم^۱، اثری جغرافیایی مربوط به سدهٔ دهم میلادی، از مولفی ناشناخته

نام کامل اثر، کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب است. این اثر در سال ۳۷۲ هجری (۹۸۲-۹۸۳ میلادی) به وسیلهٔ مولفی ناشناخته ترتیب یافت و در يك نسخهٔ خطی سدهٔ سیزدهم میلادی که دو اثر دیگر نیز در آن بود، تا روزگار ما رسیده است. مؤلف ناشناختهٔ حدود العالم در هیچ کجا نام منابع خود را ذکر نمی‌کند؛ اما چندبار به بطلمیوس اشاره می‌کند که این اشارهٔ او مربوط به اثر بطلمیوس است که اعراب آنرا ترجمه و ویراستاری کرده‌اند. روشن گردیده است که این اثر مؤلف ناشناخته، براساس آثار جغرافیایی پیشینیان او: ابن خرداد به (فصل مربوط به چین، خوزستان، بیزانس، نوبی و سودان)، اصطخری،

۱- حدود العالم، نسخهٔ خطی تومانسکی با مقدمه و فهرست و. بارتولد، لنینگراد ۱۹۳۰ میلادی.

Hudūd al-ālam «The Regions of the World» a Persian Geography. 372. A. H.-982. A. D. translated and explained by V. Minorsky. London, 1937.

حمدانی و غیره نگاشته شده است. ویژگی این اثر پیش از همه در آنست که هنگامی که به شرح شهرستان‌ها می‌پردازد، به مرزهای آنها اشاره می‌کند. او مدعی است که گویا اثر او شامل اطلاعاتی درباره کشورهای است که تا آن روزگار در دنیا معلوم بوده‌اند و بدینسان یک دایرةالمعارف جغرافیایی است. در این اثر بیش از همه شرح ولایات اسلامی و درین آنها حدود خراسان و ماوراءالنهر و مناطق همجوار آن که اطلاعات مؤلف در باره آنها بیشتر بوده، آمده است. او شهرها و روستاهای بسیاری را نام می‌برد و ویژگی پاره‌ای از آنها را از نظر دفاع احتمالی می‌نگارد. ارزش این اثر در آن است که برای هر ولایت و شهر، فهرست کالاهای وارداتی و صادراتی را شرح می‌دهد و نقاطی خاطر نشان می‌گردد که از لحاظ بازرگانی دارای اهمیتی ویژه هستند. برخی شهرها که در جغرافیای ادنی از مؤلفی ناشناخته و منسوب به موسی خودنی تنها ذکر آنها آمده است، در اینجا از هر دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۹- نهاية الارب فی اخبار الفرس والعرب

از مؤلفی ناشناخته مربوط به سده یازدهم میلادی

این اثر تا کنون چاپ نشده است، اما مضمون آن در پرتو پژوهش ا. براون، خاورشناس انگلیسی که در سال ۱۹۰۰ میلادی منتشر شد،

شهرت دارد^۱. يك سال پیش از آن نیز شرح کوتاهی در باره این اثر در زمره سایر مقاله‌های ا. براون، چاپ شده بود^۲. این پژوهشگر بر چهار نسخه خطی نه‌ایه آگاهی داشته است: نسخه کمبریج (که از آن استفاده کرده است)، دو نسخه موجود در موزه بریتانیا و يك نسخه گونا که ت. نلدکه، در پژوهشی پیرامون بهرام چوبین برای ترجمه بخش ساسانی اثر طبری، از آن استفاده کرده است^۳.

ت. نلدکه که پیش از ا. براون بر متن این اثر دسترسی داشته است، آن را همچون اثری شگفت و بسیار نیرنگ آمیز توصیف کرده است (das seltsame, ziemlich schwindelhafte Werk) که اثر دینوری را خودسرانه تغییر داده است. و تنها در این بخش (در داستان بهرام چوبین) متنی کاملتر از اثر دینوری آورده است. ا. براون، تنها پس از این که مقاله‌اش برای چاپ آماده شده بود، بر این نظر ملامت آمیز آگاهی یافت. اما با وجود این تصمیم گرفت آن را چاپ کند، زیرا به عقیده او کار چندان هم نومیدکننده نبود. نه‌تنها از بسیاری جهات با اثر دینوری یکسان بود، بلکه غالباً آن را تکمیل هم می‌کرد. اما چون قطعات اضافی را اغلب می‌توان در آثار دیگر مولفان معتبر قرون وسطی،

1. E. G. Browne. Some account of the Arabic work entitled «Niha'yatu' l-irab fi Akhbári' Furs wa' l-Arab». JRAS, London, 1900, pp. 195-259
(در صفحات بعد - براون، نه‌ایه)
2. E. G. Browne. The sources of Dawlatschan. JRAS, London, 1899, pp. 51-53.
3. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., SS. 475-476.

مثلاً در آثار کسروی (که آثارش به استثنای بخش‌های جداگانه که در کتب مولفین دیگر به جای مانده، مفقود شده است) یافت، این ماخذ شایسته بررسی دقیق است، زیرا به کمک آن تا اندازه‌ای می‌توان دانش خود را درباره کتاب نیمه تاریخی و نیمه افسانه‌ای خوتای نامک تکمیل کرد^۱. ویژگی مشترک دیگر نه‌ایه با اثر دینوری، وجود واژه‌ها و عبارات فارسی در متن اصلی است.

ارزش پژوهش ا. براون در آن است که او متن نه‌ایه را در زمینه دواثر تاریخی دیگر یعنی کتاب *الاخبار الطوال* دینوری و *تاریخ الرسل والملوک* طبری شرح می‌دهد و چنان می‌نماید که قطعات مربوط به رویدادهای مشابه تاریخی را روی یکدیگر می‌گذارد و همانندی و تغییرات آنها را نشان می‌دهد. او غالباً حکایتی را که در منابع دیگر نیست درج می‌کند و نامهای خاص و اسامی را در صورتی که از نامهای مشابه در آثار دینوری یا طبری تفاوت داشته باشند، به خط عربی می‌نویسد.

به عقیده این پژوهشگر، *میرالملوک* که یکی از روایات عربی خوتای نامک است، مهمترین (یا یگانه) ماخذ برای آن بخشهای نه‌ایه است که در آنجا درباره تاریخ ساسانیان سخن می‌رود. مولف ناشناخته این اثر خودش مدعی است که از این کتاب پراهمیت استفاده کرده است. این ادعا بهتر از همه در پیشگفتار دیده می‌شود. اما در آنجا اشتباهاتی نیز می‌بینیم، چنانچه از ابن المقفع همراه با خلیفه عبدالملک

1. E. G. Browne. Some account of the Arabic work... p. 201;

آ. کریستنسن این اثر را از قدیمی‌ترین و مهمترین منابع می‌شمارد.
A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, pp. 64-65.

که پنجاه و دو سال پیش از او مرده بود، یادشده است (مرگ مقفع در حدود سال ۷۵۷ و مرگ عبدالملك در سال ۷۰۵ میلادی رخ داده است)^۱.

با وجودی که این کتاب تاریخ‌نویس ناشناخته، به اثر دینوری بسیار نزدیک است، گمان نمی‌رود بتوان تاکید کرد که در این مورد اقتباسی مستقیم وجود داشته باشد. بیشتر احتمال می‌رود که هر دو کتاب دارای مآخذی مشترك باشند. در جایی که دینوری می‌گوید: «در این باره ایرانیان داستانهای بسیاری می‌گویند»، در نهایت خود داستانها به‌طور کامل می‌آید. شاید این داستانها همانهایی باشند که دینوری نقل نمی‌کند اما منظورش همانها هستند. در بسیاری موارد داستانهایی به نهایت وارد شده‌اند که ما از سایر منابع بر آنها آگاه هستیم و این منابع تنها آثار طبری، حمزة اصفهانی و مجمل‌التواریخ، عیون‌الاخبار ابن قتیبه و کتاب جاحظ و سیاست‌نامه نیست که شهرتی بسیار دارند^۲.

البته هیچ مقاله و شرحی نمی‌تواند جای ترجمه متن و از آن بالاتر، جای خود متن را بگیرد. اما آنچه نیز که ما در پرتو پژوهش جامع ا. براون در باره نهایت می‌دانیم، امکان می‌دهد که از این اثر برای مقایسه مطالب و تا اندازه‌ای به عنوان مآخذی مستقل، استفاده کنیم.

۱- ا. براون، نهایت، ص ۱۹۹.

۲- همانجا، ص ۲۵۸.

۱۰ - فارسنامه، ابن البلخی^۱

فارسنامه در آغاز سده دوازدهم میلادی نگارش یافته است. نام حقیقی مولف ناشناخته مانده است، اما خودش در مقدمه می‌نویسد که نیای اواز بلخ بوده است؛ ناشرین به طور مشروط او را ابن البلخی نامیده‌اند و علم او را به‌همین نام می‌شناسد^۲. این اثر از روی دو نسخه خطی چاپ شده است که یکی از آنها در موزه بریتانیا است و تاریخ سده چهاردهم میلادی را دارد و دیگری از آن کتابخانه ملی پاریس است که ظاهراً باید رونوشت نسخه خطی موزه بریتانیا باشد و تاریخ نساختن آن سال ۱۲۷۳ هجری (۱۸۵۶ میلادی) است.

در فارسنامه رویدادهای تاریخی و افسانه‌ای و ترتیب سنواتی آنها، از سلسله پیشدادیان آمده است. بخش دوم کتاب که شامل اطلاعات جغرافیایی مربوط به استان پارس است، ارزش بیشتری دارد. بخش

1. G. Le Strange. Description of the province of Fars, in Persia, at the beginning of the XII th cent. A. D. Translated from the Ms. of Ibn al-Balkhi in the British Museum. JRAS, 1912, pp. 1-30, 311-339, 865-889; The Farsnama of lbnu'l-Balkhi edited by G. Le Strange and R. A. Nicholson. «E. J. W. Gibb Memorial» Series, New Series, vol. I, London, 1921

(در صفحات بعد - فارسنامه)

۲- فارسنامه، ص ۱۰.

نخست با داستان یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی به پایان می‌رسد. در حقیقت این خلاصه‌ای از تاریخ سنتی ایران پیش از اسلام است که تقریباً در همه کتب پیشین دیده می‌شود. روایت ابن‌البلخی را در باره فرمانروایان پیش از اسلام می‌توان کهنترین داستانهایی به فارسی نوین دانست که با استفاده از منابع گوناگون نگاشته شده است. در شرحی که مولف پادشاه آورده است، مطالب بسیاری از حمزه اصفهانی اقتباس شده، اما او خودش به تاریخ طبری اشاره می‌کند و پاره‌ای از مطالب نشان می‌دهد که او با شاهنامه فردوسی و کتابهای دیگر آشنا بوده است. اما مولف، هنگام استفاده از این منابع، روشی انتقادی داشته و از روایات ضد و نقیض یکی را که بیشتر به حقیقت نزدیک بوده است، برگزیده و مطالبی را که ویژگی حماسی ناب داشته‌اند، حذف کرده است. او به‌اثر خود همچون اثری در باره تاریخ می‌نگرد و با دوری از روایات گوناگون، تنها به آوردن يك روایت بسنده می‌کند و یا می‌نویسد: «در این باره بسیاری‌ها می‌گویند و یا می‌نویسند». اهمیت این مآخذ پیش از هرچیز در آن است که اطلاعاتی که در دیگر منابع نیست، در اینجا هست؛ مثلاً: ازدواج شهربراز با بوراندخت دختر خسرو پرویز، و یا تعیین دو وزیر از جانب خسرو انوشیروان تا این که چنین قدرت بزرگی که پیشتر در دست بزرگ‌مهر متمرکز بود، در دست یکنفر نباشد و غیره.

برای تاریخ ایران در عهد آخرین شهریاران ساسانی، اثر ابن‌البلخی، هم‌با روش انتقادی خود نسبت به منابع و هم با اطلاعات اضافی خود، دارای ارزش است.

۱۱- مجمل التواریخ، از مولفی ناشناخته^۱

نام مولف مجمل التواریخ معلوم نیست و تنها نام نیای او مهلب ابن- محمد پسر شادی، باقی مانده است. همچنین می‌دانیم که نگارش این اثر در سال ۵۲۰ هجری (۱۱۲۶ میلادی) بوده است.

در حال حاضر داوری در باره تمام متن اثر دشوار است، زیرا تنها قسمتهای کوتاهی از آن به جای مانده است. آن بخشهای کتاب که درباره تاریخ پیش از اسلام و اساطیر ایران است، (فصل هشتم، درباره کیومرث و فصل نهم، در باره تبار پادشاهان ایران) به وسیله ژ. مول ترجمه و چاپ شده است. مولف هنگام اشاره به آخرین شهریاران ساسانی، مدت پادشاهی هریک را در آغاز نام می‌برد و شرح اجمالی کارهای آنها را می‌آورد و درباره مطالب سرگرم کننده (چگونه بندوی خسرو پرویز را نجات داد) تفصیلی بیشتر دارد و با اطلاعات مربوط به فرار خسرو دوم پرویز و سرنوشت تاج و تخت او و غیره تا اندازه‌ای به داستان شور می‌دهد. غالباً چند (بیشتر دو) روایت از رویداد را می‌آورد؛ ولی به خود زحمت نمی‌دهد که واقعیت را مشخص سازد،

1. Extraits du Modjmel al-Tewarikh relatifs a l'histoire de la Perse, traduits par M. Julès Mohl. JA, sér. III, tt. XI, XII, XIV, Paris, 1841, 1842; sér. IV, t. I. Paris, 1843
(در صفحات بعد - مجمل التواریخ)

مجله التواریخ والقصص تهران، ۱۳۱۸ هجری.

بلکه در این گونه موارد به گفتن والله اعلم اکتفا می کند. ترتیب دهنده مجمل التواریخ برعکس بسیاری از مولفین دیگر، از منابع خود نام برده است. او در بخش مربوط به هر مزد و خسرو دوم به فیروزنامه، سیرالملوک، شاهنامه فردوسی، تادیک طبری و کتاب بهرام موبد اشاره می کند؛ و در پیشگفتار خود فهرست کاملتری از منابع آورده است. گذشته از منابع بالا، گرشاسپ نامه، فرامرزنامه، کتاب ابوالوید، اثر حمزه اصفهانی و غیره را ذکر کرده است.^۲ و. ر. روزن اثبات کرده است که مولف مجمل - التواریخ بیش از حد تصور از اثر حمزه اصفهانی استفاده کرده است؛ به ویژه این امر در مقابله پیشگفتار دواثر روشن می شود.^۳

اهمیت مجمل التواریخ برای دوران مورد بررسی ما در آن است که می توان از آن برای بررسی کردن و مشخص ساختن اطلاعات سایر منابع (نامها، اسامی اعلام و تاریخها) استفاده کرد.^۴

۱- مجمل التواریخ JA' sér. III, t, XIV, pp. 123-133; 141-152

۲- متن پیشگفتار را بنگرید در کتاب:

J. Mohl. Livre des Rois, vol. I, pré face, p. LII.

که در مقدمه ترجمه فرانسه مجمل التواریخ شرح داده شده است

(JA, sér. III, t. XI, pp. 141-142)

۳- و. روزن، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۷.

۴- شرح ویژگی برخی از منابع (آثار ثعالبی، مسعودی و بیهقی) که به آنها در فصل های مربوطه اشاره شده است، در اینجا نمی آید.

فصل دوم - فرمانروایی هر مزد چهارم

(۵۷۸-۵۹۰ میلادی)

در آن دسته از آثار خطی که ما بر آنها آگاهی داریم، دوران آن بخش از تاریخ ساسانیان که همزمان با شاهنشاهی هرمزد چهارم بوده است، بسیار محقرانه منعکس شده است. احتمالاً دلیلش آن بوده است که در زمینه نمایندگان برجسته‌ای از دودمان ساسانی همچون خسرو اول انوشیروان، و خسرو دوم پرویز که شاهنشاهی هربك از آنها دورانی بوده است، از دید ترتیب دهندگان تاریخ رسمی چون خوتای نامك، فرمانروایی هرمزد چهارم تنها نمودی بوده که زمان دوازده ساله بین فرمانروایی دو خسرو را پر کرده است. هرچند که منابع موجود در باره این پادشاه مطالبی چندان ننوشته‌اند، گونه‌گونی آنها امکان می‌دهد که جهات اصلی سیاست داخلی و خارجی ایران را در این دوران ناروشن، دنبال کنیم.

اطلاعات مربوط به فعالیت هرمزد که اخبار آن در منابع آمده است، غالباً با یکدیگر مغایرند؛ اما گرایش اساسی مولفان بیشتر آثار، به دقت نمایان است. فتوفیلاکت سیموکاتا، تاریخ نگار بیزانسی، نظری توأم با انزجار در باره این پادشاه دارد. او هرمزد چهارم را همچون مردی سختگیر توصیف می‌کند که حتی از پدر خدا ناشناسش نیز که گرایش به زورگویی، بیدادگری و دروغ داشته است، گامی

فرا تر نهاده بوده است.^۱ نسطوری ناشناخته‌ای که مولف اخبار سریانی سده هفتم میلادی بوده است، تنها چند سطر درباره هر مزد چهارم نگاشته، اما در لحن متینی او را متهم کرده است که بر بزرگان کشور خویش و همه جهان ستم روا داشته است.^۲ یعقوبی، تاریخ نگار تازی سده نهم میلادی، از ارزیابی کارهای هر مزد چهارم خودداری کرده است. ابن قتیبه، معاصر کوچکتر او سخن کوتاه گفته است: «سپس پسرش هرمز به شاهی رسید. کار بر او سخت شد و او خود سری کرد.»^۳

در باره آثاری که در زمانی دیرتر به زبانهای تازی و پارسی مولفین مسلمان نگاشته‌اند: دینوری، طبری، بلعمی، ثعالبی، مسعودی، فردوسی، ابن البلخی و مولف مجمل‌التواریخ باید گفت که در آثار آنها شخصیت هر مزد و کارهایش همه جانبه‌تر آمده است. بلعمی دادگری هر مزد را بالاتر از دادگری انوشیروان می‌داند.^۴

۱- ف. سیموگاتا، تاریخ، کتاب سوم، فصل شانزدهم. یواگری نیز از همین اندیشه پیروی می‌کند. (استناد را بنگرید:

(Fr. Spiegel. Eranische Alterthumskunde, Bd. III, Leipzig, 1878 S. 464)

۲- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۱۵، ترجمه - ص ۶۳.

۳- ابن قتیبه، ص ۳۲۸.

۴- نسخه خطی شعبه خاورشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد «C-431». ورق ۱۷۵.

۱- مسایل سیاست داخلی

(مبارزه با زبردستان و پشتیبانی از زیردستان)

منابع طبق معمول دو سمت اصلی سیاست داخلی هرمزد را مشخص می‌کنند: مبارزه با زبردستان (الاقویا، قدرتمندان) و دفاع از زیردستان (الضعفا، ضعیفان).

هردوی این مفاهیم شرطی هستند و باید روشن شوند. در متن منابع مورد بررسی، از مفهوم زبردستان، همه اشراف بر نمی‌آید؛ بلکه منظور فقط مقامات عالیرتبه درباری و برخی از اعضای خاندان شاهی و نیز سران مغان زردشتی و پاره‌ای از مرزبانان هستند. و مقصود از زیردستان همه کشاورزان نبوده‌اند؛ بلکه منظور زمینداران کوچک و میانه حال و گروهی از دهقانان بوده‌اند. (یکپارچه نبودن دهقانان و تقسیم آنها به پنج گروه که در اثر مسعودی آمده است، خود گواهی می‌دهد.)

هرمزد پسر خسرو انوشیروان، جانشین شایسته پدرش بود، و مجموعه تدابیری که او اتخاذ کرد، درحقیقت ادامه سیاست انوشیروان در شرایطی نوین بود. پیش از آنکه فرمانروایی هرمزد آغاز گردد،

روشن شده بود که سرکوبی اشراف عالیرتبه، ضرورت دارد. اما خسرو انوشیروان که دیگر ناتوان شده بود، برای این کار نیرو نداشت و کوشش برای استقرار نظم در کشور به پسرش محول گردید.

درواپسین سالهای شهریارِ خسرو انوشیروان، ستیز سختی برای تصاحب تخت و تاج شروع شد. این ستیز در دسایسی تجلی کرد که در آغاز برادران انوشیروان سازمان می‌دادند و سپس سازمان دهنده آن پسر او انوشزاد گردید. دسیسه گران به وسیله آن بخش از اشراف ایران که از خسرو انوشیروان ناراضی بودند، پشتیبانی می‌شدند. مردمی که مقامهای عالیرتبه دولتی داشتند، مخالفتی پنهانی علیه دولت مرکزی پدید آورده بودند. برخی از آنها را انوشیروان کشت^۱، شماره بزرگانی که محکوم به مرگ شده بودند، رقم بزرگی را تشکیل می‌داد.^۲

اختلاف نظر بین هر مزد و سران دربار، پیش از بر تخت نشستن او پدیدار شده بود؛ همین که او شاه شد، برای «تصفیه حساب با همه کسانی که در روزگار انوشیروان با او نظر خوشی نداشتند، شتاب کرد»^۳. از نامه تنسر که به عقیده نگارنده پیش‌تر از روزگاری بوده که شرحش می‌آید، روشن می‌گردد که سه تن از بزرگترین نمایندگان اشراف - موبدان موبد، دبیر بزرگ و سپهبد بزرگ - در تعیین جانشین برای تاج و تخت چه نقشی داشته‌اند. غالباً نظر آنها قاطع

1. A. Christensen, L'Iran Sous les Sassanides, pp. 376-378.

2. F. Altheim u. R. Stiehl, op. cit., p. 148.

۳- ثعالبی، ص ۶۳۸.

بوده است.^۱ اشراف نمی‌توانستند برخسرو اول که کامیابی‌های بزرگی در عملیات رزمی داشت و انجام اصلاحات بزرگ اجتماعی با نام او ارتباط یافته بود، اراده خود را تحمیل کنند؛ اما بیشتر آنها مخالف آن بودند که هنگام گزینش جانشین، قرعه به نام هرمزد باشد.^۲ گمان نمی‌رود که اصل و نسب ترکی پادشاه بعدی از سوی مادر، اهمیت مؤثری داشته است.^۳ پیش از همه، بردباری او نسبت به پیروان سایر ادیان که در حدی بیشتر مردم بین‌النهرین و ماورای قفقاز را تشکیل می‌دادند، انگیزه این بدبینی بوده است. سخنان هرمزد در این باره که همان گونه که تخت نمی‌تواند تنها بر پایه‌های پیشین خود استوار باشد، دولت او نیز نمی‌تواند تنها بر زرتشتیان اتکاء کند، برهمگان معلوم است.^۴

در نگارش بلعیمی این نکته در مفهومی دیگر آمده است. هرمزد

1. J. Darmesteter, *Lettre de Tansar*, pp. 239-240, 543-545.

۲- ثمالبی، ص ۶۳۹.

۳- در این باره معودی با تفصیل بیشتری روایت کرده است (جلد ۲، ص ۲۱۱): «پس از او پسرش هرمزد که مادرش فکیم دختر خاقان، پادشاه ترکان و پایکی از پادشاهان خزر بود که در نزدیکی باب‌الابواب می‌زیستند، به‌شاهی نشست». مولف فارس‌نامه می‌نویسد که مادر او کاکم دختر خاقان بوده است. در یک اثر متأخر پهلوی، درباره بر تخت نشستن خسرو انوشیروان (نسخه خطی شعبه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد «C-1869»، ورق ۱۱۹ ب)، همسر شاهنشاه تاکوم نامیده شده است. تفاوت موجود احتمالاً در رسم‌الخط و یا در اثر اشتباه املایی است.

۴- طبری، ج ۲، ص ۹۹۰؛

Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber...*, S. 267; A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 437.

در پاسخ به درخواست مؤبدان در باره طرد یهودیان و ترسایان از کشور می گوید: «دوات بزرگ نمی تواند مخالفینی نداشته باشد، و در شاهنشاهی بزرگ بایستی هر گونه مردمی زندگی کنند»^۱. در منابع مسیحی نیز که عموماً قابل اعتماد هستند، در باره بردباری بسیار این پادشاه در قبال ادیان، مطالبی آمده است. در یک کارنامه کلیسایی از سال ۵۸۵ میلادی، در میان ستایش از کارهای نیک و گوناگون شاه، خوش رفتاری او نسبت به مسیحیان درج شده است. ظاهراً پشتیبانی هر مزد از چهارچوب ساده بردباری در قبال ادیان گامی فراتر نهاده و غالباً روحانیون نسطوری به او پناه می آورده اند^۲. دینیاران عیسوی نیز به نوبه خود خدمات بسیاری به شاه شاهان می کردند. می دانیم که عیشویساب اول، سرپرست سفارت هر مزد نزد امپراتور ماوریکی بود^۳.

روشن است که هر مزد پس از رسیدن به پادشاهی، از اهمیت مؤبدان کاست و از جمله نقش آنان را در کار داوری کوتاه کرد^۴. کاملاً طبیعی است که این کار فرمانروای تازه، موجب عکس العملی سخت از جانب مغان زرتشتی گردید.

هر مزد بسیار زود و در آغاز شهریاری خود توانست از گزند مخالفانش

۱- نسخه خطی شعبه انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم شوروی در لنینگراد «C-431» ورق ۱۷۵.

۲- ن. و. پیگولفسکایا، «بیزانسی و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی»، ص ۲۳۷-۲۳۸.

3. J. B. Chabot, *Synodicon orientale...*, pp. 392, 452.

4. Macoudi. *Les Prairies d'or*. Texte et traduction par C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, t. II. Paris, 1863, p. 211

(در صفحات بعد - مسمودی، جلد ۲)

رهایی یابد. او براساس اتهاماتی ساختگی که به دستور ویا با تایید خودش پرداخته شده بود، آنها را محکوم می کرد. محکومین را به قتل رسانیدند یا برای همیشه به زنجیر کشیدند و یا به مناطق باتلاقی کنار دجله تبعید کردند. طبق نوشته یوهان افسی که نلدکه آنرا نقل کرده است، هرمزد چهارم پس از نشستن بر تخت، برادر خود را که رقیب احتمالی و مدعی پادشاهی بود، کشت و یا کور کرد. طبق نوشته يك مولف دیگر مسیحی، هرمزد چند برادر دیگر خود را کشت.^۱ نام برخی از بزرگان که به فرمان هرمزد چهارم به قتل رسیدند، در منابع برجای مانده است که در میان آنها موبدان موبد، وزیران و رایزنان خسرو انوشیروان، برزمهر، ایزد گشنسپ، آذر مهان و غیره نیز هستند.^۲ «او همه دبیران بزرگ، موبدان موبد و همه کسانی را که پدرش بالا برده بود، بکشت»^۳.

فشار و اختناق تنها شامل اشراف نبود. در دوران فرمانروایی هرمزد چهارم، بر بزرگان پرسابقه که در نتیجه اصلاحات نظامی و لشکرکشی های موفقیت آمیز خسرو اول نفوذ زیادی در دربار به دست آورده بودند، فشاری سخت وارد شد. او رفتاری پر خشونت با سران

1. (I) Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber... SS. 264-265; Anm. 5. Histoire Nestorienne (Chronique de Seert), Second partie (II), publ. et trad. par Addaï Scher... avec le concours de Robert Griveau. Patrologia Orientalis, t. XIII, Paris, 1919, p. 444.

۲- ثعالبی، ص ۶۳۸ - ۶۴۰؛ شاهنامه، چاپ تهران «بروخیم»، جلد ۸، ص ۲۵۷۰-۲۵۷۸؛ J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VI, pp. 442-452.

۳- مجمل التواریخ. JA, sér. III, t. XIV, pp. 123, 142.

سپاه کرد و اموالشان را از آنها گرفت: «قد جفت علی الجیوش وضیق- علیهم و اخذ اموالهم»^۱. اوسران (الرؤسا) را بازداشت کرد، املاک آنها را بازستاند و فرمان داد خودشان را در زندان‌هایی که دراهواز و مهرجا ساخته بودند، دربند کشند و به آنها نانی که بساریگ آمیخته بود (در جایی دیگر گفته شده است نان آمیخته با آهک) و آبی تلخ می‌دادند^۲. بدینسان «تصفیه» در طول چند سال ادامه داشت و شامل سران سه قشر ممتاز: مغان، سپاهیان و دبیران گردید. طبق اطلاعات منابع - که احتمالاً تا اندازه‌ای اغراق آمیز است - شماره کسانی که به فرمان هرمزد به قتل رسیدند، از سیزده هزار تن فزونی داشت^۳. گذشته از قتل و زندان ابد، کیفرهای دیگری نیز بود: رتبه مغضوب شدگان پایین‌تر می‌آمد و یا مقام کوچکی به آنها می‌دادند^۴.

مبارزه شاه با بزرگان، از حسن استقبال و پشتیبانی قشر چهارم - زمینداران، پیشه‌وران و بازرگانان - برخوردار بود. غالباً به یاری آنها بود که می‌توانست نقشه‌های خود را عملی کند.

فردوسی در شاهنامه تا اندازه زیادی خوی بد هرمزد را ملامت کرده است، با وجود این، رفتار نیکوی او را با زمینداران ستایش می‌کند؛ اما آنرا همچون تحولی عمیق در رفتار شاه و ندامت‌ازبیدی‌ها و گذار به دادگری نشان می‌دهد. اما در حقیقت در تمام مدت فرمانروایی

1. *Patrologia Orientalis*, t. XIII, p. 444.

۲- همانجا، ص ۴۶۵، ۴۴۴

۳- طبری، جلد ۲، ص ۹۹۰، سطر ۱۴، ۱۵؛ بلعی، جلد ۱، ص ۱۰۷۳؛ فارسنامه، ص ۹۸.

۴- طبری جلد ۲، ص ۹۹۰، سطر ۱۶.

Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber...*, S. 267.

او، مبارزه با بزرگان پایان نگرفت و تمایل برای سروسامان دادن به اقتصاد امپراتوری، درسخانی که شاه شاهان هنگام نشستن بر تخت گفت، دیده می‌شود. در شاهنامه فردوسی گفته می‌شود که اندیشه تهیدستان، شاه را آرام نمی‌گذارد^۱ و او وعده می‌دهد که با دادگری فرمانروایی کند.

تا همین اواخر، برسخانی که پادشاهان هنگام نشستن بر تخت می‌گفتند، با بی‌اعتمادی می‌نگریستند. این نکته‌هنگامی که سر و کار ما با شاهنامه است، توجیهی خاصی دارد؛ زیرا این اثر، بیشتر ادبی است تا تاریخی. گذشته از آن، به خاطر شکل شعری روایت، بسیاری نکات در آن نیست و یا کوتاه شده است. سخنان هرمزد چهارم هنگام نشستن بر تخت که در اثر تاریخی دینوری آمده است، در نظر نگارنده قانع‌کننده‌تر است. این سخنان بسیار گسترده است، ولی دارای مترادفهای زیادی نیز هست. اما این نکته ارزش آن را از بین نمی‌برد؛ زیرا در آن مطالبی که شایسته توجه است، گرایش کارهای بعدی شاه به روشنی دیده می‌شود. به طوری که از این مآخذ معلوم می‌شود، هرمزد از عشق و علاقه به

۱- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۵۶۹:

نخواهم که اندیشه زو بگسلم
که چندان مرا بردهد روزگار
نیارم دل پارسا را به رنج

همه کار درویش دارد دلم
همی خواهم از پاک پروردگار
که درویش را شاد دارم به گنج

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VI, p. 440

یمقویی (جلد ۱، ص ۱۸۷) خبر از پیام هرمزد به مردم می‌دهد نه از سخنان او بر تخت.

قشرهای پایین جامعه دور است، اما نگرانی او از وضعی است که دچار آن شده است. از این رو است که او دعوت می کند زبردستان زبردستان را ببلعند و زبردستان زبردستان را فریب ندهند. او در تلاش برای آشتی دادن دو قطب مخالف، زبردستان را از بیدادگری نسبت به زبردستان بر حذر می دارد؛ زیرا این کار مایه ضعف دولت می گردد و زبردستان را از تصرف اموال زبردستان بر حذر می کند؛ زیرا چنین کاری به نابودی نظامی خواهد انجامید که هر مزد خواستار آن است، و نیز شالوده ای را که او می خواهد بر آن تکیه زند، از بین خواهد برد^۱.

در روزگار فرمانروایی سلف هر مزد، اصلاحات بزرگ اجتماعی تحقق یافت و به تجدید گروه بندی نیروهای جامعه و تغییر در سازمان سپاه و نوآوری در سیستم گردآوری مالیات انجامید. اصلاحات شامل همه گروه بندی های مردم ایران گردید. اصلاح کار گردآوری مالیات، از اندیشه های قباد اول بود که در زمان خودش آغاز گردید و در زمان خسرو اول انوشیروان ادامه یافت و اجرا شد. جنبش مزدکیان که شعار اصلی آن دعوت به برابری در مال و خواسته بود، انگیزه اصلی انجام این اصلاحات گردید. این جنبش سرکوب شد و رهبران آن به قتل رسیدند؛ اما در میان توده کشاورزان، امید به اقناع عادلانه خواسته های آنها فرو نشست. اصلاح کار گردآوری مالیات در نخستین سالهای اجرایش، تا اندازه ای این مساله را حل کرده بود؛ اصلاحات مالیاتی به خود سری هایی که در گرفتن مالیاتها وجود داشت، پایان داد و میزان مشخصی برای مالیات محصولات گوناگون کشاورزی از زمین معین،

تعیین کرد. از سویی دیگر، در شرایط نوین، مالیات نه تنها به شکل فرآورده، بلکه نقداً نیز دریافت می‌شد و این امر سپاه سوار خسرو اول را از لحاظ مقرری نقدی دایمی تأمین کرد و ضرورت وجود آن سپاه را که در صورت بروز جنگ، افرادش از کشاورزان تشکیل می‌شد، از بین برد. اصلاحات بر اساس فهرستی صورت گرفت که در آن مساحت همه زمینهای قابل زراعت و زیر کشت، سرشماری مردم و شماره درختهای میوه درج شده بود^۱؛ این کار چند سال قباد را به خود مشغول داشت و در روزگار پسرش به انجام رسید.

اما گمان نمی‌رود این اصلاحات که برای مدتی دراز در نظر گرفته شده بود، شرایط تغییردهنده طبیعی را نیز پیشبینی کرده باشد؛ شرایطی چون سیل، خشکسالی و نابود شدن تأسیسات آبیاری و غیره. اصلاحات به نفع طبقه زمینداران میانه حال بود و جریان تضمین شده پرداخت مبالغ نقدی را به خزانه دولت، تأمین می‌کرد^۲؛ اما وضع تولیدکنندگان اصلی را که با گذشت زمان و در اثر جنگ‌های پیاپی و مصائب طبیعی و مداخلات گردآورندگان مالیات سخت‌تر می‌شد، بهبود نبخشید.

تقویت قدرت سپهبدان و مرزبانان در روزگار خسرو اول و هرمزد چهارم^۳ و دادن حق گردآوری خراگ (خراج)، زمینه خوبی

۱- ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در آغاز قرون وسطی، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۲- ن. و. پیگولفسکایا، جنبش مزدکیان، پیام شعبه تاریخ و فلسفه، شماره ۳، سال

۱۹۴۴ میلادی، ص ۱۸۱؛

A. Christensen, L'Iran sous les Sassanides, p. 433

۳- در باره آنها بخش مربوط به بهرام چوبین را بنگرید.

برای سوء استفاده از زمینداران كوچك و كشاورزان به وجود آورد؛ و كوشش فتودالهای بزرگ برای دورشدن از حكومت مركزی و تصرف بخشی از مالیاتها كه برای خزانة شاه اختصاص داده شده بود، موجب ناخرسندی سخت شاه شاهان گردید. هر مزد چهارم، همچون سیاستمداری ماهر، خشم مردم طبقات پایین را كه شعارهای مزدکی داشتند، ماهرانه متوجه بزرگانی كرد كه خوشایند او نبودند^۱ و از این رهگذر، وجهة دوستی با مردم را به دست آورد.

بر پایهٔ مدارك موجود هنوز دشوار است كه معین كنیم كه او برای بهبود بخشیدن به وضع كشاورزان و زمینداران كوچك، چه اقداماتی اتخاذ كرده است. منابع عربی و فارسی خبر می‌دهند كه شاهنشاه كمتر در پایتخت به سر می‌برده و پیوسته در كشور در حال سفر بوده و به همهٔ كارها رسیدگی می‌كرده است^۲.

او حتی مأمور ویژه‌ای تعیین كرده بود كه به شكایتهای كشاورزان و دهقانان در بارهٔ علفچر و احتمالا سوء استفاده‌هایی كه هنگام گرد - آوری مالیات رخ می‌داده، رسیدگی می‌كرده است. این داستان را همه می‌دانند كه هر مزد هنگامی كه اسب خسرو پرویز به مزرعه‌ای

۱- مسمودی، جلد ۲، ص ۲۱۱.

۲- ثعالبی (ص ۶۴۱) در این باره شرح زیر را آورده است:

«او تابستان را در عراق و زمستان را در فارس به سر می‌برد. هنگام حرکت، سپاهیان را منع كرده بود كه دست به محصول رعیت دراز نكنند و اگر آنها زیانی وارد می‌كردند، به سختی آنها را كیفر می‌داد. او حتی برای كشتن يك سردار مشهور به خاطر يك كاه و پاشاخهٔ درختی كه از صاحبان مزارع گرفته شده بود، يك آن هم درنگ نمی‌كرد.»

دهقانی رفته بود، چه کیفری به او داد: گوش و دم اسب را بریدند و صاحبش را جریمه کردند.^۱ در داستان دیگری گفته می‌شود هنگامی که یکی از سرداران دستور داده بود يك خوشه غوره ببرند و وقتی صاحب تاجستان او را شناخت، ناچار شد مبلغ کلانی بپردازد تا این که مرد دهقان به هرمزد شکایت نکند.^۲

در منابع مورد بررسی، پیرامون اقدامات دیگر اقتصادی هرمزد، خبری نیست. در آنها در باره هیچگونه اصلاحات و یا کاهش فشار مالیاتی نیز، مطالبی نوشته نشده است. ظاهر آرد روزگار هرمزد چهارم، چنین گامهایی برداشته نشده بود. مالیاتها بسیار زیاد بودند و گواه این نکته آن است که خسرو پرویز هنگامی که بر تخت نشست، مجبور شد

۱- دینوری، ص ۸۱ سطر ۳-۵، ثعالبی، ص ۶۴۲.
Ibrahim Ibn Muhammad al-Baihaqi. Kitab al-Mahasin val-Masavi, herausgegeben von F. Schwally. Giessen. 1902, SS. 537-538 (در صفحات بعد، بیهقی)

۲- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۵۸۱.

سوارى رزى دید بار آوری	سپهبد نژادى بلند اخترى
سراسر همه از پر از غوره بود	بفرمود تا کهتران را درود
از آن خوشه‌ای چند ببرید و برد	به ایوان و خوالیگرش راسپرد
ببامد خداوند رز در زمان	بدان مرد گفت گای بد بدگمان
نگهبان آن رز نبودى به رنج	نه دینار دادى بهارا نه کنج
چرا رنج آورده کردى تباہ	بنالم کنون از تو من پیش شاه
سوار دلاور ز بیم زیان	به زودى کمر باز کرد از میان
بدو داد پرمایه زرین کمر	به هر مهره‌ای در نشانده مهر

J. Mohe. Le livre des Rois, t. VI, p. 455.

ثعالبی، ص ۶۴۱، بیهقی، ص ۵۳۷، سطر ۹-۱۶.

مالیاتها را تانصف کاهش دهد. هر مزد که در همه چیز از سلفش تقلید می کرد، کوشید وضعی را که در جریان اصلاحات ارضی پدر و نیایش پدید آمده بود، نگاه دارد. در همین چهارچوب بود که او پادشاهی «دادگر» ماند. او چنان به مبارزه با بزرگان و جنگ با بیزانس مشغول بود که امکان دست زدن به اصلاحات را نداشت. نباید این نکته که گویا «در پادشاهی او زبردستان و زبردستان یکسان شدند»^۱ واژه به واژه تفهیم شود. واقعاً بسیاری از «زبردستان» نابود شدند، مقامشان پایین آمد و یا به زمینداران میانه حال و کوچک تبدیل شدند. شاه با پشتیبانی از اردوی دهقانان که شماره آنها به مراتب بیشتر بود، رتبه آنان را بالا می برد، زمین به آنها می داد، آنها را به خدمت دولت وارد می کرد و قشر فتودالی به وجود می آورد که بیشتر به او وابسته بودند. سایر «زبردستان» (یعنی کشاورزان) کما فی السابق محروم و بی حقوق باقی ماندند. تنها پس از آن که شاه شاهان فرمان منع دریافت علفچر و باج را صادر کرد، وضع آنها اندکی بهتر شد. اما باید چنین پنداشت که میان بخشی از اموال «زبردستان» که ضبط شده بود، اموال آنها نیز بوده است.

۲- جنگ با بیزانس

در تمام مدت فرمانروایی شاهنشاه هرمزد، جنگ با وجودی که

جنبه‌ای محلی داشت، پایان نگرفت. در لحظه‌ای که او بر تخت نشست، بین دو دولت گفتگوی آشتی جریان داشت. شاه جدید فرمان داد که گفتگو پایان یابد. گفتگو دوباره در سال ۵۸۱ میلادی آغاز گردید؛ اما نتیجه مثبت نداشت.^۱

جریان جنگ ایران و بیزانس و مراحل گوناگون آن در آثار یوهان افسی و مولفین بیزانسی (فئوفیلکت سیموکاتا و یوگاری) که تالیفات خود را با استناد به منابع معاصر رویدادها نوشته‌اند، منعکس شده است. آثار متأخر تازی و پارسی، طبق معمول از جنگهای طولانی در مرزهای باختری امپراتوری ساسانی مطلبی ندارند و تعرض رومیان را در یازدهمین سال پادشاهی هرمزد که از آن هنگام نبرد با اردوی بزرگ ترکان در خاور جریان داشت، می‌نویسند. در شرح آنها بازتاب گرایش منابع حماسی آنها دیده می‌شود که در آنها خطری که ایران را از جانب همسایگان تهدید می‌کرد، بسیار افزایش داده شده و شماره ایرانیانی که با دشمنان پیکار می‌کردند، کمتر از آنچه بوده، آمده است.

جزئیات جنگ ایران و بیزانس و ترتیب عملیات جنگی و مسایل دیگر از طرف ن. و. پیگولفسکایا^۲ مورد بررسی و پژوهشی مفصل قرار گرفته است؛ و بیزانس‌شناسان باختری نیز کارهایی در این باره کرده‌اند. از این رو ما تنها به مهمترین لحظات آن اشاره می‌کنیم.

«صلح ابدی» که بین پادشاهان برجسته دو امپراتوری بزرگ

1. A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p. 438.

۲- ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی،

ص ۶۷-۸۲.

(خسرو انوشیروان و ژوستینین) امضاء شده بود، دیری نپایید. در سال ۵۷۲-۵۷۳ میلادی، یعنی در هفتمین سال پادشاهی ژوستینین کوچک جانشین ژوستینین بود که حل مصالح متضاد دو دولت به جنگ انجامید. فتوفیلاکت سیموکاتا، جزییات علت جنگ را شرح می‌دهد و این علت اتهام متقابل طرفین بود. بیزانسی‌ها اتهاماتشان چنین بود: (۱) ایرانیان مردم خمیار را تحریک کرده‌اند که از بیزانس جدا شوند؛ (۲) ایرانیان مانع از ارتباط مستقیم دیپلوماسی بین ترک‌ها و کنستانتینوپل شده و آلان‌ها را تطمیع کرده‌اند تا آنها سفیران ترک را بکشند.

رومیان متهم می‌شدند که بر زمینهای ارمنستان که تحت الحمايه ساسانیان بود، ادعای غیرقانونی دارند و در کشتن سورن نماینده ایران، دست داشته‌اند و تعهدات خود را درباره پرداخت باج و خراج سالانه نقض کرده‌اند.^۱

بدینسان علت اصلی برخورد مسلحانه آن بود که هر يك از دو طرف می‌کوشید سیادت خود را بر راه‌های بازرگانی برقرار کند و دشمن را در وضعی قرار دهد که تابع او باشد. در دست داشتن ارمنستان راه ایران را به دریای سیاه باز می‌کرد و برای بیزانس ارتباط مستقیم کاروانی با ترکان را بدون توسل به بازرگانان ایرانی، میسر می‌ساخت.^۲ منطقه عملیات جنگی، در بخش بالایی رودخانه‌های دجله و فرات محدود بود. در آنجا کارهای زیادی برای تحکیم مرز انجام می‌گرفت و هر دو

۱- ف. سیموکاتا، تاریخ، کتاب سوم، فصل نهم، ۴-۱۱.

۲- درباره راه‌های بازرگانی ارمنستان بنگرید: س. ت. یرمیان، راه‌های بازرگانی ماورای قفقاز در عهد ساسانیان، از روی Tabula Peutingeriana

پیام تاریخ باستان، ۱۹۳۹ میلادی، شماره ۱، ص ۷۹-۹۷.

طرف دژهایی ساختند. در سال ۵۸۳ میلادی، فیلیپک سردار بیزانس، باروهای کهنه دژ مونو کارت را دوباره ساخت. این دژ در ارتفاعات آیسوم جای داشت که رودخانه خابور از شاخه‌های دجله، از آنجاسره چشمه می‌گیرد.^۱ او همچنین دژهای بیزانسی فاتاخون و آالیس را که ویران شده بود، در بلندی‌های ایزال دوباره ساخت.^۲ این بلندی‌ها از نظر لشکرکشی استحکامات نیرومندی در برابر سپاهیان ساسانی بودند و تصرف آنها کار آسانی نبود. در دست داشتن این استحکامات به معنای تسلط بر همه منطقه بود. دژ ایرانی آکبا که در ساحل نیمفی، روی میافارقین (مارتیروپل) ساخته شده بود، در سال ۵۸۳ به دست رومیان ویران شد، اما دوباره آنرا ساختند. در سال ۵۸۹ میلادی سپاهیان بیزانس دوباره آن دژ را خراب کردند.^۳

با وجودی که جنگ در منطقه نسبتاً کوچکی جریان داشت، چنان ايجاب می‌کرد که دودولت بر اقتصاد خود فشار بیاورند. زیرا عملیات جنگی در منطقه کوهستانی جریان داشت و پیش از همه عبارت بود از محاصره و پادفاع از دژها. هیچیک از دو طرف نتوانستند موفقیت‌های خود را تحکیم بخشند، دلیلش نیز آن بود که هر دو طرف از لحاظ سازو برگ، شیوه‌های جنگی، صفوف و تعلیمات، هماوردی شایسته برای

۱- ف. سیموکاتا، تاریخ، کتاب اول، فصل ۱۴، ۶؛ ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، ص ۷۰.

۲- ف. سیموکاتا، تاریخ، کتاب دوم، فصل ۹، ۱۷؛ ن. و. پیگولفسکایا، پیشین، ص ۷۳.

۳- ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، ص ۸۰.

یکدیگر بودند.^۱ هر دو طرف، هم هنر محاصره دژها را خوب می دانستند و هم دفاع از آنها را. گذشته از این، ناکام شدن عملیات رزمی غالباً نتیجه بی نظمی در پشت جبهه و یا در سپاه بود. ف. سیمو کاتا، با تفصیل شرح عصیان ارتش بیزانس را می آورد که انگیزه آن فرمان امپراتور ماوریکی درباره کاهش مستمری سپاهیان به میزان يك چهارم بوده است.^۲ عصیان علیه پریسک، یکی از سرداران، به شورش علیه دولت مرکزی بدل گردید: سپاهیان مجسمه امپراتور را واژگون و تصاویر او را نابود کردند. سپاه متمرّد، مردم محلی را غارت کرد و از ادامه جنگ سر باز زد. تازمانی که نظم در ارتش برقرار نشده بود، این امر به کامیابی سپاهیان ایرانی که اعماق استانهای بیزانس را مورد تعرض قرار داده بودند، کمک می کرد.

در ایران دوران شاهنشاهی هرمزد چهارم، وضعی که در داخل پدید آمده بود، مانع از تعرض وسیع به قلمرو همسایه باختری گردید. بخش اعظم سران سپاه در صف مخالفان رژیم تازه در آمده بودند. هرمزد به سپاه توجه داشت اما از شماره سواران کم کرده بود.^۳ بسیاری از اطرافیان او این کار را نپسندیدند و با این اقدام مخالفت کردند.

۱- ک. آ. انستراتسف (مطالعات ساسانی. سنت پترزبورگ، ۱۹۰۹ میلادی، ص ۵۵) می نویسد: «با بیای شرقی شدن دنیای باستان، لشکرهای باستانی بیش از پیش زیر نفوذ شرق قرار می گیرند. در سده ششم... شیوه های جنگی رومیان و ایرانیان بیش از پیش به یکدیگر نزدیک می شود و سپاهیان ژوستینین و خسرو به یکدیگر همانندی پیدا می کنند»

۲- ف. سیمو کاتا، تاریخ، کتاب سوم، فصل ۱-۳.

۳- طبری، جلد ۲، ص ۹۹۰، سطر ۱۷، ۱۸؛

Th. Nöldeke Geschichte der Perser und Araber..., S. 267

پادشاه ساسانی همچنین متهم شد که يك دهم از میزان مستمری سپاهیان کاسته است که آن نیز دستاویزی برای ناخرسندی‌ها بود^۱. هنگامی که بهرام چوبین برای گرفتن تاج و تخت برخاست، با مهارت از وضعی که پیش آمده بود استفاده کرد و ارتش را به سوی خود متمایل ساخت^۲. اطلاعاتی در دست است که گواهی می‌دهد شاه ایران از پشتیبانی سپاهیان که از نجیب‌زادگان نبودند برخوردار بود. این سپاهیان عبارت بودند از گروه‌های ترك، سواران کابلی و نیز سپاهیان مزدور خارجی^۳. جنگ بایزانس در منطقه محدود بالای بین‌النهرین جریان داشت و موجودیت دولت ساسانی را تهدید نمی‌کرد؛ اما هنگامی که از شمال خزرها، از خاور ترك‌ها و هپتالیان و از جنوب، از سوی صحرا، گروه‌های عرب از قبایل قحطان و معاد به فرماندهی عمرو آبی چشم و عباس اعوج چون سیل به ایران سرازیر شدند، خطر افزایش یافت^۴. مولفین

۱- ف. سیموکاتا، تاریخ، کتاب ۳، فصل ۱۶، ۱۳.

۲- همانجا، فصل ۱۸، ۱۴.

3. F. Altheim u. R. Stiehl, op. cit., p. 142

(استناد به کتاب مشهور نلدکه).

۴- طبری، جلد ۲، ص ۹۹۱، سطرهای ۱۲-۱۴؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber...SS. 269-270, Anm

بلعمی، جلد يك، ص ۱۰۷۳؛ شاهنامه، جلد ۷، ص ۲۵۸۳:

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VI, p. 457؛ مسعودی، جلد

۲، ص ۲۱۲. ت. نلدکه، این سرداران عرب را شخصیت‌های تاریخی نمی‌داند؛ زیرا القاب آنها به عقیده او القابی است توهین‌آمیز. او برای اثبات، به سورة ۲۰ قرآن اشاره می‌کند که در آن گفته شده است: چشمان گناهکاران در روز رستاخیز آبی‌رنگ است. به‌رقم چنین عقیده‌ای، نگارنده چنین می‌شمارد که تازیان پیش از اسلام القاب گوناگونی داشته‌اند که هیچکدام نشانهٔ علاقه

مسلمان، این سه رویداد را مربوط به سال یازدهم پادشاهی هرمزد می‌دانند که درست نیست؛ زیرا منابع مسیحی، یورش خزرها را در سال ۵۸۵ میلادی نوشته‌اند که برابر سال هفتم (یا هشتم) پادشاهی هرمزد چهارم است.^۱ تاخت و تاز قبایل کوچ‌نشین عرب نیز با وجودی که تاریخ آغاز آن مشخص نیست، پیش از جنگ با ترکان بوده است. سران عرب نزدیک فرات آمدند و به شهرستانهایی که هرمزد از آنجا مالیات می‌گرفت، از غارت اعراب زبان‌های بسیار وارد شد. علت تاخت و تاز اعراب بیابانگرد، قحطی بود. موبدان موبد به هرمزد گفته بود: اعرابی که از صحرا آمده‌اند مردمی هستند تهیدست و از گرسنگی به آن نقاط حمله کرده‌اند. توبه آنان خواسته و طعام فرست تا به جای‌هایشان باز گردند.^۲ هرمزد توانست آنها را آرام کند و آنها به بادیه‌های خود باز گشتند.

در مورد خزرها تصمیم گرفته شد که آنها را به سختی سرکوب و تار و مار کنند و به نوشته منابع، بلا درنگ این تصمیم اجرا شد.^۳

→ یا نفرت نبوده است. ازیک مأخذ دیگر (بنگرید: بیهقی، ص ۱۱۵، سطر ۵) ما می‌دانیم که لقب رییس قبیله بکر، هانی ابن مسعود، «المزدلف» بوده است؛ یعنی چابلوس.

1- J. Marquart. *Érānšahr*..., S. 107.

۲- بلخمی، جلد ۱، ص ۱۰۷۴

۳- همانجا؛ شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۵۸۵؛

که از گردشان روز شد ناپدید	شهنشاه هرمز سپه برگزید
به پای اندر آرند گوه خزر	فرستادشان تا بدان بوم و بر
که بافر واورنگ و باداد بود	سپهدارشان پیش خراد بود
سپاه خزر برگرفتند راه	چو آمد به ارمینیه در سپاه
گرفتند از آن مرز بسیار چیز	و زایشان فراوان یکشتند نیز

اما مخوف‌ترین دشمن به مرزهای خاوری امپراتوری گام نهاده بود.

۳- جنگ باترکان و بهرام چوبین

در پاییز سال ۵۸۹ میلادی، سپاه بزرگ خاقان ترك، شابه (ساوه، سابه) قلمرو شرقی شاهنشاهی ساسانی را مورد تعرض قرار داد و به هرات و بادغیس نزدیک شد. شماره سپاهیان افواج خاقان در بیشتر منابع سیصد و حتی چهارصد هزار آمده است. ثعالبی از یکصد هزار سوار نام می‌برد.^۱ از روی این آمار ضد و نقیض داوری درباره شماره واقعی سپاه دشمن دشوار است. اما تردیدی نیست بر این که افواج ترك بسیار بزرگ بودند و هرمزد بیم داشت که نتواند از عهده ترکان بر آید.^۲ در این باره اطلاعاتی هست که در لشکرکشی خاقان، غیر از هپتالیان که ترکان آنها را به جنگ علیه ایران برانگیخته بودند، گروه‌های دیگری نیز شرکت داشتند.^۳ ابن‌البخی خبر می‌دهد که خاقان در نامه خود به شاه شاهان گفته بود که راهی روم است و از سرزمین ایران می‌گذرد و

۱- ثعالبی، ص ۶۴۲.

۲- یعقوبی، جلد ۱، ص ۱۸۸.

۳- تاریخ امپراطور هراکلی، ترجمه ک. پاتکانیان.

R. Ghirshman. Les Chionites-Hephtalites, p. 96 ؛

(در صفحات بعد - تاریخ سبئوس)

دستور داده بود که پل‌ها را در سر راه او ترمیم کنند.^۱

در انجمن جنگی که به علت این اوضاع گرد آمده بود، فرماندهی سپاهیان ایران به بهرام، پسر بهرام گشنسپ، یکی از مرزبانان کستک آذربایجان داده شد؛ زیرا در وجود این سردار جسارت نظامی با استعداد فرماندهی و مهارت يك شخصیت سیاسی در هم آمیخته بود.^۲ بهرام در عهد خسرو انوشیروان، در لشکر کشی به روم، فرماندهی سپاه سواری را داشت که شهردارا را محاصره و تصرف کرده بودند.^۳

اصالت خانوادگی (او از خاندان مهران بود که در روزگار اشکانیان نیز خاندانی بزرگ بوده است) و کامیابی‌های جنگی، زمینه پیشرفت سریع او را فراهم آورد. هنگامی که فرماندهی سپاهیان ایران را یافت، در دربار شاه شاهان شهرت زیاد و در میان سران سپاه نفوذی بسیار داشت. هر مزد که بهرام را فرمانده ارتش کرد، اختیار کامل خزانه انبارهای نظامی و دیوان سپاه را نیز به او سپرد.^۴ بدینسان بهرام، سپاه را با تمام وسایل لازم مجهز کرد و به راه افتاد.

در بیشتر منابع، شماره سپاه سوار بهرام دوازده هزار آمده است. این شماره را تنها به این شرط می‌توان پذیرفت که در نظر داشته باشیم که سخن در باره هسته مرکزی سپاه ایران یعنی سوار نظام است. نسبت سواران و پیادگان در ارتش ساسانی موضوع پژوهش ویژه‌ای است؛ اما شك نیست که افراد پیاده سپاه، درصد بزرگی را تشکیل می‌دادند.

۱- فارسنامه، ص ۹۸.

۲- ثعالبی، ص ۶۴۳.

۳- ف. سیموکاتا، تاریخ، کتاب سوم، فصل ۱۸، ۱۰، ۱۱.

۴- دینوری، ص ۸۲، سطر ۶۵.

رسم نبوده است که برپادگان اشاره شود اما بدون پیاده نیز سپاه نبود. در این باره اطلاعاتی هست که پیش از لشکرکشی بهرام به خاور، هرمزد از سپاهی که در دیوان ثبت شده بود، سان دید. شماره آنها هفتاد هزار سپاهی بود.^۱ اگر در نظر بگیریم که شماره افراد سپاه دایمی هفتاد هزار تن بوده، در سان می توانسته اند تقریباً نیمی از آنها شرکت جویند؛ در حالی که نیمی دیگر در مرزایران و بیزانس بودند. بادر نظر گرفتن این نکته می توان پنداشت که تعداد سپاه بهرام، بیش از چهل هزار تن نبوده است.

نام سه تن از سپهسالاران - یلان سینه، ایزد گشنسپ و نرده گشنسپ را می دانیم که بهرام چوین جناحهای چپ و راست و پشت سپاه را به آنها سپرده بود.^۲ هنگام حرکت از میان روستاها، بهرام غارت مردم غیر نظامی را ممنوع کرده و بدینسان انضباط و ترتیب سختی در سپاه پدید

۱- طبری، جلد ۲، ص ۹۹۲، سطر ۷-۹؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 271.

۲- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۶۲۷؛

سپهدار بهرام بهرام بود	که در جنگ جستن و را نام بود
یکی را که نامش یلان سینه بود	کجا سینه او پر از کینه بود
سر نامداران جنگیش کرد	که پیش صفت آید به روز نبرد
بگرداند اسب و بگوید نژاد	کند بردل جنگیان جنگ یاد
دگر آنکه نامش بد ایزد گشنسب	کز آتش نه بر کاشتی درنگ اسب
بفرمود تا گوش دارد بنه	کند میسر راست با میمنه
به پشت سپه بود نردا گشنسب	کجا دم شیران گرفتن ز اسب

آورده بود^۱.

شهامت بهرام چوبین در جنگ، با افسانه‌هایی در آمیخته است که برخی از تاریخ‌نویسان این افسانه‌ها را کنار می‌گذارند. از جمله مولف مجمل‌التواریخ به این اشاره بسنده می‌کند که بهرام به راه افتاد و شابه را کشت و این داستانی است بسیار دراز^۲، و سپس بی درنگ به شرح قیام می‌پردازد.

اما در سرگذشت این سردار ایرانی، غالباً رویدادهای واقعی منعکس شده است. چنانچه تردیدی نداریم بر این که ایرانیان در آستانه نبرد با دشمنی که نیرویش بر آنها فزونی داشت، به نیرنگ متوسل شدند، نماینده‌ای به لشکرگاه خاقان فرستادند و او چنان وانمود کرد که آماده مذاکرات صلح است. از این رهگذر او امکان یافت که در اردوگاه دشمن به شناسایی بپردازد و در عین حال نیروی عمده سپاه، نزدیکتر موضع بگیرد^۳. با فرار سیدن شب، این نماینده ناپدید شد و به سپاهیان خود پیوست.

در شاهنامه و کتاب دینوری، شرح نبرد ایرانیان با ترکان، همانندی دارد. اما از کتاب الاخبار الطوال، چنین برمی‌آید که خاقان، هرات را گرفته بود^۴. ولی فردوسی در شاهنامه می‌نویسد که هرات هنوز در

۱- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۵۹۹؛ بیهقی، ص ۵۳۸، سطر ۵-۸

هر آنکس که او بر سر گاهی رکس	ستاند نباشدش فریاد رس
میانش به خنجر کنم بردونیم	بخرید چیزی که باید به سیم
همه راند با داد بر ره سپاه	همه راه و بیراه از او در پناه

۲- مجمل‌التواریخ. JA, sér. III, t. XIV, pp. 123-142.

۳- دینوری، ص ۸۳، سطر ۳-۱۱.

۴- همانجا، ص ۸۳، سطر ۱۱

دست پادگان ایرانی بود. گمان بیشتر این است که ترکان نتوانسته بودند شهر را بگیرند، اما به هدف نزدیک بودند. تنها به تعویق انداختن عملیات جنگی، به سپاه ایران امکان داد که اوضاع را سروسامان دهد. بهرام هرات را پشت سر گذاشت و با سپاه اندکش دشمن را درجایش میخکوب کرد و وادارش ساخت که در يك درهٔ باریك، آرایش جنگی به خود بگیرد.^۱

در منابع عربی و فارسی، شرح جزئیات نبرد، بسیار ناچیز است؛ اما آنها نیز گاهی اطلاعاتی پرارزش دارند. ثعالبی در این باره چنین می‌نویسد: «او (بهرام) سپاه خود را برای دفاع آماده کرد؛ پیادگان را در پیش گذاشت، پیلان را در پس و در جناح چپ و راست رزمندگان سلحشور. او گروهی از دلیران غیور را برگزید تا راه بر کسانی که در فکر فرار از برابر دشمن باشند، ببرندند»^۲. در این نبرد سهمگین، سپاه ایران از برتری تاکتیکی برخوردار بود و هلاکت خاقان از تیر خود بهرام چوبین، ترکان را سراسیمه کرد و این سراسیمگی به شکست کامل سپاه ترك انجامید. تعقیب ترکان که پای به فرار نهادند، تا فرا رسیدن شب ادامه یافت. پیروز شدگان، غنایمی سرشار و از آنجمله تخت طلای خاقان را به دست آوردند.

بهرام چوبین طی مدت يك ماه که در بلخ نشست، همهٔ غنایم را گردآوری کرد. آنچه را که باید برای هزمزد بفرستد، برای او فرستاد و آنچه را که باید به سپاه دهد، به سپاه داد.^۳

۱- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۶۰۵؛

J.Mohl. Livre des Rois, t. VI, p. 485

۲- ثعالبی، ص ۶۴۶

۳- بلعمی، جلد ۱، ص ۱۰۷۸

بهرام پس از آن از آمودریا گذشت و راه دژ پایکند (بایکند) واقع در واحه بخارا را در پیش گرفت که در آنجا پرموده، پسر خاقان مقتول، با بقیه ارتش ترك توقف کرده بود.^۱ به روایتی، پرموده پس از محاصره ای کوتاه، دژ را تسلیم کرده و با همراهان و غنائیم جنگی به پایتخت ساسانیان فرستاده شد.^۲ به روایتی دیگر پس از تارومار شدن سپاه خاقان، دیگر بهرام به عملیات جنگی دست نبرد و صفوف سپاه خود را با خراسانیان پر کرد. در برابر او افواج تازه ای از سپاه ترکان صف آراسته بودند که باقیمانده سپاهیان فراری ترك نیز به آنان پیوسته بودند. تردید دوطرف بالاخره به گفتگوی صلح انجامید.^۳

در تیسفون که در آنجا شاهزاده ترك با شاهنشاه هرمزد دیدار کرد، پیمان صلح به امضاء رسید. جنگ سنگین با ترکان در پائیز و زمستان سال ۵۸۹ میلادی^۴ برای ایران با پیروزی به پایان رسید.

۱- ثعالبی، ص ۶۵۰-۶۵۳. در اثر دینوری نام پسر خاقان یلتگین است. فردوسی (شاهنامه جلد ۸، ص ۲۵۵۵) دژ ترکان را آوازه نامیده است. ابن البلخی (فارسنامه، ص ۹۸، سطر ۲۲- ص ۹۹، سطر ۳) بر خلاف دیگران می نویسد که بهرام پس از کشتن خاقان، پسرش پرموده را نیز کشت و نیز سپهسالار به رغم فرمان شاه شاهان، از تعرض به قلمرو ترکان، خودداری کرد. در باره عبور سپاه ایران از وه روت - به رود (آمودریا)، در تاریخ سبتوس خبری آمده است: «بهرام دلیرانه سپاه پادشاه تئال را درهم شکست و بـیـلخ و همه سرزمین آنسوی رود بزرگ را که وه روت نامیده می شود تا نقطه ای که کازبیون نامیده می شود، در دست نگاهداشت» (ترجمه ك. پاتکانیان ص ۳۱).

۲- ثعالبی، ص ۶۵۴، ۶۵۵؛ بلعمی، جلد ۱، ص ۱۰۷۸؛ شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۶۳۱

J. Mohl. Le Livre des Sois, t. VI, p. 516.

۳- دینوری ص ۸۴، سطر ۲-۷

۴- ل.ن. گومیلف، بهرام چوبین (تجربه انتقاد از منابع). مسایل خاورشناسی، شماره ۳؛ ۱۹۶۰ میلادی، ص ۲۲۹.

۲- قیام بهرام چوبین،

خلع هرمزد چهارم

ل. ن. گومیلف، هنگام تحلیل منابعی که در آنها رویدادهای مربوط به شورش بهرام چوبین آمده است، باتوجه به روش مولفین آثار نسبت به این رویدادها، آنها را به چهاربخش تقسیم کرده است. به عقیده او در اینجا چهار گرایش زبردیده می‌شود: الف) دفاع از خاندان ساسانی (طبری، ثعالبی)؛ ب) دفاع از بندوی و بسطام (ف سیمو کاتا)؛ ج) دفاع از بهرام (بلعمی)؛ د) نظری بدخواهانه نسبت به همه ایرانیان (تاریخ سبثوس، اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته)^۱. به عقیده نگارنده، این دسته بندی نهادر مورد منابع مسیحی عادلانه است. در مورد آثار عربی و فارسی که در دوران اسلام نگاشته شده‌اند، به رغم گونه گونی روایات، بیش از همه در آنها این ویژگی هست که هنگام شرح کارهای بهرام، شاهدوستی آشکار آنها دیده می‌شود، زیرا سرچشمه آغازین آنها، رمان پهلوی بهرام چوبین نامک بوده است^۲. هم طبری و هم بلعمی و نیز مولفان دیگر، به خدمات این سردار در نجات کشور در برابر هجوم دشمنان، ارزشی بسیار می‌دهند. اما او را همچون غاصب نکوهش می‌کنند، (مثلاً: دینوری، اخبار الطوال و نهایه).

۱- همانجا، ص ۲۳۱-۲۳۲

2. K. Czeglédy. Bahrām Cóbín..., pp. 25-28

بروفق مطالب بیشتر منابع ، دستاویز مستقیم شورش بهرام آن بود که این سردار پیروز، بخشی از غنایمی را که از پی تصرف اردوگاه ترکان به دست آورده بود، به خود اختصاص داد. هر مزد بر آن آگاه شد و مناسبات بین شهریار ساسانی و رعیت سرکش او ، جنبه دشمنی آشکار به خود گرفت.^۱

از میزان غنایمی که از ترکان به دست آمده بود، خبری نداریم. مولفان آنچه را که همچون غنیمت برای هر مزد فرستاده شده بود، بسیار خودسرانه می نویسند و گمان نمی رود که بتوان بر نوشته آنان با اعتماد نگریست. اما احتمالاً نباید تردید داشت بر این که بهرام چوبین آنچه را که از غنایم نگاهداشته بود، برای بخشی سخاوتمندانه به سپاه او، بسنده بوده است. پیروزی تازه او بر دشمنی نیرومند و غدار، اعتبار سردار را بالاتر برد و او را در بین سپاه پر آوازه کرد.

قیام سردار آشوبگر که ادعای تخت شاهنشاهی را داشت، پیامد

۱- ف. سیموکاتا می نویسد که گویا برخورد بین هر مزد و بهرام چوبین ، پس از شکست سپاه بهرام در زدو خورد با سپاه بیزانس، رخ داده است. اما پژوهشگران در موثق بودن این خبر تاریخنویس بیزانسی ، تردید دارند. پیش از همه سردرگمی اشارات جغرافیایی تاریخنویس، پژوهشگران را دچار تردید کرده است. گذشته از این، شرح این رویداد تنها در اثر فتوفیلاکت سیموکاتا آمده است و منابع دیگر در این باره چیزی ننوشته اند. ظاهراً عملیات سپاه ایران علیه خزرها که همزمان با جنگ های ایران و بیزانس رخ داده است به زمینه ای تبدیل شده که فتوفیلاکت سیموکاتا، ترسیم پیروزی رومیان را در جلگه ارس، در بالای آن ترسیم کرده است...» (ن.و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، ص ۸۲). به عقیده ل.ن. گومیلف، ف. سیموکاتا یکی از سرداران ایرانی را که در پیکار با رومیان شکست خورده بود، با بهرام چوبین اشتباه کرده و محل شورش را از خراسان به آذربایجان آورده است. (بنگرید: ل. ن. گومیلف، بهرام چوبین، ص ۲۲۹)

ناگزیر آن شرایط اجتماعی بود که پدید آمده بود. اشاراتی هست بر این که هرمزد پیشتر نیز به بهرام اعتماد نداشته است.^۱ برای همین بود که او مغی را همراه سردار کرده بود تا کارهای او را تعبیر کند و نظر خود را به شاه بنویسد.^۲ در شاهنامه فردوسی به جای مغ یکی از کار-گزاران درگاه آمده است که وظیفه او تعبیر کارهای بهرام نبوده بلکه می‌بایست پیوسته شاه را از آنچه که می‌بیند آگاه سازد.^۳

هرمزد در تشویش از بهرام، دلایل بسیارداشت: بهرام پیش از آن که در فرماندهی سپاهی که به جنگ ترکان می‌رفت جای گیرد، مرزبان ری بود.^۴ و پس از آن می‌توانست سپهبد شود.^۵ قطعه زیر

۱- یمنوبی، جلد ۱، ص ۱۸۸.

۲- ثمالبی، ص ۶۴۴.

۳- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۵۹۷؛

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VI, p. 467.

ز درگاه یکی راز داری بجست	که تا این سخن باز داند درست
بدو گفت نیز از پس پهلون	برو تا چه بینی به من بر بخوان
بیامد سخن جوی پویان ز پس	نبد آگاه از راز او هیچ کی
که هم‌راهبر بود و هم فالگوی	سرا انجام هر کار گفتی بدوی

۴- مسمودی، جلد ۲، ص ۲۱۳.

۵- دینوری، ص ۹۴، سطر ۸، ۷؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 285, Anm 3

در شاهنامه فردوسی او مرزبان است، به پاس خدمت در جنگ با ترکان، سپاه او به رتبه مرزبانی درآمد و به سپهسالار تاج بخشیدند. (شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۶۳۳). هنگامی که بین هرمزد و بهرام اختلاف پدید آمد، شاه شاهان او را از تخت مرزبانی عزل کرد. (شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۲۴۴).

تجسمی کافی از قدرت سپهبدان به وجود می آورد: «بهرام راه خود پیش گرفت تا به شهر قومس رسید که قارن جبلی نهاوندی، در آنجای زیست. قارن ولایت خراسان را داشت و جنگ و صلح و دریافت مالیات و خراج آن سامان را عهده دار بود. قومس و گرگان نیز در حوزه حکومت او بود. پیرمردی بود که متجاوز از صدسال از عمرش گذشته بود و از جانب کسری انوشیروان بر آن دیار حکومت می کرد و هر مزد پسر خسرو نیز او را بر همان منصب باقی گذاشت. چون کار مملکت به بهرام رسید، باز مقام و منزلتی را که قارن در بین ایرانیان داشت محترم شمرد و او را در همان شغل ابقاء کرد. چون بهرام نزدیک وی شد، قارن پسر خود را با ده هزار سوار برای جلوگیری از او فرستاد و مانع از ادامه حرکت او گردید»^۱. از روایت بعدی داستان روشن می گردد که این فرمانروا دارای سپاهی بوده که شماره آن در منابع، از سوار و پیاده، سی هزار آمده است^۲ که رقمی است بدون شك اغراق آمیز. ف. آلتهایم و ر. اشتیل، در اینجا یکی از چهار سپهبدی را می بینند که خسرو انوشیروان تعیین کرده بود^۳. هریک از سپهبدان دارای کارگزاری از میان مرزبانان بود که به کارهای اقتصادی می پرداخت^۴. قدرت سپهبدان و مرزبانان در حوزه های خود عملاً نامحدود بود و گرایشی به سوی جدایی و

۱- دینوری، ص ۹۹، سطر ۲-۹. در باره اختیارات نامحدود مرزبانان که تمام قدرت اداری، قضایی و نظامی را در حوزه خود در دست داشتند، بنگرید: ز. بونیاتف، آذربایجان در سده های هفتم تا نهم میلادی، ص ۶۰، ۶۹.

۲- دینوری، ص ۹۹، سطر ۱۷.

3. F. Altheim und R. Stiehl, op. cit., p. 143.

۴- مسعودی، جلد ۲، ص ۱۵۷.

اجرای سیاست مستقل داشت. هرمزد با چنین گرایشهایی آنگونه که می‌توانست، مبارزه می‌کرد؛ اما همواره کامیاب نبود. او توانسته بود با سفر در کشور و آگاهی بر کارها، تا اندازه‌ای موفق شود؛ اما دستش به‌همه جا نمی‌رسید.

شورش بهرام چوبین بر ضد شاه شاهان نشان داد که اصلاحات نظامی انوشیروان برای زمانی طولانی پایدار نیست و این شورش، آغاز اضمحلال آن اصلاحات بود.^۱ اصلاحات نظامی نیز همسان اصلاحات مالیاتی، تنها در مراحل ابتدایی، یعنی زمانی موجه جلوه کرده بود که ضرورت تشکیل سپاهی دایمی به جای افواج پیشین که مستقیماً زیر فرمان شاه شاهان باشد، مطرح شده بود. هزینه ارتش به وسیله مالیاتی که مردم به خزانه شاهی می‌پرداختند، تأمین می‌شد. به جای يك ايران سپهد که فرمانده همه نیروی نظامی دولت بسود، چهار سپهد به وجود آمده بود که هر يك از آنها در يك چهارم کشور فرمانروایی داشت، علیه دشمنان به جنگ می‌پرداخت و خراگ (خراج) جمع - آوری می‌کرد. غالباً به جای او مرزبان به کارها می‌رسید. ظاهراً قدرت سپهد تازه، در سنجش با ایران سپهد در حوزه معینی، محدودتر شده بود؛ اما در واقع قدرت او از سپهد پیشین بیشتر شده بود (و یا در هر صورت برابر آن بود)، زیرا در منطقه‌ای که در اختیار داشت، فرمانروایی مطلق العنان بود. به عقیده نگارنده، دادن استقلال عمل به فرمانروایان مناطق مرزی، سرچشمه دادن لقب شاه به مرزبانان

1. A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p. 438

و برخی از سپهبدان بوده است.^۱ این گروه که از فتودالهای پر قدرت بودند، در انجمن شاه شاهان که از بزرگان تشکیل می‌شد، شرکت داشتند.^۲

خسرو اول، با موظف ساختن مرزبانان برای آمدن به درگاه، وابستگی آنان را به دولت مرکزی خاطر نشان می‌کرد و می‌توانست آنها را در زیر فرمان داشته باشد؛ زیرا آنها رفاه خود را مدیون او بودند. اما برای هر مزد چهارم، جلوگیری از تلاشی که به وسیله اشراف نظامی صورت می‌گرفت تا خود را از وابستگی به مرکز رهایی بخشند، دشوارتر بود.

این ادعائیز که گویا در شرایط تازه‌ای که به وجود آمده بود، دشمنان حکومت پادشاهان ساسانی را نه آنکه در میان ملاکین، بلکه در بین اشراف نظامی باید جستجو کرد، درست نیست.^۳ اشراف نظامی که آنها را خسرو انوشیروان از سلاله خاندان‌های نامدار کهن برگزیده بود، خودشان به زمینداران بزرگ تبدیل شده بودند. و حالا دیگر نیرومندتر بودند و موقعیت آنها سال به سال استوارتر می‌شد و با گذشت زمان رویارویی با آنها دشوارتر شده بود. میزان املاک و حقوق هر فتودالی ظاهراً به مقام او و این نکته وابسته بوده است که او سواری است ساده یا فرمانده اسواران یا مرزبان و یا سپهبد. تردیدی نیست بر این که سپهبدان و مرزبانان، از میان اعقاب شش خاندان اصلی بودند

1. J. Darmesteter. Lettre de Tansar, pp. 210, 513

(در اینجا معادل عربی «اصحاب ثغور» برای مرزبانان آمده است.)

2. F. Altheim u. R. Stiehl, op. cit, 143.

۳- پیشین، ص ۱۴۲.

که نسب آنها بهروزگار فرمانروایی اشکانیان می‌رسید.^۱
 این خاندانها در مبارزه ساسانیان برای گرفتن تاج و تخت، از دودمان تازه پشتیبانی کردند و از این رهگذر، املاک و امتیازات خویش را حفظ کردند. بهرام چوبین از خاندان مهران بود و نیای او نیز که از مردم ری بود، پیش از اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان، سرفرمانده سپاه و ایران سپهد بود.^۲ فتودالهای بزرگ که حکومتی نیرومند و اداره امور منطقه را در دست خود متمرکز کرده بودند، دیگر نمی-خواستند آنها را از دست بدهند. این نکته که هرمزد خلع بهرام را اعلام کرد، همان انگیزه‌ای بود که بهرام را به شورش برانگیخت.

بهرام با خاقان پیمان صلح بست، سرزمین او را ترك کرد و با او مناسبات مسالمت آمیزی برقرار ساخت.^۳ سپس درهای خزانه خود را گشود و به سپاهیان بخشش داد.^۴ بهرام پس از بازگشت از قلمرو ترکان به خراسان، آشکارا پرچم طغیان برافراشت.^۵ ظاهراً نخستین

۱- این خاندانها عبارت بودند از: کارن، سورن، مهران، سپهد، اسپندی‌ساز و زيك - م.

۲- و. گ. لوکونین، فرهنگ ایران ساسانی، مسکو، ۱۹۶۹ میلادی، ص ۳۸ - ۳۹؛ طبری، جلد ۲، ص ۸۸۵؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 139, Anm2; F. Altheim u. R. Stiehl, op. cit, p. 144

۳- ثعالبی، ص ۶۵۸؛ شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۶۶۴؛

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VI, p. 553

۴- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۶۶۴؛

نهایی همی جت جای مهی

سپه را درم داد واسپورهی

۵- ثعالبی، ص ۶۵۸.

گامی که به عملیات گسترده تری انجامید، عصیان سپاهیان بود که «همهٔ هرزان و پشتیبانان» را که مامور شده بودند آن بخش از غنایمی^۱ را که بهرام از ترکان گرفته و از مامورین هرمزد پنهان داشته بود بازستانند، کشتند.^۲ سپاهیان، هرمزد را غایبانه خلع و بهرام را شاهنشاه اعلام کردند.

بهرام یکی از سران سپاه خود را به جانشینی در خراسان گذاشت و خودش از بلخ راه ری در پیش گرفت.^۳ در ری فرمان داد که درهم سیمین با تصویر و نام خسرو پرویز ضرب کنند.^۴ چنین می نماید که این گام سردار، دوهدف داشته است: نخست این که او هر گونه امکان آشتی با هرمزد را از بین ببرد و از جانشین احتمالی تخت و تاج پشتیبانی کند؛ دوم این که در خاندان ساسانیان بذر نفاق افکند. پولها به بازار گانان داده شد تا این که به پایتخت بروند و با آن پول کالا بخرند. آنها نیز چنان کردند.^۵ تحریک بهرام کار گر افتاد. خسرو مغضوب شد و برای خلاصی از خشم پدر، به آذربایجان گریخت. مرزبان آذربایجان برای حفظ جان

۱- تاریخ سبتوس، ص ۳۲.

۲- یعقوبی، جلد ۱، ص ۱۸۹.

۳- شاهنامه، جلد ۸ ص ۶۶۴؛

J. Mohl. Le Livre des Rois' t. VI , p. 553

ز لشکر یکی پهلوان برگزید	که سالار مرز خراسان سزید
خراسان بدو داد با لشکری	نشا پور با بلخ و مرو و هری
پراندیشه از بلخ شد سوی ری	به خرداد فرخنده در ماه دی

۴- یعقوبی، جلد ۱، ص ۱۹۰؛ دینوری، ص ۸۶، ثعالبی، ص ۶۵۸-۶۵۹.

۵- بلعمی، جلد ۱، ص ۱۰۸۰.

شاهزاده کوشش کرد.^۱ هرمزد، بندوی و بسطام (گستهم) دایی‌های خسرو را که به آنها در این توطئه شک برده بود، در زندان به بند کشید.

ضمناً بهرام چوبین نیروهایش را گردآورده و آماده لشکرکشی به تیسفون شده بود. او در میان سپاه به تبلیغ و سیعی دست برد و سپاهیان را قانع می‌کرد که هرمزد ناسپاس است و آنها را برای اقدام علیه هرمزد ترغیب می‌کرد. او توانست بخشی از سپاهی را که با ارتش بیزانس به جنگ مشغول بود، به سوی خود متمایل سازد. پیمان اقدام مشترک علیه «تركزاده» (هرمزد-م) با سوگند استوار شد.^۲

آتش جنگ خانگی در ایران شعله ور گردید. هرمزد سپاهیان وفادار خود را علیه آشوب گران گسیل داشت. اما تأثیر شعارهای بهرام و کشته شدن سردار سپاهیان هرمزد در پی آن، انگیزه اغتشاش در صفوف سپاه هرمزد شد. برخی از اطرافیان خود هرمزد چهارم نیز، از شورش صرمداری می‌کردند.

در پایتخت نیز با یاری ارتش‌های بزرگان و نجیب‌زادگان، طغیان شد و بندوی و بسطام را از بند رها کردند. بندوی و بسطام هرمزد را خلع و کور کردند و از خسرو خواستند که بر تخت نشیند. در راه پایتخت، مرزبان آذربایجان و مرزبانان دیگر، از همراهان خسرو بودند.^۳ خسرو بر تخت شاهی نشست و مردم و سپاه نسبت به او سوگند وفاداری یاد

۱- ثعالبی، ص ۶۶۰.

۲- ف. سیموکاتا، تاریخ، کتاب چهارم، فصل اول.

۳- ثعالبی، ص ۶۶۱.

کردند.^۱

هرمزد چهارم پس از یازده سال و نه ماه^۲ پادشاهی، خلع شد. گروهی که با خاندان ساسانیان خویشاوندی داشت، بر بهرام چوبین، مرزبان خودخواهی که مدعی تاج و تخت بود، پیشدستی کرد. این گروه نمی‌توانست اجازه دهد که تاج و تخت امپراتوری به خاندانی دیگر واگذار شود و در روزگاری که برای هرمزد بسیار سخت و ناگوار بود، دست به کودتا زد و پسر هرمزد را به پادشاهی برداشت. پسر هرمزد بسیار جوان بود و به آسانی ممکن بود که اراده خودشان را بر او تحمیل کنند. برکنار کردن هرمزد، حمایت دینیاران زرتشتی را که پیشتر نیز متحد سیاسی اشراف بودند، برای بزرگان خاندان ساسانی تأمین کرد، خسرو بیهوده به آذربایجان نگریخته بود؛ در آنجا در گنزک آتشکده شاهی جای داشت و همه مرزبانانی که مخالف شاهنشاهی هرمزد بودند، راه آنجا در پیش گرفتند. آنها در آتشکده آذر گشنسپ، برای شاه آینده سوگند و فاداری یاد کردند.^۳

هنگام مقایسه فرمانروایی خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸)

۱- بلعمی، جلد ۱ ص ۱۵۸۱.

۲- طبری جلد ۲، ص ۹۹۴؛ سطر ۱۴-۱۶. طبری پایین‌تر در سطرهای ۱۶ و ۱۷، با استناد به هاشم ابن محمد، به دوران دوازده ساله فرمانروایی اشاره می‌کند. ثعالبی (ص ۶۶۱) - یازده سال و نه ماه، ابن قتیبه (ص ۳۲۹) - یازده سال و هفت ماه (این رقم قابل تردید است و باید یازده سال و نه ماه باشد)، در اثر یعقوبی و مجمل‌التواریخ - ۱۲ سال. در فارسنامه ابن‌البلخی - یازده سال و چهار ماه.

۳- شاهنامه، جلد ۸، ص ۲۶۶۸.

که مهر تو بادیده داریم راست

بخوردند سوگندهایی که خواست

میلادی) و فرمانروایی هرمزد چهارم (۵۷۸-۵۹۰) می‌توان چنین نتیجه گرفت: نخستین، با اصلاحات خود به روند فتودالی در ایران یاری رسانید و دومی نخستین ثمرات تحولات سلفش را چشید؛ زیرا لبه‌تیز فتودالی شدن جامعه، علیه دولت مرکزی به کار افتاد.

فصل سوم - ایران در عهد فرمانروایی خسرو دوم پرویز

(۵۹۰-۶۲۸ میلادی)

۱- آغاز فرمانروایی خسرو دوم. فرار خسرو دوم پرویز به بیزانس

خسرو پرویز هم طبق رسم همه ساسانیانی که به فرمانروایی می‌رسیدند، بزرگان را به درگاه خواست و سخنانی ایراد کرد. سخنان خسرو بر تخت‌واژه‌های بسیار نداشت: شاه شاهان از رعایا خواست که فرمان او را اطاعت کنند و نظم موجود را برای همیشه نگاه دارند و از جانب خود و عده داد که فرمانروایی او طبق نمونه نیایش انوشیروان باشد.^۱ او هنوز برنامه مشخص‌تری نداشت. نوجوانی که هنوز تجربه‌ای در کارهای دولت به دست نیاورده بود، چنین برنامه‌ای نیز نمی‌توانست داشته باشد. بدیهی است که به این سبب دایی‌های او، بندوی و بسطام، به کارهای دولت پرداختند.^۲ هر مزد را که خلع و کور کرده بودند، در زندان بود. طبق نوشته‌های تاریخ‌نویسان مسیحی و مسلمان، خسرو امکان داشت که با پدرش دیدار و مشورت کند و می‌کوشید زندگی تلخ او را

۱- دینوری، ص ۸۸، سطر ۵-۱۰؛ ثمالی، ص ۶۶۱-۶۶۲.

۲- یعقوبی، جلد ۱، ص ۱۹۱.

بهرتر کند. گویا بنا به خواهش هرمزد، وعده داده بود از تمام کسانی که به پدرش بی احترامی کرده و او را آزار داده بودند، انتقام گیرد. اما زمان قصاص را برای روزی بهتر وزمانی گذاشته بود که کار قیام بهرام چوبین یکسره شده و در کشور آرامش برقرار شود.

بهرام همین که از کودتادر پایتخت آگاه شد، از ری راهی تیسفون گردید. این بار خشم سردار متوجه خسرو پرویز بود «و دلیلش آن نبود که به هرمزد علاقه داشت؛ بلکه برای این بود که خودش این کار را نکرده بود»^۱. این عبارت کوتاه، نکته‌های بسیاری در خود دارد. کوشش بهرام برای آنکه با نیروی خود شاهی دیگر را بر تخت نشاند به این خاطر بود که اگر کشور از طرف او اداره شود، لااقل موقعیت استواری برای خود در دربار ایجاد کند. اما تلاش او برباد رفت. اکنون دیگر قدرت واقعی کشور در دست بندوی و بسطام، سرداران که اصل و نسب اشکانی داشتند، افتاده بود. از نظر آنها بهرام همان آشوبگر پیشین بود. برای بهرام دیگر کاری به جای نمانده بود جز آنکه خود را مردی بنمایاند که انتقام تحقیری را که بر شاه رفته است، می گیرد. تاریخ‌نویسان مسلمان همین مورد را تاکید کرده‌اند.

خسرو اقدامات امنیتی ضروری را به کار برد و با همراهان و گروه‌های نظامی، برای مقابله با سردار آشوبگر شتافت. سپاهیان دو دشمن در سواحل رود نهروان (در آثار مولفین مسیحی، زاب بزرگ) به هم رسیدند و اردو زدند، رودخانه مرز طبیعی بین آنها بود. شاهنشاه که به نیروهای خود اطمینان نداشت، کوشید رویارویی را با مصالحه سروسامان دهد: او برای این که تخت و تاج را برای خود نگاه دارد،

ماده اصلی اصلاحات نظامی و اداری انوشیروان را نقض کرد و به بهرام وعده مقام ایران سپهبدی را داد^۱. اگر به ثعالبی و یا به ماسخند او باور کنیم، رفتار خسرو آنقدر خفت آمیز بود که ناچار شد اندرزهای اطرافیان را گوش کند؛ او به طعنه آنها با ضرب المثلی پاسخ داد و گفت: «اگر نمی توانی دستی را ببری، آنرا ببوس!»^۲. در اثر ف. سیموکانا، متن پیام خسرو به بهرام چوبین آمده است. می دانیم که نهایتاً، اثر تاریخی سده یازدهم میلادی از مولفی ناشناخته نیز، شامل جزییات مذاکرات طرفین است^۳؛ اما نسخه خطی آن اکنون در دسترس نیست.

در باره پایان دادن به عملیات جنگی، موافقت به دست نیامد؛ زیرا بهرام به پیشنهاد خسرو با دشنام پاسخ داد و تهدید کرد که او را به چهار میخ بکشد. دو طرف برای نبرد آماده شدند. طبق روایتی شاهنشاه هنگامی که دید سپاهیان نمی خواهند با بهرام چوبین پیکار کنند، از جنگ سرباز زد و به پایتخت باز گشت^۴. به روایتی دیگر که به عقیده نگارنده موثق تر است، بهرام چوبین به اردوگاه خسرو پرویز شبیخون زد و تلفات بسیاری بر سپاه او وارد کرد؛ خسرو پرویز پس از این که باز مانده سپاهیان به آشوبگران پیوستند، با همراهان پای به فرار نهاد و

۱- طبری، جلد ۲، ص ۹۹۷، سطر ۱۲-۱۳؛

Th. Nöldeke Geschichte der Perser und Araber. S. 279

۲- ثعالبی، ۶۶۴-۶۶۵.

۳- براون، نهایتاً، ص ۲۳۸.

۴- طبری، جلد ۲ ص ۹۹۴، سطر ۸۰۰-۹۰۰؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und; Araber..., S. 274.

مقابل شود با: بلمی، جلد ۱ ص ۱۰۸۲؛ دینوری، ص ۹۰.

به سلامت به تیسفون رسید^۱. خویشاوندان او بندوی و بسطام، در بین نه (به روایت دیگر ده) تنی بودند که خسرو را همراهی می کردند. ظاهراً در پایتخت تصمیم گرفته شد که قلمرو ایران را ترك كنند و به بیزانس بگریزند. البته آنطور که فردوسی می نویسد، این تصمیم یکباره اتخاذ نشده بود. خسرو در آغاز می خواست از تازیان استمداد کند، اما پدرش (شاید هم کسی دیگر از خویشاوندان نزدیک) او را از آوردن اعراب، به این بهانه که آنها نه ساز و برگ خوب دارند و نه نقدینه فراوان، و تبار عالی خسرو برای آنها پیشیزی ارزش ندارد، منصرف کرد^۲.

خسرو پس از فرستادن حرمسرای خود به جایی قابل اطمینان و برداشتن اشیای گرانبها، با همراهانش مقر شاهی را ترك گفت. سپاه بهرام به پایتخت نزدیک می شد و خسرو که می ترسید او را دستگیر کنند،

۱- ف. سیموگاتا، تاریخ، کتاب ۴، فصل ۹؛ طبری، جلد ۲، ص ۹۹۸؛ شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۷۱۱

چو بهرام برگشت خسرو چو گردد	پل نهروان سر بر پاره کرد
همی رالد غمگین سوی تیسفون	پراز درددل دیدگان پر زخون
در شارسان را به آهن بست	به انبوه اندیشگان در نشست
زهر برزنی مهری را بخواند	به دروازه بر پاسبانان نشاند

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 280.
J. Mohl. Le Livre des Rois t. VII, p. 43.

۲- شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۷۱۳

نباشند یاور ترا تازیان	چو از تو نیابند سود زیان
فبندند دل در نژاد تو نیز	به دشمن سپارند هم از بهر چیز

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VII, p. 45

فرمان داد پل رودخانه دجله را خراب کنند.^۱ بندوی و بسطام پیش‌بینی می‌کردند در صورتی که بهرام چوبین هرمزد مخلوع را بر تخت بنشاند، چه خطری پیش خواهد آمد. آنها نگرانی خود را با خسرو در میان نهادند و همین که تزلزل او را دیدند، ابتکار عمل به دست خویش گرفتند: آنها به کاخ باز گشتند و به جایی که هرمزد در آن بود راه یافتند و وی را خفه کردند. بدینسان هرمزد با موافقت خاموشانه پسرش، به قتل رسید.^۲ مولفان مسیحی، فتوفیلاکت و فتوفان، می‌نویسند که هرمزد را پس از خلع چوب سختی زدند.^۳

خسرو پرویز و همراهانش به زحمت توانستند از چنگ آنهايي که در پی‌شان می‌تاختند، بگریزند؛ در پی آنها سوارانی را فرستاده بودند و خسرو و همراهانش تنها پس از گام نهادن بر سرزمین روم توانستند جان به در برند. در روایت مولفان مسلمان که شالوده آن خوقای نامک است، ماجرای خسرو در دیر ترسایان به تفصیل آمده و خدمت بندوی در نجات خواهر زاده‌اش خاطر نشان شده است. این داستان سرگرم‌کننده دور از واقعیت نیست.

نگاهداری جان خسرو برای نزدیکان او این امکان را فراهم می‌آورد که روزی با پادشاه قانونی به ایران باز گردند و مرگش آنها

۱- مسعودی، جلد ۲، ص ۲۱۷.

۲- طبری، جلد ۲، ص ۹۹۸، سطر ۱۲-۱۳؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 280

فارسی، ص ۱۰۰، «و اول پادشاهی کی به کشتن پدر رضاداد، ابریز بود»؛

ابن قتیبہ، (ص ۳۲۹) تاکید می‌کند که خسرو شخصاً پدرش را کشت.

۳- ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی،

را به سرنوشت آوارگان محکوم می کرد.

در باره مسیر حرکت خسرو، آگاهی چندانی در دست نیست. تاریخ نگاران ازدهه ها شهر نام می برند که گویادر آنها توقف کرده است؛ ولی تنها از چند شهر می توان با اطمینانی بیشتر نام برد. سر آغاز راه خسرو از پیروز شاپور، آناث، هیت می گذشت و به دژ بیزانسی کارکنسیم (در شاهنامه - کارسان) می انجامید^۱. آخرین نقطه سفر او ادسا (در آثار یعقوبی و مسعودی - الروحاء، در شاهنامه - اوریق) بود^۲. خسرو از آنجا فرستادگانی به کنستانتینوپل روانه کرد و از امپراتور خواست که برضد غاصب به او کمک نظامی بدهد. اما، آنطور که تاریخ نگاران مسیحی می نویسند، احتمال دارد به فرستادن پیامی به وسیله مامورین بیزانسی اکتفا کرده باشد. خسرو از ماوریکی خواهش کرد که يك سپاه چهل هزار نفری و چهل قنطار طلا^۳ برای هزینه آن سپاه در اختیار وی گذارد و تعهد کرد که پس از بازستاندن تاج شهرباری، این

۱- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۱۶؛ ف. سیموگانا، تاریخ، کتاب ششم، فصل دهم؛ دینوری، ص ۹۱، سطر ۱۲؛ ن. و. پیگولفسکیا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، ص ۹۳.

۲- یعقوبی، جلد ۱، ص ۱۹۱؛ مسعودی، جلد ۲، ص ۲۱۹؛ شاهنامه، جلد ۹ ص ۲۷۳۷؛ J. Mohl, Le Livre des Rois, t. VII, p. 76؛ عده ای از تاریخ نگاران مسلمان (ابن البلیخی، بلمعی، طبری، مولف نهادهای از تاریخ نگاران مسلمان) می برند. مآثر نخست را پذیرفته ایم چون مولفین مسیحی به هیچوجه در این مورد به شهر آنتیوخیه اشاره ای نکرده اند.

۳- اخبار سیرت.

Patrologia Orientalis, t. XIII, p. 466 ; Kitab - Unvan. Histoire universale écrite par Agapius (Mahboub) de Menbtidj, éd. et trad. en français par A. Vasiliev. Patrologia Orientalis, t. VIII, p. 444

وام را باز گرداند. مسأله دادن کمک به ساسانیان به سنا ارجاع شد.

۲- بهرام چوبین براریکه شاهنشاهی

پس از آنکه هر مزد را کشتند و خسرو دوم به قلمرو روم گریخت، تخت شاهنشاهی بدون صاحب ماند. بهرام چوبین پس از اینکه به پایتخت ساسانیان گام نهاد، دانست که تصاحب مستقیم قدرت عالی دولت ناممکن است و اقلاً با مخالفت دینیاران زرتشتی و اعضای خاندان ساسانی، روبرو خواهد شد. او برای آنکه به ادعاهایش جنبه قانونی دهد، انجمن بزرگان را گرد آورد و در آن انجمن سخنانی گفت. بهرام به اندازه شاید و باید خسرو را به بزهکاری متهم کرد و گفت باید شاهی دیگر از خاندان ساسانی برگزیده شود. اما چون هر مزد چهارم مخلوع، جز شهریار پسردیگری نداشت و شهریار نیز هنوز کوچک بود، سردار پیشنهاد کرد که تا رسیدن شاهزاده به سن بلوغ، او خودش امور دولت را اداره کند.^۱ حاضران اختلاف نظر پیدا کردند: برخی از آنان این پیشنهاد را پذیرفتند اما بیشتر آنها که از اشراف و دینیاران بودند، بانثستن بهرام بر تخت مخالفت کردند.^۲ عده‌ای از مرزبانان نیز که پیشتر از سردار آشوبگر طرفداری کرده بودند، حالا در میان مخالفین قرار

۱- دینوری، ص ۹۴، سطر ۳-۶.

۲- ف. سیمو کاتا، تاریخ، کتاب چهارم فصل ۱۲؛ طبری، جلد ۲، ص ۹۹۹، سطر ۷-۱۰.

داشتند^۱. سپاهیان هوادار بهرام شمشیر از نیام برکشیدند تا کاردشمنان را یکسره کنند، اما بهرام از خونریزی پیشگیری کرد ولی از مخالفین خواست که از حوزه تیسفون بیرون روند. او گفت: «هر کس موافق نیست باید از مداین برود، زیرا اگر در آینده حتی يك سوم مخالفین را بینم که در مداین مانده اند، گردن آنها را با شمشیر خواهم زد»^۲. تهدید او کارگر افتاد و مخالفین شاه خود ساخته، تیسفون را ترك گفتند. در بین آنها موشگ ارمنی، یکی از مرزبانان بزرگ نیز بود. به نوشته دینوری، او با خود دوازده هزار سپاهی داشت و راه آذربایجان در پیش گرفت. در آذربایجان موشگ (موسیل) و سپاهیانش توقف کردند و چشم به راه بازگشت خسرو از بیزانس دوختند. بهرام روزنهم مارس سال ۵۹۰ میلادی بر تخت نشست و این رویداد را برابر آغاز سال نو ایرانیان کرد^۳. او با طرد گروهی و متمایل ساختن گروهی دیگر به سوی خود، با یاری بخشش و هدایا، موقعیت خود را در تیسفون محکم کرد و چنان جسارت یافت که فرمان داد سکه به نامش ضرب کنند: در روی سکه از شهریار نام برده نشده بود^۴. با وجود این، گرد

۱- شاهنامه، جلد ۹ ص ۲۷۲۳-۲۷۲۴.

J. Mohl. *Le Livre des Rois*, t. VII, P. 58-59

۲- دینوری ص ۹۴، سطر ۹-۱۱

3. M. Higgins. *The Chronology of the Persian War*. Washington, 1939, pp. 29, 73; P. Goubert. *Byzance avant l'islam*, t. I. paris, 1951 pp. 139-140.

4. Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber...*, S. 282, Anm 2; A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 439.

بهرام رامردمی فرا گرفته بودند که برای او بیگانه بودند و بخش اعظم بزرگان در دل با خسرو پسر هرمزد که در بیزانس بود، همدردی می کردند؛ زیرا فرمانبرداری از تازه به دوران رسیده‌ای را که تاچندی پیش از نمایندگان قشر آنها بود، شایسته خود نمی دانستند. از اطلاعات سکه شناسی ساسانی روشن می گردد که سپاهیان بهرام برچه سرزمین‌هایی تسلط داشته‌اند. می دانیم که در ابرشهر، مرو، ری و تیسفون سکه به نام بهرام زده بودند^۱. شهرستانهای مرکزی، جنوبی و بیشتر شهرستانهای کستک آذربایجان، به خسرو وفادار ماندند.

بهرام نشان داد که دیپلومات خوبی است و می تواند اگر مصالح کار ایجاب کند، خشم خود را نگاهدارد. وقتی که بندوی دستگیر شد، بهرام جرات نکرد او را بکشد زیرا این منسوب خسرو خویشاوندان بسیار داشت و آنها انتقام خویشاوند عالیمقام خود را می گرفتند^۲. بندوی را به زندان انداختند. زندانبان او بهرام پورسیاوش، فرمانده اسواران بود. بندوی هفتاد روز در زندان بود و در این مدت توانست بانگهبانان خود زد و بند کند و آنها علیه غاصب توطئه کردند. اما بهرام چوبین توطئه را کشف کرد، بهرام سیاوشان به قتل رسید و بندوی سازمان دهنده اصلی کودتای نافرجام^۳، با همفکرانش از پایتخت

1. R. Cöbl. Aufbau der Münzprägung (F. Altheim u. R. Stiehl. Ein Asiatischer Staat), Tab. 11, Bahram VI (23).

۲- فارسنامه، ص ۱۰۲، سطر ۱-۲.

۳- ف. سیموکاتا، (تاریخ، کتاب چهارم، فصل چهاردهم) دو ایرانی را به نامهای زامرد و زوآنمب که نام آنها بدون شك در یونانی تحریف شده است، سازمان دهنده این دسیسه می شمارد. به روایت این مولف، آنها بندوی را راهنمای خویش کردند؛ پس از کشف توطئه، زامرد و زوآنمب به قتل رسیدند.

گریخت. در نخستین روز راه پیمایی آنها، فراریان دیگری به آنان پیوستند. آنها با هم راه آذربایجان در پیش گرفتند و پس از رسیدن به آنجا، به سپاهیان موشگ ارمنی پیوستند.^۱

نگاهداشتن ارتشی بزرگ در پایتخت برای پاسداری از تاج و تختی که غیرقانونی به چنگ آمده بود، هزینه زیادی داشت. این هزینه را ممکن بود از گنجهای شاهنشاه که نتوانسته بود همراه خود ببرد، به دست آورد. سالها پس از آن، خسرو پرویز برای توجیه مال اندوزی خود گفته بود که انگیزه مال اندوزی او آن است که بهرام و سپاهیاناش گنجهای او را غارت کردند و هرچه را که می توانستند، جز اسلحه با خود بردند. آگاهی ممبجی می گوید که بهرام نه تنها خزانه را غارت کرد، بلکه شهر را نیز آتش زد و کاخ خسرو را ویران ساخت.^۲

هنوز نمی توانیم دقیقاً بگوییم که جز ارتش و نمایندگان اندک اشراف، کدام يك از قشرهای جامعه ایران از بهرام و کار او پشتیبانی کرده بودند.

طبق اطلاع منابع، سه تن از بزرگان ترکان و گویا هريك با افراد خود، در سپاه او بوده اند. روش مردم مسیحی نسبت به شورش درهمه جا یکسان نبود. از یکسو سپاهیان ارمنی موشگ، از خسرو پشتیبانی می کردند و از طرف دیگر ظاهراً بیشتر مسیحیان بیطرف مانده بودند. اسقف

۱- در شاهنامه (جلد ۹، ص ۲۷۳۰) به جای آذربایجان، اشتباهاً ارمنستان آمده است که با بیشتر منابع و از جمله آثار ف. سیموکانا، طبری و دینوری موافق نیست.

۲- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۵۵، سطر ۲۰- ص ۱۰۵۶، سطر ۳؛
Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 375; Kitab al-Unvan. Patrologia Orientalis, t. VIII, p. 446.

عیشویاب، از بیم خشم بهرام بر مسیحیان، از رفتن به ییزانس پس از خسرو، خودداری کرد. به نوشته ف. سیمو کاتا، قشرهای مرفه یهودیان به غاصب کمک کردند و این انگیزه خشم خسرو پس از بازگشت از قلمرو روم بر یهودیان بود.

۳- بازگشت خسرو دوم از ییزانس شکست سپاه بهرام چوبین

رویدادی را که در این بخش بررسی می کنیم، در کتاب ن. و. پیگولفسکایا به نام ییزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، به تفصیل مورد تحلیل قرار گرفته است. ما تنها می کوشیم که اطلاعات اخبار مسیحی و مسلمانان را به یکدیگر پیوند دهیم و بر زمینه آن تصویری کلی از رویدادها پدید آوریم.

این خبر که شاهنشاه ساسانی از امپراتور استمداد کرده است، درسای روم شرقی به عنوانین مختلف مورد ارزیابی قرار گرفت: برخی مشورت می کردند که به اویاری داده شود وعده ای از نیرنگ احتمالی واهمه داشتند. از میان نگارندگان مسلمان، تنها یعقوبی و فردوسی به اختلاف نظری اشاره می کنند که در اثر ضرورت پشتیبانی از دشمن سرسخت امپراتوری، پدیدار شده بود^۱. گفتگو به درازا کشید. دوطرف

چند بار پیامهایی مبادله کردند. رومیان نمی توانستند خساراتی را که ایرانیان هنگام تعرض به قلمرو امپراتوری به شهرهای آن سامان وارد کرده بودند، ببخشند.

در شاهنامه آمده است که سپاهیان ساسانی از زمان قباد تاهرمزد، سی و نه شهر بیزانس را با خاک یکسان کردند^۱.

خسرو برای آنکه آنچه می خواست به دست آورد، ناچار به گذشت‌هایی در باره مرز شد و در زمینه سیاسی نیز به گذشت‌هایی تن در داد. او وعده داد که مارتیروپل و شهر دارا را که سپاهیان ساسانی در واپسین جنگ تصرف کرده بودند، به رومیان باز گرداند، از ارمنستان دست بکشد، به عملیات جنگی پایان دهد و پیمان صلح ببندد. (ف. سیموکتا)، در منابع دیگر آمده است که خسرو وعده داد غیر از ارمنستان، برخی شهرستانهای بین‌النهرین که مردم آن زبان‌شان سریانی بود، از قلمرو ایران جدا شود. (نادیخ مینوس). تردیدی نیست بر این که خسرو ناچار شد از گرفتن باج، (باز) که نیای اواز روم می گرفت، دست بردارد (طبری، فردوسی). مقصود از واژه باج غرامت نقدی است که بیزانس برای نگاهداری پادگانهای نظامی مرزهای شمالی شاهنشاهی به ایران می پرداخت؛ وظیفه این پادگانها آن بود که از رخنه اردوی کوچ‌نشینان (در سده ششم میلادی - خزرها) به قلمرو هر دو دولت جلوگیری کنند.

شماره سپاهیان بیزانس چهل هزار نفر بود و برای هزینه آنها

چهل قنطار طلا نیز به خسرو داده شد.^۱ پس از آن که این سپاه به ارمنستان گام نهاد، سپاهانی که موشگ ارمنی فرماندهی آنها را داشت، به آن پیوستند. او پانزده هزار سپاهی که به گروههای صد و هزار نفری تقسیم شده بودند، در زیر فرمان داشت. خسرو غیر از سپاهیان رومی و ارمنی، هشت هزار سوار ایرانی نیز داشت.^۲ بدینسان شماره کل سپاه متفقین، بیش از شصت هزار بود. فراریان تازه‌ای نیز از پارس، اسپاهان و خراسان که از بهرام ناخشنود بودند، نزد خسرو می آمدند. بهرام چوین پس از آن که آگاه شد شماره سپاه دشمن افزایش می یابد، مخفیانه پیامی به بزرگان اطراف خسرو پرویز فرستاد و ساسانیان را متهم کرد که به دین زرتشت خیانت کرده اند. این نامه به دست خسرو افتاد و او به نام ملت، در پاسخ خود به بهرام دشنام داد.^۳ بهرام بیهوده در تلاش اتحاد با موشگ بود؛ سردار ارمنی از پیوستن به او خودداری می کرد. بهرام با ارتش چهل هزار نفری به استقبال سپاهیان ایرانی و رومی که از طریق ارمنستان تعرض کرده بودند، به آذربایجان شتافت. دو طرف در جلگه داناک (در شاهنامه - دوك) در نزدیکی گنرك به یکدیگر رسیدند و به فاصله يك فرسنگ از یکدیگر اردو زدند؛ در همانجا بین طرفداران شاه و هواداران سردار غاصب، جنگی هولناك در گرفت که سرنوشت این جنگ را شماره افزون سپاه متحد ایران و روم، تعیین کرد. هردو طرف تلفاتی سنگین دادند؛ اما در اردوی بهرام این تلفات بیشتر محسوس

۱- اخبار سی برت . Patrologia Orientalis, t. XIII, p. 466 به عقیده

نگارنده، اطلاعات این مآخذ در خور اعتماد بسیار است، زیرا میکائیل سریانی

نیز همین تعداد را آورده است.

۲- تاریخ سبتوس ، ص ۳۸، ۳۹، ۴۲.

۳- یعقوبی ، جلد ۱ ، ص ۱۹۲.

بود وانگیزه سراسیمگی در میان سپاه او شد. شب هنگام، بندوی به نام خسرو اعلام کرد که هر کسی با استفاده از تاریکی به اردوی شاهنشاه قانونی بیاید، از حمایت و پشتیبانی او برخوردار خواهد شد. این دعوت و وعده حمایت، کار خود را کرد و بامدادان در سپاه بهرام تنها چهار هزار تن باقی مانده بودند. جنگ دوباره درگیر نشد و سردار بهتر دانست که به کوهستان پناه برد.^۱ سپاه خصم نیز در پی او می آمد و دور شدن از آن با جنگ و گریز، کاری بود بس دشوار. بهرام در راه خود با عملیات خصمانه متحدین دیروزی روبرو می شد که می بایست در برابر فرمانروای قانونی که باز گشته بود، حساب پس بدهند. بهرام پس از رسیدن به قومس، در جستجوی دریافت پشتیبانی از کارن، مرزبان آن دیار شد؛ کارن نه تنها از یاری به او خودداری کرد بلکه پسرش را با اسواران به پیش فرستاد تا از حرکت بهرام و همراهانش جلوگیری کند و در اینجا بود که مناقشه با شمشیر حل شد.^۲

بهرام با باقیمانده ارتش خود، می خواست امکانی برای ماندن در خراسان بیابد، بنابراین در نیشابور توقف کرد. اما چون سپاهش اندک بود و می ترسید که از پی او بیایند، در آنجا مدت زیادی نماند و ناچار از خاقان ترك تقاضای پناهندگی کرد.^۳

ف. سیموکاتا می نویسد که پیش از شروع جنگ در آذربایجان

۱- دینوری، ص ۹۸؛ شاهنامه جلد ۹، ص ۲۷۸۷؛

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VII; p. 138

بلعمی، جلد ۱، ص ۱۰۸۵. بسیار درخورنگرش است که روایت پارسی نوین گفتگوی شبانه در اثر بلعمی، به روایت عربی دینوری بسیار نزدیک است.

۲- دینوری، ص ۹۹.

۳- ثعالبی، ص ۶۷۴.

و پس از آن که بهرام از پایتخت رفت، یکی از سرداران خسرو به نام مبد (مهد؟) توانست تیسفون را بگیرد و ثروت‌های خزانه شاهی را به دست آورد. پس از شکست بهرام چوبین نیز اردوگاه او غارت شد و اشیای گرانبهایش به خسرو رسید. مبالغ موجود برای سپاسگزاری سخاوتمندانه از سپاه روم و سرداران آن و فرستادن هدایای گرانبها برای امپراتور ماوریک، کاملاً کفایت می‌کرد. آگاپی ممبیجی می‌نویسد: مبلغی که به رومیان داده شد، دوبار بیش از وامی بود که آنها داده بودند. در بهار سال ۵۹۱ میلادی، بین دو دولت پیمان صلح بسته شد. خسرو پرویز ناچار شد همه مواد پیمان تحمیلی را اجرا کند: دارا و میافارقین را که خسرو انوشیروان تصرف کرده بود، به رومیان بازگرداند، شهرستان عربستان را تانصبین، بخشی از ایبیریا (گرجستان-م) و بیشتر ارمنستان را که تنها شهرستانهای واسپورکان، سیونیک و دوین برایش باقی مانده بود، به بیزانس بدهد و از مطالبه پول از بیزانس چشم پوشد.^۱

۲- اوضاع ایران ساسانی در فاصله میان

دوجنگ ایران و بیزانس (۵۹۱-۶۰۳ میلادی)

در روایات حماسی ایران گفته می‌شود که خسرو پرویز پس از

1. Kitab al-Unvan. Patrologia Orientalis, t. VIII, p. 446

پیروزی بر ارتش بهرام چوبین، با همراهانش به آتشکده آذر گشنسپ در گنزک رفت و هفت روز به نیایش پرداخت. روز هشتم در جشن سده، از آتشکده بیرون آمد، هدایای بسیار به آتشکده داد و مستمندان را اطعام کرد. خسرو پرویز از گنزک برای استراحت به شهراندیو رفت. در آنجا در کاخی که در روزگار نیای او انوشیروان ساخته شده بود، مدتی به سر برد^۱. به رغم پیروزی، اوضاع در کشور مایه نگرانی بود. خسرو پس از مرخص کردن سپاه متفقین، از ماوریکی خواست که برای پاسداری از شخص او هزار سپاهی در اختیارش بگذارد. خواهش او پذیرفته شد^۲.

خسرو و همراهانش پس از بازگشت به تیسفون، به سروسامان دادن به کارهای دولت پرداختند. نخستین وظیفه آن بود که ادارات در مرکز و سایر نقاط دوباره تشکیل شود. افرادی که با ارتباط خود با آشوب بدنام شده بودند، یا از ایران بیرون رفتند و یا به فرمان شاهنشاه از کار برکنار شدند. به جای آنها کسانی منصوب گردیدند که در هنگام سرگردانی خسرو در بیزانس، همراهش بودند و یا بزرگانی بودند که به او پیوستند و در راس سپاهیان ایران، دوش به دوش ارتش بیزانس، علیه سپاه بهرام

→

و اخبار سی یرت ؛ Patrologia Orientalis, t. XIII, p. 466.

تاریخ سبتوس ص ۳۹؛ شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۷۵۰؛

ک. و. تریور. شرحی درباره تاریخ و فرهنگ آلبانی قفقاز، ص ۲۳۴.

۱- شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۷۹۷.

۲- ف. سیموگاتا، تاریخ، کتاب پنجم، فصل های یازدهم، سیزدهم. به نوشته آگاپی،

(Kitab al Unvan. Patrologia Orientalis t. VIII, p. 447)

پاسداری از خزانه دولت به این گروه سپرده شده بود.

چوبین جنگیده بودند.

بندوی و بسطام، دایی‌های خسرو، از احترام و مقامهای ویژه‌ای برخوردار گردیدند. نخستین، وزیر اعظم گردید و همه دیوان و خزانه‌ها به دست او سپرده شد. دومی، سپهبد خراسان؛ غیر از خراسان، قومس، گرگان و طبرستان نیز در زیر فرمان او بود. به دیگر بزرگان و اشراف همراه شاهنشاه به جز مقام شاهی، مقامهای مرزبانی و شهریک داده شد؛ شهرستانها و شهرها را برای اداره به آنها سپردند. در منابع اشاراتی هست که پاپای انتصابات تازه، تقسیمات نوین کشور ایران به سی و پنج شهرستان، تحقق یافت.^۱ منابع گوناگون از مناطق و شهرستانهای متفاوتی نام می‌برند. این آمار ضد و نقیض، به عقیده نگارنده علتش نااستواری تقسیم مصنوعی بوده است (هر فرمانروا به میل خود خاک کشور را تقسیم کرده بود و این تقسیم‌بندی‌ها تا فرمانروایی شاهنشاه تازه به جای مانده بود).

روایت شده است که خسرو پرویز میزان خراج را به نصف کاهش داد.^۲ انگیزه این تصمیم، لرزان بودن پایه‌های حکومت و همچنین این تمایل بوده است که به هر بهایی بر سر قدرت باشد. با گذشت زمان، هنگامی که موقعیت خسرو پرویز تحکیم یافت و اغتشاش داخلی پایان گرفت، این اقدام لیبرالی لغو شد.

خسرو و همراهانش تازمانی که بانسی اصلی آشوب دور از دسترس بود، نمی‌توانستند موقعیت خود را تحکیم یافته بشمارند. در

۱- دینوری، ص ۱۰۲، سطر ۱۳-۱۵؛ براون، نهایت، ص ۲۴۱؛ شاهنامه جلد نهم ص ۲۷۹۸.

۲- دینوری، ص ۱۰۲، سطر ۱۵-۱۶.

این اوضاع واحوال، بهرام خراسان را ترك کرده و راهی خوارزم شده بود. او در خوارزم از رود دودوت (اکسوس، آمو دریا) گذشت و به خاك ترکان رفت. خاقان، فرماندهان سپاه خود را به پیشواز این سردار فرستاد. پناهندگان مورد حمایت قرار گرفتند. به طوری که دینوری می نویسد، فرمانروای ترك برای آنها شهری ساخت و در میان آن کاخی بود که بهرام و همراهانش به آن رفتند.^۱ نام همه ایرانیان در دفتر مخصوصی ثبت شد و برای آنها مقرری تعیین کردند: ثم ابنتی له مدینه و دینی فی وسطها قصرًا فانزله واصحابه فیها و دون لهم و فرض الاعطیات.

اگر اطلاعات مربوط به ساختن شهر اختصاصی را خیالی بپنداریم، گمان نمی رود بتوان تردید داشت براین که نام طرفداران بهرام در دفتر بخصوصی ثبت شده بود و گروه او وظیفه معینی به عهده داشت.^۲

بیشتر منابع عربی و پارسی، جای بسیاری به دلوری های سردار ایرانی در خاك ترکان داده اند. تقریباً همه کارهای بهرام حماسی است. اما با این همه، در شرح یکی از دلوری های او می توان انعکاس رویدادهای واقعی را دید: در جریان مبارزه با برادر خاقان، آن همه دلوری و خصوصیات عالی انسانی مایه شگفتی نیست، بلکه این نکته مایه شگفتی است که او دشمن فرمانروای خود را می کشد و نه دشمن خود را. از این رو خاقان همین که با بهرام به خلوت نشست، از کار او سپاسگزاری کرد و تضمین نمود که از او در قبال تلاش احتمالی قصاص خون

۱- دینوری، ص ۱۰۰، سطر ۳-۵.

2. F. Altheim u. R. Stiehl, op. cit., p. 280

برادرش، دفاع کند. خاقان احترام بیشتری به او گذاشت، محبت بیشتری کرد و مقامش را بالاتر برد. بهرام در سرزمین ترکان منزلی و الاتر یافت: در کنار قلعه خود میدانی ساخت، کنیزکانی گرد آورد، کارگاههایی دایر کرد که غلامان در آن کار می کردند، حیوانات شکاری فراهم کرد و یکی از محترم ترین افراد نزد خاقان شد^۱. امتیازات بهرام و همراهانش در کشور ترکان، نتیجه اهمیت خدمتی بود که به خاطر برکنار کردن خویشاوندان سرکش و سایر فئودالهای مغضوب، به خاقان کرده بود. در عین حال بهرام و همراهانش، با در نظر گرفتن مبارزه سیاسی داخلی سرزمین خاقان، امید خود را برای گردآوری سپاه تازه و برانگیختن این سپاه علیه دولت ایران، از دست نداده بودند. هر چند که این یادآوری تنها در شاهنامه و کتاب ثعالبی است ولی باید بپذیریم که احتمال تعرض دیگری به قلمرو دولت ساسانیان، بیش از پیش به واقعیت می گرایید. پادشاه ترکان حالا نقش متحد بهرام را ایفا می کرد. خاقان درخواست شاهنشاه را برای تحویل دادن سردار رد کرد. این جریان خسرو را وادار ساخت که راههای دیگری برای رسیدن به هدف جستجو کند؛ هر مزد خرابزین، یکی از دیپلوماتهای کار کشته، به پایتخت ترکان فرستاده شد.

در عین حال بهرام چوبین، به هزینه خاقان، سپاهش را که از گروه های ایرانی و ترک بود، مجهز کرد و در کرانه آمو دریا متمرکز ساخت. اما فرمان غایی برای آغاز تعرض، صادر نشد. ظاهراً خاقان از سردار پر قدرت خود بیمناک شده بود و از این رو دوتن از بزرگان را بر

او گماشته بود که می‌بایست وی را از هر گام بهرام باخبر سازند.^۱ اما پیش از این که بهرام بتواند کاری کند، به دست يك آدمکش مزدور به قتل رسید. جریان کشته شدن بهرام بسیار به تفصیل آمده است. اما از همه آنچه که در این باره نوشته شده است می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد: بهرام قربانی دسیسه‌ای شد که دیپلوماسی ساسانیان به دقت آنرا طرح کرده بود؛ اینکه به دست آدمکشی مزدور به قتل رسیده و یا انگیزه قتلش قصاص خون بوده است، چندان اهمیتی ندارد. بهرام را در آرامگاه به خاک سپردند. به مناسبت کشته شدن غاصب، در تیسفون مراسم با شکوهی برپا کردند و تا واپسین روزهای انقراض دودمان ساسانی، روز مرگ بهرام چوبین در محافل رسمی، روز جشن و سرور بود.^۲

قتل اسرار آمیز این سردار، هوادارانش را بر سر دوراهی انتخاب قرار داد. آنها باید در درگاه خاقان بمانند و یاراه میهن در پیش گیرند. در صورت انتخاب هریک از این دوراه، وضع آنها دور از خطر نبود. در این هنگام راه سوم نیز یافت شد و آنرا این بود که همه آنها به دیلم بروند. بقایای سپاه بهرام چوبین پس از کسب اجازه از خاقان که گویا پاسخ مثبت به آنها داده بود، به سوی آمو دریا به راه افتادند.^۳ گروهی از شاهزادگان محلی و مقامات عالیرتبه در قلمرو خاقان، آنها را تا مرز

۱- شاهنامه، جلد نهم، ص ۲۸۱۴، ۲۷۱۶، ۲۸۲۲؛

J. Mohl. *Le Livre des Rois*, t. VII, pp. 172, 174, 181

ثعالبی، ص ۶۷۸؛

۲- براون، *نهایه*، ص ۲۴۲.

۳- به نوشته ثعالبی (ص ۶۸۴)، رفتن سپاهیان بهرام خود سرانه و بدون اطلاع خاقان بود. خاقان پس از آگاهی بر کار آنها دستور داد که فراریان را باز گردانند و در صورت تمرد، آنها را درغل و زنجیر بیاورند.

بدرقه کردند. در راه بین ایرانیان و ترکان برخوردی مسلحانه روی داد که شرح آن به شکلی که تا اندازه‌ای رومانتيك است، در شاهنامه فردوسی آمده است. ایرانیان پس از این که به ساحل جیحون، در جایی که در کنار خوارزم است رسیدند، به کرانه دیگر گذشتند و سپاهیان ترك آنها را ترك گفتند. هم‌زمان بهرام که اختیارشان به خودشان واگذار شده بود، در کنار رود حرکت کردند تا به دهانه آن رسیدند و از آنجا راه گران درپیش گرفتند و به طبرستان آمدند.

سپس با حرکت در کرانه دریا، به دیلم رسیدند و از دیلمیان اجازه خواستند که در آنجا سکونت کنند. دوطرف پیامهایی بایکدیگر مبادله کردند و متعهد شدند که مناسبات صلح جویانه را محفوظ نگاهدارند، از یکدیگر پشتیبانی و به هم یاری کنند. سپاهیان بهرام پس از برخورداری از حمایت فرمانروایان محلی، به خدمت آنان در آمدند، معاش نقدی و روستا و مزرعه گرفتند؛ یعنی به وضع دهقانان درآمدند: واتخذوا المعایش والقرى والمزارع^۱.

برای خسرو دوم پرویز و اطرافیان او، نابودی دشمنی جدی چون بهرام چوبین، همچون پایان مبارزه سیاسی داخلی نبود. قیومیت بندوی و بسطام برخسرو جوان و خود پرست که بازیافتن پادشاهی را مدیون آنها بود، گران می‌آید. اشاراتی هست بر این که بندوی که وزیر اعظم بود، خسرو را سرزنش می‌کرد که توانایی اداره کارهای

۱- دینوری، ص ۱۰۴، سطر ۱۷ - ص ۱۰۵، سطر ۱۰؛ براون، نهاية، ص ۲۴۲؛
F. Altheim u. R. Stiehl, op. cit., p. 281

دولت را ندارد^۱. احتمالاً همین سرزنش، انگیزه اصلی آن بود که شهریار تصمیم بگیرد کار این خویشاوند متنفذ را یکسره سازد. لحظه‌ای که او برای اجرای نقشه خود انتخاب کرد، خیلی مناسب بود:

بسطام دایی دیگرش بسیار دور از وی، درنواحی مرزی ترکان بود و نمی‌توانست مزاحمتی ایجاد کند. بنا برروایتی، بندوی حتی یکبار سعی کرد فرار کند و نزد برادرش برود؛ اما در آذربایجان دستگیر شد و مرزبان آنجا او را تحویل خسرو پرویز داد. ولی شواهد دیگر گواه آنست که بندوی از کیفری که در انتظارش بود، اطلاعی نداشت و برای گریز و پنهان شدن نیز سعی نکرد. حکایت مرگ وزیر اعظم با تفصیل بیشتر در کتاب دینوری نقل شده که آن بدین شرح است:

«بهاران، بنا بر معمول، خسرو بادرباریان از پایتخت بیرون شد و بر آن بود راه کوهسار درپیش گیرد و تابستان را در آنجا به سر برد. با بندوی در حلوان فرود آمد. او (شاه) فرمان داد که سراپرده‌ای در میدان برپا سازند تا از آنجا گوی بازی مرزبانان را تماشا کنند. هنگامی که در سراپرده خویش نشسته بود، دید که شیرزاد پسر بهبودان، با استادی گوی را با چوگان می‌زند. هر بار که او گوی را با مهارت می‌زد، کسری فریاد برمی‌آورد: «زه سوار» گماشته یکصد بار این ندا برشمرد. او (کسری) به بندوی نوشت که به‌وی (شیرزاد) چهارصد هزار درهم - چهار هزار درهم برای هر ضربه - بپردازد. چون دستور به بندوی رسید، نامه را بر زمین افکند و گفت: خزانه کشور تساب این زیاده روی‌ها را ندارد.

۱- اخبار صریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۱۶، سطر ۲۳-۲۵،

ترجمه - ص ۴۴.

کسری همین که بر گفته او آگاه شد، از آن چون دستاویزی برای تعرض بر وی بهره گرفت.

او به سر کرده پاسداران دستور داد که نزد بندوی رود و دستان و پاهایش را قطع کند. سر کرده پاسداران به راه افتاد تا فرمان کسری را انجام دهد. او با بندوی که سواره به سوی میدان می آمد، روبرو شد. دستور داد تا او را از اسب به زیر کشیدند و دست و پایش را قطع کردند و بدن آغشته به خونس را بر جای نهاده رفتند. بندوی در آن حال زبان به دشنام کسری گشود، بر پدرش ناسزا گفت و پیمان شکنی ساسانیان و خلف وعده آنها را به یاد آورد. سخنان او را به سمع خسرو رساندند. کسری به وزیرانی که در گردش بودند گفت: بندوی ساسانیان را پیمان شکن می داند و از یاد برده است که خودش در مورد پادشاه - پدر ما - چه پیمان شکنی کرد، بابرادرش بر او در آمد، دستار بر گردنش افکند و ددمنشانه او را کشت تا از این رهگذر بر من نزدیک شود. او بود که مرا بی پدر کرد. سپس او (کسری) به میدان بر آمد و از کنار بندوی که وی را در راه انداخته بودند، گذشت و به مردم فرمان داد سنگسارش کنند. آنان وی را سنگسار کردند تا جان داد. او (کسری) گفت: این از این یکی، باش تا نوبت دیگری رسد. یعنی آرزو کرد تا بسطام نیز به مرگی چون مرگ بندوی دچار شود.^۱

۱- دینوری، ص ۱۰۵ و ۱۰۶- فردوسی نیز جریان کشتن بندوی را به همین گونه آورده است. ثعالبی، درباره علل اصلی اختلاف بین پادشاه و خویشاوندش، سخنی نمی گوید و چنین روایت می کند: خسرو پس از بازگشت به تیسفون، بعد از پیروزی بر بهرام چوبین، فرمان داد خالوهایش را بازداشت کنند. او پس از قدردانی از خدمات آنها گفت که با کمال تأسف دین او چنین است که

سیر رویدادهای بعدی چنین بود: به بسطام فرمان داده شد که کارها را موقتاً به فرد مورد اعتمادی بسپارد و خودش گویا برای حل مسایلی پراهمیت به تنهایی به پایتخت بیاید. سپهبد همراه چاپار به راه افتاد.^۱ در سر راه خود هنگامی که در قومس بود، آگاهی یافت که بندوی به قتل رسیده است. این خبر را مردان به ، پیشکار برادرش به او داد. آن وقت بسطام «باوری خود را به کشورش از دست داد و به هواداران بهرام که به دیلم رفته بودند، پناه برد»^۲. وی با آنها پیمانی در باره اقدامات مشترك برضد خسرو پرویز بست و آنها وی را پادشاه خویش کردند و نجیب زادگان دیلم فرمانش را بنده شدند.^۳

اگر بهانه مستقیم شورش بسطام کشته شدن برادرش بود، زمینه ژرف تری وجود داشت که این قیام را ممکن گردانید. در این مورد باید گواهی منابع گوناگون در باره عللی که در آغاز بهرام چوبین و سپس بسطام را به تصاحب عالترین مقام دولتی برانگیختند، بایکدیگر سنجیده

→

همه کسانی را که در قتل هرمزد دست داشته اند، بکشد؛ خسرو پرویز در حالی که اشک می ریخت، فرمان داد که بندوی و بسطام را خفه کنند.
۱- ابن اسپندیار (GMS, vol. II, 1905, p. 35) خبر می دهد که بسطام از قصر خود در خراسان گریخت و به طبرستان پناه برد.

۲- دینوری، ص ۱۰۶، سطر ۱۷-۱۸.

۳- دیلم در پرتو وضع مناسب جغرافیایی، در سده های بسیار استقلال خود را در قبال همسایگان نیرومندش نگاه داشت. دیلمیان از ساسانیان خوششان نمی آمد و همواره آماده بودند از دشمنان آنها پشتیبانی کنند. اما این نکته مانع از آن نبود که همچون مزدور در سپاه ساسانیان به خدمت در آیند. طبق اطلاعاتی که بلاذری می دهد، گارد خسرو دوم از چهار هزار تن از مردم دیلم تشکیل شده بود.

(Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S 479, Anm.1)

شوند. در کار بهرام، حساب شخصی با هر مزد که او را رنجانیده بود و تلاش برای برتخت نشاندن پادشاهی دیگر، در رده نخست جای داشت؛ او کوشیده بود غصب تخت شاهی را با اداره امور کشور از طرف شاهزاده‌ای جوان، پرده پوشی کند. انزجار بسطام از خسرو، در زمینه ادعاهای دودمانی جای می‌گرفت. در اثر دینوری آمده است که بسطام خاندان خود را که اصلش به بهمن پسر اسپندیاز می‌رسید، از خاندان ساسانیان کهن‌تر و شایسته‌تر می‌دانست. در پایان عهد اشکانیان، خاندان ساسان و نیاکان بسطام با یکدیگر خویشاوندانی نزدیک و برای پادشاهی همکار (یارقیب) بوده‌اند. اما در پرتو شرایطی ویژه، تخت شاهی به ساسانیان رسید.^۱ از این رو تلاش خسرو نیز برای نابودی اعقاب بهمن تصادفی نبود، زیرا او از این بابت برای حکومتش بسیار بیم داشت. شورش بسطام دامنه محسوس‌تری به خود می‌گرفت. این شورش از دیلم به کرانه جنوب غربی دریای خزر گسترش یافت و گیلان، بزر، طالشان (طیلسان) را فرا گرفت.^۲ خویشاوندان فراوان بسطام در عراق نیز به این شورش پیوستند. لشکر کشی علیه دودمان ساسانی، همه دشمنان ساسانیان را که از آنها بیزار بودند، با یکدیگر متحد کرده بود؛ غیر از سپاهیان اسواران ایرانی که در بازگشت از سرزمین ترکان در دیلم

۱- دینوری، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲- طالشان - طالش، در خاک کنونی آذربایجان شوروی، در شمال گیلان است. مولفین سده‌های میانه، بزر را میان طالش و گیلان، و یا میان دیلم و طالش و یا میان مغان (منطقه محدود به رود ارس و کورای پایین) و طالش جای می‌دهند (Th. Nöldeke. Geschichte der perser und Araber..., R. 481, Aum.1).

به عقیده و. مینورسکی (Hudud- al- Alam, p. 391)، بزر محلی است در کوه‌های باختر طالش بین اردبیل و زنجان.

ماندگار شده بودند و سپاهیان دیلم و گیلان و سایر مردم کرانه های دریای خزر و خویشاوندان بندوی و بسطام، توده انبوهی از بیکاران شهرهای ری و قزوین که برای نان بنده بسطام شده بودند نیز، به آنها پیوستند.^۱ آشوبگران به دسته های پراکنده سپاه شاهی حمله و آنها را جدا جدا منهدم می کردند. در نبردی که با نیروی متحد شاه در ری در گرفت، بسطام مغلوب شد و ناچار گردید نخست به دیلم و سپس به سرزمین باستانی پارت «به سرزمینی که واقعاً به خودش تعلق داشت»، عقب بنشیند. در سرکوبی بسطام، سپاه ارمنی نیز به طرفداری از شاهنشاهی جنگید. برخی از آنان سپس به شورشیان پیوستند. بسطام پس از تقویت خود با افواجی تازه - که در بین آنها سپاهیان شوگ و پری یوک، دوشاهک کوشانی تابع فرمانروای ایرانی خراسان نیز بودند - با ارتشی که شماره افرادش به یکصد هزار تن می رسید، به طبرستان باز گشت تا این که به پایتخت رود و بر تخت نشیند.^۲

او به شهر دستابه^۳ رسید و در آنجا توقف کرد. از آنجا گروهی از سپاهیان خود را به بخشهای جنوب باختری ماد (ارض الجبال) فرستاد و حلوان، سامره و مسابادان را تصرف کرد. مامورین گردآوری خراگ

۱- یعقوبی، جلد ۱، ص ۱۹۴؛ شاهنامه، جلد نهم، ص ۲۴۸۱:

به هر سو که بیکار مردم بدند به نان بر همه بنده اوشدند

J. Mohl. *Le Livre des Rois*, t. VII, p. 205

۲- تاریخ سبتوس، ص ۶۴، ۶۵، ۶۷.

۳- بلاذری این منطقه را آغاز لشکرکشی (als Ausgangpunkt) برای تعرض به دیلم نامیده است؛ این منطقه در باختر تهران کنونی قرار داشت.

Th. Nöldeke. *Geschichte) der Perser und Araber...* S. 481, Anm. 1)

خسرو پرویز گریختند و دهقانان دردژها و قله‌های کوه‌ها پناه گزیدند.^۱ ظاهر آ پیشرفت بعدی دشمن متوقف شد؛ اما اوضاع برای خسرو دوم هنوز بسیار خطرناک بود. در اثر دینوری که بیش از دیگر آثار، سنتهای مولفین ایرانی را در خود نگاه داشته است، آمده است که شاهنشاه برای آشتی با خویشاوند خود تلاش و پیشنهاد کرد که از رهبری شورش دست کشد و از قتل برادرش بسیار غم نخورد. اگر چنین گفتگوهای صورت گرفته باشد، هدفش آن بوده است تا فرصت بیشتری به دست آید و نیروی لازم برای سرکوبی این قیام فراهم شود، و هدف آن به هیچ وجه برقراری صلح نبوده است: صلح بین دودمدعی نیرومند تخت و تاج نمی‌توانست برقرار شود.

وقفه در عملیات رزمی که در نتیجه مذاکرات به دست آمده بود، به شاهنشاه ساسانی امکان داد تا نیروی مسلح خوبی که شامل سه سپاه بود، مجهز کند. فرماندهی گروه نخست را شاپور پسر ابرکان، گروه دوم را نخورگان (نخارجان) و گروه سوم را هرمزد خرابزین به عهده داشتند. بسطام در زیر فشار سپاه شاه، لشکرش را جمع کرد و به همدان عقب نشست. از آنجا سفیرانی پیاده نزد رؤسای نگهبانان گذرگاه‌های کوهستانی فرستاد و فرمان داد در آنجا موضع بگیرند و مانع از پیشرفت دشمن شوند. در این زمان سپاه خسرو دوم در کالوس (در نهایت - مهین) در دامنه کوه اردو زده بود. جریان امر را به شاهنشاه گزارش دادند و او خودش در رأس سپاهی پنجاه هزار نفری به راه افتاد.

خسرو پس از پیوستن به سپاهیانی که در کالوس اردو زده بودند،

به سپاهش استراحت داد و سپس راه روستاق شره را در پیش گرفت و از آنجا پس از دورزدن کوهستان و گذر گاه‌ها، به سوی همدان رفت. او توانست مرکز همدان را بگیرد و در آنجا مستقر شود. بسطام با همه سپاه خود به سوی او شتافت و دو دشمن در جنگ سرنوشت به یکدیگر رسیدند. چند روز نخست هیچکدام در جنگ پیروز نبودند و هر دو طرف تلفات سنگینی دادند. پس از این که رهبرشورش خیانتکارانه کشته شد، اوضاع دگرگون گردید و سپاهش که بدون سردار مانده بود، به گروه‌هایی تقسیم شد و عقب نشست.

دو روایت دربارهٔ هلاکت بسطام هست. طبق یکی از آنها، بسطام به دست زنش گردیه که با وساطت برادرش گردی با خسرو پرویز سازش کرده بود، کشته شد؛ اما این حکایت به رغم محتوای سرگرم کننده‌اش، همانند سایر روایات مربوط به دلاوری‌های گردیه، از تاریخ بسیار دور است. روایت مولفین مسیحی که درخور اعتماد فراوانی است، رویداد را بدینسان می‌آورد: بسطام در دامی که پری یوک برایش گسترده بود کشته شد.^۱ پری یوک، خزانه و زن مقتول را گرفت و سپاهیان خود را فرا خواند. هنگامی که بقیهٔ سپاه بدون رهبر شد، در صفوف پیکار کنندگان سراسیمگی پدید آمد «وهریک راه سرزمین خود در پیش گرفتند». سپاه دیلم نیز آرایش جنگی را ترك کرد. بخشی از سپاهیان ارمنی نیز که درشورش شرکت داشتند، به سپاه دیلم پیوستند. دیلمیان به یاری آنها توانستند سپاه سمبات با گراتونی و شهروهر از مرزبانان را درهم بشکنند.

۱- در تاریخ سبتوس، ص ۶۷، ۶۸؛ و در اخبار صریانی سدهٔ هفتم میلادی از مولفی ناشناخته، به جای شاهک کوشانی، ترك آمده است.

پس از سرکوبی این شورش، در آن نواحی که مردم از آن پشتیبانی کرده بودند، دوران ترور و وحشت آغاز گردید. طبق روایات، خسرو در اندیشه آن بود که ری را با خاک یکسان کند؛ اما به او اندرز دادند که خدا از اینکار راضی نخواهد شد. آنگاه خسرو پرویز مردی بیرحم و خشن را به مرزبانی ری گماشت و او با اقدامات خشونت-آمیزش زیان‌های بزرگی به مردم ری رسانید. شهری که پیشتر در شکوفانی آوازه داشت، به ویرانه‌ای تبدیل شد.^۱ قزوین، در شمال باختری ری مستحکم گردید و به مواضع جنگی علیه تعرض احتمالی دیلمیان تبدیل گشت. به شاپور پسر ابرکان، باده هزار سوار فرمان داده شد که پادگان آنجا را تشکیل دهند و از هر تلاشی برای رخنه از دیلم‌پیشگیری کنند.^۲ از بین بردن متحدین بسطام که به دست سپاه شاهی اسیر شده

۱- شاهنامه، جلد نهم، ص ۲۸۵۲؛

دل و دهنه از شرم یزدان بشت
بکنند و او شد بدو شاد کام
دل کدخدایان بدان شد درشت
منادی‌گری پیش او بر پشای
ببینم و گرگر به‌ای در سرای
ز برشان همه سنگ بر سر زنم
خداوند او را فگندی به غم
دل از بوم آباد برداشتنند
به شهر الدرون پاسبانی نبود
که آمد ز درگاه خسرو به ری
به سر برهمی لافت‌شان آفتاب
کس اندر جهان یاد ایشان نکرد

چو آمد به ری مرد نائن درست
بفرمود تا ناودانهای بام
وز آن پس همه گریبان را بکشت
به هر سوهمی رفت با رهنمای
همی گفت اگر ناودانی به جای
بدان بوم و بر آتش اندر زنم
همی جست هر جا که بود یک‌درم
همی خانه از بیم بگذاشتند
چو باران بدی ناودانی نبود
از آن زشت بد کامه شوم بی
شد آن شهر آباد یکسر خراب
همه شهر یکسر پرازداغ و درد

۲- دینوری، ص ۱۱۵ سطر ۷-۹

بودند، دیگر دشوار نبود. طبق اطلاعات موجود، خسرو پرویز فرمان داد که شصت تن از خویشاوندان بندوی و بسطام را بکشند.^۱ پس از تارومار شدن بسطام که دومین دشمن اصلی بود، کار خسرو تحکیم یافت و کشور فرمانبردارش شد.^۲

شورش بهرام چوبین و قیام بسطام، همانندی بسیار داشت. هم آن شورش و هم این قیام در خاور و در آن شهرستانهای ایران ساسانی آغاز گردید که قدرت دولت مرکزی تا اندازه‌ای سست بود. در هر دو مورد، آشوبگران از حمایت قبایل همسایه ایران برخوردار بودند. هم بهرام و هم بسطام، هدفشان تصرف تخت و تاج شاهنشاهی بود. بهرام تا اندازه‌ای موفق گردید و بسطام تنها به ضرب سکه به نام خودش خرسند بود. هنگام سنجیدن این دو شورش، باید تذکر بدهیم که هم این و هم آن، خطری یکسان برای دودمان ساسانی داشتند. کامیابی‌های ابتدایی بهرام علیه خسرو پرویز، تنها به دلیل دلاوری سپاهیان و فرماندهی ماهرانه خود او نبود؛ بلکه دلیل بیشتر آن، وضع دشوار سپاه مقابل بود که نمی‌خواستند با افراد خودی بجنگند. همین که وضع تغییر کرد و خسرو با ارتشی بزرگ باز گشت، سرنوشت بهرام حل شد: قدرت با قدرت از بین رفت. عملاً و تنها سپاهیان اندکی از سواران ایرانی که پیشتر در لشکر کشی علیه ترکان شرکت کرده بودند و سپاهیان مزدور ترك برای او می‌جنگیدند.

کامیابی قیام بسطام بسیار کمتر بود و البته هم از نظر تعداد افرادی

1. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 483

۲- یعقوبی، جلد ۱، ص ۱۹۵:

که در آن شرکت داشتند، گوناگونی قومی و نیز از نظر طول زمان جنبش، (این قیام در ۵۹۱ میلادی آغاز و در ۵۹۵ میلادی^۱ به پایان رسید و طول زمان آن دو برابر بیش از شورش بهرام بود) رویدادی بزرگتر بوده است. به عقیده نگارنده، امکانات محدود این جنبش را می توان تا اندازه زیادی چنین توضیح داد که در آغاز قیام بسطام، اوضاع کشور به نفع خسرو تغییر کرده بود: پیروزی اخیر او بر بهرام چوین و سیاست انعطاف پذیر شاهنشاه که در موقع لازم مالیات زمین را کاهش داده بود، زمینه تغییر اوضاع را به نفع خسرو فراهم ساخته بود. گذشته از این، ترکیب گوناگون قومی مایه اختلاف در اردوگاه قیام کنندگان گردیده و بدان انجامید که پس از نخستین شکست های بزرگ، اتحاد دشمنان شاهنشاه از هم پاشیده شد. قیام بسطام حلقه دیگری در زنجیر شورش های داخلی بود که پایه ی رویدادهایی با ویژگی سیاست خارجی،

۱- تاریخ دقیق سرکوبی این قیام مشخص نشده است. به نوشته دینوری، خسرو پیش از کشتن بندوی، بیش از ده سال در اندیشه و قصاص از خالوهایش بود. اگر واقعاً چنین بوده است، پس آغاز قیام بسطام را باید مربوط به سال ۶۰۰ میلادی دانست، اما چنین گمانی با آمار سکه شناسی ساسانیان مغایر است. نلدرکه، با استناد به سکه های بسطام که بر آنها آگاهی داشته است. (Geschichte der Perser und Araber..., S. 485-487) و آخرین آنها مقارن با سال ششم پادشاهی خسرو بوده است، آخرین سال قیام را سال ۵۹۵ میلادی می شمارد. ك. تسگدی این تاریخ را کمی دیرتر می داند (K. Gzeglédy. Bahrám Cóbín..., p. 22, n. 5) سرانجام در جدول گپل، سکه هایی از سومین تا دهمین سال پادشاهی بسطام درج شده است که براساس آن می توان ادامه قیام اورا تا سال ۵۹۹ میلادی دانست. اما اشاره ماخذ مسیحی براین نکته که یکی از پسران نعمان امیر تحت الحمايه تازی در سرکوبی قیام شرکت داشته، گواه آن است که این قیام مدتها پیش از تراژدی لخمی (سال ۶۰۲ میلادی)، یعنی زمانی که مناسبات شاهنشاه با حیره برای همیشه از بین رفت، سرکوب شده بوده است.

شالوده ایران ساسانی را متزلزل کرد و زمینه را برای تسلط تازیان فراهم ساخت.

با سرکوبی قیام بسطام، آشوب در ایران پایان پذیرفت و هنوز چند سال دیگر لازم بود تا خسرو بتواند قبایل ناآرام گرگان و طبرستان را آرام سازد.

نقش آرام کننده در این رویدادها به سمبات با گراتونی و سپاه ارمنی او محول شده بود. سمبات در سال ۶۰۰ میلادی مرزبان گرگان شد و توانست این سرزمین را فرمانبردار کند و درازای آن، مورد مرحمت شاه قرار گرفت.^۱

در پایان سده ششم میلادی، نصیبین علیه خسرو دوم شورش کرد. پادشاه، سپاه بزرگی به فرماندهی نخوارگان که مآخذ مسیحی او را همچون فرمانروای دولت *ܡܠܟܐ ܕܡܫܝܚܐ* نوشته اند، برای سرکوبی آشوب این شهر فرستاد. ظاهراً او سپهبد کستک باختری کشور بوده است. نخوارگان واسقف مارصبریشوع که همراهش بود، توانستند با وعده عفو که به آنها داده بودند، شورشیان را به تسلیم شهر قانع کنند. اما سران شورش دستگیر و کشته شدند و اموالشان ضبط گردید.^۲

۱- ك. پاتکانیان، تجربه تاریخ دودمان ساسانی بنابر روایت مولفین ارمنی، سنت

پترزبورگ، ۱۸۶۳، ص ۶۰-۶۱.

۲- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۱۸-۱۹، ترجمه -

ص ۶۵.



شرایط قرارداد صلح با رومیان که برای ایران اسارت آور بود، سیاست خسرو پرویز را در مورد مسیحیان معین می کرد. در سه مآخذ شاهنامه فردوسی، تاریخ کوتاه طبری نگارش بلعمی و رساله نهایی از مولفی ناشناخته، این داستان به تفصیل آمده است که امپراتور بیزانس جامه افتخار که در روی آن نقش صلیب گلدوزی شده بود، همراه با نامه و هدایایی از ظروف زرین و سیمین برای خسرو پرویز فرستاده بود.^۱ هنگامی که خسرو پرویز در این جامه به مجلس ضیافتی آمد که در

۱- شاهنامه، جلد نهم، ص ۲۷۹۳-۲۷۹۷.

نشت اندر آیین ترسا بود	چو بر جامه ما چلیپا بود
همانا دگر چیز پندارد اوی	و گرم نپوشم بیازارد اوی
بگویند کین شهریار رمه	و گرم پوشم این نامداران همه
که اندر میان چلیپا شدست	مگر گز پی چیزی ترساشدست
که دین نیست شاهای پوشش بیای	به خسرو چنین گفت پس رهنمای
اگر چند پیوسته قیصری	نو بر دین زرشت پیغمبری
بیاویخت آن تاج گوهرنگار	پوشید پس جامه را شهریار
ز هرگونه ای مردم اندرمیان	برفتند رومی و ایرانیان
بدانت کورای قیصر گزید	کسی کش خرد بود و آن جامه دید
همانا که ترساشد اندر نهان	دگر گفت کین شهریار جهان

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VII, pp. 146, 150. H. Zotenberg. Chronique de... Tabari, t. 11, pp. 299-301
(بسیار در غور نگرش است که در اثر بلعمی که در تهران چاپ شده است، این داستان نیست)؛ براون، نهایی، ص ۲۴۰.

آن سران نظامی ایران و بیزانس حضور داشتند، این کار او مایه نگرانی زرتشتیان شد و آنها گمان بردند که خسرو پرویز از دین برگشته است؛ جشن باجنجال به پایان رسید و برقراری آرامش بادشواری میسر گردید. رفتار خسرو پرویز در این مورد قبل از آنکه نشانه احترام به هدایای امپراتور باشد، به شکلی غیر مستقیم اعتراف به وابستگی به او بود؛ خسرو پرویز ناچار بود در برابر دیگران جامه عیسویان برتن کند؛ در حالی که می دانست هم میهنانش این کار او را نمی پسندند.^۱

خسرو دوم برای نگاهداری مناسبات حسن همجواری با ماوریک، به عیسویان اجازه داد که کلیساها و دیرهایی را که هنگام جنگ و در نتیجه محاصره خراب شده بود، دوباره بسازند و آداب و جشن های خود را دوباره زنده کنند؛ به مرزبانان در شهرستانها دستور داد که با مردم مسیحی خوش رفتاری کنند. او دو کلیسا برای همسرش مریم و يك کلیسای بزرگ و يك دژ در شهرستان بت لشر برای همسر دیگرش شیرین که زنی ارامی بود، ساخت.^۲ تا پیش از کشته شدن ماوریک در سال ۶۰۲ میلادی^۳، وضع عیسویان در شهرستانهای دولت ساسانی بسیار

۱- بانوان. و. یلیسیوا خاطر نشان کرده است که فرستادن جامه افتخار از طرف امپراتور به خسرو دوم، پیش از هر چیز یادآور عطای بزرگتر بر تحت الحمايه خویش است. بنگرید، ن. و. یلیسیوا، در باره موثق بودن رویدادهای تاریخی شاهنامه فردوسی (در نمونه يك قطعه). تزگزارش به چهارمین دوره اجلاس علمی سالانه شعبه انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم درلنینگراد، لنینگراد سال ۱۹۶۸ میلادی ص ۱۲-۱۳

۲- ثعالبی، ص ۶۷۱. در اثر آگاهی گفته می شود که خسرو پرویز فرمان داد يك کلیسا به افتخار مریم مقدس و کلیسای دیگری به افتخار سرگی شهید بسازند.

(Kitab al-Unvan. Patrologia Orientalis, t. VIII, p. 447)

۳- اخبار سی برت. Patrologia Orientalis, t. XIII, pp. 466-467

مساعد بود و پس از کشته شدن ماوریکی، مناسبات بین دوامپراتوری به تیرگی گرایید که آن نیز به فشارهایی تازه علیه پیروان دیگر ادیان انجامید. اقدامات شاهنشاه نسبت به عیسویان پیش از همه تابع حسابهای سیاسی بود، نه آنکه در پرتو علاقه یا بی‌علاقگی او نسبت به آنها.

عیسویان کشیش «اسقف خاور»، پس از بازگشت خسرو از بیزانس مغضوب شد و از بیم خشم شهریار، به حیره نزد نعمان پادشاه آنجا که پیشتر وی را مسیحی کرده بود، رفت. وی در آنجا بیمار شد و مرد (۵۹۴-۵۹۵ میلادی). پس از مرگ او کلیسای نسطوری زمانی بدون پیشوا بود. در سال ۵۹۶ میلادی، به فرمان شاهنشاه جلسه‌ای تشکیل شد که در آن با اشاره خود خسرو پرویز، صبر عیشو کشیش لاشم، به مقام اسقفی برگزیده شد.^۱

خسرو پس از این که به یاری اسلحه رومی دو باره به تخت و تاج رسید، فرمانی درباره ادیان صادر کرد. این فرمان مسیحیان را از زرتشتی شدن و پیروان زرتشت را از مسیحی شدن منع می‌کرد؛ نقض این قانون، مجازات مرگ داشت.^۲ اما در مبارزه متقابل اندیشه‌ها، برتری با دین مسیح بود و منع‌گذار از دینی به دینی دیگر، به طور کلی

۱- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۱۷، سطر ۶-۲۳، ترجمه - ص ۶۱؛

J. B. Chabot. *Synodicon orientale ou recueil de Synodes nestoriens*, Publié, traduit et annoté. Paris, 1902, p. 456

۲- تاریخ سبنوس، ص ۵۰؛

E. Sachau. *Von den rechtlichen Verhältnissen der Christen in Sasanidenreich*. Sonderabdruck aus den Mitteil. des Seminars für Orient. Sprachen zu Berlin, Jahrg. X, Adt. II, Westas. Studien, Berlin, 1907, S. 3.

شامل زرتشتیان بود. قطعه زیر از طبری، تردیدی در این مورد نمی گذارد:
 ويقال ان ابرويزكتب للنصارى كتابا اطلق لهم فيه عمادة يبيعهم و ان يدخل في
 ملتهم من احب الدخول فيها من غير المجوس^۱.

در دولت ساسانیان، اقدام علیه کسانی که از دین برمی گشتند،
 کار تازه ای نبود و در تاریخ، بر مواردی آگاهی داریم که ایرانیانی با
 نسب اشرافی، به دلیل گرویدنشان به دین مسیح، به قتل رسیدند.
 در روزگار خسرو اول، يك اسقف عیسوی که چندتن از اعضای
 خاندان شاهی را غسل تعمید داده بود، محکوم به مرگ شد^۲.

در سال ۵۶۳ میلادی همراه با عقد پیمان صلح با ژوستینین، خسرو
 انوشیروان به عیسویانی که در قلمرو دولت اوزندگی می کردند، آزادی
 مذهب اعطا کرد و به آنها اجازه داد که مردگان شان را طبق رسم خودشان
 به خاک سپارند و کلیسا بسازند؛ اما تبلیغ بین زرتشتیان را اکیداً منع
 کرد^۳. در روزگار فرمانروایی هرمزد پسر خسرو اول، ماده اخیر را تا
 اندازه ای از یاد بردند و بر خسرو دوم پسر هرمزد لازم آمد که آن را
 یادآوری کند. بدینسان فرمان خسرو پرویز تقریباً تکرار اعلامیه نیای
 او خسرو انوشیروان بود؛ اما در مقایسه با آن، آزادی بزرگی به
 عیسویان داده می شد. این اقدام، تنها اقدامی اجباری در اثروابستگی با
 امپراتور نبود؛ بلکه علت آن نقش روز افزونی بود که عیسویان در

۱- طبری، جلد ۲ ص ۱۰۰۰، سطر ۱۶-۱۷؛

Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber..., S.
 287, Anm. 3.

2. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber...,
 S. 287, Anm. 3.

3. E. Sachau, op. cit., p. 3.

زندگی اقتصادی و فرهنگی دولت ایفا می کردند.

خوش رفتاری آخرین شهریاران ساسانی نسبت به پیروان ادیان دیگر، در مقایسه با پیشینیان آنها در این نکته تجلی می کرد که آنها ضمن مراعات مصالح دین آبایی خود ناچار بودند کسانی را که از دین برمی گشتند، کیفر دهند؛ اما جریان محاکمات تغییر کرده بود. پیشتر ملحدین را جابه جا می کشتند و به آنها امکان نمی دادند که ابراز پشیمانی کنند و دوباره به دین خود باز گردند؛ وظیفه هوشیار ساختن کسانی که از دین باز می گشتند، به اندرز دهندگانی از میان دینیاران زرتشتی سپرده شده بود؛ اگر پس از گذشت یکسال آنها در اعتقادات خود تغییری نمی دادند، آنها را می کشتند. شگفت آور است که سه مأخذ متفاوت: نامه تنسر، شاهنامه فردوسی و اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته^۱، مدت یکسانی برای زندانی شدن چنین اشخاصی آورده اند. مأخذ آخری برای این گفته چنین نمونه ای آورده است: هنگامی که گوار گیس کشیش در برابر شاه متهم شد برای این که دین زرتشت را گذاشته، مسیحی شده و به اهورا مزدا بدمی گوید، شهریار فرمان داد که او را برای یکسال دربند کشند و پس از آن این ملحد در بازار گاه فروشان به ادشیر به چهارمیخ کشیده شد.

موارد زرتشتی شدن عیسویان نیز، البته تا اندازه ای کمتر، وجود داشت. داستانی مانده است در این باره که در روزگار خسرو پرویز یک عیسوی خواست به دین مغان در آید. شاه در آغاز به او تهنیت گفت و

1. J. Darmesteter *Lettre de Tansar*, pp. 219, 524

شاهنامه، جلد نهم، ص ۲۶۹۹؛

اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۲۲ ترجمه - ص ۶۸.

J. Mohl. *Le Livre des Rois*, t. VII, p. 29

و مقامش را بالا برد، اما سپس به شک و تردید افتاد که وی از روی عقیده این کار را کرده است و یا به خاطر خوشی های دنیا. خسرو پرویز با اسقف عیشویاب مشورت کرد که با این مرد چه کند. پیشوای عیسویان پاسخ داد که خسرو خودش می داند که چگونه با عدل و داد رفتار کند: سرانجام مردی که ازدین عیسی به دین زرتشت آمده بود، به چهار میخ کشیده شد و اموالش را ضبط کردند.^۱

با وجود منع رسمی، در شهرستانهایی که مردم آن سریانی و ایرانی بودند، گاه گاه زرتشتیان به دین تازه درمی آمدند که این کار مخفیانه انجام می گرفت؛ و گاهی هم در بخشهای مختلف، به آن توجهی نمی کردند.^۲ گیوار گیس که در دین زرتشت نامش مهران گشنسپ بود از مردم بابل بود. او نسب از خاندانی بزرگ داشت: پدرش استاد، نیای پدری اش فرماندار در ماخوز نوین (در جنوب پایتخت) و نیای مادری اش موبد بود.^۳ در دوران پادشاهی هرمزد، مهران گشنسپ هنوز نوجوان بود و فعالیت او در دین عیسی مربوط به دوران خسرو پرویز است. تیتوس نیز که عیشویاب او را کشیش خدایه کرده بود، از میان زرتشتیان برآمده بود.^۴

هنگامی که در سال ۲۲۶ میلادی ساسانیان جایگزین فرمانروایان

۱- اخبار سی یرت. *Patrologia Orientalis*, t. XIII, pp. 467-468.
 2. A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 482.
 ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، ص ۲۴۲.

3. G. Hoffmann. *Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer*. Abhandl. für die Kunde des Morgenlandes, Bd. VII, N. 3, Leipzig, 1881, SS93-94.

۴- اخبار سی یرت. *Patrologia Orientalis*, t. XIII, p. 473.

اشکانی شدند، در همان روز گارد در شهرستانهایی که مردمش سامی بودند، با عیسویان روبرو شدند.

در باره شماره و تراکم آنها اطلاع دقیقی در دست نیست. به رغم پیگردهایی که از سوی شاهنشاهان و دینیاران رسمی زرتشتی اعمال می‌شد، دین تازه راه خود را به سوی خاور هموار و هموارتر می‌کرد و پیروان بیشتری گسرد می‌آورد. پس از آن که الحاد نسطوری در امپراتوری بیزانس مورد پیگرد قرار گرفت، در قلمرو دولت ساسانیان از حمایت برخوردار شد. شاه شاهان از شکل نسطوری مسیحیت پشتیبانی می‌کرد. در پایان عهد ساسانیان در بیشتر شهرستانها و بخشهای ایران (از جمله دورترین آنها - مرو و ساکستان) مناطق مذهبی عیسوی وجود داشت و در استانهای بین‌النهرین، ارمنستان و گرجستان که فرمانبردار ایرانیان بودند، شماره مردم مسیحی بیشتر بود. دولت مرکزی هم از نظر سیاسی (برای نگاهداشتن مناسبات دوستانه با همسایه غربی)، و هم از نظر اقتصادی و از این رو که توده عیسویان بیشتر پیشه‌ور و بازرگان بودند، می‌بایست آنها را به حساب آورد. سهم بزرگ سریانی‌ها در علوم سده‌های میانه، بر همگان روشن است. خسرو پرویز برعکس پیشینیان خود، دانشمندان عیسوی را به خدمات درباری می‌گماشت. نامهای بزرگان برجسته و نیز فهرست خدمات آنها در اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته و در اخبار سی‌پرت

آمده است.^۱ آغاز فعالیت مارآبا کشکری (مادآبا من اهل کشکر) و گاوریل شگاری (جبرئیل السنجاری) مربوط به دوران کوتاه مناسبات صلح آمیز با بیزانس است. مارآبا به فلسفه، اخترشناسی و پزشکی می پرداخت، و زبانهای پارسی، سریانی، یونانی و عربی می دانست و کتابهای بسیاری تألیف و یا ترجمه کرد؛ خسرو پرویز او را به سفارت نزد ساوریکی فرستاد؛ پس از آن در روزگار مارصبرعیشوع و گریگوری، مارآبا به امور کلیساها مشغول بود. گاوریل شگاری پزشکی بود از پیروان کهنترین فرقه مذهبی عیسوی که به دین نسطوری درآمده بود؛ با بهره جویی از نفوذ خود در دربار، در کارهای کلیسا دخالت می کرد؛ اسقف مارصبرعیشوع او را به این اتهام که دارای دوزن و نیز معشوقه است، طرد کرد. به نوشته اخبار سی یرت، خسرو پرویز از او حمایت کرد و خواستار شد که این تصمیم لغو شود؛ اما اسقف مارصبرعیشوع اطاعت نکرد. گاوریل سپس دوباره از پیروان کیش یعقوبی شد و همه جا به نسطوریان آزار می رسانید.

پس از آغاز جنگ تازه با رومیان که در سال ۶۰۴ میلادی آتش آن روشن شد، خسرو به رغم تغییر روش در مورد عیسویان، آنها را به خدمت می گماشت و کارهای پر مسئولیت دولتی به آنها می داد. «و بسیاری از مؤمنین عیسوی (نسطوری) را خسرو برای برانگیختن رشک مغان زرتشی به کار می گماشت...» (و جماعة من المومنین النصارى استخدمهم كسرى ليكابر بالمجوس الحدة...^۲)

۱- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته؛ متن-ص ۲۳، ۱۹، ترجمه - ص ۶۸، ۶۶ و ۶۹.

اخبار سی یرت. Patrologia Orientalis, t. XIII, pp. 524-525, 498

۲- اخبار سی یرت. Patrologia Orientalis, t. XIII, p. 525.

Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber..., Anm. 3.

دربارهٔ فعالیت یعقوبیان در دربار شهریار ساسانی در این دوران، اطلاعات کافی در دست نیست؛ اما تردیدی نمی‌تواند باشد بر این که به آنها اجازه داده شده بود که در ایران، جامعه‌های خود را بر پا دارند. آنها دارای حامی قابل اعتمادی چون شیرین همسر خسرو پرویز بودند. هنگامی که در سال ۶۰۵ میلادی، صبر عیشوع از جهان رفت و مسأله گزینش اسقف تازه به میان آمد، در اثر پافشاری ملکه و به رغم تمایل خسرو و کلیسای نسطوری، گریگوری پرو فرقهٔ یعقوبی از فرات (پرات) هم میهن شیرین به این مقام منصوب شد.^۱ از این زمان وضع یکتا پرستان یعقوبی در دربار استوارتر شد. بین طرفداران دو فرقهٔ کلیسای سریانی مناقشات شدید مذهبی در گرفت که گاهی به فاجعه می‌انجامید؛ زیرا در این مناقشات خود شاه به نقش داور درمی‌آمد.

۵- انقراض خاندان بنی‌لخم

نبرد زوقار^۲

در آخرین دهه‌های سدهٔ ششم میلادی، دولت نیمه مستقل پادشاهان حیره که آن را پادشاهانی بومی از دودمان بنی‌لخم اداره می‌کردند،

۱- اخبار سریانی سدهٔ هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن .. ص ۲۱ سطر ۲۷- ص ۲۲، سطر ۷، ترجمه - ص ۶۷؛

J. B. Chabot. *Synodicon orientale*, pp. 471-472

۲- این رویداد در مقاله نگارنده به نام نبرد زوقار و گزارش علمی و به‌طور کلی علل نبرد زوقار با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار گرفته است و در اینجا خلاصهٔ آن می‌آید.

استقلال بیشتری از خود نشان می‌دادند. نعمان فرمانروای حیره (۵۸۰-۶۰۲ میلادی) که در زمان هرمزد چهارم عنوان شاهی گرفته بود، توانست قبایل پراکنده بدوی را زیر فرمانروایی خود متحد کند و این کار به او امکان داد که تاخت و تازهای موفقیت آمیزی علیه بنی‌غسان یعنی اعراب مورد حمایت «بیزانس» بکند و ضمناً از دست اندازی به خود ولایات بیزانس نیز غفلت نمی‌کرد.

حیره کمافی‌السابق سپاهیانی برای ارتش ساسانیان می‌فرستاد که در بیشتر جنگها علیه بیزانس شرکت می‌کردند و در دوران صلح پاسدار مرزها بودند. بخشی از اعراب حیره در سپاه خسرو پرویز علیه سپاه بهرام چوبین و در برخورد آنها کنار رود نهروان شرکت داشتند. پس از آن، یکی از پسران نعمان در سرکوبی قیام بسطام شرکت داشت. اما خدمات اجباری نظامی به ساسانیان نمی‌توانست شکافی را که بین حیره و تیسفون پدید آمده و سال به سال نمایان‌تر می‌گردید، پنهان کند. همه منابع گواهی می‌دهند که نعمان بیش از پیش از شاهنشاه ساسانی تمرد می‌کرد.

پس از آنکه بخشی از سپاهیان شاهی در کنار نهروان تار و مار شده و گروهی به بهرام چوبین پیوستند، پادشاه عرب از رفتن به همراه خسرو پرویز به قلمرو روم، سرباز زد و او را به تقدیر سپرد. بدیهی است که چنین کاری از طرف پادشاهی که تحت‌الحمايه بود، نمی‌توانست بدون کیفر بماند. اما پس از بازگشت خسرو بر تخت نیز سرکوبی لخمیان به دلیل اوضاع آشفته داخلی دولت ساسانی نمی‌توانست بی‌درنگ صورت پذیرد.

در عین حال، فهرست گناهان نعمان پیوسته فزونی می‌گرفت.

اگر حتی آنچه را که در نظر اول بی اهمیت می نماید (خودداری ازدادن اسب به خسرو و خودداری از دادن دختر خود به زنی او) کنار بگذاریم، در این صورت نیز فهرست گناهان او بسیار در خور نگرش است:

۱- عیشویاب، کشیش نسطوری که از خشم خسرو بیم داشت، راه حیره در پیش گرفت و نعمان و خویشاوندانش او را پناه دادند.

۲- سپس، پادشاه تازیان که اعتبار زیادی در میان اعراب بدوی داشت، آنها را به تعرض بر استانهای مرزی ایران برانگیخت. در اخبار سریانی سدهٔ هفتم از مولفی ناشناخته، این داستان آمده است که چگونه نعمان در پاسخ به تحقیری که به او در درگاه شاهنشاه شده بود، از اعراب بنی معاد خواست که بخشهای جنوب بین النهرین را مورد تاخت و تاز قرار دهند.

۳- نفوذ پادشاه حیره به مراتب دورتر از مستملکات خود او بود او نه تنها بر تازیان «ایرانی» بلکه بر تازیان رومی نیز فرمانروایی داشت، زیرا در روزگار او موجودیت فرمانروایان بنی غسان به پایان رسیده بود.

۴- گذشته از اینها، در دوران مناسبات صلح آمیز بین دو امپراتوری، نعمان گاه از شاهنشاه پشتیبانی می کرد و گاه از قیصر؛ کار پسرانش نیز بر همین منوال بود.

سرکشی و نافرمانی پادشاه تحت الحمايهٔ عرب و کوشش او برای پیروی از سیاستی مستقل که از بسیاری جهات با خط مشی درگاه ساسانی دشمنانه بود، تغییر جبری این دودمان را که مورد پسند نبود، ناگزیرتر می کرد. این کار در لحظه ای که برای شاهنشاه ساسانی مناسب بود، صورت گرفت. نعمان پس از ۲۲ سال پادشاهی خلع شد و آخرین

فرمانروای لخمی در سال ۶۰۲ میلادی به قتل رسید.
 بیشتر مولفین مسلمان کار را چنان وا نمود می سازند که گویا
 پادشاه حیره در نتیجه تحریکی که در اثر قتل دبیر خسرو پرویز به دست
 او پدید آمده بود، کشته شد؛ شرح این ماجرا به تفصیل آمده است.
 نگارنده بدون نفی وجود تحریکاتی در درگاه، گمان دارد که این کارها
 تنها نمایانگر جنبه ظاهری رویدادها بوده است؛ قتل عدی ابن زید به
 دست نعمان، تنهایی از علل خشم شاهنشاه بوده و آنهم نه علت اصلی.
 در اثر دینوری این عبارت از زبان خسرو پرویز آمده است:
 «نعمان و خاندان او با همراهی اعراب توطئه کردند و آنها را
 به انتظار روزی که مملکت از دست مایرون رود و به آنان برسد، وا-
 داشتند و نامه‌هایی در این باره به دست مارسید، پس او را کشتم و کار
 را به دست مردی اعرابی که به چیزی از این امور آگاهی نداشت
 سپردم».

در اثر بلعمی، علل قتل نعمان دقیق‌تر آمده است. طبق نوشته این
 ماخذ، خسرو «نه به خاطر زن و نه به تحریک دبیر»، بلکه برای آن پادشاه
 حیره را به قتل رسانید که از او بیم داشت، زیرا «در میان تازیان مردی
 بزرگتر از او ندیده بود»؛ شاهنشاه ساسانی او را به خاطر امنیت دولت
 کشت: «او را از بهر هیانت ملك بکشتم».

۱- دینوری، ص ۱۱۵، سطر ۴-۸

G. Rothstein. Die Dinastie der Lahmiden von al-Hira. Ein Versuch zur arabisch-persischen Geschichte zur Zeit der Sasaniden. Berlin, 1899, SS. 116, 117'

بلعمی، جلد ۱، ص ۱۱۷۹-۱۱۸۰.

ماجرای هلاکت آخرین پادشاه لخمی در منابع به این ترتیب آمده است: به نعمان دستور داده شد که به تیسفون بیاید. به روایت بلعمی او را به وسیله نامه فراخوانده بودند بلکه گروهی به فرماندهی ایاس ابن کبیسه که روزگاری به خدمت خسرو درآمده بود، برای آوردن او فرستاده شد. نعمان که از عاقبت کار بیم داشت، به ناحیه کوهستانی عجمه و سلمه که در آنجا قبیله «طی» زندگی می کرد گریخت؛ او اسلحه و اشیای گرانبها و اهل بیت خود را به آنجا برد و امیدوار بود که او را پناه دهند. زیرا با این قبیله خویشاوندی داشت: زنان او فرع و زینب، نسبشان به یکی از شاخه های این قبیله می رسید^۱. قبیله تازی از نعمان حمایت نکرد، زیرا از خشم خسرو پرویز بیم داشت. تلاش برای جلب پشتیبانی قبیله نجد نیز بی ثمر بود. قبیله بنی رواح ابن سعد، یکی از شاخه های قبیله بنی عبس از او پشتیبانی کرد. نعمان که نمی خواست متحدین خود را که تعدادشان چندان زیاد نبود در معرض خطر قرار دهد، از دریافت کمک از آنها منصرف شد. سرگردانی، پادشاه پیشین را به جلگه زوقار آورد. وی در آنجا متحد نیرومندی در سیمای هانی ابن مسعود، رئیس قبیله بنی شبان از گروه قبایل بکر (ربیع)، پیدا کرد^۲. اما بانفوذترین مرد در گروه قبیله ربیع، قیس ابن مسعود از اسلاف خاندان ذوالجدین بود که خسرو دوم برای پاداش در قبال پاسداری مرزهای امپراتوری در برابر برادران افسارگسیخته تازی اش، منطقه اُبله را به او بخشیده بود تا از درآمدها بهره جوید. نعمان که به او اعتماد نداشت،

1. A. P. Caussin de Perceval. Essai sur l'histoire des Arabes avant l'Islamism, t. II. Paris, 1847, p. 166.

۲- بلعمی شرح سرگردانی نعمان را با ترتیبی دیگر آورده است.

تصمیم گرفت داوطلبانه به خسرو تسلیم شود. طبق اطلاعات دیگر، پادشاه عرب با اراده خودش به دربار نیامد، بلکه او را در بادیه دستگیر کردند و به تیسفون آوردند.^۱ هرچند که این نکته با اطلاعات سایر منابع مخالف است، ولی بیشتر به حقیقت نزدیک است. شاهنشاه فرمان داد نعمان را درغل و زنجیر کنند و او را به خائقین فرستادند و در آنجا از طاعون مرد. «مردم گمان می کنند که او در سباط هلاک شده است» (طبری). طبق روایت دیگر که در بیشتر منابع آمده است (یعقوبی، جلد اول، ص ۲۴۶؛ ابن قتیبه، ص ۳۱۹؛ بلعمی، جلد یک، ص ۱۱۱۸؛ حمزه اصفهانی، ص ۶۱؛ براون، نهایی، ص ۲۴۹؛ فارسنامه، ص ۱۰۳ سطر ۱۶)، نعمان پس از مدتی کوتاه که در زندان به سربرد، زیر پای پیل انداخته شد و لگدمال گردید.

مؤلف ناشناخته اخبار سریانی چنین می شمارد که پادشاه عرب را با زهر کشتند. طبق اطلاعات بکری، که روتشتاین به آن استناد می جوید، نعمان در حیره در دیر زنی از خویشاوندانش به نام هند، به خاک سپرده شد.^۲

هنگامی که نعمان از بیم نزدیک شدن سپاه شاهنشاه، حیره را ترک کرد، هرچه می توانست با خود برداشت: خزانة، اسلحه و سایر ابزار، زنان و فرزندان. ظاهراً بخشی از اموال او ضبط و فرزندان و اهل و بیتش اسیر شده بودند.^۳ دستباج امواله و اهله و ولده. اما پیش از این که

۱- فارسنامه، ص ۱۰۳.

2. G. Rothstein, op. cit., p. 119:

آ. کریمسکی، تاریخ ساسانیان، ص ۱۲۳.

۳- حمزه اصفهانی: متن، ص ۶۱.

نعمان را به زندان بیندازند، او فرصت کرد که جوشن‌ها و اشیای گرانبها و اسلحه خود را برای نگاهداری نزد هانی پسر مسعود بفرستد. در منابع گوناگون شماره جوشن‌ها از چهارصد تا چهار هزار آمده و نمی‌توان در باره شماره دقیق آنها سخن گفت. کاسن، بدون اشاره به ماخذ خود، از هزار دست اسلحه مکمل نام برده است.^۱ پادشاه لخمی دو دختر خود را به زنی به هانی داد و اتحاد سیاسی را با پیوند خویشاوندی استوار کرد. خسرو، ایاس ابن کبسه را به فرمانروایی حیره و مناطق پیشین نعمان برگماشت (۶۰۲-۶۱۱ میلادی). شاهنشاه که به فرمانروایی با نسب تازی اعتماد چندانی نداشت، يك ایرانی را نیز به نام بهرگان (نخورگان) همراه او کرد. طبق برخی اطلاعات، منطقه فرمانروایی ایاس شامل زمینهای کرانه فرات با سی منطقه مسکونی از عین‌نمره در شمال تا حیره در جنوب بود. املاک خود او در میان آنها جای داشت.^۲

اعراب گروه قبیله بکر که با لخمیان مناسبات دوستانه داشتند، از خلع این خاندان و برگماشتن ایاس ابراز ناخرسندی کردند. اما بکری‌ها در آغاز نسبتاً رفتاری آرام داشتند.

اما پس از آن که خسرو به وسیله دست نشانده خود در حیره خواستار شد که اعراب بدوی میراث نعمان را - که چون تحت‌الحمايه او بوده است - به او باز گردانند، وضع پیچیده‌تر شد. هانی اکیداً از اجرای این دستور خودداری کرد. در بیشتر منابع چنین آمده است که

1. A. P. Caussin de Perceval, op. cit., t, 2 , p. 168.

۲- پیشین، جلد ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱

خودداری بیابانگردان از تحویل دادن آنچه که خسرو خواسته بود و واکنش خسرو پرویز به نافرمانی آنها گویا انگیزه مستقیم سرخورد مسلحانه دو طرف بوده است. با این همه، برخی از اطلاعات گواه آن است که در پشت این اختلافات، اختلافات دیگری بوده است. منابع مسیحی از شورش اعراب ساکن کناره‌های بیزانس و ایران ساسانی، بیرون رفتن اعراب بدوی از زیر کنترل، حرکت و تعرض قبایل آنها به مناطق مرزی، یادآوری‌هایی دارند^۱. کاملاً موثق است که بکری‌ها تاخت و تازهایی به سواد «بابل» می‌کرده‌اند. از جمله حارث ابن واله از قبیله زحل و مقصر ابن حنظل از قبیله عجل، مردان مسلح خود را به آنسو فرستادند و منطقه عمل را بین خود تقسیم کردند. در عین حال بجیر ابن عیاض از قبیله عجل و مقروق ابن عمرو از قبیله شیبانی با یاری یکدیگر اطراف قادسیه و تازن آباد را به باد غارت گرفتند. هریک از سه گروه، غنایمی سرشار به دست آوردند^۲.

یورشهای موفقیت‌آمیز تازیان، شاهنشاه و اطرافیانش را سخت نگران کرد. ظاهراً در همان وقت تصمیم گرفته شد که قبایل بکر را سرکوبی کنند. نعمان ابن زرع از قبیله تغلب که مدتی زیاد با بکریان دشمنی داشت، به خسرو یاد داد که چگونه کار صحرا نشینان دستگیر ناشدنی را یکسره کند. طبق مشورت او محل پیکار آینده در کنار مسیر زوقار معین شد که قبایل اطراف تابستانها دامهای خود را برای آب به

۱- اخبار سی‌یرت . Patrologia Orientalis, t. XIII, pp. 539-540
 2. A. P. Caussin de Perceval, op. cit., t. II, pp. 172-173.

آنجا می آوردند.^۱

سپاهی مختلط از دسته‌های تازی که پاسدار مرزهای ساسانی و نگهبان مقر حاکم عرب در حیره بودند و نیز واحدهایی از سواره نظام ایران، علیه کوچ نشینان گسیل گردید. گمان نمی‌رود که شماره افراد این سپاه بسیار بوده باشد؛ زیرا در همین زمان جنگ تازه ایران و بیزانس آغاز شده بود و نیروی عمده ارتش ساسانی به غرب رفته بود. به عقیده نگارنده رقمی را که طبری آورده است: سه هزار عرب و دو هزار ایرانی^۲، بیش از همه به واقعیت نزدیک است. در برابر پنج هزار سپاهی تازی و پارسی، افواج بزرگ اتحادیه قبایلی قرار داشت که نام عمومی ربیعه (بکر) داشتند. دویست تن از قبيلة بنی تمیم نیز که اسیر شده و سپس ابراز تمایل به شرکت در پیکار کرده بودند نیز به آنها ملحق شدند.^۳

در افسانه گفته می‌شود که به صحرائشینان پیشنهاد شده بود: یا میراث نعمان را باز گردانند و به جانشین شاهنشاه تسلیم شوند، یا راه بادیه در پیش گیرند و یا آماده کارزار باشند. آنها پس از مشاوره کوتاهی نبرد را ترجیح دادند و توضیح تصمیم آنها چنین بود که اگر تسلیم شوند مردان یکسره کشته خواهند شد و زنان و کودکان به اسارت

۱- پس از باران موسم ربیع، در زوقار امواجی بزرگ برمی‌خیزد و حتی در ماه‌های گرم نیز آب در آنجا فراوان است.

(G. Rothstein, op. cit., p. 121)

۲- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۳۶، ص ۵-۶؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 343

بلمعی (جلد ۱، ص ۱۱۲۲) در باره ۲۲ هزار تن سخن می‌گوید و مولف نهایتاً در باره بیش از ۲۴ هزار تن.

3- G. Rothstein, op. cit., p. 122.

خواهند افتاد. و اگر بگریزند یا از تشنگی خواهند مرد و یا باقبایل بنی تمیم که دشمن آنها هستند، روبرو خواهند شد.

نامه‌های سردارانی که جنگ را رهبری می کردند، برجای مانده است. فرماندهی سپاهیان ایرانی خسرو پرویز را هارمز از شوشر که دژی در قفقاز داشت و خرابزین (جلابدین)^۱ که دژ او در باریک بود، به عهده داشتند. در راس گروه‌های تازی قیس ابن مسعود، نعمان ابن زرع (فرمانده گروه‌های تغلیبی و نمیری) قرار داشتند. فرماندهی کل سپاه به ایاس ابن کیسه محول شده بود.

بادیه‌نشینان بی‌درنگ تصمیم به جنگ گرفتند. هانی ابن مسعود پیشنهاد کرد که عقب بنشینند و می گفت که اسلحه آنها کافی نیست. برخی از بادیه‌نشینان اردوگاه را ترك کردند اما حنظل ابن ثعلب توانست بیشتر آنها را نگاه دارد.

او به افراطی‌ترین کار دست زد: فرمان داد طناب چادرهایی را که خانواده‌های سپاهیان در آن بودند ببرند؛ در صورت فرار، بادیه‌نشینان نمی‌توانستند خانواده خود را همراه ببرند. آنها برای پانزده روز آب ذخیره کرده و آماده جنگ شده بودند. منابع که غالباً هنگام نگارش جزئیات نبرد مطالبی ضد و نقیض دارند، در شرح آرایش جنگی متفق القولند. فرماندهی جناح راست سپاه با هارمز بود و در مقابل او قبیله بنی عجل به فرماندهی حنظل ابن ثعلب ابن سیار عجل قرار داشت؛ فرماندهی جناح چپ با خرابزین بود و در مقابل او قبیله بنی شبیان به فرماندهی یزید ابن هاشم شبیانی جای گرفته بود؛ در قلب سپاه شاه

واحدهای تازی بودند که فرماندهی آنها را ایاس، نعمان ابن زرعه و خالد ابن یزید بحرانی برعهده داشتند و در مقابل آنها قبیله‌های بنی یشکر، تیم‌الات و گروه‌های دیگر بکری جای داشتند^۱.

نبرد با سرسختی چند روز ادامه یافت. عملیات رزمی از زوقار به وادی‌ها و مناطق مسکونی اطراف کشیده شد. از این رو دوز ذوقاد همچون «دزقراقر»، دوز پرتو فشانی ذوقاد، «دوز پرتو فشانی قراقر»، «دزجابه»، «دوزالاجروم» و جز اینها نامیده شده است. اکنون تعیین ترتیب مراحل گوناگون جنگ تقریباً ناممکن است: در نخستین سالهای پس از این رویداد، شاعران بومی از آن افسانه‌ها ساختند و هر کس دلاوری قبیله خود را ترنم کرد. بادیه‌نشینان پیروز شدند و دو عامل اصلی بود که پیروزی برای آنها آورد:

۱) عدم تمایل واحدهای تازی سپاه شاه برای جنگ با هموطنان خود؛ آنها در حساس‌ترین لحظات نبرد، مواضع خود را ترك کرده و عقب نشستند و باعث سراسیمگی در سواره نظام ساسانیان شدند (نفاق بین قبایل، جای خود را به همبستگی فوق قبیله‌ای داد)؛

۲) تجهیز کافی از لحاظ جنگ افزار و آمادگی خوب جنگی بادیه‌نشینان؛ جوشن و اسلحه‌ای که نعمان داده بود (به روایت دیگر اسب و اسلحه) کاملاً برای «سلحشوران» سپاه کافی بود؛ بادیه‌نشینان دشمن را با شمشیرهایی از مشارف (جایی در جنوب سوریه، در کنار بادیه^۲) از

۱- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۳۲؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber... SS. 338, 341

بلعمی، جلد ۱، ص ۱۱۲۷-۱۱۲۸

۲- در بارهٔ مراکز دیگر شمشیرسازی بنگرید:

پای درمی آوردند، آنها در جنگ شیوه‌های گوناگون را ماهرانه به کار می‌بردند و از جمله در برابر دشمن کمینگاه می‌ساختند. ناکامی ماموریت این لشکر کشی در پایتخت ساسانیان مایه‌اندوه شد. خسرو پرویز که می‌خواست وضع را اصلاح کند، سپاه نوینی علیه بادیه‌نشینان آماده ساخت، اما رخدادهای مرزهای باختری شاهنشاهی (جنگ با بیزانس) ایجاب می‌کرد که گروه‌بندی نیروها تغییر کند و سرنوشت چنان بود که آرزوی تار و مار کردن قبایل بکسر برآورده نشود.

فعلاً تعیین تاریخ دقیق نبرد نیز مانند تعیین محل دقیق زوقسار ناممکن است. گاهی این رویداد را به سال تولد محمد (ص) مربوط می‌دانند و آن را بایکی دیگر از روزهای تازیان اشتباه می‌کنند.^۱ طبری پیکار را منسوب به آغاز دعوت رسول‌الله (ص) می‌داند؛ تقریباً مسعودی نیز (جلد ۲، ص ۲۲۷) همین نظر را دارد و البته روایات دیگر را نیز می‌پذیرد و در مورد این مساله روش‌چندان مستقلی ندارد؛ بلعمی، مولف ناشناخته نه‌ایه و بی‌هقی آن را مربوط به دورانی می‌دانند که بلافاصله پس از مهاجرت پیامبر به مدینه آغاز شده بود؛ درباره‌ای از مآخذ، تاریخ این جنگ پس از محاربه در کنار چاه بدر و حتی در پایان دوران شهر - یاری خسرو دوم، آمده است (مولف مجمل التواریخ از آنها است). با این که روایت طبری در تاریخ الرسل والملوک از تعصب دور نیست،

→

A. Rahman Zaky. On Islamic Swords, Studies in Islamic Art and Architecture, pp. 282-283.

1. EI, New Edition, vol. II, Leiden-London, 1965, p. 241

زیرا می‌خواهد نخستین پیروزی بزرگ تازیان را به آغاز دعوت محمد (ص) مربوط کند، ولی بیش از دیگران به واقعیت نزدیک است.

ترتیب سنواتی این رویداد در فاصله بین سالهای ۶۰۴ و ۶۱۱ میلادی است و تقریباً همه پژوهشگران به این فاصله نظر دارند. در همه منابع و آثار ادبی مانده از آن روزگار، ارتباطی مستقیم بین قتل نعمان و پیکار بادیه‌نشینان با سپاه شاهنشاه دیده می‌شود. با توجه به این نکته، به احتمال زیاد می‌توان گفت که برخورد مسلحانه اندکی پس از قتل آخرین پادشاه لخمی، اما دیرتر از سال ۶۰۴-۶۰۵ میلادی نبوده است.

نخستین آزمایش قدرت با دشمنی نیرومند، برای بادیه‌نشینان به کامیابی انجامید. این پیروزی آنها را در مورد قدرت سپاه ساسانی به تردید انداخت و اطمینان آنها را بر قدرت خویشان استوار گردانید. این کامیابی بادیه‌نشینان را می‌توان همچون آستانه پیروزی‌ها و استیلای بعدی تازیان بر ایران، ارزیابی کرد.

۶- جنگ تازه با بیزانس

(۶۰۴-۶۲۸ میلادی)

رویدادهای جنگ تازه چندین ساله ایران و بیزانس، در همه منابع بازتابی یکسان ندارد. در پاره از آنها (شاهنامه فردوسی و اثر ثعالبی)، که عنصر حماسی ایرانی تفوق دارد، جریان واقعی عملیات

رزمی با بیزانس، تماماً کنار گذاشته شده است. در باره این جنگها تنها می توان از مطالب ضمنی این گونه منابع آگاهی هایی به دست آورد. در گروه دیگری از منابع (اخبار طبری، ترجمه کوتاه تاریخ طبری به وسیله بلعمی، کتاب دینوری و نهاییه) پس از روایت زوقار و یا پیش از آن، شرح جنگ با رومیان آمده است؛ اما این شرح چنان کوتاه است که جز نام سرداران و فهرست مناطق متصرفی، اطلاعات دیگر بسیار کمیاب است؛ شرحی که طبری و نیز مولف پارسنامه در آثار خود آورده اند، در سنجش با تألیفات دیگر مفصل تر است. گروه سوم منابع، آثار مولفان عیسوی به زبان های ارمنی (تاریخ سبثوس)، یونانی (فثوفیلاکت سیموکاتا، فثونان، آنتیوخ استراتیگ)، سریانی (اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته، میکائیل سریانی) و عربی (مبجی) است. در آثار گروه اخیر، مسایل مربوط به مناسبات ایران و بیزانس در آغاز سده هفتم میلادی، با تفصیل بیشتری آمده است. فصل مربوط به تصرف ولایات بیزانس به وسیله ایرانیان، با توجه به کتاب پژوهشی و معروف ن. و. پیگولفسکیا به نام بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی که بر اساس مطالب منابع مولفین عیسوی نگاشته شده، آمده است. در این فصل آغاز و جریان عملیات جنگی، ترتیب سنواتی پیکارها و علل نخستین پیروزی های ابزارهای جنگی سپاهیان ایران با تفصیل منعکس گردیده و بیش از همه، نخستین مرحله جنگ که ایران در آن کامیاب بوده، بررسی شده است.

در این مبحث می کوشیم مراحل اصلی و جهات عملیات جنگی سپاهیان ساسانی را از آغاز جنگ تا مرگ خسرو دوم، دنبال کنیم و در این کار از مطالبی بهره می گیریم که در منابع مورد نظر وجود داشته

ولی پیشتر به آنها توجه نشده است.^۱

در پایان سال ۶۰۲ میلادی، در نتیجه شورش ارتش و توده‌های مردم بیزانس، امپراتور ماوریکی خلع شد و به قتل رسید و جای او را بر تخت امپراتوری، غاصبی به نام فوکا گرفت.

فرزندان ماوریکی نیز با او به قتل رسیده بودند. فتودوسی پسر ماوریکی جدا از دیگران کشته شده بود؛ ولی در پایتخت این شایعه گسترش یافت که او از مرگ رهایی یافته و پنهان شده است.^۲

خسرو دوم و اطرافیان‌ش که به ناآرامی داخلی در کشور خود پایان داده بودند، در راه کشور گشایی تازه افتاده بودند. پیشتر نیز دولت خسرو دوم می‌کوشید مناسبات صلح آمیز را با بیزانس برهم بزند؛ اما دستاویز قانع‌کننده‌ای برای اعلان جنگ نداشت. حالا دیگر چنین دستاویزی به وجود آمده بود: شاهنشاه خود را گیرنده انتقام امپراتوری که زمانی او را پدر می‌نامید، معرفی کرد. همین که خبر مرگ ماوریکی به پایتخت ساسانیان رسید، در آن جا ماتم و سوگواری اعلام کردند. فوکا، طبق رسم موجود بین دو دولت، در پنجمین ماه فرمانروایی خود، نامه‌ای درباره برتخت نشستن خویش برای خسرو فرستاد. با سفیر بیزانس هنگامی که در ایران بود، رفتار بسیار بدی شد؛ دولت ساسانی به تدارک جنگ پرداخته بود.^۳ مناسبات صلح آمیز با بیزانس که بیش از

۱- مطالبی که بر همگان روشن است، در اینجا بدون اشاره به‌ماخذ می‌آید.

۲- ف. سیموکارا، تاریخ، کتاب هشتم، فصل سیزدهم، ۳-۶، فصل پانزدهم، ۸؛ تاریخ بیزانس، جلد ۱، مسکو ۱۹۶۷، ص ۳۶۲.

۳- ف. سیموکارا، تاریخ، کتاب هشتم، فصل پانزدهم، ۲-۷.

بیست سال ادامه داشت^۱، ناگهان برهم خورد؛ اما عملیات جنگی يك سال ونیم پس از اعلام امپراتور شدن فو کا آغاز گردید.

ایران ساسانی که برای جنگ آماده می‌شد، بر امور داخلی همسایه باختری خود به‌خوبی آگاهی داشت و در انتظار فرصت مناسب برای حمله بود. هنگامی که در سال ۶۰۴ میلادی مبارزه داخلی در بیزانس جنبه همگانی به‌خود گرفت و می‌رفت که به يك جنگ داخلی تبدیل شود، این فرصت به‌دست آمد. گذشته از این، اغتشاش در ارتش بیزانس که در نزدیکی مرز ایران در ادسا استقرار داشتند، وضع دشوار امپراتوری را وخیم‌تر و راه دشمنان خارجی را به‌قلمرو امپراتوری باز کرده بود. دولت خسرو دوم از شایعه نجات فتودوسی و فرار او به تیسفون ماهرانه استفاده کرد^۲. به‌زودی مردی که خود را پسر قیصر قلمداد می‌کرد، امپراتور روم اعلام شد و با سپاه نیرومند ساسانیان به راه افتاد تا تخت و تاج را بازستاند.

در منابع عربی و فارسی، بیشتر کار را چنین نشان می‌دهند: شاهنشاه سهردار خود را به باختر فرستاد، به یکی فرمان داد به سوی کنستانتینوپل برود، دیگری سوریه و فلسطین را تسخیر کند و سومی مصر را بگیرد. برای نلد که، نقل نام این سهردار رضایت بخش نبود: او به این نکته توجه کرده بود که در آثار مولفان عیسوی، گاهی نامهای

۱- اخبارسی‌برت Patrologia Orientalis, t. XIII, p. 498

۲- در باره آنکه این شایعات تا چه اندازه پا برجا بوده‌اند، این مطلب گواهی می‌دهد که برخی از مولفان عیسوی (از جمله مولف ناشناخته اخبار سریانی سده هفتم میلادی) فتودوسی دروغین را پسر واقعی ماوریکي دانسته است؛ بیشتر تاریخ‌نگاران مسلمان تازی و پارسی نیز همین نظر را دارند.

رامیوزان و شهر براز یکی هستند، اما در آثار مولفان مسلمان، این نامها مربوط به دو شخص متفاوت است.

با بپای چاپ تازه آثار مولفان عیسوی، گمان این پژوهشگر مورد تأیید بیشتری قرار گرفت. چنانچه در اخبار میکائیل سربانی، شاهنشاه به رامیوزان لقب شهربراز می‌دهد^۱. این نکته نیز که فعالیت رامیوزان (راسمیزودان) در اثر آنتیوخ استراتیگ (از جمله کشتن شاهنشاه خردسال - اردشیر - و تصرف تاج و تخت)^۲ با کارهای شهربراز در اخبار عربی و فارسی یکسان است، نشان می‌دهد که این نام و لقب از آن شخص واحدی است. فرمانده ارتش دیگر ایران، شاهین، پاتکسپان باختر بود. واژه ایرانی پاتکسپان (مغرب آن - فادوسبان) در کتاب یعقوبی همچون دافع‌العدا (تارومار کننده دشمنان) آمده است.

در مورد این مسئله که کدام يك از سرداران، سوریه و مصر را تسخیر و کدام يك کنستانتینوپل را محاصره کرده‌اند، در منابع اختلاف نظر هست و فعلاً نمی‌توان این موضوع را روشن کرد. این گمان که اورشلیم را سپاهیان شهربراز (رامیوزان، فرخان) گرفته‌اند و نخستین محاصره کنستانتینوپل زیر فرماندهی شاهین صورت گرفته باشد، کمتر مورد تردید است^۳. در شرایط جنگ خانمانسور چندین ساله که در تمام

۱- استناد به این مآخذ را بنگرید: ن. و. پیگولفسکایا، بیزانس و ایران در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، ص ۱۹۳

۲- آنتیوخ استراتیگ، اورشلیم در امارت ایرانیان در سال ۶۱۴ میلادی، (چاپن. یا. مر)، ص ۶۵.

3. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 290, Anm. 3; S. 292, Anm. 3; A. Christensen. L. Iran sous les Sassanides, p. 443.

بخشهای کنار مرزهای ایران و بیزانس و نیز در ژرفای قلمرو دو کشور جریان داشت، سپاهیان دوطرف بارها و وابسته به شرایط و اوضاع جنگ، جهات عملیات رزمی را تغییر دادند؛ از این رو غالباً کامیابی‌های بخشهای گوناگون، با فعالیت سپهسالار واحدی وابستگی داشته است و ظاهراً همین نکته مایه سردرگمی در اطلاعات منابع گردیده است.

جنگ با بیزانس در سال ۶۰۴ میلادی آغاز و در سال ۶۳۰ میلادی در دوران فرمانروایی پوراندهخت به پایان رسیده است. این جنگ را می‌توان به‌طور شرطی به دو دوره بخش کرد:

(۱) از تاریخ ۶۰۴ تا ۶۲۲ میلادی، یعنی زمانی که اسلحه ایران کامیاب بود.

(۲) از تاریخ ۶۲۲ تا پایان جنگ، زمانی که دشمن بیشتر کامیاب بود.

در نخستین سال جنگ، ایرانیان پس از ناکامی‌های گذرا، توانستند دژ مرزی دارا را تصرف کنند؛ شهر با استفاده از عملیات پیچیده مهندسی (ساختن دیوار روبروی باروهای دژ، حفر نقب) به تصرف در- آمد؛ فاتحان، مردم شهر را قتل‌عام کردند.

دژ هسنادوکنا پس از دو سال محاصره، در سال ۶۰۶ میلادی و پس از یک سال دیگر، آمید، میافارقین و ادسا سقوط کردند. تسخیر همه بین‌النهرین در سال ۶۰۹ میلادی به پایان رسید.

در سال ۶۱۰ میلادی، ارتشهای ساسانی از رود فرات گذشتند؛ یک ارتش به استانهای بیزانس در آسیای صغیر حمله کرد و ارتش دیگر عازم تسخیر سوریه شد. حرکت ایرانیان در آنسوی فرات، با کودتای درباری در کنستانتینوپل مقارن بود. هراکلی (هرقل) که به جای فوکاری

غاصب بر تخت نشست، چون کشور را در وضع وخیمی دید، از شاه شاهان تقاضای صلح کرد. اما خسرو پرویز پیشنهاد صلح را نپذیرفت. سپاهیان ایران در پاسخ، آنتیوخیه را تصرف کردند. کشیش شهر به قتل رسید و مردم اسیر شدند.^۱

تعرض تازه سپاهیان ایران، پیروزی‌های بزرگی همراه داشت: طی مدت چند سال «ایرانیان همه سوریه، فنیقیه، ارمنستان، کبادوکیه و فلسطین را تصرف کردند. آنها گالاتیه و پافلاگونه را گرفتند و به خالکدون رسیدند.»

بدینسان بخش اعظم مستملکات امپراتوری روم شرقی به دست دشمن دیرینه آن دولت افتاد. دیگر بروضع بیزانس امیدی نبود. هراکلی دوباره به خسرو پیشنهاد صلح کرد اما این بار نیز پیشنهاد او رد شد. در سال ۶۱۴ میلادی، سپاهیان ایران پس از بیست روز محاصره شهر اورشلیم را تصرف کردند. تصرف شهر اورشلیم مهمترین رویداد در سرتاسر جنگ ایران و بیزانس بود و حتی مولفان نیز به آن اشاره کرده‌اند. اما داستان مفصل تصرف گهواره مسیحیت در اثر آنتیوخ استراتیگ باقی مانده که روایات آن به زبان‌های گرجی و عربی تا روزگار ما رسیده است؛ چاپ متن و ترجمه این اثر به‌روسی به وسیله ن. یا. مر انجام گرفت. مولف اسارت اورشلیم نوشته است که استیلاگران هرچه می‌توانستند بر سر مردم شهر آوردند؛ هر که را که زنده مانده بود به اسارت بردند.

صلیبی که عیسی را بر آن دار زده بودند، در میان غنایم سرشاری

1. Kitab al- 'Unvan. Patrologia Orientalis, t. VIII, p. 450.

بود که به ایران برده شد و طبق روایت در خزانه شاهی جای داده شد. تصرف صلیب عیسی تابع مهمترین اندیشه سیاسی خسرو دوم یعنی تاکید فرمانروایی او بر همه جهان مسیحیت بود. او نه تنها به زور اسلحه بلکه از راه تحقیر معنوی ملل مغلوب، در این راه می کوشید. در آثار بلعمی و دینوری روش شاهنشاه در مورد این مسئله با دقتی کافی ذکر شده است: «و چون چلیپا به دست من افتاد، مرا برایشان چیرگی افتاد. از بهر آن بدیشان باز ندادم که تا آن چوب به دست ما بود و به خزانه ما، ما را برایشان دست بسود و ایشان ذلیل و مقهور باشند»^۱.

چند سال دیگر برای تسخیر مصر وقت لازم بود، ایرانیان اسکندریه را که مهمترین بندر مصر بود، دیر زمانی نمی توانستند بگیرند، زیرا شهر بسیار مستحکم بود؛ شهر تنها با نیرنگ و شاید هم از راه خیانت تصرف گردید. در بیست و هشتمین سال شهریاری خسرو پرویز، کلیدهای پایتخت مصر که از زر ناب ریخته شده بود، برای شاهنشاه فرستاده شد^۲ (سال ۶۱۸ میلادی).

تا سال ۶۲۲ میلادی، سپاهیان ساسانی تقریباً همواره پیروز بودند. دلیل کامیابی های آنها پیش از همه آن بود که مردم محلی از فرمانروایان بیزانسی خرسند نبودند و در نتیجه آشوبهایی در شهرهای بزرگ سوریه،

۱- بلعمی، جلد ۱، ص ۱۱۷۸؛ دینوری، ص ۱۱۴، سطر ۸-۹: اذما احتبستها لارتین بها طاعتهم ولینقدوالی فی جمیع ما اریده منهم لعظیم قدر الخشیة عندهم.

۲- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۰۲، سطر ۱۱-۱۲؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., SS. 291-292.

فلسطین و مصر برپامی‌شد.

مبارزه داخلی درامپراتوری، به‌ویژه در دوران فوکا (۶۰۲-۶۱۰ میلادی) جنبه خونینی به خود گرفت. در سال ۶۱۰ میلادی این مبارزه در سوریه و بین‌النهرین به برخوردهای مذهبی بین یهودیان و عیسویان (ظاهراً عیسویان فرقه خالکدوننی) انجامید. کار حتی به کشتار پیروان دو دین و ویران ساختن کنش‌ها و کلیساها کشیده شد.^۱ فشار کلیسای رسمی کنستانتینوپل نسبت به پیروان دیگر کلیساهای مسیحی بدان انجامید که آنها در جستجوی بهره‌گیری از حمایت ایران که در آنجا فرقه‌های گوناگون مسیحی از آرامش بیشتری برخوردار بودند، برآیند. در سال تاجگذاری هراکلی، قبایل تازی عربستان، به قلمرو دولت بیزانس یورش بردند و مناطق مرزی سوریه را تاراج کردند. وضع بیزانس از این رو نیز دشوارتر شده بود که ناچار بود در باخت - در بالکان - با اسلاوها و آوارها بجنگد و درخاور با ایران. با از دست رفتن مصر - مرکز عمده غلات امپراتوری - کمبود نان پیش آمد. بحران کمبودنان بیشتر از همه در کنستانتینوپل بود. هراکلی دستور داد که جیره کارمندان کاهش یابد.^۲ در سخت‌ترین لحظات حتی تلاش به عمل آمد که پایتخت به شمال آفریقا منتقل شود، اما جریانات گوناگونی مانع از این کار گردید و سپس پایان جنگ به سود هراکلی شد.

1. Chronique de Michel le Syrien, patriarche jacobite d'Antioche (1166-1199), ed. et trad. en français par J. B. chabot, t. II, fase. 3. Paris, 1904; texte - p. 403' trad. - P. 401; Kitab al-'Unvan. Patrologia Orientalis, t. VIII, p. 449.

۲- تاریخ بیزانس، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۷ میلادی، ص ۳۶۴.

امپراتور توانست در سال ۶۱۹ میلادی با آوارها پیمان صلح ببندد؛ این کار به او امکان داد که بخشی از سپاه خود را از فراکیه به خاور منتقل کند و ولایاتی را که هنوز به دست ایرانیان نیفتاده بود، حفظ کند. تقریباً در همان زمان، در یزانس اصلاحات مهم نظامی صورت گرفت که در آن بهبود مسایل تاکتیکی پیشینی شده بود. اصلاحات سازمان اداری نیز که از آسیای صغیر آغاز گردید، به تجدید قدرت ارتش یاری رسانید. از سوی دیگر، جنگ در جبهه وسیعی که از دریای سیاه تا مصر ادامه داشت، ایجاب می کرد که ایران ارتشی بس بزرگ داشته باشد.

هزینه این ارتش بزرگ، به مردم سرزمین های تسخیر شده تحمیل می شد؛ اقامت طولانی سپاه بیگانه، مایه ناخرسندی مردم بومی شده بود؛ ناخرسندی از این رو نیز ژرف تر شده بود که مرکز مقدس مسیحیت در دست آتش پرستان بود؛ در مورد پیروان کلیسای خالکدوننی باید گفت که برای آنها جنگ با خسرو دوم، مسئله مرگ و زندگی بود و تصادفی نبود که در ولایات نزدیک کنستانتینوپل، پایداری در برابر ایرانیان بسیار سرسختانه و جنبه جنگ آزادیبخش به خود گرفته بود. عملیات رزمی سپاه ایران در بساخر به تسخیر اراضی پهناوری انجامیده بود؛ اما در خاور کامیابی آنها چندان زیاد نبود. شهرستانهای شمال خاوری ایران پیوسته مورد تجاوز هپتالیان و ترکان قرار می گرفت. تخارستان از دسترس دربار ساسانی بیرون رفته و اوضاعی پدید آمده بود که آنجا را به مرکز تحریکات علیه فرمانروایی خسرو دوم تبدیل کرد. پس از آن که شورش بسطام نیز سرکوب گردید، اوضاع هنوز متشنج بود؛ بنا بر نوشته تاریخ سبتوس، شخص امپراتور ماوریکی به شاهنشاه

پیشنهاد کرده بود که سپاهیان ارمن را علیه هپتالیان گسیل دارد، اندکی پیش از سال ۶۱۶ میلادی، سمبات با گراتونی مرزبان گرگان به‌خاور لشکر کشید و هپتالیان را درهم شکست. هپتالیان از خاقان ترك استمداد کردند. سپاه تازه هپتالیان که با یگانهای ترك تقویت شده بود، سپاه سمبات را تارومار کرد و سپس ارتش ایران را در زیر فرماندهی سرداری به نام داتویان شکست داد. راه به‌سوی داخل ایران باز شده بود؛ کوچ نشینان بدون دشواری ویژه‌ای به‌ری و اصفهان رسیدند، غنایم سرشاری به دست آوردند و به‌سرزمین خود باز گشتند.

در پرتو فعالیت‌های شدید و تازه سپهسالار سمبات، دشمن سرانجام سرکوب شد؛ اما وخامت در مناطق دوردست دولت‌ساسانی باقی ماند.^۱

دولت خسرو پرویز ناچار بود سپاه بزرگی را که از باختر به‌خاور منتقل کرده بود، در آنجا نگهدارد.

این‌ها و علل دیگر بسیاری به‌امپراتور هراکلی امکان داد که در سال ۶۲۲ میلادی، به‌تعرض دست بزند. نخستین لشکرکشی به ژرفای قلمرو دشمن، برای رومیان با کامیابی همراه بود: در سال ۶۲۳ میلادی آنها به‌ارمنستان رخنه کردند، دوین را گرفتند و آتشکده زرتشتیان را در گنرك ویران ساختند. اگرچه پس از آن در جنگ گاه این و گاه آن پیروز می‌شد، اما سپاهیان ایران به تدریج مواضع خود را از دست می‌دادند. رخدادهای این دوران، حتی در چارچوب يك گروه مشابه از

۱- تاریخ سبنوس ص ۷۲-۷۶؛

R. Ghirshman. Les Chionites-Hephtalites, p. 97

منابع، بازتابی یکسان ندارد.

چنانچه دینوری آنها را همچون یادداشتی کوتاه آورده است :
هراکلی پی در پی ارتش ایران را درهم می شکند و ارتش ایران به جزیره
عقب می نشیند؛ در جنگ بعدی، ایرانیان دو باره شکست می خورند و
به موصل می روند. سپاهیان متمرکز ایران در موصل به طور قطع تارومار
می شوند^۱. طبری سخنانی بیشتر دارد؛ اما روایت او از سه بخش تشکیل
شده است:

۱) داستانی افسانه ای که از ماخذی مسیحی گرفته شده است: هراکلی
مردی فربه را در جامه ای فاخر، نشسته بر تخت، در خواب می بیند (خسرو
دوم). مردی دیگر، مرد نخست را از تخت به زیر می کشد و حکومت
او را به قیصر می دهد. این خواب چند بار با تغییراتی اندک تکرار
می شود و در این وقت هراکلی آن را به نزدیکان خود باز می گوید.
آنها به هراکلی مشورت می دهند که علیه ایرانیان لشکر کشی کند چون
این بار کامیاب خواهد شد؛ امپراتور سپاه خود را آماده می کند؛
۲) اطلاعاتی دارای جنبه تاریخی در باره آخرین لحظه جنگ
ایران و بیزانس که احتمالاً باید از کتاب پهلوی خوتای نامک گرفته
شده باشد.

۳) شرح جنگ طبق روایات دینی اسلامی با استناد به آیات
قرآن و احادیث^۲.

۱- دینوری، ص ۱۱۱.

۲- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۰۳، سطر ۵- ص ۱۰۰۹، سطر ۳؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., SS.
293.303.

بلعمی که او را طبری ایران می‌نامند، در کارتاریخی خود تنها بخش سوم، یعنی روایات را (آنهم بسیار کوتاه) آورده است^۱، در حالی که مولف فارسنامه روایت پهلوی را برتر می‌داند^۲.

مقامات ایرانی که ارتش امپراتور آنها را به عقب‌نشینی وامی‌داشت، در مناطق اشغالی از سیاست ناسازگاری نسبت به عیسویان فرقه خالکدونی پیروی می‌کردند. به فرمان خسرو پرویز، در شهرهای سوریه و بین‌النهرین، اموال کلیساها ضبط شد و اشیای گرانبها و حتی مرم‌های معابد به تیسفون فرستاده شد.

ممبجی آگایی در این باره داستانی دارد که چگونه به مردم ادسا که بیشترشان از پیروان فرقه خالکدونی بودند، با تهدید مرگ پیشنهاد شد که از مذهب امپراتور بیزانس دست بکشند و از پیروان مذهب یعقوبی و یا نسطوری شوند. آنها مذهب یعقوبی را برگزیدند^۳.

در سال ۶۲۶ میلادی، ارتش ایران به فرماندهی شهربراز توانست رومیان را زیر فشار بگذارد و از سوی خالکدون دوباره به کنستانتینوپل نزدیک شود. از سوی دیگر خاقان آوار، با سپاهی بزرگ راه پایتخت بیزانس در پیش گرفت. در این زمان هراکلی باده‌های خود در لازیک بود و نایبان او به ریاست اسقف سرگی، امور پایتخت را در دست داشتند. یورش مشترک به کنستانتینوپل می‌بایست روز هفتم اوت آغاز گردد، اما آوارها منتظریاری متحدین ایرانی خود نشدند و کار را چند

۱- بلعمی، جلد ۱، ص ۱۰۹۶ تا ۱۰۹۷

۲- فارسنامه، ص ۱۰۵.

3. Kitab al-'Unvan. Patrologia Orientalis, t. VIII, pp. 451, 458-460

ساعت زودتر آغاز کردند. حمله به ناکامی انجامید و خاقان به سپاهش فرمان باز گشت داد.

شهر برازهمین که بر جریان آگاه شد، خالکدون را به جای گذاشت و روانه سوریه شد.^۱ آخرین تلاش ایرانیان برای به دست آوردن برتری در عملیات رزمی، ناکام گردید.

در پایان جنگ، خزرها متحد بیزانس شده بودند. آنها در سی و ششمین سال شهریساری خسرو دوم (۶۲۶ میلادی) به آلبانی^۲ سرازیر شدند و شهر پرتو را که پایتخت آن بود، گرفتند. استیلاگران پس از کشتار در شهر و غارت خزانه، عازم محاصره تفلیس گردیدند. ارتش امپراتور هراکلی و جبو خاقان (شکل معرب نام ترکی) در کنار باروهای شهر به یکدیگر رسیدند، اما عملیات مشترك آنها علیه پایتخت ایبریا^۳ نتیجه مطلوب را نداد: گروهی از سپاهیان ایران به موقع به یاری محصورین شتافتند و وضع را تغییر دادند. هراکلی یکی از سرداران خود را به نام آندری، با هدایای گرانبها، برای بستن پیمانی تازه، نزد خزرها فرستاد و در عوض خواستار گردید که آنها به تعرضی تازه در ماورای قفقاز دست بزنند. در آغاز سی و هفتمین سال پادشاهی خسرو، پادشاه شمال سپاهی را که وعده کرده بود، فرستاد. خزرها دوباره آلبانی و بخشی از آذربایجان را به باد غارت گرفتند.^۴ تعرض آنها همزمان

۱- تاریخ بیزانس، جلد ۱. ص ۳۶۵-۳۶۶.

۲- آلبانی (آران) سرزمین کنونی آذربایجان شوروی - م

۳- گرجستان باستان - م

۴- لک. پاتکانیان، تجربه تاریخ دودمان ساسانی... ص ۶۹-۷۰؛ لک. و. تریور،

شرحی درباره تاریخ و فرهنگ آلبانی قفقاز از سده ششم پیش از میلاد تا سده هفتم میلادی

مسکو - لنینگراد، ۱۹۵۹ میلادی، ص ۲۳۹-۲۴۰؛ ز. بسونیاتف،

آذربایجان در سده های هفتم تا نهم میلادی، ص ۴۵.

بالشکرکشی هراکلی به سوی تیسفون بود^۱.

در سال ۶۲۷ میلادی، امپراتور باسپاهش ازمرز سنتی ایران و بیزانس گذشت و نصیبین را گرفت. شاهین، پاتکسپان پیشین باختر در این هنگام از فرماندهی برکنار گردیده و در دربار خسرو زیر نظر بود؛ به شهر براز فرمان داده شد که از سایر بخشهای مرز نگاهداری کند. شاهنشاه، سرداری به نام راهزاد را که از بزرگان بود، بادوازده هزار سپاهی به مقابله رومیان فرستاد.

او موظف بود که در نزدیکی ویرانه‌های نینوا اردو بزند و مانع از گذشتن رومیان به کرانه چپ دجله شود. اما هراکلی در نقطه‌ای دیگر از رودخانه گذشت و سپس به سوی ایرانیان تاخت. راهزاد که توانایی مقابله با ارتش هفتاد هزار نفری را نداشت، پیایی سوارانی نزد شاهنشاه فرستاد و از او یاری خواست؛ اما به او فرمان داده شد که دشمن را نگاهدارد و قهرمانانه بمیرد. این سردار ونیمی از سپاهش در نبرد جان باختند و بقیه گریختند. خسرو که در دستکرت بود، پس از آگاهی بر این ماجرا، مقر خود را گذاشت و به تیسفون رفت.

او در پایتخت متوقف شد؛ زیرا سپاهش را یارای نبردی رویا روی، با ارتش هراکلی نبود. اما امپراتور نیز جرات نکرد که شهر را

۱- عموماً درباره لشکرکشی‌های گوناگون ارتش بیزانس با شرکت خود امپراتور، مطالب بسیاری نوشته‌اند (مثلاً بنگرید: تاریخ سبتوس؛

E. Gerland. Die Persischen Feldzüge des Kaisers Herac-
lius. B Z, t. III, 1894.

و یا مقاله مانندیان: خطسیر لشکرکشی‌های امپراتور هراکلی در ایران، گاهنامه بیزانس، جلد ۳، ۱۹۵۰ میلادی ص ۱۳۲-۱۴۵). مورد توجه ما، آخرین لشکرکشی اوست که اطلاعات مربوط به آن، در منابع دارای گرایش‌های گوناگون یکسان است.

محاصره و یا به آن یورش برد. زیرا از شهر براز که در پشت سر اومانده بود، هراس داشت، و تنها همه کاههای شاهی را که در اطراف پایتخت بودند، ویران کرد و به آتش کشید و سپس راه آذربایجان را در پیش گرفت.^۱

۷- خلع و قتل خسرو پرویز

پس از شکست در جبهه، فشار بر سردارانی که سپاه آنها در برابر رومیان پایداری نکرده بود، آغاز گردید. خسرو پرویز که همگان را بر ترس و خیانت متهم می کرد، به کاری افراطی دست زد: او به زدن فرخ، رئیس نگهبانان فرمان داد همه کسانی را که به زندان انداخته بودند، و عده آنها بسیار زیاد بود، بکشد.^۲

اما او برای اجرای فرمان شاه شتاب نکرد. در سپاهیان ایران که در غرب می جنگیدند، از خسرو پرویز ناخرسندی فزونی می گرفت: شاهنشاه نامه ای پراز تهدید و ملامت، به شهر براز و سرداران دیگر

۱- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۰۳، سطر ۱۵-ص ۱۰۰۵، سطر ۲؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., SS. 292-296.

تاریخ سبتوس، ص ۱۰۵؛ لک. پاتکانیان، تجربه تاریخ دودمان ساسانی...، ص ۷۰.

۲- شماره بزرگان و نجیب زادگانی که خسرو پرویز به قتل آنان فرمان داده بود، در منابع گوناگون مختلف است: دینوری (ص ۱۱۲) - سی هزار؛ نهایی (ص ۲۵۰) - بیست هزار؛ طبری و ابن البلیخی سی و شش هزار.

فرستاد. بنا بر نوشته برخی از منابع (فارسنامه، ص ۱۰۵ و مسعودی، جلد ۲، ص ۲۲۷) روابط میان خسرو و شهربراز چنان تیره شد که شهربراز برای اقدام مشترك برضد شهریار ایران با امپراتور پیمان بست.^۱ به عقیده نگارنده، واقعاً پیمانی با هراکلی بسته شد؛ امانه در آن زمان، بلکه چند ماه پس از آن.

در شهرستانهای ایران نیز اوضاع ناآرام بود و مرزبانان (اصحاب ثغور) که در تیسفون بودند، به ولایات خویش باز گشتند «هریک به استوار گردانیدن ولایات خویش مشغول شدند کی هیچ کس بر جان خویش ایمن نبود».^۲ در چنین اوضاع و احوالی، بزرگان در پایتخت دسیسه کردند. فرار خسرو پرویز به تیسفون، خلع او را تسریع کرد.^۳ کار توطئه گران از این رو نیز آسانتر گردید که در خود خاندان ساسانی نیز در مورد جانشین بعدی اختلاف نظر پدید آمده بود. خسرو پرویز خیال داشت سلطنت را به مردانشاه پسر شیرین بسپارد و قباد شیرویه پسر خود را از جانشینی برکنار کرده بود. ظاهراً سایر پسران او از شیرویه پشتیبانی می کردند.^۴ بزرگان در گاه و بختی از مردم مسیحی (نسطوری‌ها)

۱- نیز بنگرید.

Fr. Spiegel. *Eranische Alterthumskunde*, III, S. 523
در شاهنامه (جلد ۹، ص ۲۸۹۴) گراز (شهربراز) با بهره جستن از ناخرسندی‌ها، به شاهنشاه خیانت می کند.

۲- فارسنامه، ص ۱۰۷، سطر ۱۲-۱۴.

3. Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber...*, S. 296, Anm. 1.

۴- پیشین، ص ۳۵۷، حاشیه ۳ در صفحه ۳۵۶؛

Fr. Spiegel. *Eranische Alterthumskunde*, Bd. III. S. 521

۱، کریمسکی، پیشین، ص ۱۲۲.

نیز هوادار شیرویه بودند.

همان زدن فرخ که رئیس نگهبانان بود، نقش بزرگی در سازمان دادن توطئه داشت. در شاهنامه فردوسی پاره‌ای جزییات از تدارك کودتا نقل شده است.^۱ اگر واژه‌های بدیع و هنری و تشبیهات را کنار بگذاریم، آن گاه ماجرا به این شکل جلوه‌گر خواهد شد: زدن فرخ (در شاهنامه زادفرخ) که شاهنشاه او را به استقبال سپاهی که از باختری می‌آمد، فرستاده بود، سپاهیان را تحریک می‌کند که فرمان شاهنشاه را اطاعت نکنند؛ خسرو پرویز برخیزد و سر داری آگاه می‌شود اما کاری نمی‌تواند با او بکند، زیرا از برادر او رستم که او نیز باده‌زار سپاهی به شهریار خیانت کرده است، بیم دارد؛ سپهسالار دیگری نیز به نام تخار با سپاهش به زدن فرخ می‌پیوندد و به یاری یکدیگر نقشه آزادی شیرویه را طرح می‌کنند.^۲

به روایت شاهنامه، آنها شیرویه را که در زندان بود، آزاد کردند و پس از آزادی، به او پیشنهاد کردند که تخت را تصاحب کند. اما داستانی که در اثر طبری آمده است، بیشتر به واقعیت نزدیک است: بزرگان به عکربابل شتافتند که در آنجا شیرویه و برادرانش در کاخی مخصوص زیر نظر مربیانی بودند که پدرشان بر آنان گماشته بود و سواران پاسدار، مراقب بودند که آنها از حدودی که برایشان معین شده بود، دورتر نروند؛ سرداران شیرویه را با خود همراه کردند؛ شبانگاه او با همدستانش به بهادشیر آمد و همه کسانی را که خسرو کمر به قتلشان بسته بود، آزاد کرد.^۳ در همان شب، قباد شیرویه، شاه اعلام

۱- شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۸۹۸-۲۹۰۰؛

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VII, pp. 274-277

۲- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۴۳، سطر ۹-۱۴؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber. SS. 356-357

شد. پاسداران کوشك خسرو پرویز همین که از کودتا آگاه شدند، پراکنده گردیدند. خسرو مخلوع کوشید تا در نزدیکترین باغ پنهان گردد، اما او را یافتند و زیر نظر گرفتند. خزانه شاهی به تاراج رفت.

سرنوشت بعدی خسرو دوم را همه منابع یکسان و با تغییراتی بسیار اندک آورده‌اند. زندانی را در خانه مرزبانی به نام مهراسپند جای دادند.^۱ در شاهنامه مهراسپند رایزن پیشین شاه نامیده شده است. خسرو را در حالیکه سرش را پوشانیده و پاسداران بسیاری در گردش گماشته بودند، از مقر شاهی تا به آنجا باستور بردند. هنگامی که از کنار دکان پینه‌دوزی می‌گذاشتند، وی خسرو را شناخت و با فریاد «پلید! شهوتران! خودکامه!» قالب کفش را به سوی او پرتاب کرد^۲ و جان خود در این کار باخت. پانصد سپاهی از شهریار مخلوع پاسداری می‌کردند که از گروه دلبران بودند (در شاهنامه - هزارتن). سرداران در قتل فوری خسرو پرویز پافشاری می‌کردند، و شیرویه کوشید تا خواست آنان را بر آورد. ادعای بزرگی که اتهامات سنگینی در آن بود، علیه شهریار مخلوع ارائه دادند و پس از آن، در روز ۲۹ فوریه ۶۲۸ میلادی، او را کشتند و قاتل او داوطلبی بود که قصاص پدر خویش می‌گرفت. شهریار خسرو دوم پرویز سی و هشت سال بود.

فهرست اتهاماتی که علیه خسرو پرویز ارائه شد و پاسخهای خسرو به این اتهامات که در آنها این و یا آن اقدام وی توضیح داده

۱- براون، نهایت، ص ۲۵۲ - هرسفنه؛ دینوری، ص ۱۱۲، سطر ۲ - هرسفته؛ طبری، جلد ۲، ص ۱۰۴۶، سطر ۳ - مارسفند.

۲- در نهایت (ص ۲۵۲) - صندل.

شده است، برای توصیف اقدامات خسرو دوم اهمیت بسیاری دارد. اشیپگل به هنگام و عادلانه تذکر داده بود که مؤلفان خاوری، خسرو را بیشتر به خاطر سیاست داخلی متهم کرده بودند تا به خاطر شکست در جنگ^۱.

اگر از فهرست گناهان خسرو، ناسپاسی او را در پاسخ به کارهای نیک ماوریکی و نیز قتل نعمان را کنار بگذاریم، همه اتهاماتی که بر او زده اند مربوط به خطاهای سیاست داخلی دولت است: (۱) همدستی در قتل پدرش هرمزد چهارم؛ (۲) سخت رفتاری با پسرانش؛ (۳) بدرفتاری با زندانیان؛ (۴) شهوترانی و داشتن حرم بزرگی از کنیزکان؛ (۵) تشدید بیدادگری بر همه رعایا از راه افزایش مالیاتها؛ (۶) آزمندی و ضبط اموال رعایا؛ (۷) نگاهداری سپاهیان ایران به مدتی طولانی در خارج از مرزهای کشور و به دور از میهن و زادگاه و خانواده.

خسرو دوم تقریباً برای هر اتهام پاسخی مناسب یافته و غالباً با زیرکی و حاضر جوابی حملات دشمنان خود - شیرویه و همدستانش را رد می کند. ماخذ رسمی و اولیه پهلوی، در این مباحثه خسرو را تبرئه نمی کند، اما با این همه، تلاش دارد او را در مقابل جانشینش قرار دهد و نشان دهد که شهریار مخلوع داناتر و کاردان تر از شیرویه بوده است.

سنت های تاریخ نگاری مؤلفان مسلمان که بر بخش مربوط به ساسانیان در خوتای نامک و رمانهای پهلوی استناد کرده اند، فعالیت خسرو اول انوشیروان و خسرو دوم پرویز را از دیدگاه گوناگون

1. Fr. Spiegel, op. cit., p. 524.

ارزیابی می‌کنند. خسرو اول انوشیروان باخرد، دادگستری و کارهای سازنده خود برای آیندگان جاویدان شده است؛ اندرزنامه‌هایی چون اردشیر بابکان را به او منسوب داشته‌اند و شیوه زندگی او می‌بایست سرمشقی برای شاهنشاهان آینده باشد. خسرو دوم پرویز هم چون استیلاگر و خودکامه‌ای توصیف شده است که در عین حال به پیشرفت هنر و علم نیز در درگاه یاری رسانیده است.

این توصیف‌ها تا اندازه‌ای، دست کم برای خسرو دوم صادق است. واقعاً در دوران لشکرکشی بزرگی ایران به باختر، چنان می‌نمود که گویا بیزانس پس از شکست‌های پی‌درپی و از دست دادن بخش پهناوری از سرزمین‌های خود، دیگر قدرت نخواهد کرد و ایرانیان در کرانه‌های دریای مدیترانه پای خود را محکم خواهند کرد. در پی سپاهیان، مامورین خسرو می‌آمدند، کاخها و دیرها و معابد را تاراج می‌کردند. زر و اشیای گرانبهای سرزمین‌های اشغال شده چون سیل به پایتخت ساسانیان روان بود. روشن است که خسرو پرویز چند گنج داشته که هر يك را نامی بوده است. درباره ثروت او افسانه‌ها ساخته شد و رقم درآمد خزانه، در منابع باقی است. بخشی از خراج مردم نیز به خزانه می‌ریخت. فراوانی گنجهای شاهی، زندگی پرتجملی در درگاه فراهم کرده بود و تصویری از رفاه و شادمانی همگانی پدید آورده بود.

اما ثروت بیشمار خزانه، بازتاب وضع اقتصادی دولت نبود. بخش اعظم کشاورزان برای کارهای کمکی در ارتش بسیج شده بودند. از این رو سیل مالیات به خزانه کاهش یافته بود. تأمندی این کاهش درآمد از حساب غنایم جنگی جبران می‌شد؛ هزینه نگاهداری ارتش بزرگ نیز به مردم سرزمینهای تسخیر شده تحمیل شده بود. هنگامی که سپاهیان

خسرو پرویز باشکست رو برو شدند، تزلزل دولت ساسانیان خودنمایی کرد. کشاورزان و پیشه‌وران که تولید کنندگان اصلی بودند، همهٔ سنگینی بارهزینهٔ جنگ را بردوش داشتند. دولت خسرو پرویز نه تنها خواستار پرداخت منظم مالیات بود، بلکه فرمان داده بود که مالیات عقب ماندهٔ بیست - سی ساله نیز گردآوری شود.^۱ جمع‌آوری مالیات با ضبط اموال همراه بود.^۲ ستم چنان تحمل‌ناپذیر شده بود که کشاورزان غالباً از کشور فرار می‌کردند.^۳ هزاران تن از دهقانان و کشاورزان، هنگامی که عملیات نظامی به داخل ایران کشانیده شد، بی خانمان شده بودند.

در لحظهٔ خلع خسرو پرویز و بر تخت نشستن شیرویه، اقتصاد کشور وضعی فلاکت بار داشت و اصلاح آن نیز ناممکن بود. بدبختی ناشی از جنگ، بامصیبت طبیعی تشدید گردید. در سال ششم هجری (۶۲۷/۶۲۸ میلادی) رودخانه‌های دجله و فرات طغیان کردند و جریان بزرگ آب، بندها را درهم شکست و به جلگه‌ها سرازیر شد و خانه‌ها و کشتزارها زیر آب رفت.

خسرو شخصاً به محل واقعه رفت و برای دو باره سازی بندها مبالغ کلانی صرف کرد؛ ولی چون نتوانستند جلوی آب را بگیرند، فرمان داد معماران را بکشند.^۴

۱- بلعمی، جلد ۱، ص ۱۱۶۲، ۱۱۷۳.

۲- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۴۷، سطر ۵-۸؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber., S.364

شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۹۱۱.

۳- شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۸۹۴.

4. Liber expuqnationis regionum, auctore imamo Ahmed ibn Jahja ibn Djabir al-Beladsari, quem e codice Leide-

لرزان شدن پایه‌های تخت که پیامد شکست‌های نظامی و وضع فلاکت بار اقتصادی ایران بود، نه تنها برای بزرگان درگاه، بلکه برای محمد (ص) و پیروانش که دشمنان زورمند ایران ساسانی بودند، نمایان گشت. در بحرانی‌ترین لحظه‌ها برای خسرو پرویز نامه‌ای از طرف پیامبر اسلام رسید که در آن خسرو به اسلام دعوت شده بود. آورنده این نامه، عبدالله ابن خوذف السهمی بود.^۱ شاهنشاه نامه را از هم درید و به بادان، جانشین خود در یمن فرمان داد که بنده‌اش را نزد او بیاورد. اما خودش به زودی خلع و کشته شد. خسرو دوم، در صف فرمانروایان ساسانی، آخرین شهریار بزرگ بود. با مرگ او تخت و تاج در دست دارو دسته اشراف که بایکدیگر رقیب بودند، بازیچه‌ای گردید. طی چهار سال بعد از مرگ او، ده‌هاتن از افراد خاندان شاهی بر تخت نشستند و گروه‌های درباری که دشمن یکدیگر بودند، آنها را نصب و خلع می‌کردند.

* * *

→
nsi et codice musei Britannici edidit M. J. De Goeje.
Lugd. Bat., 1868, p. 292

(در صفحات بعد - بلاذری)

۱- بلاذری (ص ۲۹۶). در باره پیام محمد (ص) به خسرو پرویز، در سایر منابع- طبری، بلمی، نه‌ایه، فارسنامه (ص ۱۰۶، سطر ۱۲-۱۷)- در جزاینها نیز اطلاعاتی هست؛ در برخی از آنها روایات این نامه است. (بررسی آنها را بنگرید: مقاله ا. ای. کولسینکوف، دو تحریرنامه محمد (ص) به پادشاه ساسانی خسرو، مجموعه فلسطین، شماره ۱۷، ۱۹۶۷، میلادی، ص ۷۴-۸۲)

فصل چهارم - دوران جنگ خانگی

(۶۲۸-۶۳۲ میلادی)

۱- قباد دوم شیرویه

(کواد شیرویه)

قباد فرمانروایی خود را با سخنرانی معمول در مراسم بر تخت نشستن، بخش کردن هدایا و برداشتن اندکی از بار مالیات از دوش مردم، آغاز کرد^۱. سپس مستمری سالانه سپاه را پرداخت^۲. او همه دشمنان خسرو پرویز را از زندان آزاد کرد. شیرویه پس از کشتن پدر، هفده (و به روایتی - هژده) برادر خویش را به قتل رسانید^۳. می دانیم که این کار او با «مشورت» وزیرش پیروز و تحریک شمتا پسر یکی از درباریان عیسوی زمان خسرو پرویز به نام یزدین انجام گرفته است. شمتا نیز همچنان پدرش که زمانی مقامی والا در درگاه داشت، مقام خوبی را در بین همراهان قباد شیرویه احراز کرد^۴، بنابر گواهی منابع تازی و پارسی،

۱- براون، نهایی، ص ۲۵۲.

۲- شاهنامه، جلد ۹، ص ۲۹۰۸؛

J. Mohl. Le Livre des Rois, t. VII, p. 287

۳- نام آنها در اثر حمزه اصفهانی (متن - ص ۶۱، ترجمه - ص ۴۵) و نهایی (ص ۲۵۴) آمده است. در شاهنامه، برای برائت شیرویه، گناه متوجه بد کارانی می شود که پس از مرگ خسرو گویا به زندان ریخته و پسران او را کشته اند.

۴- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از موافی ناشناخته: متن - ص ۲۹-۷-۸، ترجمه

شیرویه برای اداره کشور، از برادرانش بسی لیاقت تر بود؛ همانا از این رو بزرگان با نفوذ او را به شاهی برداشتند و در کشتار دشمنان احتمالی خویش شتاب کردند. در تادیخ نسطودی (اخبار سی‌پرت) گرایشی برای ایده آل ساختن این فرمانروا می‌بینیم که دلیل آن چنان که می‌نماید باید توافقی او (اتحاداو) با نسطوریان باشد. در اینجا گفته می‌شود که شیرویه نکویی‌هایی به رعایا کرد، سه سال آنها را از پرداخت مالیات معاف ساخت؛ او پنهانی از آیین عیسویان پیروی می‌کرد و برگردن خاج داشت.^۱

در روزگار شیرویه تلاش به عمل آمد که با بیزانس پیمان صلح بسته شود. دوسفیر، یکی ایرانی و دیگری ارمنی، با نامه‌ای که در آن خبر بر تخت نشستن شاهنشاه جدید نوشته شده بود، راهی گنزک شدند که هراکلی در آنجا بود. پس از چندی، فرستادگانی دیگر از ایرانیان نزد هراکلی آمدند تا او را به مذاکرات صلح متمایل کنند. از جانب بیزانس شرایطی به میان نهاده شد که براساس آن، پیشنهاد رامی پذیرفتند؛ ایرانیان می‌بایست همه اسیران جنگی روم را آزاد کنند، ایالات بیزانس را که تصرف کرده‌اند ترك کنند و چوب صلیب عیسی را که از اورشلیم برده‌اند، باز گردانند.^۲ پیمان صلح در روزگار جانشین شیرویه بسته شد، اما در سال ۶۲۸ میلادی ظاهراً نیل به آشتی میسر شده بود.

→

ص ۷۲؛ طبری جلد ۲، ص ۱۰۶۰، سطر ۱۶- ص ۱۰۶۱، سطر ۱؛
Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S.
383, Anm.4

سپس شمتا متهم به دسیسه شد و به قتل رسید.

1. Patrologia Orientalis, t. XIII, Paris, 1919, p. 551

2. Fr. Spiegel, op. cit., pp. 526-527.

در دوران شاهنشاهی شیرویه، مردم ایران به بلایی دیگر دچار شدند. در شهرستانهای بین‌النهرین بیماری طاعون شیوع یافت و هزاران تن از اهالی را کشت. در برخی مناطق شماره قربانیان به یک‌سوم و حتی به نیمی از مردم رسید.^۱

در گرما گرم شیوع این بیماری، بسیاری از بزرگان نیز مردند؛ خود شاهنشاه نیز به‌همین سرنوشت دچار شد.

دوران شاهنشاهی شیرویه هشت‌ماه بود. او در ماه فوریه ۶۲۸ میلادی بر تخت نشست و در اکتبر همان سال مرد.

۲- اردشیر پسر شیرویه

پس از مرگ شیرویه، تخت و تاج به پسر خردسالش اردشیر رسید. به روایتی در آن هنگام او هفت ساله و به روایتی دیگر - ۱۷ ساله بود. مه آذر گشنسپ که در روزگار خسرو پرویز خوانسالار دربار بود، به سرپرستی شهریار خرد سال گماشته شد.^۲ نفوذ او در کارهای دولت چنان محسوس بود که تقریباً شهریار نابالغ را یکسره از یاد برده بودند. در روزگار او، شهربراز^۳ که با سپاه خود در مرز ایران و بیزانس استقرار

۱- مسعودی، جلد ۲، ص ۲۳۳؛ فارسنامه، ص ۱۰۸، سطر ۱۲-۱۳.

۲- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۶۱، بلعمی، جلد ۱، ص ۱۱۹۳: خوان سالار.

۳- مأخذ مسیحی او را شهر یون می‌نامند

(Patrologia Orientalis, t. XIII, p. 556)

هم‌نام و هم کار این سردار با آنچه که در منابع تازی و پارسی آمده است، تفاوت دارد.

داشت، شورش کرد. او پس از برخورداری از تأیید و پشتیبانی نظامی امپراتور، با سپاه شش هزار نفری خود راه تیسفون درپیش گرفت. بنا بر نوشته طبری، دستاویز او برای این شورش آن بود که بزرگان هنگام گزینش جانشین تخت و تاج، باوی مشورت نکرده بودند؛ اما علت اصلی شورش آن بود که خودش می‌خواست بر تخت بنشیند.^۱

مه‌آذر گشنسپ پس از آگاهی بر شورش، دروازه‌ها و باروهای پایتخت را محکم کرد، اردشیر و همراهانش در پشت دیوارها پنهان شدند؛ ثروت خزانه شاهی را نیز به همانجا آوردند. سپاهیان شهربراز در کنار شهر استقرار یافته و آن را محاصره کردند. علیه محصورین، ماشین‌های حصارشکن (المنجنیق) به کار رفت؛ اما نتوانستند تیسفون را بایورش بگیرند. پس از چندی، آشوبگران با استفاده از خیانت بزرگان دربار که یکی از آنها رئیس پاسداران شخص اردشیر و دیسگری پسر سپهد نیمروز بود، توانستند شهر را بگیرند. آنها دروازه‌ها را باز کردند و سپاهیان شهربراز وارد شدند. پیروز شدگان مخالفین اصلی خود را گرفتند و کشتند، اموالشان را ضبط و به زنانشان تجاوز کردند.^۲ به فرمان شهربراز، روز بیست و هفتم آوریل سال ۶۳۰ میلادی، اردشیر

۱- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۶۱، سطر ۲۰- ص ۱۰۶۲، سطر ۲. بهانه دیگر و

رسمی آشوب، تمایل به مجازات همدستان قتل خسرو پرویز بوده است

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber..., S. 387, Anm. 1

و اردشیر را متهم کردند که در کشور فحطی ایجاد کرده است.

(Fr. Spiegel, op. cit., p. 529, n. 1)

۲- یاقوبی، جلد ۱، ص ۱۹۷؛ طبری، جلد ۲، ص ۱۰۶۲، سطر ۴-۱۴؛

Th. Nöldeke. Geschichte der perser und Araber..., SS. 387-388; Fr. Spiegel, p. 528.

پسر شیرویه به قتل رسید. مدت شهریاری اردشیر را بیشتر منابع يك سال و شش ماه گفته‌اند.

۳- شهربراز

چهل سال پس از بهرام چوبین، غاصبی دیگر بر تخت شاهنشاهی نشست. شهربراز از خاندان شاهی نبود. او پس از کشتن آخرین پسر بلا فصل فرمانروایان ساسانی، خود را پادشاه اعلام کرد. منابع تازی و پارسی، یا اینکه فرمانروایی شهربراز را اصولاً نمایان نمی‌کنند (چنانچه در مجمل‌التواریخ) و یا او را در منفی‌ترین شکل روایت نشان می‌دهند (طبری، ابن‌البلخی و دیگران)^۱. علیه این غاصب دسیسه‌ای ترتیب یافت که آنرا پوراندهخت، دختر خسرو پرویز رهبری می‌کرد^۲. به دستور پوراندهخت، سه سلحشور از اهالی استخر که در گارد پادشاه خدمت می‌کردند، هنگامی که شهربراز سواره بر اسب از کنار آنها می‌گذشت، او را به زیر کشیدند و کشتند. سپس تن بیجان او را به اسب بستند و بر زمین کشیدند.

«در کشتن او یکی از بزرگان به نام زادان فرخ پسر شهرداران

۱- از جمله در کتاب طبری (جلد ۲ - ص ۱۰۶۲، سطر ۱-۲) گفته می‌شود: هنگامی که شهربراز بر تخت نشست، به اسهالی سخت دچار شد؛ او فرمان داد که تاسی در کنار تخت بگذارند و در همان تالار نیازش را برطرف می‌ساخت.

۲- فارسنامه، ص ۱۰۹، سطر ۹-۱۰.

و دلاوری به نام مهبیار که آموزگار سوارکاران (مؤدب الاساویر) بود و بسیاری دیگر از بزرگان و نمایندگان خاندان‌های مشهور،» (و کثیر من العظماء و اهل البیوتات)، به آنها یاری کردند. آنها همچنین کمک کردند تا آن گروه از بزرگانی که همراه شهربراز بودند و در قتل اردشیر خردسال دست داشتند، به کیفر برسند.^۱

شهربراز چهل روز پادشاهی کرد. او در یک ماه و نیمی که پادشاه بود، بنا بر نوشته مأخذ مسیحی^۲، چوب‌دار عیسی را به هراکلی باز گردانید. به عقیده ت. نلدکه و یوستی، این رویداد در سال ۶۲۹ میلادی، یعنی در روزگار اردشیر سوم بوده است.^۳

۴- پوران‌دخت

پس از مرگ اردشیر سوم، از اسلاف مرد خسرو پرویز کسی زنده نمانده بود. پس از کشته شدن شهربراز، زمانی تخت شاهنشاهی در اثر مبارزه گروه‌ها و دسته‌بندی‌های بزرگان دربار، بی‌صاحب مانده بود. سرانجام، سپاهیان پایتخت، پوران‌دخت دختر خسرو دوم را به شاهی

۱- طبری، جلد ۲، ص ۱۰۶۳، سطر ۱۴-۱۷؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber...SS.

389

۲- تاریخ مبنوس، ص ۱۱۵؛

Patrologia Orientalis, t. XIII' p. 556

۳- ا. کریمسکی، پیشین، ص ۱۳۳.

برگزیدند.^۱ پوراندهخت به سفرخ که یکی از سازمان دهندگان دسیسه برضد غاصب بود، لقب شهربراز بخشید و او را بزرگ فرمادار کرد. منابع می‌نویسند که این ملکه، بزرگوار و دادگر بود و با رعایا رفتاری نیک داشت. ترمیم بندها و پل‌ها، بخشیدن مالیات عقب مانده به مردم، ضرب سکه سیمین و ساختمان آتشکده از کارهای نیکی است که به او نسبت می‌دهند.^۲ طبری و بلعمی متن پیام پوراندهخت را به ملت آورده‌اند که در آن پیام مردم به فرمانبرداری و وفاداری دعوت شده‌اند. پوراندهخت برای عقد نهایی پیمان صلح، فرستادگانی به بیزانس نزد امپراتور گسیل داشت که رهبر آنها اسقف عیشویاب از گدال بود. عیشویاب که عده‌ای از اسقفها و کشیشها همراهی‌اش می‌کردند، به آلپو (حلب) آمد و نامه و هدایای ملکه را به امپراتور داد. مذاکرات، کامیاب شد. هراکلی در جواب نامه به پوراندهخت نوشت که پوراندهخت در هر زمانی می‌تواند به پشتیبانی نظامی او امیدوار باشد.^۳ در روزگار شهریاری پوراندهخت، تازیان به قلمرو دولت ساسانی دست‌اندازی کردند.^۴ دوران شهریاری پوراندهخت یکسال و چهارماه، یعنی تا پاییز سال ۶۳۱ میلادی بود.

طی مدت یکسال و چندماه پس از مرگ پوراندهخت، و تا زمان

۱- بلعمی، جلد ۱، ص ۱۱۹۸.

۲- طبری، جلد ۲ ص ۱۰۶۴، سطر ۴-۶؛

Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber...*, S. 391.

Anm.3

بلعمی، جلد ۱، ص ۱۲۰۰؛ فارسنامه، ص ۱۱۰، بنا بر نوشته فارسنامه، پوراندهخت رعایا را از پرداخت مالیات برای مدت یکسال آزاد کرد.

3. *Patrologia Orientalis*, t. XIII, pp. 557, 559.

۴- *مجملة التوارىخ*. IA, sér. III, t. XIV, pp. 131, 149

بر تخت نشستن یزدگرد سوم، چندتن دیگر از افراد دودمان ساسانی که مابر آنها تقریباً هیچ گونه آگاهی نداریم، بر تخت شاهنشاهی نشستند. پیروز گشنسپده از خویشاوندان دور خسرو پرویز، کمتر از يك ماه پادشاهی کرد.

این سخنان را به آذر میدخت دختر خسرو پرویز نسبت می دهند که گفته بود: باید طبق نمونه پدر پادشاهی کرد و هر کس را که مخالف آن باشد کیفر داد. آذر میدخت شش ماه فرمانروایی کرد. در دربار آذر-میدخت، فرخ هرمزد سپهبد خراسان نیز بود. ظاهراً او را به اتهام دسیسه دستگیر کردند و کشتند^۱. پس او رستم به قصاص خون پدر برخاست؛ او با سپاه به پایتخت آمد، کاخ شاهی را گرفت و فرمان داد آذر میدخت را بکشند.

خسرو پسر مهر گشنسپ که از اعقاب اردشیر پاپکان بود و در اهواز می زیست، فقط چندروز پادشاه بود و سپس او را کشتند. فرخ زاد خسرو، آخرین فرمانروای هیچکاره به همین سرنوشت دچار شد. او به دست یزدگرد که در روزگار او ایران ساسانی قربانی استیلاگری تازیان گردید، کشته شد (زمان بر تخت نشستن یزدگرد سوم در پایان سال ۶۳۲ یا آغاز سال ۶۳۳ میلادی است).

سالهای متمادی جنگ خسته کننده و ناکام با بیزانس، مصیبت های طبیعی (طاعون، قحطی، ویران شدن شبکه آبیاری)، ضعف بی اندازه دولت مرکزی شاهنشاهی، که در کودتاها پیای درباری نمودار گردید

۱- داستان روابط آذر میدخت و سپهبدش که در بعضی منابع آمده است، هر چند که سرگرم کننده است، تاریخی نیست.

و گسترش روزافزون ناخرسندی مردم^۱، راه ایران را به روی استیلاگران بیگانه باز کرد. شهربراز، سپهسالار پر آوازه، با خزرها به جنگی سخت امایی فایده پرداخته بود. جانشین او پوراندهخت، ناچار شد نخستین یورش سازمان یافته تازیان را تحمل کند و این همان تازیانی بودند که پس از چندی سرنوشت دولت ساسانی را به انتها رسانیدند.

۱- بخشیدن مالیات که برخی از فرمانروایان (شیرویه، پوراندهخت) اعلام کرده بودند، در اثرباقی نماندن خود این فرمانروایان، اعلامیه‌ای بیش نبود؛ حتی اگر این تدبیر درجایی نیز عملی شده باشد، در روزگار بدبختی عموم ملت، چندان تغییری در وضع دهقانان نداده است.

فصل پنجم - شهرستانهای ایران ساسانی

در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی

مسایل تقسیمات کشوری و مرزهای دولتی

در میانه سده ششم میلادی، همگام با تحولات بزرگ اقتصادی خسرو انوشیروان، اصلاحاتی نیز در اداره امور نظامی و اداری دولت صورت گرفت. تجلی ظاهری این اصلاحات در آن بود که به جای يك ایران سپهبد که سر فرمانده همه نیروهای جنگی دولت بود، چهار سپهبد گماشته شد که هر يك فرماندهی ارتش را در يك چهارم قلمرو کشور که زیر نظر آنها بود، به عهده داشتند. محتوای درونی اصلاحات را روند گسترش فتودالیزم معین می کرد که پی آمد آن تقسیم خاک کشور به واحدهای خرد و کلان اداری بود که فرمانروایی عالی شاه شاهان را قبول داشتند؛ اما از لحاظ اقتصادی، از سیاسی نیمه مستقل پیروی می کردند. در حقیقت سپهبد نه تنها فرمانده نظامی، بلکه همچنین، فرمانروای کشور در منطقه ای بود که به او سپرده بودند؛ زیرا وظایف او تنها به سرکوبی دشمنان داخلی و درهم شکستن دشمنان خارجی محدود نمی شد، بلکه حق گردآوری مالیات از مردم منطقه زیر فرمانروایی خویش را نیز داشت.

طبق تدابیری که اتخاذ گردید، سرتاسر ایران در روزگار خسرو اول (۵۳۱-۵۷۸ میلادی)، به چهار کسک (سمت - کناره) بخش شده بود: خراسان، خورباران، نیمروز، و آذربایگان. برای اداره کسک ها،

خراسان سپهبد (اسپهبد خراسان) خورباران سپهبد (اسپهبد المغرب)، نیمروز سپهبد (اسپهبد فارس) و آذربایگان سپهبد (اسپهبد آذربایجان) گمارده شدند.^۱ استانها و شهرستانهای هر کستک، زیر فرمان سپهبد کستک بود.

برای ترتیب دادن نقشه کشوری دولت ساسانیان در مرز میان سده های ششم و هفتم میلادی و مشخص ساختن مرزهای دولت و تغییرات آنها در آستانه یورش تازیان، از منابع زیر بهره جسته ایم:

۱- جغرافیای ارمنی آشخاراتسویتس که ظاهراً در سده هفتم میلادی نگارش یافته و در میانه سده هشتم میلادی، ملحقاتی به آن افزوده شده است. نامهای شهرستانها و استانهای ایران را (مؤلف میان آنها تفاوتی نمی گذارد) از ترجمه های ک. ب. پاتکانیان و ی. مارکوارت گرفته ایم.^۲ یکسان بودن بیشتر نامها در جغرافیای ارمنی و نامهای مناطق کلیسایی سریانی خاوری، مارکوارت را بر آن داشت که نتیجه گیری کند جغرافی نویسنده های میانه نه تنها از تألیفاتی که برای او مشخص بوده، بلکه از آمار اسقف های نسطوری نیز بهره گرفته است.^۳

۲- رساله جغرافیایی پهلوی شهرهای ایران (شهرستانی های ایران). چنان که از نام رساله (و نیز از متن) بر می آید، در این رساله

۱- اسامی که درون پرانتز () قرار گرفته اند، رسم الخط و تلفظی است که در آثار مولفان تازی زبان آمده است.

۲- در پرتو لطف ک. ن. یوزباشیان، نگارنده توانست نامهای سرزمین های خورباران و آذربایگان را با رسم الخط ارمنی در اثر س. ت. یرمیان به نام ارمنستان بنا بر نوشته آشخاراتسویتس در جغرافیای ارمنی سده هفتم میلادی، (ایروان، ۱۹۶۳ میلادی)، مقابله کند.

3. J. Marquart Éranšahr..., S.5.



سخن درباره شهرهاست نه درباره شهرستانها. مؤلف این اثر يك زرتشتی است و این وظیفه را در برابر خود نهاده است که کارهای سازندگی پادشاهان تاریخی و اساطیری ایران را ابدی کند. او تنها به قلمرو ایران ساسانی اکتفا نمی کند؛ بلکه فهرست مناطقی را نیز که در خاور و شمال آن بوده اند، می آورد. دلیل این کار ظاهراً آن است که برای مؤلف مفهوم ایران شامل همه جهان ایرانی زبان بوده است و چنان که می دانیم، اعمال بسیاری از قهرمانان حماسه ای ایران با سرزمین هایی ارتباط دارد که در آسیای میانه و افغانستان امروز قرار گرفته است. نخستین نگارش رساله احتمالاً مربوط به پایان سده ششم است.

۳- تادیک یعقوبی. در این کتاب، مؤلف سده نهم میلادی از سرزمین هایی نام می برد که ایرانیان در آن جا فرمانروا بوده اند. همه آنها در چهار گروه بزرگ هستند: ولایات خراسان، ولایات جبال، ولایات فارس و عراق. بیشتر نامهای ایرانی در فهرست او معرب است. در این مأخذ تقسیم ایران به چهار کسک و منطقه (ولایات و شهرها) آمده است. اما طبق معمول، اندازه و مرزهای کسک ها همواره دقیق نیست.

۴- نامهای مناطق کلیسای خاوری سربانی که از تصویب نامه های مراکز نسطوری سده های پنجم تا هفتم میلادی گرفته شده است. در زیر متن هر تصویب نامه، معمولاً نام اسقف ها و کشیش ها (با ذکر منطقه کلیسای آنها) آمده و این سند رسمی مهر خورده است. ای. گویدی، بر اساس این منابع در پایان سده گذشته فهرست مناطق کلیساهای نسطوری را ترتیب داده بود. ژ. ب. شابو، متن کامل تصویب-

نامه‌ها را با ترجمهٔ فرانسه و حواشی، چاپ کرده است.^۱ باید تذکر بدهیم که نامهای کلیسایی، به ندرت با نامهای رسمی تقسیمات اداری ایران همسانی دارد؛ اما غالباً منطقهٔ کلیسایی با اندازهٔ شهرستان ساسانی و منطقهٔ هرکشیش با استان برابر است.

۵- سنگ نبشتهٔ شاپور دوم در نقش رستم. در این سنگ نبشته فهرست شهرستانها (شهرها)یی که در قلمرو شاهنشاه بوده‌اند، آمده است.

اطلاعات مربوط به تقسیمات اداری که در منابع آمده است با نوشته‌های اخبار اسلامی مقابله و با مطالب سکه‌شناسی ساسانی منجیده شده است.

۱- خراسان (کستک خراسان)

یعقوبی چهارده شهرستان را در این کستک می‌آورد: نیشابور، هرات، مرو، مرو رود، پاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، باورد،

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe und Bischofssitze im V, VI und VII. Jahrhundert. ZDMG, Bd. 43, Leipzig, 1889, SS. 388-414; J. B. Chabot. Synodicon Orientale ou recueil de synodes nestoriens, Publié, traduit et annoté. Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale et autres bibliothèques, t. 34. Paris, 1902.

غرجستان، طوس، سرخس و گرگان. جغرافی‌نویس ارمنی مرزهای خراسان را از خاور و باختر گسترده‌تر کرده است. او شهرستانهایی را که از لحاظ اداری در کستک شمال بوده‌اند، جزء خراسان نوشته و بامیان را نیز از خاور به ایران منسوب کرده است. دقیق‌تر از این تقسیم‌بندی و در پرتو شامل کردن چند نقطه که تنها پس از استیلای تازیان بر آسیای میانه نام آنها مشخص شده (مانند گچک و آسان) و به این کستک افزوده شده‌اند، شماره شهرستانها به بیست و شش رسیده است که ترتیب آنها چنین است: اهمدان، قومس (کومش)، گرگان، ابرشهر، مرو، مرو رود، هرات، کاتشان، نسای میانک، بژین، طالقان، گوزگان، اندرآب، ویست، خروم، زمب، پیروز نخچیر، دزین آوازک، ورچن، گچک، آسان، بلخ بامیک، درمات، چارمنکن، شیر بامیکان، و دز روین.^۱

مرزهای شرقی خراسان را در روزگار ساسانیان لشکرکشی‌های شاهنشاهان ایران و واکنش دشمنان یعنی هپتالیان و سپس ترکان، معین می‌کرد. وابسته به پی‌آمد جنگ، مرزهای شاهنشاهی یا به خاور و شمال خاوری می‌رفت و از آمودریا می‌گذشت و یا به باختر نزدیک‌تر می‌شد. در سده ششم میلادی، مرو نقطه اتکا برای درهم شکستن تهاجم کوچ نشینان از آنسوی آمودریا بود. مرو مقر سپهد خراسان و و ضرابخانه بزرگی در آنجا بود که درهم و سکه مسین آخرین شهریاران ساسانی در آنجا ضرب می‌شد. نام مرو از سال ۴۳۰ میلادی

1. J. Marquart Eranšahr..., SS. 16. 17.

در فهرست کلیساهای خاوری سریانی دیده می‌شود.^۱ بنا بر نوشته اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته، مرکز مرو دارای دو بارو و شهری شکوفان بوده است.^۲ گذشته از دژ اصلی که طبق روایات در دوران باستان ساخته شده، دژهای بیشمار دیگری نیز از آنجا دفاع می‌کردند.^۳

لشکرکشی بزرگ ایران به سوی خاور در عهد خسرو اول انوشیروان به تصرف تخارستان (باختر) و به اطاعت درآوردن شاهزادگان هپتالی انجامید. پاره‌ای از منابع تازی زبان (طبری - دینوری) می‌نویسند که خسرو اول بست، زابلستان و آراخوزیا را نیز به اطاعت درآورد. اما ما بر سکه‌های ساسانی که ذکر این نواحی در آنها آمده باشد، آگاهی نداریم. بلخ در بیشتر دوران فرمانروایی هرمزد چهارم (۵۷۸ - ۵۹۰ میلادی) زیرفرمان ساسانیان بود و سکه‌های شاهنشاه که در بلخ ضرب شده است، بر این گفته گواهی می‌دهد.^۴ در سال ۵۸۸ میلادی سپاه شاوله (شابه) خاقان ترک در اتحاد با هپتالیان به مرزهای شرقی خراسان حمله کردند و تا هرات و بادغیس رسیدند. در اثر لشکرکشی موفقیت‌آمیز بهرام چوبین، ولایانی که موقتاً از دست رفته بود، دوباره به ایران بازگشت. گذشته از این، سردار ایرانی از

1. R. Göbl. Aufbau der Münzprägung (F. Altheim u. R. Stiehl. Ein Asiatischer Staat), SS. 84,91, Tab. 10, 12; I. Guidi Ostsyrische Bischöfe. ., S. 412.

۲- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۳۴.

۳- حدودالعالم، ص ۱۰۵.

4. R. Göbl, op. cit., pp. 83,86, tab. 10

و. م. ماسن، و. آ. رومودین، تاریخ افغانستان، جلد ۱. مسکو، ۱۹۶۴ میلادی، ص ۲۰۸.

آمودریا نیز گذشت و دژ پایکند (آوازه) را که در واحه بخارا بود، گرفت. ولی پس از مدتی، بهرام چوبین سرزمین خاقان را ترك گفت و دژ آنان را به آنها وا گذاشت؛ اما تصرف این دژ برای واقعه نگاران در گاه دلیلی بود که آن ولایت را از مستملکات ساسانیان بشمارند. فهرست شهرستانهای ایرانی خراسان که در اثر یعقوبی آمده است، مرزها را پس از پیروزی بهرام چوبین بر ترکان نشان می دهد.

در روزگار خسرو دوم پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) مرزهای شاهنشاهی در خاور، در اثر یورش پیاپی ترکان همسایه و شورش حکام محلی، بارها تغییر کرد. لشکرکشی سمبات باگراتونی در حدود سال ۶۱۷ میلادی، با پیروزی ایرانیان به پایان رسید. اما نتیجه آن ناچیز بود و سپاهیان ساسانی به بلخ رسیدند و در سر راه، سپاهیان سمبات باگراتونی هرات، بادغیس، طالقان، و تخارستان را غارت کردند. برغم پیروزی، آنها پس از چندی ناچار به بازگشت و در شهرستانهای مرو و مرورود مستقر شدند و بدینسان مرز تازه دولت ساسانی تعیین شد که از طالقان می گذشت. اما در سال ۶۲۰ میلادی نیز، در بلخ سکه های خسرو دوم پرویز ضرب شده است.^۱ ظاهراً چنین وضعی تا پایان فرمانروایی خسرو دوم بر جای بوده است. سیو آن زیان، که در سال ۶۳۰ از خراسان و تخارستان بازدید کرده بود می نویسد که طالقان هم مرز باختری ایران است.^۲ در سالهای بیستم سده هفتم میلادی، تخارستان

1. B. Granberg. Förteckning över Kufiska Myntfynd ; Finland. Helsinki, 1966, No. 10, p. 233.
2. S. Beal. Buddhist Recerds of the Western World, vol. I. London, 1884, p. 48

از مستملکات تن‌بیغو خاقان ترك گردید. ۱ پس از شکست خوردن هپتا- لیان از ترکان و تحکیم مرزهای خاوری ایران، شهرستان هرات تا اندازه‌ای در قبال دولت ساسانیان استقلال داشت، (سکه‌های آخرین شهریاران ساسانی که در هرات ضرب شده است، بسیار کمیاب است). هرات را افراد خاندانی اداره می‌کردند که اصل آنها از هپتالیان و از قبیله کادیشی بودند. فرمانروای هرات لقب دادزان (بارزان) داشت. همین لقب به فرمانروای بادغیس نیز داده شده است. ۲ از سال ۴۳۰ میلادی، هرات (هارو) مقر کشیش سریانی بوده است. در منابع عیسوی به هرات همچون جای اقامت کشیش در سالهای ۴۸۵، ۴۹۹ و ۵۸۸ میلادی اشاره شده است. کشیشان يك کرسی نیز در بادغیس و کاتشان داشته‌اند. ۲

مرز طبیعی سرزمین خراسان در شمال که خراسان را از مستملکات خاقان جدا می‌کرد، وه‌روت (اکسوس، آمودریا) بود که در آن روز گاربه دریای خزر می‌ریخت ۳ و در جنگ ایران علیه کوچ‌نشینان،

۱- و.م. ماسن، و. آ. رومودین، پیشین، جلد ۱، ص ۲۱۸؛ مقابله شود با: ل. ن. گومیلف، ترکان باستان، مسکو ۱۹۶۸ میلادی، ص ۱۵۸.

۲- سمید نفیسی، علل اقراض تمدن ساسانی، پیام‌نویس، سال اول، شماره ۲، ص ۶.

3. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., S. 410; J. Marquart. Éranšahr., S. 78

۴- پیرامون مسأله مجرای کهن آمودریا مباحثات گسترده‌ای شده است. گروهی از پژوهشگران چنین می‌شمارند که پیشتر، این رودخانه به دریای مازندران می‌ریخت (این نظر با اطلاعات منابع سده‌های میانه تأیید می‌شود)؛ به عقیده گروهی دیگر، مجرای این رودخانه در بخش سفلی آن، در سده‌های پیش‌تر نیز همانجایی بوده که حالا هست و تغییر آن بسیار جزئی بوده است. اطلاعات مربوط به خط سیر حرکت سپاهیان بهرام چوبین از سرزمین ترکان به دیلم که در اثر دینوری آمده است، به سود نظریه نخست گواهی می‌دهد.

(EI, New Edition, vol. I, pp. 456)

شهرستان گرگان در کرانه دریای خزر، اهمیت بسیار زیادی داشت. گرگان پایگاهی بود که در آنجا وسایل لشکرکشی به شمال و خاور فراهم می آمد. گرگان از شمال با سرزمین داخ‌ها، در منطقه دهستان که فرمانروایی از قبیله ترك چول داشت، هم مرز بود. مرکز حکومت این فرمانروا در یکی از جزایر دریای خزر در فاصله پنج فرسنگی دهستان و بیست و پنج فرسنگی مقر مرزبان گرگان بود.^۱ در تمام مدت فرمانروایی ساسانیان در گرگان، دژهای گوناگون و سایر تاسیسات دفاعی ساخته می شد. می دانیم که در روزگار شاهنشاهی یزدگرد دوم، شالوده دژ شهرستان یزدگرد گذاشته شد و دژ اصلی شهر پیروز، به شاهنشاه پیروز منسوب است. پس از آنکه خسرو انوشیروان قبیله چول را تار و مار کرد، باقی مانده این قبیله را در شهر پیروز جای داد. تاسیسات گوناگون دفاعی را نیز در گرگان با نام خسرو اول مربوط می سازند. بنا بر نوشته طبری و ابن الاثیر این تاسیسات به هم پیوسته، در ساحل آمودریا بود.^۲ در رساله پهلوی شهرهای ایران (شهرستانی‌های ایران شهر) آمده است که در عهد خسرو اول، در کستک خراسان، (بدون اشاره به کدام بخش آن) پنج شهر و دیواری به طول یکصد و هشتاد فرسنگ ساخته شد.^۳ شاید هم در اینجا سخن درباره همان

1. I. Marquart. Éranšahr..., S. 47.

2. G. Widengren. Xosrau Anošurvan, les Hephtalites et les peuples Turc. Orientalia Suecana, vol. I. fasc. 1/2, Uppsala, 1952, p. 93.

سمید نفیسی، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران ۱۳۲۱، ص ۱۵۳.

3. J. Asana. Pahlavi Texts, vol. I. Bombay, 1897, q. 20. J. Markwart, G. Messina. A catalogue of the provincial capitals of Érnšahr. Roma, 1931. p. 13.

تأسیساتی است که مولفان تازی در نظر دارند. طبیعی است که دیواری با این درازا نمی‌توانسته است در روزگار يك پادشاه ساخته شود و ساختمان آن را پیشینیانش آغاز کرده بودند. سمبات با گراتونی مدت هشت سال (۶۰۰ - ۶۰۸ میلادی) مرزبان گرگان بود. نام گرگان از پایان سده پنجم میلادی، در فهرست کلیساهای سریانی مشرق دیده می‌شود.^۱

شهرستان قومس (کومش) از شهرستانهای باختری کستک خراسان بود. در فهرست یعقوبی، نام این شهرستان ذکر نشده است اما مؤلف جغرافیای ارمنی بر آن آگاه بوده است. گذشته از این، در شهرستانی‌های ایران شهر، از کومش همچون دیگر شهرهای خراسان نام رفته است. مرکز شهرستان در روزگار آخرین شهریاران ساسانی، شهر باستانی دامغان بود.^۲

این شهرستان با رشته‌کوه‌هایی در شمال، از گرگان جدا می‌شد و در مرز جنوبی آن دشت کویر بود، بساخر آن به شهرستانهای کستک آذربایگان می‌پیوست و در خاور آن شهرستان ابرشهر (نیشابور) بود. کومش که سطح آن از ابرشهر پایین‌تر بود، پائین شهر نیز نامیده می‌شد. از طریق منابع پهلوی می‌دانیم که کومش جایگاه پارتیان بوده است. این شهرستان از املاک موروئی پارتیهای خاندان مهران بود. در دوران شهریار یزدگرد پسر شاپور، (۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی) مرکز آن به‌دژ نیرومندی علیه تاخت‌وتاز قبایل چول بدل شده بود. این شهرستان

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe..., S. 409.

2. P. Schwarz. Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen, VI, S. 814.

غالباً جایگاه سپهبدان خراسان بوده است. برخی از تاریخ نگاران مسلمان و از جمله دینوری و مولف حدودالعالم، کومش را جزء خراسان نمی‌دانند. اما از خبر دینوری معلوم می‌شود که این شهرستان را سپهبد خراسان اداره می‌کرده است. می‌توان چنین پنداشت که کومش از لحاظ جغرافیایی بخشی از خراسان نبوده اما همانند پاره‌ای از شهرستانهای خاوری آن، این شهرستان نیز از لحاظ اداری از کستک خراسان بوده است.

نیشابور مرکز شهرستان ابر شهر، یکی از مهمترین شهرهای خراسان و یکی از مراکز اصلی ضرب سکه بوده است. اما در دوران ساسانیان سکه‌هایی که در نیشابور ضرب شده‌اند، دارای علامتهای AP ، AB ، APR (ابر شهر) هستند، و علامتی دیگر ندارند.^۱ درباره جایگاه استقرار کشیش در ابر شهر، از سال ۴۳۰ میلادی اطلاعاتی وجود دارد.^۲

درباره برخی از شهرستانها و شهرهای خراسان که تنها جغرافی نویس ارمنی بر آنها آگاهی دارد، می‌توان گفت که آنها واقعاً در دوران ساسانیان بوده‌اند. اما یافتن جای دقیق آنها دشوار است. گمان نمی‌رود بتوان تردید داشت بر این که علامت VRC در سکه‌های خسرو اول، هر مزد چهارم و اردشیر سوم، مربوط به شهرستان ورچن است که در کتاب آشخاراتسویتس آمده است. علامت BC در سکه‌های خسرو اول، هر مزد چهارم و یزدگرد سوم، می‌تواند پیش از همه نمایانگر بژین و یا طبق گمان گوبل، نشانه بنجهیر باشد.^۳ علامت ZM در سکه‌های

1. R. Gobl, op. cit. pp. 83, 85, tab. 10, 11.

2. I. Guidi. Ostsyrische Bischofe... S. 407.

3. R. Gobl, op. cit., p. 83

یزد گردسوم، می تواند نشانه زامب باشد؛ احتمالاً هنینگ این شهرستان رامی دانسته است زیرا آن را در کنار کسوس (آمودریا) آورده است.^۱ علامت TRUKVART که پژوهشگران جای آن را تشخیص نداده اند، باید همان شهرستان (شهر) مرزی طالقان باشد؛ ضمناً باید توجه داشت که سکه های دارای این علامت، دارای تاریخ دهمین و یازدهمین سال شهر یاری هرمزد چهارم، یعنی زمانی است که طالقان با لشکر کشی کامیاب بهرام چوبین به خاور، زیر فرمانروایی ساسانیان آورده بود. شهرستان درمت^۲ را که در اثر جغرافی نویس ارمنی آمده است باید به طور مشروط همان ترمذ دانست. اما شامل کردن ترمذ به قلمرو ایران، تنها پس از استیلای تازیان بر آسیای میانه، امکان پذیر است. دزین آوازك در آشخاراتسویتس دژ (دز) آدازه است که بهرام چوبین از ترکان گرفته بود.

۲- آذربایگان (کستك کاپکوه ، کورالجبال)

یعقوبی پانزده شهرستان را شامل کستك شمال می کند: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبدان، مهرجان (کزك)، شهرآزور، صامغان و آذربایجان. به نوشته

1. W. B. Henning. *Mitteliranisch. Handbuch der Orientalistik*, Bd, IV, Abschn. 1. Leiden-koln, 1958. S.94

۲- شاید محلی است که در افغانستان امروز نام ذرمت دارد.

جغرافیای ارمنی، کستک شمال شامل آذربایگان، ارمنستان، ورژان، ران، بلاساکان، سیساکان، ری، گیلان، شانچان، دیلم، دماوند، طبرستان، رویان و آمل - عموماً چهارده شهرستان بوده است.^۱ درباره اخبار سایر منابع باید گفت که در آنها بی دقتی بسیار به کار رفته و غالباً فهرست کامل شهرستانها نیامده است. دو فهرست بالا نیز کاملاً دور از کمبود نیستند. چنانچه در کتاب یعقوبی به خطا، اسپهان نیز شامل این کستک شده و از شهرستانهای ماورای قفقاز تنها از آذربایگان نام آمده و نامی از ارمنستان، ایبیریا و آلبانی نیست که می تواند به دو دلیل باشد:

(۱) برای بیشتر تاریخ نگاران عرب زبان سده نهم میلادی و سده های پس از آن، مرزهای آذربایجان ساسانی و همسایگان شمال باختری آن بسیار مبهم بوده است؛

(۲) پس از عقد پیمان صلح ایران و بیزانس در ۵۹۱ میلادی، بیشتر خاک ارمنستان و ایبیریای ایران به بیزانس پیوست. از سویی دیگر، برای مواف جغرافیای ارمنی حدود کستک آذربایجان در مرزهای جنوبی آذربایگان و شمال خاوری ری به پایان می رسید. از این رو وی به خطا شهرستانهای ماه، ماسبدان و مهرگان کدک را از خورباران، و همدان را از خراسان می داند.

آلبانی (اران) شمالی ترین شهرستان کرانه خزر، در قلمرو دولت ساسانی بود. به نوشته بلاذری، پایتخت اران شهر پرتو که آن را شاهنشاه قباد (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) ساخته بود^۲، جایگاه مرزبان ایران

۱- در فهرستی که ک. پاتکانف آورده است، (جغرافیای ارمنی سده هفتم میلادی، ص ۵۷-۶۱) شماره آنها ده است.

1. El. New Edition, vol. 1, pp. 1040-1041.

بود. اهمیت این شهرستان برای ایران بیش از همه آن بود که در سر راه حرکت قبایل کوچ‌نشین (خزرها از نیمهٔ دوم سدهٔ ششم میلادی) قرار داشت و مانع از رخنهٔ آنها به شهرستانهای داخل امپراتوری می‌گردید. دربند (باب‌الابواب) دژ استواری در برابر تاخت و تاز کوچیان بود.^۱ این شهر در تنگهٔ باریکی جای داشت که در یکسویش دریا بود و در سوی دیگرش کوهستان، و در روزگار خسرو اول انوشیروان به دژی تبدیل شد که با روی مستحکم آن سد راه قبایل چور (چول) گردیده بود. بنا بر نوشتهٔ تاریخ‌نویسان، در این دژ، دوازده هزار سپاهی برای پاسداری استقرار داشتند.^۲ برای دفاع از مرز، غالباً از خزرهایی که به خدمت شاهنشاه درآمده بودند نیز، استفاده می‌شد؛ در آلبانی و آذربایجان به آنها و رهبران‌شان جای داده بودند و همگی فرمانبردار مرزبانان بودند.^۳ ناکامی ایران در جنگ با بیزانس (۶۰۴ - ۶۳۰ میلادی) به تضعیف نیروی دفاع مرزی انجامید؛ زیرا بخشی از سپاهیان از آنجا به منطقهٔ عملیات رزمی گسیل شده بودند و قبایل مزدور، سپر قابل اطمینانی علیه سپاه کوچ‌نشینان خزر نبودند. در سال ۶۲۶ میلادی، سپاه خاقان که به هواداری هراکلی برخاسته بود، شهر پرتو را تصرف و افراد پادگان دژ را قتل‌عام کرد. به نوشتهٔ زاخاری رتور، در میانهٔ سدهٔ ششم میلادی، در اران پادشاهی حکومت می‌کرد که فرمانبردار ایران بود. در پایان سدهٔ ششم میلادی، استقلال داخلی این سرزمین از بین رفت و شاهک

۱- مولف حدود العالم (ترجمه و . مینورسکی ، ص ۱۴۵) آن را دربند خزران می‌نامد.

۲- در بارهٔ تأسیسات دفاعی شمال دربند ، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۱۴۲- ۱۵۳، اثر دانشمند ایرانی سعید نفیسی را بشگرید.

3. M. Grignaschi, op. cit., pp. 20, 23-27

فرمانبردار جای خود را به مرزبانی از دودمان مهران داد که سرسلسله دودمانی نوین در آلبانی بود.^۱ در آغاز سده هفتم میلادی، مردم این شهرستان گوناگون بودند و تشخیص ملیت اصلی کاری بس دشوار است. اصطخری وابن حوقل می نویسند که در روزگار آنها (سده دهم میلادی) دربرده، یعنی پرتو پیشین، به زبانی سخن می گفتند که آن را ارانیه می نامیدند.^۲

شهرستان بلاساکان (بلاساجان) که مؤلف آشخاراتسویتس آن را باارمنستان و آلبانی دریک ردیف می گذارد، همچون شهرستان (شهر) جدا گانه ای در سنگ نبشته شاپور اول در نقش رستم، برای ما معلوم بوده است؛ طبق این مآخذ، مرزهای آن تا قفقاز و دروازه آلان ها می رسیده است.^۳

ارمنستان منطقه ای بود که در آنجا مصالح دو دولت بزرگ آغاز سده های میانه (بیزانس و ایران) در مبارزه به خاطر راههای بازرگانی و تسلط بر کرانه دریای سیاه، بایکدیگر تلاقی می کرد. جدا بودن شاهزاده نشین های ارمنستان به آن انجامید که این سرزمین گاه به گاه فرمانبردار یکی از دو رقیب شود. طبق پیمان صلح سال ۳۸۷ میلادی میان دو امپراتوری، ارمنستان و نیز گرجستان به مناطق نفوذ ایران و بیزانس تقسیم شدند. در سال ۴۲۸ میلادی، در ارمنستان ایران بساط حکومت

1. J. Marquart. *Érānšahr...*, S. 119.

۲- و. و. بار تولد، آثار، جلد ۳، مسکو ۱۹۶۵ میلادی، ص ۳۳۴؛
El, New Edition, vol, I, Leiden-London, 1960, p. 660.

3. A. Maricq. *Classica et Orientalia*. 5. *Res Gestae divi Saporis* (pl. XXIII-XXIV). *Syria*, t. XXXV, fasc. 3/4. Paris, 1959, pp. 306. 307, 336.

پادشاه محلی برچیده شد و اختیارات او را به مرزبان دادند. جایگاه مرزبان در دوین بود.^۱ با اینکه شاهزاده نشین های ارمنی چهاربار علیه فرمانبرداری از بیگانه شورش کردند، وضع تا پایان دوران ساسانی تغییر نکرد.

طبق پیمان صلح سال ۵۹۱ میلادی، بخش اعظم ارمنستان ایران تا دریاچه وان و شهر دوین، به بیزانس پیوست.^۲ در ارمنستان سکه های برخی از شاهنشاهان (از جمله قباداول و خسرو اول) ضرب می شد.^۳ ایبریا (ورژن، گرزان، گرجستان) دیرزمانی به منطقه های نفوذ ایران و بیزانس تقسیم شده بود و هر یک از خود پادشاهی داشت. پس از آن در منطقه شرقی، مرزبان ایرانی که جایگاهش در تفلیس بود، حکومت می کرد.^۴ مردم ایبریا بارها پرچم طغیان برافراشتند (بزرگترین آنها در سالهای ۴۸۲ و ۵۷۱ میلادی بود)، اما قیام آنها هر بار شکست خورد. در سال ۵۹۱ میلادی، بخش اعظم ایبریا تا تفلیس به بیزانس داده شد. در سال ۶۲۶ میلادی، سپاه امپراتور هراکلی و متحد او جبو خاقان، در زیر باروی پایتخت گرجستان به یکدیگر رسیدند و شهر را محاصره کردند. سپاه ایران که به یاری محصورین آمده بود، شهر را نجات داد.

1. J. Marquart. *Érānšahr...*, S. 114; EI, New Edition, vol. I, p. 635.

۲- تاریخ سبتوس، ص ۳۵، ۴۹.

۳- تردید براین که علامت ARM در سکه ها نشانه ارمنستان بوده است، (R. Göbl, cit., p. 86)

اساس ندارد؛ زیرا سکه های دیگری که ما بر آن آگاهی داریم نمی توانند نشانه این شهرستان باشد.

۴- به نظر مؤلف جغرافیای ایرانی (حدود العالم، ص ۱۴۴)، این شهرداری دژ مستحکمی با دو بارو بود.

پس از پایان جنگ طولانی ایران و بیزانس، طرفین به مرزهایی باز گشتند که در زمان ماوریکی تعیین شده بود.^۱

آذربایگان (آذربایجان) در سده سوم میلادی، بخشی از دولت ساسانیان گردید. دو پایتخت باستانی این شهرستان گنzk و Ia (در آثار مولفین یونانی) بودند که در دوران اسلام، با شیز و اردبیل، یکی دانسته شده‌اند. بنابراین نوشته بلاذری، اردبیل جایگاه مرزبان بوده‌است. فردوسی و یا قوت، پی‌ریزی شهر را از کارهای شاهنشاه پیروز می‌دانند و قزوینی آنرا از دورانی کهنتر می‌شمارد.^۲ در دوران ساسانیان، گنzk اهمیت مذهبی داشت و آتشکده آذر گشنسپ، یکی از سه آتشکده بزرگ در آنجا بود. می‌دانیم که در سالهای ۴۸۵، ۵۴۴، ۵۵۳، ۵۷۷ و نیز سال ۶۰۵ میلادی، گنzk جایگاه کشیش نسطوری بوده است.^۳

سیونیک (سیساکان، سبساجان) در پایان سده ششم میلادی، شهرستان جداگانه‌ای نبود. در نیمه دوم سده ششم میلادی از ارمنستان جدا شد و به آذربایگان پیوست.

شهرستانهای کرانه‌های جنوبی خزر - گیلان، دیلم و طبرستان - هرچند که همواره در قلمرو دولت ساسانیان نبودند، اما وابستگی زیادی به ساسانیان داشتند. در منابع مختلف تقریباً از جایگاه مرزبان دریکی از این سه شهرستان خبری نیست؛ در سده سوم میلادی، و رهران از دودمان ساسان، پادشاه گیلان بود. آنها همیشه از مخالفین قابل ملاحظه

1. J. Marquart. *Érānšahr...*, S. 115.

۲- جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲ (سیاسی)، تهران، ۱۳۱۱، ص ۱۶۶ (در صفحات بعد - جغرافیا)؛ El, New Edition, vol. I, p. 625

3. I. Guidi *Ostsyrische Bischöfe...*, S. 409. J. Marquart. *Érānšahr...* S. 114.

ساسانیان بودند و شهرهای ری و قزوین در این بخش از امپراتوری نقش استحکامات دفاعی را داشتند.

شهرستانهای کرانه خزر، به رغم خصومت، پیوسته سپاهی اجیر برای ارتش ساسانیان می فرستادند که سپاهیان سلحشوری بودند.

سرزمین کنونی گیلان پیش از استیلای تازیان و در نخستین سده های اسلام دوشهرستان جدا از یکدیگر بود: بخش ساحلی، گیلان و بخش کوهستانی، دیلم نامیده می شد.

در سال ۵۵۳ میلادی گیلان با آمل، حوزه يك کشیش نسطوری بود^۱. دیلم در دوران باستان، گسترش بیشتری به خاور داشت و بخشی از مازندران کنونی نیز از دیلم بود. قبایل دیلم دیرزمانی وضع مستقل خود را نگاه داشتند و تنها در روزگار قباد و یا خسرو انوشیروان زیر فرمان شاهنشاه درآمدند. در لشکرکشی مشهور سال ۵۷۰ میلادی به یمن، هشتصد اسیر از دیلم و شهرستانهای مجاور شرکت داشتند که فرمانده آنها خورزاد پسر نرسه بود که لقب وهریز داشت^۲.

بقایای سپاه آشوبگر بهرام چوبین در دیلم برای خویش پناهگاه یافتند. زیر فرمان درآوردن نهایی دیلم مربوط به دوران بعدی و پس از روزگار ساسانیان است، رویان که مولف جغرافیای ارمنی آن را همچون شهرستانی جداگانه مشخص کرده است، تنها در نخستین سده هجری شهرستانی جداگانه بود و در روزگار ساسانیان جزئی از دیلم به شمار می رفت^۳.

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe..., S. 407

۲- حمزه اصفهانی: متن، ص ۱۲۸-۱۲۹؛

El, New Edition, vol. II, p. 190

3. J. Marquart. Éranšahr..., S. 136

پاتشخور گر (تپورستان، طبرستان، مازندران)^۱، تا پایان سده پنجم میلادی در مناسبات خود با ساسانیان، استقلال خود را نگاهداشته بود. شاهنشاه قباد اول، نخستین کسی بود که این سرزمین را به زیر فرمان درآورد. وی پسر بزرگتر خود کاووس را به جانشینی در پاتشخور گر تعیین کرد. اما این شاهزاده در زیر نفوذ تعلیمات مزدک بود و از وابستگی خود به مزدکیان برای تصاحب تاج و تخت دولت بهره جویی می کرد. پس از اینکه خسرو انوشیروان شاه شاهان گردید، کاووس به اتهام توطئه به قتل رسید. مردم طبرستان پس از چندی به شورش بسطام پیوستند. سمرات با گراتونی شورش این شهرستان را فرو نشانید. پایتخت باستانی طبرستان شهر ساری بوده است.

آمل که جغرافی نویس ارمنی آنرا در برابر طبرستان همچون شهرستانی جداگانه آورده است، ظاهراً در روزگار ساسانیان یکی از بخش های طبرستان و پایتخت آن بوده است. در هر صورت سکه های شاهنشاهان در طبرستان (از قباد اول تا خسرو دوم) دارای علامت AM هستند^۲. علامت TPURSTAN در نخستین سده هجری پدیدار شده است^۳.

شهرستان ری (بت رزیکابه) زادگاه خاندان مهران بود. بهرام

۱- گاهی نام پاتشخور گر به رشته کوههایی داده می شد که از جنوب خاوری دماوند می گذرد (بنگرید):

The Letter of Tansar, transl. by M. Boyce. Roma, 1968, p. 29, n. 7)

2. R. Göbl, op. cit., 83, 96, tab. 9-11

پس از انقراض ساسانیان نیز آمل مهمترین شهر طبرستان بوده است (حدود العالم، ص ۱۳۴)

3. B. Granberg, op. cit. No. 24-27, 109, 110, 1605, p. 233.

چوبین که از همین شهر بود، پیش از لشکر کشی خود به خاور، مرزبانی ری را داشت. یکی از بزرگترین ضرابخانه‌ها که در آنجا به نام بهرام - و نیز بسطام که پس از او علیه خسرو دوم قیام کرده بود - سکه ضرب شد، در مرکز این شهرستان جای داشت. در سده‌های پنجم و ششم میلادی، شهرستان ری یکی از حوزه‌های مذهبی سریانی شرقی بود. گذشته از ری که پایتخت شهرستان بود، چند شهر دیگر نیز در آنجا بود که دماوند (دماوند) در جنوب کوهی با همین نام، از آن شهرها بوده است. دماوند در دوران باستان پیشان نام داشت.^۱ در روزگار خلفا، دماوند یکی از هفده روستاق شهرستان بوده است.

شهرستان قزوین (کشوین) در شمال با دیلم، در خاور با ری، در جنوب با همدان و در باختر با زنگان هم‌مرز بود. قزوین برای ایران دارای اهمیت بزرگ اقتصادی و سوق‌الجیشی بود، زیرا از پایتخت آن که همین نام را داشت راههایی به سوی آذربایگان، همدان، ری و دیلم می‌گذشت. شهر قزوین در یکصد و پنجاه کیلومتری تهران کنونی بود. ساختمان آنرا با نام شاهنشاه شاپور دوم مربوط می‌کنند.^۲ به نوشته دینوری، به فرمان خسرو دوم پرویز در قزوین، پس از سرکوبی شورش بسطام، پادگانی از ده هزار سپاهی برای پیشگیری از رخنه دشمن از دیلم به ایران شهر، استقرار یافت.^۳ در باره انتقال سواران ایرانی به قزوین در سایر منابع نیز مطالبی هست.^۴

1. EI; New Edition, vol, 2, p. 106.

2. P. Schwarz, op. cit., VI, p. 706; EI, vol. II, p. 840.

۳- دینوری، ص ۱۱۰.

4. P. Schwarz, op. cit., VI, q. 707

در جریان استیلای تازیان و پس از تصرف این شهر، قزوین به مرکز انتقال سپاهیان اسلام برای عملیات رزمی علیه شهرستانهای باختری و شمالی ایران بدل شد. در منابع تنها تقسیمات بعدی اداری قزوین که مربوط به دوران حکومت خلفای تازی است، آمده است.

مارکوارت نام شنجان را که در فهرست بزرگ جغرافیای مولف ناشناخته منسوب به موسی خورنی آمده است، از افزودگی های بعدی می داند^۱، زیرا امکان همسان بودن این محل با لارجان، برای اوقانع کننده نبود. با موافقت نسبی با عقیده وی، مشکل بتوان پذیرفت که این يك افزودگی باشد؛ همین نام را به شکل زنجان در فهرست یعقوبی می بینیم.^۲ اگر توجه کنیم که در مآخذ عربی، زنجان پس از قزوین آمده و در مآخذ ارمنی بلافاصله پس از گیلان، تردیدی نمی ماند که این هردو نام یکی است. زنگان (زنجان، شانچان) در سده های میانه در حدود شهرستان کنونی زنجان در ایران قرار داشت. طبق روایات، این شهر را اردشیر پاپکان ساخته و نام آغازین آن شاهین بوده است.^۳ زنجان در زمان خود و در چهارراه ری به باختر، و همدان و دینور به آذربایگان، اهمیت خاصی داشت.^۴ زنجان مرکز منطقه کسوجکی بود که ظاهراً شهرستانی خرد به شمار می رفت. تازیان پس از استیلا بر قزوین، بیدرنگ آنجا را تصرف کردند.^۵

1. J. Marquart . Erānšahr..., S. 125.

۲- یعقوبی، جلد ۱، ص ۲۰۱

۳- جغرافیا، جلد ۲، ص ۲۷۶؛ EI ,vol. IV, p. 1214

4. P. Schwarz, op. cit., VI, p. 729

۵.. همانجا، ص ۷۳۰.

قم که یعقوبی آنرا شهرستانی جداگانه آورده است، در روزگار ساسانیان یکی از بخشهای اسپاهان بود و نخستین بار در سال ۱۸۹ هجری (۸۰۴ - ۸۰۵ میلادی) از آن جدا گردید.^۱ در دوران پیش از اسلام، مرکز بخش دارای برج و بارو بود و بقایای آن هنوز هست. سنت تاریخ‌نگاری پارسی و عربی، بنیاد اهمدان (همدان) را در ژرفای دوران باستان می‌داند. افسانه‌های گوناگونی دربارهٔ ساختمان این شهر هست. در نزدیکی آن آشکده‌ای بود که در سال ۸۹۵ میلادی ویران شد و نیز بناهایی از روزگار بهرام‌گور (۴۲۰ - ۴۳۸) بوده است. همدان در دوران باستان مرکز منطقهٔ پرجمعیتی بوده که درازا و پهنای آن چهارفرسنگ بوده است. در روزگار ساسانیان یکی از ضرابخانه‌های بزرگ در آنجا بوده است. فرمانده سپاه سوار دوازده هزار نفری که با اعراب مسلمان در نزدیکی حیره پیکار کرد، مهران پسر ماهرویه از همدان بود؛ ظاهراً او مرزبان آنجا بوده است.^۲ پس از نبرد نهاوند شهر و شهرستان به‌چنگ مسلمانان افتاد. در روزگار ابن‌هوقل، همدان در منطقه‌ای به مساحت يك فرسنگ مربع و از خود شهر (شهرستان) و رباط تشکیل شده بود.^۳

شهرستان ماه (بت مادایه، الماهین) از گردنهٔ حلوان تا اطراف همدان کشیده شده و شامل بخشهای دینور و نهاوند بود. تقسیم‌آنها به دو واحد جداگانهٔ اداری احتمالاً در روزگار قباداول بوده است. از همان

1. A. K. S. Lambton. An account of the Tārikhi Qumm. BSOAS, vol. XII, pt. 3a.4, 1948, p 587

۲- دینوری، ص ۱۲۰.

3. El, vol. II, pp. 241-232

روزگار است که بر سکه‌های دارای علامت DIN، NIH، DIN، گاهی DINAV دارای علامت MA آخرین بار در سکه‌های خسرو اول دیده شده است.^۱ شهرستان ماه دارای دو مرکز دینی سریانی شرقی بود. در این شهرستان خاندان کارن که جایگاهشان در نهاوند بود، وضع ممتازی داشتند. در نتیجه کوشهای باستان‌شناسان فرانسه مشخص گردیده است که نهاوند شهری است بسیار باستانی^۲ و ساختمان شهر دینور از روزگار سلوکیه است.^۳ در منابع موجود، بر این که شهرستان ماه دارای مرزبانی بوده است، اشاره مستقیمی نیست. به عقیده مارکوارت، در آغاز استیلای تازیان اداره امور ماه با سرداری به نام نخورگان بوده که در نبرد تن به تن با سرکرده تازی به شهادت رسید.^۴ پس از آن دینور ماه کوفه نامیده شد و نهاوند ماه بصره.

در تاریخ نگاری اعراب، به طور سنتی آغاز ساختمان حلوان به روزگار شاهنشاه قباد اول نسبت داده شده است. اما واقعیت چیزی است که آشوری‌ها نیز بر آن آگاه بوده‌اند. این شهر در ابتدای دره زاگرس جای داشت و امروزه سرتاسر نابود شده است.^۵ در روزگار ساسانیان حلوان مرکز شهرستانی به همین نام بود و پنج بخش کوچک (تسوك) داشت: شاد پیروز (قباد)، کوهستان (الجبال)، تمر، اربیل،

1. R. Göbl, op. cit, pp. 83, 90, 91, 94, 95, tab. 9, 10
مشکل بتوان با ا. هر تسفلد و ر. گوپل که علامت DINAV, DIN را با يك چهارم نام غیر معروف ری (دینار) مربوط می‌دانند، موافقت کرد.

2. El, vol. III, p. 911

3. El, New Edition, vol. II, p. 299

4. Marquart. Éranšahr..., S. 19

5. El, Bd. 2, S. 354

خانقین^۱ و در سالهای ۵۵۳، ۵۸۸ و ۶۰۵ میلادی مفر کشیشان بوده است. حلوان همچنین گمرکی بود که فرستادگان خاقان هنگام حرکت از سرزمین ترکان به تیسفون، در آنجا توقف می کردند.^۲

شهر زور يك منطقه کوهستانی بین اربیل و اهمدان بود که اهالی- اش کرد بودند. مرکز این منطقه در روزگار ساسانیان نیم (۱) نام داشت. زیرا در میان راه تیسفون و آتشکده شاهی در گنژک (شیز) جای داشت. امپراتورها کلی در سومین لشکر کشی خود به ایران، به شهر زور رخنه و آنرا تاراج و مردمش را قتل عام کرد.^۳ در سالهای ۵۵۳، ۵۷۷، ۵۸۸ و ۶۰۵ میلادی، شهر زور (سیازور) در فهرست منطقه دینی سریانی شرقی آمده است.

شهرستان نه چندان بزرگ ماسبدان (ماسپتان، ماسبدان، ماه سبوزان) در آخرین دوران اشکانیان، استان علیمائید واقع در مرز ماد و

۱- نوشته منابع درباره این که حلوان از کدام کسک ایران بوده است، بایکدیگر همخوانی ندارد. یعقوبی آنرا از منطقه کوهستان (کورالجبال) می داند، مولف حدود العالم آنرا در میان شهرهای عراق جای می دهد و ابن خردادبه در حدود سواد (عراق). توضیح این اختلاف نظر را در اثر مسعودی (حواشی ۳ در ص ۲۷۶) می یابیم که در آن گفته شده است، پس از زیر آب رفتن بخش بزرگی در بین النهرین، حلوان به منطقه کوهستان پیوست. قدام ابن جعفر نیز همین خبر را می آورد.

2. p. Schwarz, op. cit., VI, p. 677

3. El, Bd. IV, Lief. G. SS. 370-371; p. Schwarz, op. cit., VI, pp. 697-698;

ای. یو. گراچکوفسکی، شهرزور در فرهنگ جغرافیایی یاقوت و در فهرست ابودلف. اخبار اکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، شماره ۵، ۱۹۵۰ میلادی، ص ۹۶.

شوش بود و ماسباتیکا نام داشت.^۱ مرکز این شهرستان سیروان نامیده می شد. ماسبدان در فهرست مراکز دینی سریانی شرقی، در سالهای ۵۵۳ و ۵۷۷ میلادی آمده است.^۲

شهرستان مهرگان کدک (مهر کدک، مهر جان کدک) در جنوب باختری اراک بوده و در فهرست مناطق دینی نسطوری در سالهای ۵۷۷ و ۵۸۸ میلادی آمده است.^۳ ترجمه آن یعنی خانه مهرکها و با نام سریانی بت مهرکابه همانند است. مرکز شهرستان، صیمره بوده است. سیهسالار هر مزان که در جنگ با تازیان پر آوازه شد، از اهالی آنجا بوده است.^۴

ارتباط نزدیک اقتصادی میان این دو شهرستان و خوزستان در آغاز استیلای تازیان، به مارکوارت امکان داد که ماسبدان و مهرگان کدک را از نيمروز بدانند.

۳- نيمروز (کستک نيمروز)

برای تجسم پهناوری کستک جنوبی امپراتوری باید به فهرست

۱- استرابون. جغرافیا در هفده کتاب. انتشارات دانش، ۱۹۶۴ میلادی، ص ۶۱۱، ۴۹۴.

2. J. Guidi, Ostsyrische Bischöfe..., S. 412; J. Marquart. Éranšahr. S. 20.

3. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., S. 412.

در اثر س. ت. یرمیان (ارمنستان طبق «آشخارانویس»، ص ۱۱۴-۱۱۵) این نام تحریف شده و مهران کستک آورده شده است.

4. P. Schwarz, op. cit, IV, p. 470

یعقوبی، شهرستانهای اسپاهان، ساکستان، بحرین و یمن را نیز افزود. اسپاهان از اینرو شامل این کستک نشده بود که تقریباً همهٔ مولفان مسلمان آن را از الجبال دانسته‌اند. این موضوع برای نخستین بار در دوران خلفا پدید آمده است. دربارهٔ یمن و بحرین باید گفت که در اینجا احسانات ناسیونالیستی مانع از آن گردید که یعقوبی عرب این شهرستانها را وابسته به ایران بداند، البته از نوشته‌های مناسبات روشن است که در روزگار آخرین شهریاران ساسانی، بحرین و یمن مرزبان داشتند. در رسالهٔ پهلوی شهرهای ایران، هم یمن و هم اصفهان در قلمرو نیمروز آمده است.

کستک جنوبی ایران دارای شش شهرستان بزرگ بوده است: اسپاهان، کرمان، پارس، ساکستان، اهواز، و یمن. یعقوبی تقسیمات دو شهرستان یعنی پارس و اهواز را آورده است. مولف جغرافیای ارمنی آشخاراتسویتس از نوزده شهرستان نیمروز نام می‌برد؛^۱ اما همهٔ آنها را نمی‌توان از ایران ساسانی دانست. شهرستانهای واقع در فراسوی افغانستان کنونی تنها گاهی از ساسانیان فرمان می‌بردند.^۲ شمارهٔ

۱- پارس، خوژستان، اسپاهان، کورمان، توران، مکوران، اسپت، داشت، ساکستان، زاپلاستان، میسون، هاگار، پانیات - رشیر، دیر، میشماهیك، مازون، هوژرستان، اسپاخل، دیبوخل

(J. Marqurt. *Ērānšahr.*, S. 16)

۲- در سنگ نوشتهٔ پهلوی پرسپولیس که از روزگار شاپور دوم است، در میان همراهان شاپور نام اندرزبد ساکستان و ساتراپ زرنگ آمده است. در سنگ نوشتهٔ دیگر از داور (دات بر) جاوید شاپور و کابل نام برده شده است

R. N. Frye. *The Pesepolis, Middle Persian inscriptions from the time of Shapur II.* *Acta Orientalia*, t.XXX, 83, 93

شهرستانها در جغرافیای ارمنی، بازتاب وضعی است که در جریان لشکر-کشی چندین ساله مسلمانان به خاور، پدید آمده بود.

شرایط سودمند طبیعی به آن انجامید که اسپاهان در دورانی بسیار کهن پرجمعیت باشد و آثار باقی مانده از دوران پیش از آمدن اقوام آریایی، گواه این گفته است. در دوره های گوناگون تاریخی نام شهرستان تغییر می کرد و به تقسیمات گوناگون اداری تعلق داشت. بنا بر روایات، شاهنشاه قباد اول آنرا به دو بخش بدون وابستگی به یکدیگر به نامهای گی و تیمره تقسیم کرد.^۱ که نخستین برابر با استان کنونی اصفهان و دومی ظاهراً باید شهرستان قم باشد. اکنون ما تنها بر سکه های اصفهان با علامت های AS و ASP آگاهی داریم.^۲ در آغاز سده هفتم میلادی اسپاهان در نتیجه تاخت و تاز هپتالیان تاراج و ویران شد و این نکته در تاریخ سبثوس آمده است. در راس سپاهیانی که در برابر لشکر تازی ایستادگی می کرد يك پاتکسپان بود: این پاتکسپان که به افراد خود امید نداشت، برای فرار از دژ محصور تلاش ناکامی کرد. ظاهراً باید این مرد پاتکسپان نیمروز بوده باشد. به روایتی دیگر فرما ندهی سپاه اسپاهان با استاندارد و جانشین مرزبان در منطقه بود. در منابع سریانی مربوط به سالهای ۴۳۰، ۵۵۳ و ۵۷۷ میلادی اسپاهان همچون

→

این اطلاعات حاکی از آن است که در سده چهارم میلادی حکومت شاهنشاهان گسترش وسیعتری در خاور داشته است.
۱- دینوری، ص ۴۸، سطر ۱۸-۱۹.

2. R. Göbl, op. cit., pp. 83, 86, 95

مرکز دینی جداگانه‌ای آمده است.^۱ در اسپاهان عده زیادی یهودی می‌زیستند. بنا بر روایت، این یهودیان در دوران باستان برای نجات از بیداد بخت‌النصر به این مکان کوچ کرده بودند؛ در فهرست پهلوی شهر-های ایران، کوچ کردن یهودیان به کارهای شاهنشاه یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی) که زنش یهودی بود، وابستگی دارد. یهودیان در «گی» کوی بزرگی داشتند که یهودیه نامیده می‌شد. هریک از دوبخش شهر دارای دژ و بارو بود. این وضع پایدار بود تا این که رکن‌الدوله دیلمی هر دو قسمت را در داخل یک حصار کرد که درازای دیوار آن شانزده کیلومتر بود.^۲

کرمان (در دوران باستان - یوتیه، کرمانیه) پیش از استیلای اردشیر پاپکان در دست بلاش (ولاش) فرمانروای اشکانی بود. هنگامی که وی مغلوب گردید، اردشیر پسر خود را که جانشینش بود، در کرمان گذاشت و او لقب کرمانشاه گرفت.^۳ کرمان دیرزمانی ولیعهدنشین بود؛ بهرام چهارم (۳۸۸ - ۳۹۹ میلادی) شاه‌شاهان نیز در روزگار ولیعهدی لقب کرمانشاه داشت. شهر گواشیر (بردسیر) مرکز شهرستان بود. موقعیت مناسب این مرکز که در راه فارس به ساکستان، خراسان و هندوستان بود، برای آن اهمیت بسیار پدید آورده بود؛ از این شهر راه کاروانی پراهمیتی از بنادر خلیج فارس به سوی مناطق شمال باختری

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., S. 407; J. Marquart. Éranšahr. S. 30.

۲- جفرانیا، جلد ۲؛ ص ۴۱۳؛ و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۱۴-۱۱۵.

3. J. Marquart, Éranšahr., S. 30

کشور می‌رفت. در روزگار آخرین شهریاران ساسانی که کرمان دارای مرزبان بود و مرکز آن به شیرجان (سیرجان) واقع در باختر کرمان در مرز فارس منتقل شده بود، گواشیر يك اردو گاه جنگی گردید؛ تنهادر سدهٔ دهم میلادی و در روزگار آل بویه دو باره مرکز شهرستان شد.^۱ جغرافی نویسان عرب زبان بر تقسیم کرمان به چند منطقه، آگاهی دارند^۲ در بارهٔ دو منطقهٔ مستقل اداری در دوران ساسانی، ظاهراً می‌توان نام کرمان و شیرجان را برد. سکه‌های دارای علامت KR، SI، غالباً دارای تاریخ یکسانی هستند. گویا در کرمان دو مرکز ضرب سکه بوده که بر اساس آن می‌توان وجود دو واحد اداری را که حقوق برابر داشته‌اند، حدس زد. سران قبایل کوهستانی باریچان که طبری آنها را البارز می‌نامد، پا بیای جانشینان شاه دارای قدرتی بزرگ بودند.^۳

پارس (فارس) مهمترین شهرستان نیمروز بود؛ بنابراین نوشته یعقوبی فرمانروای کستک جنوب، دارای لقب سپهبد پارس بوده است و به عقیدهٔ او این شهرستان به چند منطقه تقسیم شده بود. مورخ عرب از ده منطقه نام برده است: اصطخر (ستخر)، شیراز، اره‌جان (اره‌گان) نوبنده‌جان (نوبندگان)، جور (گور)، کازرون، فسا (پسا)، داراب جرد (داراب گرد)، اردشیر خره و سابور (شاپور)^۴. اما پژوهشگران دلیلی برای قبول آنچه که یعقوبی آورده است، ندیده‌اند؛ زیرا از ده منطقه‌ای که او نام برده است، نیمی از آن جزء مناطق شهرستان نبوده، بلکه یا مراکز اداری

۱- و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۹۵؛

El, vol. II, pp. 1029, 1031

2. p. Schwarz, op. cit., III, p. 219.

۳- طبری، جلد ۲، ص ۸۹۴، سطر ۱۳.

۴- یعقوبی، جلد ۱، ص ۲۰۱.

(مانند گور که مرکز منطقه اردشیر خرّه بود) و یا شهرهای کم آوازه و روستا بوده اند که در دوران اسلام شکوفان شده اند (مانند کازرون، شیراز، نوبندگان). مارکوارت و مسعود کیهان برپایه آثار جغرافی نویسان سده های میانه، به ترتیب از شش و پنج منطقه نام می برند: استخر، شاپور، اردشیر خرّه، داراب گرد، اره گان و پسا (در مورد دوم به جای دو نام آخر، قباد خرّه آمده است)^۱.

اما مارکوارت، این تقسیم را مربوط به دوران خلفا می داند و کیهان مربوط به دوران ساسانیان و. و. بارتولد و گ. ل. استرنج محتمل می دانند این شهرستان، هم در روزگار ساسانیان و هم در عهد تازیان دارای پنج منطقه بوده باشد؛ یعنی همان تعداد مناطقی که در چاپ تازه دایرة المعارف اسلام آمده است^۲. منابع فارسی میانه (ماتکدان و سکه ها) تنها خبر از چهار منطقه (نیسنگ) در پارس می دهند: اردشیر خرّه، به شاپور، ستخر و داراب گرد و نامی از اره گان نمی آورند^۳، هر چند که در آثار مولفان مسلمان، بنیاد آن به روزگار ساسانیان نسبت داده شده است. این شهر میان پارس و خوزستان و در کنار یکی از شاخه های رود

1. J. Marquart. Éranšahr..., S. 27

جغرافیا، جلد ۲، ص ۲۱۵-۲۱۶

۲- و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۰۳-۱۰۴

G. Le Strange. The Lands of the Eastern Caliphate, p. 248; El, New Edition, vol. II, p. 811

3. J. De Menasce- Les données géographiques dans le Matigan i Hazar Datistan. Indo-Iranica. Wiesbaden, 1964, pp. 149-154; R. Göbl, op. cit., pp. 83-84

تاب، برای تامین امنیت حمل و نقل در دو سوی رودخانه احداث شده بود و در عهد مسلمانان، این شهر اهمیت بزرگ تقاطع راه‌ها را کسب کرد: از راه این شهر ارتباط اقتصادی فارس با بصره، بغداد، واسط برقرار بود و یک راه بازرگانی هم به اسپاهان می‌رفت^۱

درباره مناطق پارس می‌توان تنها همچون شهرستانهایی نه‌چندان بزرگ سخن گفت؛ ولی این شهرستانها دارای ضرابخانه بوده‌اند و در اراضی مناطق پارس شهرها و دژهای بسیاری جای داشت. احتمالاً تراکم جمعیت در آنجا به مراتب بیشتر از خراسان بوده است.

شاید در سده‌های ششم - هفتم میلادی، نام فارس بیشتر مفهومی اقلیمی داشته درحالی‌که هر شهرستان یک واحد مستقل اداری بوده است. بزرگترین شهرستان فارس ستخر و اردشیرخره بوده است. در سده پنجم میلادی در ریو اردشیر، کرسی اسقف جای داشت و اندکی پس از آن در ستخر، اردشیرخره و به‌شاپور کشیشان مراکزی داشتند^۲.

خوزستان (خوژستان، بت‌خوزیه، اهواز، عربستان) همان شوش باستانی است. از لحاظ ترکیب مردم، همه‌یکسره ایرانی زبان نبودند. اقوام آریایی که به آنجا آمده بودند، در کنار مردم بومی خوزی می‌زیستند و بخشی از آنها نیز با هم در آمیخته بودند. در روزگار هخامنشیان، شوش پایتخت واقعی پادشاهان ایران بود؛ ولی پایتخت رسمی در تخت جمشید قرار داشت^۳.

1. p. Schwarz, op. cit., III, p. 113

2. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., SS. 407, 408, 413; J. Marquart. Eranšahr., S. 27

۳- و. و. بارتولد، ایران، بررسی تاریخی؛ تاشکند، ۱۹۲۶ میلادی، ص ۴۹، ۵۰.

از روزگار ساسانیان در آنجا تأسیسات گوناگون مهندسی: بندها و سدها، پل‌ها، و کاخ‌هایی برجای مانده است.^۱ مسلمانان، شهر شوش را ویران کردند؛ اما پس از آن دوباره ساخته شد. شماره و نام مناطق خوزستان در آثار مؤلفین تازی سده‌های میانه بایکدیگر همخوانی ندارد. احتمالاً اطلاعات یعقوبی و ابن خردادبه از منابع کهن‌تر گرفته شده و در آنها از هفت منطقه و بابخش سخن می‌رود.^۲ در منابع ایرانی زبان و نیز سریانی، از مناطق زیر در روزگار ساسانیان سخن می‌رود: شوش (سوس، یران خرّه-شاپور)، هرمزد اردشیر (خوزستان و چر، سو-ق‌الاهواز)، رام هرمزد، به اندیو شاپور (گندی شاپور، جندی شاپور، بت‌لاپت، بل‌آباد)، شوستر (شوستره، تستر)^۳. در پایان دوران ساسانیان، شوستر و لیعهد نشین بود. دستیابی بر این شهر که روی صخره‌ای بنا شده و رودخانه‌ای چون خندق دورش را گرفته بود، دشوار بود و تازیان تنها پس از دو سال محاصره و در نتیجه خیانت توانستند بر آن مسلط شوند.^۴ بت‌لاپت (گندی شاپور)، هرمزد اردشیر، رام هرمزد، شوش و شوستر در سده‌های پنجم تا هفتم میلادی در فهرست کشیشان نسطوری آمده است. کشیش بت‌لاپت، اسقف خوزستان نیز بود. در همین شهر يك مدرسه مهم پزشکی نیز وجود داشت. خرابه‌های جندی شاپور در

۱- جغرافیا، جلد ۲، ص ۴۶۹.

2. P. Schwarz. op. cit, IV, pp. 313-315

3. R. Göbl, op. cit., pp. 83-85, 90, 92, 93; J. De Menasce. Les données géographiques., p. 153; I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., SS. 409, 410, 414.

۴- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مولفی ناشناخته: متن - ص ۳۵-۳۷، ترجمه -

جنوب خاوری شهر کنونی دزفول دیده می شود^۱.

ساکستان (سگستان، سجستان، سیستان) ابتدا به دست اردشیر پاپکان افتاد و نخستین فرمانروای آن اردشیرسکانشاه بود. در عین حال، سیستانی ها غالباً متحد ساسانیان نیز بوده اند. ظاهراً فرمانروایی مطلق ساسانیان جای خود را به فرمانروایی نسبی خاندان های محلی داده است. پس از کشته شدن پیروز در ۴۸۴ میلادی، بخش اعظم زمینهای این شهرستان زیر فرمان هپتالیان درآمد؛ اما طبق نوشته منابح، در نتیجه لشکرکشی موفقیت آمیز خسرو اول انوشیروان^۲، این منطقه مجدداً به زیر فرمان ساسانیان بازگشت. بی شک نقش خسرو اول در تارومار کردن قبایل متحد هپتالی بیشتر از واقعیت نشان داده شده است؛ زیرا در گوشمالی هپتالیان، تعرض ترکان از شمال خاوری دارای اهمیتی قاطع بود.

در باره سیستان باید گفت که این منطقه پهنای دو باره به ایران پیوست. در سالهای یورش تازیان، یزدگرد سوم که از کرمان رانده شده بود، به ساکستان آمد و «شاه» آنجا احترامات لازمه را نسبت به او مراعات کرد؛ اما همین که پادشاه ساسانی بی هنگام درخواست خراج کرد، حکمران ناخرسندی نشان داد و یزدگرد ناچار شد به خراسان برود^۳. ظاهراً جانشینی که در سیستان لقب «شاه» داشته، همان پرویز

۱- جغرافیا، جلد ۲، ص ۴۷۰

2. J. Marquart. Éranšahr..., S. 37.

۳- بلاذری، ص ۳۱۵؛ EI, vol. IV, p. 458

مرزبان ساسانی است که مقر او در زرننگ بوده است.^۱ می‌دانیم که در زرننگ (زرنج) سکه‌های شاهنشاهان پیروز، قباد اول، خسرو اول هرمزد چهارم، خسرو دوم پرویز، قباد دوم شیرویه، اردشیر سوم ویزد-گرد سوم ضرب شده است.^۲ اینها نشان می‌دهند که زرننگ همیشه از آن ساسانیان بوده است و یا اینکه در هر صورت فرمانبرداری از شاهنشاه همواره رعایت می‌شده است.

در سده‌های پنجم و ششم میلادی، ساکستان حوزه کشیشان نسطوری بوده است.

مکران (مکران، ماکوران) نزد یونانیان با نام گندروزیا معروف بوده است. در منابع معمولاً همراه با توران یعنی شهرستانی که در خاور آن بوده و پایتخت آن به نام کوس‌دار در حدود کلانه بوده است، یاد می‌شود. شاهان این ولایات ساحلی فرمانبردار اردشیر اول بودند و ابن‌خردادبه از این شاهان که در میان حکمرانانی بودند که بنیانگذار دودمان ساسانی به آنها لقب «شاه» بخشید، به عنوان پادشاهان مکران و توران یاد می‌کند.^۳

ظاهراً در دوره معینی از تاریخ ساسانیان، مکران به‌ترتیبی جزء شاهزاده نشین هندی سند نیز بوده است؛ زیرا در داستان بهرام پنجم گور آمده است که پادشاه هندوستان، این ولایت را با بخشی از سند

۱- بلاذری، ص ۳۹۵؛ J. Marquart. *Eransahr.*, S. 37 در سده دهم میلادی نیز زرننگ مرکز سیستان بود و دژ مستحکمی داشت. شهر دارای پنج دروازه بود و در گرداگردش بارویی با سیزده دروازه وجود داشت (حدود-العالم، ص ۱۱۰).

2. R. Göbl, *op. cit.*, tab. 8-12

3. Marquart, *Éranšahr.*, S. 31

که در جوار آن بود، به بهرام گور وا گذاشت.^۱

در سده ششم میلادی پس از آنکه خسرو انوشیروان به هپتالیان گوشمالی داد و دولت هپتالی را قلع و قمع کرد و سند را دو باره به زیر فرمان خویش باز گردانید، مکران به طور قطع به ایران پیوست. روشن نیست که مکران در آغاز سده هفتم میلادی، شهرستانی جداگانه بوده و آنرا مرزبان اداره می کرده و یا بخشی از کرمان بوده است. پیش از استیلای تازیان، پنج پور مهمترین شهر مکران بوده است.^۲

اسپت، که جغرافی نویس ارمنی آنرا همچون شهرستانی جداگانه مشخص کرده است، هیچگاه شهرستان نبوده و مؤلفان عرب زبان آنرا یا از کرمان یا از سیستان دانسته اند.^۳ اسپت در راه نرمه سیر (در کرمان) به زرننگ جای داشته و در حومه نصرت آباد فعلی بوده است. وشت نیز همچون اسپت ظاهراً در دوران ساسانیان شهرستانی جداگانه نبوده است. وشت با بخش کنونی وشت در خاور بلوچستان ایران یکسان دانسته می شود. ظاهراً وشت منطقه ای از کرمان بوده است. مارکوارت با استناد کامل به مولف آشخا (اتسویتس)، اسپت و وشت را «دو بخش جداگانه میان کرمان و سگستان»^۴ می داند.

در شمال خاوری ساکستان، زابلستان جای داشت که در سنت حماسی ایران با کارهای قهرمان حماسی ایران یعنی رستم، وابستگی

۱- طبری، جلد ۲، ص ۸۶۸، سطر ۱۰-۱۱؛ فارسنامه، ص ۸۲ سطر ۴-۷؛
El, vol. III, p. 174

۲- و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۰۰.

3. P. Schwarz, op. cit., III, p. 250

4. J. Marquart. Éranšahr., SS. 34, 35

دارد. در باره گذشته تاریخی این سرزمین پیش از استیلای تازیان، آگاهی چندانی نداریم. پس از هلاکت شاهنشاه پیروز در جنگ با هپتالیان، زابلستان به دست هپتالیان افتاد.

یادآوری این نکته که گویا این سرزمین را خسرو انوشیروان دوباره به ایران بازگردانید قابل تردید است. سیوآن تسران، جهانگرد چینی، زابلستان را چون شاهزاده نشینی شرح می‌دهد که حاکم محلی آنرا اداره می‌کرده و از وابستگی این منطقه سخنی نمی‌گوید.^۱

قلمرو شاهنشاهان، جزایر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس از جمله بحرین و نیز سرزمین عمان را فرامی‌گرفت. از کهن‌ترین قبایلی که در بحرین می‌زیستند برقبیله ازد، از گروه قبایل قحطان آگاهی داریم. در میان کسانی که دیرتر به آنجا آمده بودند، بیشترشان از شاخه‌های گروه قبایل تمیم، بکرو تغلیب بوده‌اند.^۲ دره‌گر (حجر) مقر سبخت آخرین مرزبان بحرین جای داشت. شهرهای هگر و پنیات اردشیر (الخط) و جزایر دیر (دیرین) و میش ماهیک (ماش ماهی) که از جزایر بحرین بوده‌اند همچون مراکز کشیشان نسطوری شهرت داشته‌اند.^۳ ظاهراً جغرافی‌نویس ارمنی در اثر خود آنها را مستقیماً از فهرست کشیشان گرفته است.

عمان (مازون) که در روزگار شاپور اول بخشی از ایران بود، در آغاز استیلای مسلمانان در حقیقت يك شهرستان ایرانی به شمار

۱- پیشین، ص ۴۰.

2. El, New Edition, vol. 1, p. 942

3 1. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., SS. 409, 410, 412.
J. Marquart' Éranšahr..., SS. 42-43.

نمی‌رفت. عمان را پادشاهی محلی اداره می‌کرد که فرمانبردار شاهنشاه بود. ابن‌الکلبی مردم محلی را عرب نمی‌دانست. در عمان تعداد بسیاری زرتشتی می‌زیستند که از ایران به آنجا کوچ کرده بودند. در سدهٔ پنجم میلادی آئین عیسی در شکل نسطوری به آنجا رخنه کرد و در آنجا يك کرسی اسقفی نیز وجود داشت.^۱

بحرین و عمان آخرین شهرستانهای شبه جزیرهٔ عربستان بودند که در روزگار زندگی محمد (ص) به اطاعت اسلام درآمدند و در میان نخستین شهرستانهایی بودند که پس از رحلت پیامبر از اسلام روی گردانیدند. برای سرکوبی از دین برگشتگان خلیفه اول ابوبکر دو سپاه تجهیز کرد. اما آشوب در همچو شهرستانها حتی پس از تصرف سوریه و عراق به دست سپاهیان تازی، هنوز فرو ننشسته بود.^۲

نخستین تلاش ساسانیان برای استقرار در گوشهٔ جنوب باختری شبه جزیرهٔ عربستان یعنی در یمن، مربوط به روزگار فرمانروایی بهرام پنجم گور (۴۲۰-۴۳۸ میلادی) است. این پادشاه کامیاب پس از لشکر کشی موفقیت آمیز به خاور که در نتیجهٔ آن مکران و دیبول به ایران ساسانی پیوست، سپاهش را به یمن گسیل داشت. او پس از پیروزی بر یمنی‌ها برای آنها خراگ معین کرد.^۳ دومین یادآوری یمن مربوط به

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., S. 412; A. Maricq. Res gestae divi Saporis. Syria, t. XXXV, pp. 306, 307, 336.

۲- النعمان عبدالمتعال القافی. شعر الفتوح الاسلامیه فی صدر الاسلام. القاهرة ۱۳۸۵ هجری (۱۹۶۵ میلادی)، ص ۴۴، ۴۵؛

C. H. Becker. Islamstudien vom Werden und Wesen der islamischen Welt, Bd. I. Hildesheim, 1967, S. 76

۳- فارسنامه، ص ۸۲، سطر ۴-۹.

لشکر کشی خسرو اول انوشیروان است. در منابع مختلف در این باره چنین روایت شده است: سیف ذویزن حکمران یمن از بیم حبشی‌ها به درگاه خسرو اول آمد و شکایت کرد که اردوی سی هزار نفری حبشی‌ها از دریا گذشته و کشور او را تصرف کرده‌اند؛ او از شاهنشاه تقاضای کمک نظامی کرد. خسرو که بر آن نبود سپاهی منظم به آنجا بفرستد، واحدی شامل هشتصد سوار به آنجا گسیل داشت. این سواران از زندانیانی بودند که شامل عفونی‌شدند. در میان آنها نه سردار از خاندان ساسان و خاندان بهمن پسر اسفندیار بودند. این سپاهیان به فرماندهی وهریز در هشت کشتی نشستند که دو کشتی آنان در میان آب غرق شد. ایرانیانی که در شش کشتی دیگر باقی مانده بودند، در ساحل پیاده شدند، پیروز گردیدند و همانجا ماندند.^۱

در پایان سده ششم میلادی، یمن به یکی از شهرستانهای ساسانی بدل گردید. نخستین مرزبان آنجا سپهسالار وهریز بود. پس از مرگ این مرزبان، خسرو دوم مردی از سواران را که نامش زین و بنا به نوشته بعضی منابع شخص خود کامه‌ای بود، به جانشینی وهریز تعیین کرد. سپس ناچار او را فراخواندند و به جایش ماموری به نام مروزان

۱- حمزه اصفهانی: متن، ص ۵۸-۶۰؛ فارسنامه، ص ۹۵، ص ۶- ص ۹۶، خلاصه حکایت در اثر هردومؤلف تقریباً واژه به واژه با یکدیگر مطابقت دارد و برای این مطابقت، نظر لואسترنج بسیار منصفانه است که معتقد بود بسیاری از قطعات فارسنامه، روایت فارسی حمزه اصفهانی است (فارسنامه ص ۲۲).

فرستادند^۱. وی چند سال این سرزمین را اداره کرد. در روزگار فرمانروایی مروزان، مردم بخش کوهستانی یمن که مصانع نام دارند، سر به شورش برداشتند و از پرداخت خراج خودداری کردند. سپاهیان مرزبان دژ شورشیان را تصرف کردند، بخشی از آنها را کشتند و دیگران را به اسارت گرفتند. ماجرا به خسرو پسر هرمزد گزارش داده شد. پس از مروزان فرزندانش جانشین او شدند تا این که خسرو پرویز سرداری به نام بادان (باذان) به جای آنها فرستاد؛ با این مرد فهرست مرزبانان یمن به پایان می‌رسد^۲. یمن نخستین شهرستان ایران بود که داوطلبانه به اطاعت اسلام درآمد. در سال ۴۸۵ میلادی نام همیار

۱- طبری، جلد ۲، ص ۹۸۸؛ سطر ۷-۱۰. Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber., S. 264. در اثر طبری گفته شده است که این رویداد در روزگار فرمانروایی هرمزد چهارم بوده است که گمان نمی‌رود بتوان آنرا پذیرفت، زیرا پیش از دومین لشکرکشی ایرانیان در ۵۹۸ میلادی، یمن را شخصی به نام سیف که پادشاه محلی بود، اداره می‌کرد و سپس فرمانروای آنجا مسروق از حبشه بود (بنگرید: آ. گ. لوندین، جنوب عربستان در سده ششم میلادی. مجموعه پژوهشهای مربوط به فلسطین، شماره ۸ (۷۱)، مسکو - لنینگراد، ۱۹۶۱ میلادی، ص ۹۰-۹۱)

۲- طبری، جلد ۲، ص ۵۸۵، سطر ۲-۱۰؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber., S. 237

طبری، جلد ۲، ص ۱۰۳۹، سطر ۱۰- ص ۱۰۴۰، سطر ۱۹؛

Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber., SS. 349-351

ترتیب فرمانروایی و نام مرزبانها از مروزان تا بادان در قطعات جداگانه طبری گوناگون است. این گونه‌گونی از آن روست که مولف بدون هیچ تفسیری، روایت دومأخذ ابتدایی را می‌آورد (وی به ابن اسحق و هشام ابن محمد استناد می‌کند).

(هاماوران) در فهرست کلیساهای سریانی شرقی آمده است.^۱

۴- خورباران (کستک خورباران ، کورالعراق)

قلمرو کستک غربی دولت ساسانی، به حوزه رودخانه‌های دجله و فرات محدود می‌شد. در خاور و شمال، شهرستانهای کستک‌های نیمروز و آذربایگان به آن می‌پیوستند و در باختر با امپراتوری بیزانس و بادیه بزرگ شام، هم مرز می‌شد. مرز ایران و بیزانس در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، به موجب پیمان سال ۵۹۱ میلادی معین شده بود. بخش جنوبی آن به شرق دژ شهرستان پیشین ایرانی به نام آرزائن و شهرهای مار دیسا و دارا و به مغرب شهر نصیبین می‌رسید.^۲ و سپس مرز آبی می‌گدوننا - آبور (خابور) تا فرات ادامه می‌یافت؛ پس از فرات مرز طبیعی کستک، صحرا بود. مرز ایران و بیزانس تا سال ۶۰۴ میلادی به همین شکل باقی بود. در آن سال، مناسبات صلح آمیز دو امپراتوری جای خود را به جنگ‌های چندین ساله داد. در بخش جنوبی فرات، در کنار خط کرانه غربی آن، دولت دست نشاندۀ پادشاهی لخمی‌ها در

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., S. 410

۲- ۱. هونیگمان، در ویژه‌نامه‌ای پیرامون مرزهای خاوری بیزانس در مراحل گوناگون آن دولت، از سی و دو دژ بیزانس در بین‌النهرین نام می‌برد؛ او توانسته است محل تقریباً یک سوم آنها را بیابد (بنگرید):

E. Honigmann. Die Ostgrenze des Byzantinischen Reiches, Bruxelles, 1935, 55. 34-37)

حیره، همسایه ایران بود. در سال ۶۰۲ میلادی، خود مختاری حیره از میان رفت و به يك شهرستان معمولی ساسانی بدل شد که آن را مرزبان اداره می کرد. حیره در نخستین سالهای یورش تازیان به چنگ مسلمانان افتاد. در سده های پنجم - ششم میلادی بخش اعظم مردم «حیره تازیان» (حیرتا دوتایه) پیرو کیش مسیح بودند^۱.

طبق معمول اطلاعات جغرافی نویس ارمنی و مولفان عرب زبان درباره تقسیمات اداری خورباران بایکدیگر مطابقت ندارد. در این مورد جغرافی نویس ارمنی نام ولایات کلیسایی کستک را می آورد نه نام رسمی شهرستانها را، در حالی که یعقوبی، مثلاً، چهل و هشت تسوج عراق را آورده و نامی از شهرستانها نیاورده است. آنها در باره مرز کستک باختری نیز مطالب یکسانی ندارند؛ آنچه که مؤلف اشخادات صویتیس جزء شهرستانهای خورباران می داند^۲، تاریخ نویسان مسلمان آن را از آذربایگان یا از نیمروز می شمارند.

شهرستان کشکر (کسکر) تقریباً به اندازه منطقه فعلی واسط است؛ از آغاز سده پنجم میلادی در آنجا اسقف نسطوری بوده است. کشکر یکی از دوازده استان بابل بود که در روزگار ساسانیان نام

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., S. 410

۲- از نه شهرستانی که جغرافی نویس ارمنی نام برده است - مای، ماسپتان، مهرکان کتک، کشکر، گرمکان، یران آسان کرت کوات، نخاتر، شیرکان و ارزن - سه شهرستان نخست به خطا در این فهرست آمده اند و در عین حال اسقف تیسفون می توانسته است سرپرست عمده دینی مردم عیسوی همجوار با بین النهرین باشد.

رسمی آن شاد شاپور بوده است.^۱

تیسفون (سلوکیه) در سورستان (بت آرامایه، آسورستان، بابل، سواد) جای داشت و مقرر شاهنشاهان بود. ایرانیان با پذیرفتن اهمیت بابل چون کانون فرهنگی و سیاسی، به آن نام دل‌پیران شهر (دل‌ایران شهر) داده بودند.^۲

شهرستان بت گرمای (گرمکان، بجرمای) در بخش شمال کستک، در کرانهٔ چپ رودخانهٔ زاب کوچک جای داشت. مرکز این شهرستان شهر کرکه دوت سلوخ (کرکوک کنونی) بود. در کرکوک اسقفی بود که چند کشیش (از جمله کشیشهای لاشوم، شهرکرت و اریوان) تابع او بودند.^۳

یران آسان کورت کوات - نامی است رسمی که شاهنشاه قباد به یکی از مراکز شهرستان که در هیچ يك از منابع جز در رسالهٔ پهلوی

1. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe. S. 411; G. Widengren. Geschichte Mesopotamiens. Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Bd. II, Abschn. 4. Lief. 2, Leiden - Köln, 1966, S. 28; Kitab el-masalik wa'l-mamalik auctore Abu'l-Kasim Obaidallah ibn Abdallah ibn Khordadbeh Accedant excerpta e Kitab al-Kharadj auctore Kodama ibn Dja'far, ed. M. J. de Goeje. Lugd. Bat., 1889, pp. 235-136.

2. J. Marquart Éranšahr., S. 21

3. I. Guidi. Ostsyrische Bischöfe., SS. 408, 411, 414

دربارهٔ قلمرو و نقشه بت گرمای، به مأخذ زیر رجوع کنید:

G. Hoffmaun. Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer. Leipzig, 1880, SS. 253-267

«شهرستانی‌های ایران شهر» و مهر يك مغ نیامده است، داده است.^۱ در میان شهرهای بسیاری که ساختمان آنها را حمزه اصفهانی، ابن الفقیه و طبری به قباد منسوب می‌دارند، این نام دیده نمی‌شود.^۲

نام نهاترای (بت نهاتر) احتمالاً به زبان فارسی معنی خاترای نو داشته و برای تفاوت گذاشتن میان آن از دیگر جای‌ها به همان نام بوده است. در آثار مولفان مسلمان این نام به شکل بانهدرا یا باهدزی دیده می‌شود و منطقه شهرستان موصل بوده است. از سال ۴۱۰ میلادی بت نهاترا پا به پای بت باگاش، بت دازن، بت ماه کرت و جزاینها، درحوزه مذهبی کلیسای هدا یاب بوده است. این شهرستان در میان دجله و خابور، تورآبدین و سنگار جای داشته است.^۳

در فهرست آشخاداتسویتس که س. ت. یرمیان از آن بهره گرفته است، به جای نهاتر و شیراکان، نت ارتشیرکان خوانده می‌شود.^۴ این نام، نام ابتدایی و تغییر یافته ایرانی نت شیراکان (پارسی میانه Nwt-hštrkn پارتی Ntw-šrkn) است که شهرستان آدیابنا (هدایاب) بوده است. در سنگ نبشته شاپور اول، آدیابنا همچون شهرستان ایران شهر آمده است و در سده‌های پنجم تا هفتم میلادی، در شهر اربیل که

1. J. Harmatta. Die Sassanidischen Siegelinschriften als geschichtliche Quellen. Acta Antiqua Akad. Sci. Hungariae, t. 12, Budapest 1964' S. 227
2. J. Marquart. Éranšahr., S. 22.
3. J. Guidi. Oatsyrische Bischöfe., SS. 408; 409; L. Marquart. Éranšahr., SS. 22-23' J. B. Chabot, op. cit., p. 669.

۴- س. ت. یرمیان، ارمنستان بنا بر نوشته آشخاراتسویتس، ص ۱۱۴-۱۱۵.

پایتخت این شهرستان بود، مقر اسقف‌جای داشت در شهرستان هدا یاب جایگاه چند کشیش نسطوری نیز بوده است.^۱

ارزن (ارزن) مرکز منطقه‌ای به همین نام در شهرستان ارمنی آلزیک بود؛ یونانی‌ها این نام را به‌همه شهرستان داده و آن را آرزائن نامیدند. در ارزن یک کرسی اسقفی وجود داشت. این شهرستان از مدت‌ها پیش و تا سال ۵۹۱ میلادی عملاً بخشی از مستملکات ساسانیان بود و سپس طبق پیمان صلح به بیزانس داده شد. تازیان هنگام لشکرکشی خود به ارمنستان، پس از استیلا بر آن شهر، آن را به شهرستان جزیره منظم ساختند. آنچنان که مورخین عرب می‌نویسند، ارزن در مرکز یک منطقه زراعتی حاصلخیز بود و یکی از شهرهای شکوفان ارمنستان به شمار می‌رفت.^۲

شهرستان میشان (پرات دومیشان، میسان) که در منطقه کنونی بصره بود، در اثر جغرافی نویسنده ارمنی یاد نشده، اما در منابع پارسی میانه و سریانی به خوبی معلوم است. در سنگ نبشته شاهنشاه شاپور اول از شاپور پادشاه میشان یاد شده است که از خاندان ساسان بود. در میشان سکه‌های آخرین شهریاران ساسانی ضرب شده است. در دوران پیش از اسلام این شهرستان، استان شاد بهمن بوده است. در سده‌های

1. A. Maricq *Res gestae divi Saporis*, Syria, t. XXXV. pp. 304 (n.4) 305, 336, I. Guidi, *Ostsyrische Bischöfe*. S. 440, J. B. Chabot. op. cit, pp. 666, 672
2. EI, vol. I, p. 472, EI, New Edition, vol. I, p. 679' I. Guidi' *Ostsyrische Bischöfe*. S. 408' J. B. Chabot, op. cit. p. 666

پنجم تا هفتم میلادی، پرات دومیشان در فهرست حوزه دینی سریانی شرقی آمده است^۱

در اثر یعقوبی تقسیمات مفصلتر اداری بخش جنوبی خورباران را می بینیم. در این اثر به جای مناطق کلیسایی، فهرست مناطق کوچک کشاورزی (تسوك) آمده است که به حوضه رودخانه های دجله و فرات وابسته است. از چهل و هشت منطقه، بیست و پنج منطقه در اطراف فرات و بیست و سه منطقه در اطراف دجله بوده اند^۲. اما اطلاعات یعقوبی بیشتر درباره عراق در آغاز دوران حکومت خلفا است؛ زیرا از سایر منابع روشن است که در روزگار ساسانیان دوازده کوره (استان) در قلمرو این منطقه بوده است که شصت تسوك داشته اند^۳.

با گذشت زمان، شماره استانها و تسوكها در نتیجه شکسته شدن بندهای دجله و باطلای شدن زمینهای بیشتری در شهرستان کشر، کاهش یافت. این رویداد در واپسین سال شهریاری خسرو دوم پرویز (۶۲۸ میلادی) بوده است. بنا بر نوشته مسعودی، شماره استانها به ده و تسوكها

1. A. Maricq. *Res gestae divi Sapaoris. Syria*, t. XXXV pp. 318, 319' R. Göbl. *op. cit.* pp. 84. 91. 94. tab. 9-11' I. Guidi. *Ostsyrische Biachōfe*. S. 411. 413' J. B. Ghabot *op. cit.* pp. 676, 679

تاریخ مختصر ادبیات سریانی، سنت پتربورگ، ۱۹۰۲ میلادی (نگارش پ. ک. کوکفتسوف و و. رایت) ص ۸۷؛ ۱۲۶، ۲۰۵؛

G. Widengren. *Geschichte, Mesopotamiens*, S. 28

۲- یعقوبی، جلد ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲.

3. *Kitab at-Tanbih Wa'l-Jschraf auctoreal-Masudi* Lugd Bat. 1894, p. 40

(در صفحات بعد - مسعودی، تنبیه؛ ترجمه)؛ سعید نفیسی، تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد ۱. ص ۳۰۲-۳۰۴،

به چهل و هشت، کاهش یافت.^۱

پیروزی‌های تازیان در بین‌النهرین، تحولات بیشتری در پی داشت. شهرهای اصلی یعنی تیسفون (سلوکیه)، حیره، قادسیه و نهروان ویران شدند و به جای آنها و روی خرابه‌های شهرهای ویران شده، آبادی‌های نوینی پدیدار گردید.^۲

با آنکه اصطلاحات مربوط به این و با آن واحد تقسیمات کشوری در دولت ساسانیان گوناگون و ناروشن است، می‌توان آنها را به چهار گروه بزرگ بخش کرد:^۳

۱- کست، کستک - «سو». در واپسین دوران ساسانیان این اصطلاح به معنای یکی از بخشهای چهارگانه ایران بود که در چهار سوی آن جای داشت. در راس کستک پاتکسپان قرار داشت که لقب اوسپهد بود. نام پاتکسپان (فادوسبان) مشتق از واژه پهلوی پاتکس است که وابسته به متن گاهی به معنای شهرستان و گاهی به معنای یکی از بخشهای چهارگانه کشور است. در دورانی دیرتر لقب سپهد یکسره جای پاتکسپان را گرفت. یعقوبی معتقد بود که اصطلاح سپهد به معنای

۱- مسمودی، تنبیه: متن - ص ۴۰، ترجمه - ص ۶۳-۶۴

۲- و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۳- بسیاری از دانشمندان اصطلاحات تقسیمات اداری ایران را در سده‌های میانه توصیف کرده‌اند؛ نوشته‌ها و بخشهای ویژه‌ای در آثار ت. نلدکه

(Geschichte der Perser und Araber..., S. 151, Anm. 2; SS. 152, 155, Anm. 2; SS. 156, 445-450

ی. مارکوارت (A catalogue of the provincial capitals)

ن. و. پیگولفسکایا (شهرهای ایران در آغاز قرون وسطی، ص ۱۶۹-۱۷۳) و گ.

ویدنگرن به این موضوع اختصاص یافته است. در این فصل کوشش شده است که

تقسیم‌بندی این اصطلاحات از بالا به پایین انجام گیرد.

«سر» و پاتکسپان پایین‌تر از آن بوده است؛ یعقوبی کار پاتکسپان را به وظیفه سپهسالاری - و یا «دافع‌العدا»، محدود می‌کند^۱. پاتکسپان (سپهد) را شاهنشاه از میان مرزبانان برمی‌گزید.

۲- شهر - در زبان پارسی میانه «کشور، سرزمین، شهرستان» است. معادل عربی این واژه در اثر یعقوبی - بلاد است^۲. شهرگاهی همسنگ و گاهی کوچکتر از ساتراپی پارتها بوده است. در روزگار آخرین شهریاران ساسانی، این اصطلاح بیشتر برای شهرستان مرزی به کار گرفته می‌شده که آنرا مرزبان اداره می‌کرده است: «وتسمى رئیس البلاد المرزبان» (رئیس شهرستان را مرزبان می‌نامند). چون شهرستانهای مرزی که نقش سپر تدافعی را ایفا می‌کردند اهمیت بسیاری داشتند، اختیارات آنها نسبت به شهرستانهای داخلی بیشتر بود و فرمانروایان آنها لقب شاه داشتند. به مرزبان در بندا این امتیاز نیز داده شده بود که بر تخت زرین بنشیند^۳. حمزه اصفهانی یادآور می‌شود که به مرزبانان برگزیده این حق داده می‌شد که تخت سیمین داشته باشند^۴.

۳- کوره: سریانی ܟܘܪܐ - «کشور، سرزمین، بخش، منطقه زراعتی کنار شهر»؛ یونانی آن χώρα که یکی از معانی آن «شهرستان، دیار، کشور» است^۵ در اثر یعقوبی این اصطلاح دو معنی دارد و وابسته

۱- در اینجا اشاره به یعقوبی (جلدیک، ص ۲۰۲-۲۰۳) است.

۲- اصطلاحات تازی واحدهای اداری و معادل ایرانی آنها را م. گرینیا سکی (M. Grignaschi op. cit. p. 32, n. 15) بایکدیگر سنجیده است.

۳- براون، نه‌ایه، ص ۲۲۷.

۴- حمزه اصفهانی: متن، ص ۵۸.

5. J. Payne Smith. A compendious Syriac dictionary. Oxford. 1896, p. 210

به متن می‌تواند نمایانگر شهرستان به‌طور اعم (در این صورت بیش از هر چیز، فرمول عربی من‌کود، به معنی «از شهرستان» است.) و یا بخشی جداگانه که جزو آن شهرستان است فادس و کودها - «پارس و بخشهای آن»، «اهواز و کودها» - «اهواز و بخشهای آن». در واژگان فارسی، کود همچون «شهر با حومه» و «بخش شهرستان» توضیح داده شده است.^۱ ظاهراً این اصطلاح در معنی اخیر بیشتر گسترش داشته است. کود که از طریق سریانی از زبان یونانی گرفته شده بود، مطابق اصطلاح پارسی میانه «نيسنگ» (ارمنی: ناهانگ) بوده است؛ مقابله شود بسا نيسنگ اردشیر خره در ماتکدان. فرمانروای چنین بخشی، داد نامیده می‌شده است. در اثر یعقوبی این فرمانروا شهریک نام دارد. برای بابل (سواد) اصطلاح ابتدایی مناطق - کوره، نيسنگ - جای خود را به اصطلاح استان داده بود که معنی نخستین آن «زمین شاهی، شهرستان، ملک شاهی» بوده است.^۲ ظاهراً بابل در روزگار ساسانیان نیز از املاک بزرگ شاهی بوده که این ویژگی آن در اصطلاح خاص اداری آن جلوه کرده است. فرمانروای استان، استاندار نامیده می‌شد. مسعودی گواهی می‌دهد که در عراق کود و استان مفهوم یکسانی داشته‌اند: «تسمى الکورة بلغنهم استان» (کوره به زبان آنها استان نامیده می‌شود).^۳

۴- تسوك - تسوج در آثار مولفان عرب زبان؛ گاهی همسنگ

→
ای. خ. دورتسکی، واژگان یونانی باستان به روسی، جلد ۲، مسکو، ۱۹۵۸ میلادی، ص ۱۷۹۲.

۱- برهان قاطع، جلد ۳، تهران ۱۳۳۲-۱۳۳۳ شمسی، ص ۱۷۲۴-۱۷۲۵، ۱۷۲۷.

۲- آ. گ. پریخانیان. شورشیان ارمنستان باستان (در رابطه با مسئله زمینداری). پیام

تاریخ باستان، شماره ۲ (۵۶)، ۱۹۵۶ میلادی، ص ۴۷-۴۸.

۳- مسعودی، تنبیه: متن، ص ۴۰، ترجمه ص ۶۳.

بخش شهرستان^۱، و بیشتر به معنای منطقه زراعتی بوده است. در مورد اول معادل نینگ و در مورد دوم بخشی از آن و برابر روستاق بوده است. هر تسوک (روستاک) دارای چند روستا - فارسی: ده، عربی: قریه، سریانی: **ܡܬܬܐܩܐ** بوده است^۲.

۱- شهرستان ابر شهر از لحاظ اداری به چهار تسوج و سیزده روستاق بخش شده بود (EI, vol III, p. 928)

2. J. Payne Smith. A compendious Syriac dictionary, p. 517.

ضمیمہ

ترجمہ متن کتاب اخبار الطوال از ابوحنیفہ الدینوری

ترجمه متن کتاب اخبار الطوال

از ابوحنیفه الدینوری^۱

هنگامی که خسرو انوشیروان از جهان رفت، پسر او هرمز (۷۷)^۲ بر تخت نشست. روزی که زمام امور کشور را به دست گرفت، گفت: «نیکی ستون پادشاهی است و خرد ستون دین. فرمش بزرگترین بنیاد فرمانروایی است و هوشیاری سرچشمه اندیشه. ای مردم در حقیقت خداوند ما را به پادشاهی برگزید و شمارا به فرمانبرداری واداشت. استعدادهایی به ما ارزانی کرد و شما را از آن آزاد گردانید. و ما را توانا گردانید و شما را با

1 Abou Hanifa ad-Dinaweri. Kitâb al-ahbâr at-tiwâl
publié par V. Guirgass. Leiden, 1888, pp. 76-117.

برخی بخشهای این متن را آ. ا. شمیدت، ترجمه کرده و آنرا به اثر خود به نام «مطالبی درباره تاریخ آسیای میانه و ایران» (یادداشت‌های علمی انستیتوی خاورشناسی، جلد شانزدهم، مسکو - لنینگراد، سال ۱۹۵۸ میلادی، صفحات ۴۴۱-۵۱۳) افزوده است، اما ترجمه همه این قطعه نخستین بار است که به زبان روسی آمده است. دین خود می‌شمارم که از ا. ت. طاهر جانف دانشیار کرسی زبان و ادبیات ایران در دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی لنینگراد، و. س. م با تسیو اکارمند علمی شعبه انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم شوروی دراذای پاری آنها در ترجمه نکات دشوار متن، سپاسگزاری کنم.

۲- شماره‌های درون پرانتز () نمایانگر آغاز صفحات در متن چاپ گیرگاس است.

توانایی ما نیرومند کرد. ما را عهده دار فرمانروایی بر شما و شما را به فرمانبر-
 داری ما مکلف ساخت. شما هم اکنون دو گروه هستید، گروهی زبردست و
 گروهی زیردست، زینهار مبادا که اقویا ناتوانان را طعمه خویش سازند و یا
 ناتوانان با زبردستان بانیرنگ رفتار کنند. همانا که نباید هیچیک از زبردستان
 در فکر برتری بر زبردستان باشد. زیرا این کار به سستی دولت ما می انجامد
 و همچنین نباید هیچ زبردستی آرزوی دارایی زبردستان را بر خود راه دهد،
 زیرا چنین کاری مایه برهم خوردن نظم و تزلزل آرزوهای است که برای دست
 یافتن به آنها می کوشیم و سبب از میان رفتن آرمانهایی است که در پی تحقق
 بخشیدن به آنها هستیم. وای مردم بدانید که روش و آیین ماحمت و مهربانی
 به زبردستان و بالا بردن شأن آنهاست نه چیرگی بر آنها. ترحم و ارفاق بر
 زبردستان و دفاع از حقوق آنها نیز خواست ماست نه این که خوار داشتن آنها.
 آگاه باشید ای مردم که نیازمندی های شما به ما، در نیازمندی های ما به شماست
 و نیازمندی ما به شما مایه بر آوردن حاجت شماست. به درستی هر حاجت بزرگی
 که شما انجام آن را از ما می خواهید، برای ما آسان است. و هر کار آسانی که
 شما را به انجام آن و ما می داریم بر شما گران و دشوار است و ما به آنچه که
 شما از تحمل آن ناتوان هستید بر می خیزیم. در حقیقت بهترین راهی که ما
 برای شما معین کرده ایم آن است که از آنچه شما را منع کرده ایم پرهیزید و
 آنچه را که فرمان داده ایم انجام دهید. ای مردم از کارهای همانند یکی را
 بر گزینید. پارسایی را یا کاری و ریا کاری را یا کاردانی، شرارت را یا شجاعت و ظلم را
 دور اندیشی، رحمت حق را کیفر و ترس از مرگ را آسودگی، (۷۸) مهربان
 خویشان را تملق، نافرمانی را پلیدی، شک را بی خیالی و انصاف را ضعف و
 کرم را عجز، ناخرسندی را عادت، شاملس مرحمت شدن را خوارگی و
 فرهیختگی را خرد و گمراهی را غفلت، و پیمان شکنی را ضرورت، پاکدامنی
 را هلاکت، تظاهر را نیکو کاری، پرهیز را ترس، احتیاط را جبن و حرص و
 آز را کوشش، تبهکاری را غنیمت، قناعت را خست و خست را قناعت، اسراف

را گشاده دستی، سخاوت را اسراف و خیره سری را بلند همتی، غرور را تحمل، خوشی را بردباری، نامرادی را استحقاق و بالا بردن ناکسان را نیکوپی، بیشمری را زیبایی، و اماندگی را ثابت قدمی و ثابت قدمی را کودنی، سخن چینی را وسیله و فتنه انگیزی را هدف، ملایمت را مستی، دشنام را طلب حق و پناه گویی را بلاغت، بلاغت را خودنمایی در سخن، گرایش به کارهای نکوهیده را در خورستایش و ظاهر سازی را همراهی، کمک به ظلم را خویشتن داری، خودنمایی را جوانمردی، عیاشی را سرگرمی، بیدادگری را آزمایش، زورگویی را قدرت، خوش گمانی را تفریط، ظاهر گویی را اندرز، فریبکاری را زیرکی، دو رویی را مهربانی، مستی را مآل اندیشی، شرمساری را بیمناکی، حماقت را قدرت، مداخله نابجارا پایداری، سرکشی را پناه، حسد را بهبود خواهی، خودپسندی را کمال، بی مبالاتی را حمیت، کینه ورزی را فضیلت، سخت گیری را احتیاط، ستم را ناچاری، بزدلی را هوشیاری، ادب را پیشه (۷۹)، دشنام را تحریک، جاه طلبی را بزرگواری، قضا و قدر را بهانه گناه، ناشدنی را شدنی و شدنی را ناشدنی میپندارید.

در منافع متشابه از کارهای پست بهره یزید و بر آنچه موجب رضای خاطر ماست پایداری کنید، چه اطاعت از فرمان ما شما را از خشم ما ایمن می سازد و کناره جویی شما از نافرمانی ما، مایه سلامت شما می گردد. عدل و دادی را که برای رسیدن به آن می کوشیم و به یاری آن ما با شما کارهای نیک انجام می دهیم و در هر تو آن همه شما در برابر ما یکسانید، هنگامی بر شما روشن خواهد شد که ما زبردستان را به خاطر زبردستان سرکوب کنیم و کار زبردستان و معرومان را به دست گیریم، مردمان ناتوان را به فرمان بزرگان در آوریم و هر کس را به جای خویش بنشانیم، و تنها ناتوانانی را که هوای بلند پروازی در سردارند مقامی دهیم که در هر تو دلاوری و شهامت که نشان داده اند، شایسته آن جایگاه باشند.

ای مردم بدانید که میان تازیانه و شمشیر خود جدایی افکنده ایم و این دو را استوارانه و خردمندانه در مورد کسانی به کار می بریم که بخشایندگی

را در نظر نگرفته، از فرمانهای ما سرپیچی کرده و نواهی ما را به جای نیاورده باشند. برای ما دشوار نیست که بارعایای خود نیکی کنیم و ماتنها برای آن زمام امور را به دست گرفته ایم که دشمنان خود و کسانی را که نظم ما را برهم می زنند و می کوشند دولت ما را تباه کنند، کیفر دهیم و هیچکس نباید امید چشم پوشی از ما داشته باشد، و آنچه را که خداوند ما را بدان موظف نموده است، ناچیز نخواهیم شمرد. پس خویشان را برای اجرای یکی از دو خصلت آماده سازید: یا راستی که از آن کار شما بهبود می یابد، یا ترس که شمارا ویران می کند. باید مصلحت راهی را که جهان داری ما بسایسته آن است، همواره رعایت کنید و هیچگاه نوید و تهدید ما را اندک نشمارید و مپندارید که گفتار ما مخالف کردار ما باشد. همانا مقصود ما این بود که شمارا از راه و رسم خود آگاه کنیم (۸۰) و کوشیدیم تا چیزی ناگفته نگذاریم، تا رعایا از رفتار و کرداری که وجه همت خود قرار داده ایم، آگاه شوند و برای کسی عذری در میان نماند.

فرمانبرداری را که مایه دمسازی و الفت گردد و صلاح و مصلحت را فراهم سازد پیشه خود سازید. پس به نویدهایی که به شما داده ایم دلگرم و از تهدیدی که به شما کرده ایم بیمناک باشید. ما از پروردگار خواهیم که شما را از وسوسه های شیطان و نیرنگ های او نگاه دارد و به آنچه شما را به اطاعت پروردگار نزدیک و به خرسندی او نایل می گرداند، پاری کند و السلام». چون مردم این سخنان شنیدند، زبردستان و ناتوانان خرسند شدند و زبردستان خویشان را ناتوان یافتند و از تعدی و تجاوز بر ناتوانان و زورگویی بر بیچارگان دست کشیدند. هرگز پادشاهی بود که در حسن سیرت می کوشید و آسایش حال رعیت را وجه همت خویش قرار می داد. با ستمدیدگان مهربان و با ستمکاران سختگیر بود و دادگری و کوشش او در راه حق به جایی رسید که هر گاه برای گذراندن تابستان به سرزمین ماهان می رفت، منادی او به هنگام حرکت بدان نواحی در میان سپاهیان به فرمان او ندا در می داد که از زبان رساندن به دهقانان و تاراج آنها پرهیزند و برای مراقبت بر این کار و

کیفر دادن کسانی که از فرمان او سرپیچی می کردند، یکی از معتمدان خود را می گماشت.

در یکی از این سفرها پسرش کسری که بعد از وی به پادشاهی رسید و ابرویز نام داشت در رکاب پدر بود، یکی از اسب های او زم کرد و به مزرعه دهقانی راه یافت و کشت و زرع دهقان را تباه کرد دهقان اسب را گرفت و به گماشته که از طرف هرمز مامور رسیدگی به این کار بود سپرد. گماشته نتوانست ابرویز را کیفر دهد. پس چگونگی را به هرمز گفت. هرمز فرمان داد تا دم و گوش اسب را ببرند و پسرش را به حد چندان زبانی که آن اسب به مزرعه دهقان رسانیده بود، غرامت کنند. گماشته با این فرمان از نزد شاه رفت تا دستور او را انجام دهد. ابرویز گروهی از سرداران و بزرگان را نزد گماشته فرستاد (۸۱) تا از او خواهش کنند که از این کار چشم پوشی کند، هزار برابر زبانی را که اسب به مزرعه رسانده است به دهقان بپردازند چه اسب گوش و دم بریده را به فال بد می گرفتند اما گماشته شاه خواست آنان نپذیرفت و دستور داد دو گوش و دم اسب را ببرند و گفت از کسری همان غرامتی را که مردم عادی می پردازند بگیرند.

هرمز شاه را کوشش و علاقه به چیزی جز اصلاح حال ضعیفان و گرفتن حق آنان از زورمندان نبود و در روزگار شهریاری او توانا و ناتوان برابر بودند. هرمز پادشاهی پیروزمند و بخت یار بود، سپاه او هیچگاه با شکست روبرو نشده بود، او چیزی جز هدایا نمی پذیرفت و بیشتر اوقات را بیرون از ازمدا این می گذرانید، زمستان را در سواد و تابستان را در خاک ماد به سر می برد. چون یازده سال از سلطنت او گذشت، دشمنان از هرسو فراسیدند و او را چون کمائی در میان گرفتند. شاه ترکان از خاور پیش آمد تا این که به هرات رسید و دست نشاندگان هرمز را از آن شهر بیرون کرد، امپراتور روم از مغرب حرکت کرد تا به نصیبین رسید و می خواست آمد، میانارفین و دارا و نصیبین را دوباره باز پس گیرد. از سوی ارمنستان پادشاه خزرها یورش برد تا این که به آذربایجان رسید و آن جا را تاراج کرد. چون این اخبار به هرمز

رسید، او کار را از قیصر آغاز کرد و شهرهایی را که پدرش از وی گرفته بود، باز داد و از او خواستار صلح و پایان دادن به جنگ شد، قیصر روی موافق نشان داد و رفت.

پس به عمل خود در ارمنستان و آذربایجان نوشت که با یکدیگر متحد شوند و فرمانروای خزر را از کشور بیرون برانند، کارگزاران هر مزهدست شدند و او را از سرزمین خویش راندند. چون هرمز از اینها فراغت یافت، همت خود را به دفع خاقان ترك که زورمندترین دشمن او بود، متوجه ساخت و به بهرام پور بهرام جشنی (۸۲) که مرزبان آذربایجان و ارمنستان بود، نامه‌ای نوشت و او را فراخواند. بهرام بی‌درنگ به حضور شتافت، هرماز او بار داد و به او احترام گذاشت و ارجمندش داشت. پس با بهرام خلوت کرد و او را از مقصودی که در دفع خاقان ترك داشت آگاه گردانید. پس بهرام برای اجرا و پیروی از دستور شتافت. هرماز مرداد تا خزاین و اموال و اسلحه و مهمات را در اختیار بهرام بگذارند و دیوان سپاه را به وی بسپارند تا هر که را بخواهد برگزیند و هر چه در کار بداند برگزید. آنگاه بهرام بزرگان دیوان را فراخواند و نیز مرزبانان و بزرگان را، و دوازده هزار از سواران برگزید که هیچک از آنها کمتر از چهل سال نداشتند. شاه پس از آگاهی بر این کار بهرام را گفت چرا بیش از این برنگزیدی، مگر آگاه نیستی که باید برای پیکار و ستیز با سیصد هزار مرد آماده باشی. بهرام گفت شهریارا، مگر نمی‌دانی که کیکاووس پس از آنکه اسیر گشت و در دژ ماسفری بندی شد، رستم برای رهایی او با دوازده هزار مرد به راه افتاد و کیکاووس را از چنگ دوستان هزارتن برهانید اسفندیار نیز هنگامی که برای قصاص به سوی ارجاسپ می‌رفت با دوازده هزار مرد رهسپار شده بود. هنگامی که کیخسرو، گودرز را برای خونخواهی پدر خویش سیاوش برگزید، او را به سرکردگی دوازده هزار مرد فرستاد و گودرز توانست بر سیصد هزارتن چیره گردد و سپاهی که با دوازده هزارتن تارومار نگردد از هیچ سپاهی شکست نخواهد خورد.

هنگامی که بهرام با سپاه از مداین بیرون می‌شد، شاهنشاه او را بدرقه

کرد و گفت: زینهار که از سرکشی پرهیز کنی زیرا پی آمد بد سرکشی دامنگیر سرکش می شود. وفا را پیشه ساز که در وفا رستگاری است، نیز باید خوبستن را به سامان دادن ساز و بزرگ سپاه و بسیج آنان مکلف بدانی، از سپاه پاسداری کنی و هر جا فرود آیی سپاهیان را از گزند به دیگران بازداری و نیز بایست به کاری دست نزنی که در باره آن اندیشه نکرده باشی و پیش از اندیشیدن در باره کاری باید از مشورت با نیکخواهان و درست کاران سود جویی.

سپس شاهنشاه بازگشت و بهرام از راه اهواز راهی شد. از آن سو خاقان ترك خبر حرکت سپاه بشنید و برای کار هنگامی آگاه شد که هرمرز جرابزین را که به زیرکی و حسن تدبیر و کیاست آوازه داشت و در فریب و نیرنگ سرآمد همگنان بود، شاه نزد او گسیل داشته بود و به او فرمان داده بود تا خود را فرستاده هرمرز معرفی کند که برای صلح و جلب خرسندی خاقان به آن دهارآمده است.

هرمرز جرابزین نزد وی آمد و با توسل به نیرنگ توانست او را از خرابکاری در سرزمین خراسان بازدارد. همین که هرمرز از نزدیک شدن بهرام به هرات آگاه شد، شبانه بیرون آمد و به بهرام پیوست.

چون پادشاه ترکان از نزدیک شدن سپاه ایران مطلع گشت به فرمانده نگهبانان خود گفت: برو و این فریبکار را نزد من بیاور! چون در پی دستگیری او برآمدند روشن شد که شبانه از شهر بیرون شده است.

خاقان ترك از شهر هرات به استقبال بهرام شتافت، چهل هزار تن طلایه سپاه او بودند. همین که دو سپاه به هم رسیدند، خاقان به بهرام پیامی فرستاد که «به من بپیوند تا ترا شهریار ایران شهرگردانم و نزدیکترین نزدیکان خویش سازم» بهرام در پاسخ پیغام داد: چگونه توانی مرا شهریار ایران شهرسازی؟ شهریار در کشور ما از آن خاندانی مشخص است و به دیگران تفویض نمی شود، بهتر است در نبرد شتاب کنی.

خاقان ترك از این سخنان درخشم شد، در دم فرمان داد و شیپورها

به صدا درآمدند، دوسپاه به حمله پرداختند. پادشاه ترکان بر تختی زرین از بالای تپه ای بر اردو می نگریست.

در گرمای گرم کارزار بهرام بایکصد سوار از شجاعان سپاهش به سوی تپه یورش برد، گروهی که پیرامون پادشاه ترکان بودند او را ترك کردند (۸۴) چون خاقان چنین دید، اسب خویش بخواست، بهرام او را دید و تیری به سویش پرتافت، تیر به هدف رسید و تن بیجان او به خاک افتاد. ترکان پای به فرار گذاشتند.

شاه ترکان پسر خویش یلتگین را به جانشینی گذاشته بود. همین که ترك برگشته شدن پدر آگاه شد، به خشم آمد و با فوجی بزرگ از قبایل ترك به حرکت درآمد باقیمانده لشکر شکست خورده ترکان نیز به او پیوستند. این خبر به بهرام رسید و او فرستادگانی به سرزمین خراسان (برای نیروی کمکی) گسیل داشت. مردمان بسیار به او پیوستند و او به استقبال یلتگین شتافت. هردو سپاه در کرانه رود بزرگ که از کنار ترمذ می گذرد بایکدیگر روبرو شدند. هردوی آنها از یکدیگر ترسیدند و نمایندگان برای پیمان صلح فرستادند.

بهرام به یلتگین پیغام داد: «شما رعایای خاقان، شهریار ما فیروز را کشتید، ما خون او را نادیده انگاشتیم و پیشنهاد صلح شما را پذیرفتیم، شما نیز با ما همین کنید!» یلتگین پیشنهاد بهرام را به شرطی که مورد تأیید پادشاه هرمز باشد، پذیرا شد.

هرمز به او چنین نوشت: یلتگین را با همراهان و طرخانان و بزرگان لشکرش نزد ما فرست!

یلتگین راه عراق در پیش گرفت، چون به مداین نزدیک شد، هرمز به پیشواز او رفت. هردوی آنها هنگام دیدار از اسب پیاده شدند، هرمز مقدم یلتگین را گرامی داشت و او را نزد خود در کاخ منزل داد. هردوی آنها از مصاحب خود وعده استوار گرفتند که در آینده مناسبات صلح آمیز را نگاهدارند. سپس (هرمز) به وی اجازه بازگشت داد و وی به کشور خود

بازگشت. چون (یلتکین) به خراسان رسید بهرام از او بسا سپاه استقبال و تا مرزهای دولتش مشایعت کرد. بهرام بازگشت و به شهر بلخ رسید. در آنجا فرود آمد و آن چه را که از لشکر ترك به غنیمت گرفته بود و از جمله تخت زرین را برای هرمز فرستاد. این غنائیم بارسیصد شتر بود.

چون غنائیم به هرمز رسید و براو و اطرافیان و بزرگان مرزبانان عرضه شد، یزدان جشنی رئیس وزیران گفت: «شهریار! سفره‌ای که این لقمه از آن برداشته شده، چه بزرگ بوده است.» این سخنان بر دل هرمز نشست و او بر امانت بهرام بدگمان شد و اندیشه کرد: حقیقت همان است که یزدان جشنی گفت. چه بدبختی‌ها، جنگها و مصیبت‌هایی بزرگ که از این سخنان برخاست.

از این سخنان هرمز چنان درخشم شد و آنقدر بر بهرام برآشت که همه خدمات او را از یاد برد. او جامه‌ای زنانه و کمر بند و دوك برای بهرام فرستاد و نوشت:

«همانا من آگاه شدم که جز اندکی از غنائیم که به دست افتاده، به سوی ما نفرستاده‌ای. و این گناه من است که ترا گرامی داشته‌ام. برای تو جامه‌ای فرستاده‌ام که بپوشی و کمر بندی زنانه تا بر کمر بندی و دوك تا این که آن را به دست گیری، زیرا عهد شکنی و ناسپاسی از ویژگی‌های زنان باشد.»

چون این‌ها به بهرام رسید، خشم خود را فرو خورد و فهمید که این از بدگویان به او رسیده است.

جامه را بر تن کرد و کمر بند را به میان خود بست و دوك را به دست گرفت سپس بزرگانی را که همراهش بودند فرا خواند و آن‌ها به نزد وی شدند. در آن هنگام نامه شاه را بر آنها خواند.

همین که همزمانش این بشنیدند از کار شاه ناامید شدند و دریافتند که او سپاس خدمت‌های آنان را نمی‌دارد. پس گفتند: «چنانچه نخستین خوارج ما گفتند نه اردشیر شاه است و نه یزدان وزیر» مائیز می‌گوییم «نه هرمز

پادشاه است و نه یزدان جشنس وزیر». و اما روایت نخستین خوارج آنها چنین است:

یکی از حواریون نزد اردشیر بابکان رفت و او (اردشیر) به دعوت وی به آئین مسیح علیه السلام گرائید. در این دم وزیرش یزدان نیز در این کار به او پیوست. ایرانیان از این به خشم آمدند و بر آن شدند که اردشیر را خلع کنند، تا این که اردشیر از آنچه برایش می‌کوشید دست کشید (۸۶) و آنها وی را در پادشاهی نگهداشتند.

باران بهرام او را گفتند: «در قیام و شورش بر ضد پادشاه هرمز تو پیرو ما خواهی بود، اگر جز این باشد ترا بر کنار می‌کنیم و دیگری را به جایت می‌نشانیم.»

بهرام چون آنان را با یکدیگر در این تصمیم یکدل و یکزبان دید، با اکراه، هیجان و تأثر پیشنهاد آنان را پذیرفت. شبانگاه هرمز جرابزین و یزدک دبیر از اردوگاه بهرام بیرون شدند تا این که به مداین رسیدند و هرمز را از رویداد آگاه ساختند.

پس از آن بهرام با سپاه خویش برای جنگ با هرمز راه عراق در پیش گرفت، تا این که به شهر ری رسید. او در آنجا توقف کرد و به ضرب درهم بانفش کسری ابرویز پسر شاه و تصویر و نام وی پرداخت. ده هزار درهم برای وی (کسری) ضرب کرد و درهم‌ها را رابج گردانید: آنها مخفیانه ارسال شدند، به مداین رسیدند و در میان مردم پخش شدند.

چون هرمز از این ماجری خبردار شد، باور کرد این دمیسه با دست پسرش کسری فراهم شده است و او خیال پادشاهی دارد و همانا او فرمان به ضرب این درهم‌ها داده است. آنچه بهرام آرزو می‌کرد وی انجام داد: شاه به اندیشه قتل پسرش کسری افتاد. شب هنگام کسری به سوی آذربایجان گریخت تا این که به آنجا رسید و ماندگار شد.

شاه بندوی و بسطام را که خالوهای کسری بودند خواست و در باره او از آنان پرسید. آنها گفتند: ما از او هیچ خبری نداریم. به گفته آنان باور

نکرد و فرمان داد هر دو را زندانی کنند. سپس شاه بارایزنان مشورت کرد و از آنها نظر خواست، گفتند: شهریارا همانا که تو در کار بهرام راه شتاب پیمودی مامصلحت می بینیم که یزدان جشنش را نزد بهرام روانه کنی و چنانچه او از بهرام هوزش طلبد بهرام وی را نخواهد کشت او (بهرام) گناهش را می بخشد و تو هم رضای خاطر او را جلب خواهی کرد و به خدمتش باز خواهی گردانید. شاه این اندیشه را پذیرفت و یزدان جشنش وزیر را گسیل داشت.

همین که یزدان جشنش آماده حرکت گردید (۸۷) پسر عموی او که به دلیل ارتکاب جرمی در زندان بود، از او خواست تا رهایی اش را از پادشاه استدعا کند و او را با خود ببرد، زیرا در کارها او را استعداد و شایستگی است. یزدان جشنش چنین کرد و او را با خود برد. چون به شهر همدان رسیدند، به عموزاده اش شك کرد. پس به شاه نامه ای نوشت که او را برمی گرداند تا فرمان مرگش را بدهند یا دربندش کشند، چون او گناهکاری خطرناک است. به او گفت: من نامه ای درمورد کارها به شاه نوشته ام، شتاب کن تا آن را به او برسانی و مبادا کسی بر این امر آگاه شود. آن مرد از این پیش آمد بدگمان شد و چون از یزدان جشنش دور شد نامه را باز کرد و بخواند، وقتی دید سخن در باره مرگ اوست، نزد یزدان جشنش که تنها مانده بود برگشت وی را چند بار بزد و بهکشت، سرش بر گرفت و نزد بهرام که در شهر ری بود برد. به او داد و گفت: این است سردشمن تو یزدان جشنش که پیش شاه از تو بدگویی کرد و دل او را بر تو گرانبار ساخت. بهرام گفت: ای نابکار، تو یزدان جشنش را باشرافت و جایگاهی که داشت کشتی در حالی که اوسوی من می آمد تا از آنچه کرده است هوزش طلبد و میان من و شاه صلح برقرار کند. پس او (بهرام) فرمان داد تا گردنش بزدند.

بزرگان و نجبا و مرزبانانی که در درگاه بودند از قتل یزدان جشنش که بزرگی در میان آنان بود آگاه شدند. گروهی از آنان نزد دیگران رفتند و بر آن شدند که شاه را خلع کنند و پسرش کسری را به شهریاری بردارند. آنانی که بزرگان را بر این کار تشویق و تحریص کردند، هندوی و بسطام خالوهای

کسری بودند.

آنها به بزرگان پیام دادند: خود را از ترک زاده یعنی از شاه هره ز خلاص کنید زیرا او بهترین های ما را به قتل رسانده و بزرگان ما را نابود کرده است. همانا او کینه زبردستان را به خاطر سالاری بر زبردستان در دل داشت و انبوهی از ایشان را بکشت (۸۸) آنها هم مصدا شدند و روزی را برای این کار برگزیدند. و در آن روز جمعی سوی زندان شتافتند و بندوی و بسطام و دیگران را که با آنها بودند از بند رهانیدند. سپس به سوی هرمز شدند. او را از تخت پایین آوردند، تاج و کمر بند و شمشیر و جامه اش برگرفتند و نزد کسری به آذربایجان فرستادند.

چون این همه نزد وی رسید، رخت سفر بر بست تا به مداین رسید. او به کاخ درآمد، بزرگان را فراخواند و گفت: سر نوشت آنچه را که در پندار انسان نمی گذرد به وی می نمایاند و رخدادها به رغم آرمان ها روی می دهد. بیدادگری برای خود کامگان هلاکت بار است. ناکام کسی است که کار دشواری برای خویش می خواهد، خردمند به حال و نیروی خود دلشاد است و روحش بیش از آن نخواهد. ای مردم! در آنچه که شمارا از راه فرمانبرداری و مشورت با ما به ما نزدیک می سازد پاسخ باشید. زینهار که از فرمان ما سر بر نتابید و بر ما سرکش نباشید زیرا ما پناه و تکیه گاه شمائیم.

چون مردم پراکنده شدند. او برخاست و نزد پدر شد که در یکی از سراهای کاخ نگهداری می شد. دست و پایش ببوسید و گفت:

من برای فرمانروایی در هنگام زندگی تو نکوشیدم و آن را نیز نمی خواستم و هرگاه قبول نکرده بودم از دست ما می گرفتند و به دیگران می دادند. پدر پاسخ داد: راست گفתי و عذرت را پذیرفتم. فرمانروایی تراست و آن را نگاهدار. اکنون نیازی به تو دارم. هر سیدی ای پدر چه چیز ترا محتاج من کرده است؟ گفت: آنانی را که جرات یافتند مرا از اریکه شاهی سرنگون کنند و تاج از سر من بگیرند و خوارم بشمرند به یاد دار. نام یکا یک آنسان برشمرد و گفت آنها کیانند.

پس در کشتنشان شتاب کن و قصاص پدر بگیر. کسری گفت: امروز این کار میسر نیست تا مگر روزی که خداوند دشمن ما بهرام را نابود سازد و کار را به ما بسپارد. آن گاه خواهی دید که چسان آنها را می کشم و قصاص ترا می گیرم. پدر پذیرفت، کسری از نزد وی بیرون شد و مجلس دوات فرا خواند. (۸۹) بهرام در ری بود که از آنچه رخ داده بود، آگاه شد. آنچه بر هرمز رفته بود او را سخت خشمگین گردانید و به او احساس شفقت و رقت کرد و کینه هرمز از دلش رفت. او با سپاه به راه افتاد تا کسری و کسانی را که در این کار از او پشتیبانی کرده بودند بکشد و هرمز را به پادشاهی باز گرداند.

کسری آگاه شد که او (بهرام) از ری به راه افتاده و نیتش در باره وی چیست. او این امر از پدر پنهان داشت و با سپاه به استقبال بهرام شتافت، کسری یکی از مردان مورد اعتماد را فراخواند و به او گفت که پنهانی به اردوگاه بهرام رخنه کند، مراقب کارهایش باشد و وی را (شاه را) از کار او آگاه سازد. آن مرد به راه افتاد و در همدان به بهرام رسید، زمانی در اردوگاه او ماند و به همه چیز اطلاع یافت. سپس نزد کسری بازگشت و به او گفت در جناح راست سپاه بهرام به هنگام حرکت مردان سینه و در جناح چپ یزدان جشنس پسر حلبان جای دارند و هیچکدام از سپاهیان او جرأت ندارند غله از رعایا بگیرند و او گذشته از این هنگام توقف کتاب کليلة دمنه را می خواهد و هنگام خوردن نان آن را می خواند.

کسری به خالوهای خود بندوی و بسطام گفت: من هیچگاه از بهرام چنین هراس نداشته ام، زیرا اکنون که بر توجه او به خواندن کليلة دمنه آگاه شده ام بسیار می ترسم، چون این کتاب اندیشه های والاتر از اندیشه انسان به وی می بخشد و خردی برتر از خردش به وی می دهد زیرا همه آن یکسره ادب و خرد است.

کسری و بهرام هر دو در کنار نهروان فرود آمدند و هریک با سپاهیان در کرانه خود ایستادند و خندقی برگرد خود کشیدند. سپس بهرام فرمان

داد پلی بر بندند و به سویی آمد که کسری در آنجا بود. چون گروه‌ها رویا روی یکدیگر شدند، به ناگهان بهرام پیش از کسری از صف بیرون آمد و با صدای بلند فریاد کرد: مرگ بر شما ای ایرانیان که شهریار خود را از تخت به زیر کشیدید! ای مردم (۹۰) از آنچه کرده‌اید پیش از آن که عذاب خدا بر شما فرود آید در برابر خدای خویش توبه کنید تا فرمانروایی را به شهریار شما باز گردانیم.

چون یاران کسری این بشنیدند یکی از آنان به دیگران گفت: به خدا سوگند بهرام راست می‌گوید. حقیقت همین است! با ما بشتابید! ما کار شما را روبراه می‌سازیم و آنچه را که کرده‌ایم از راه سازش با آنچه که بهرام می‌اندیشد به صلح می‌رسانیم. آنها همه رفتند و به بهرام پیوستند، جز بندوی و بسطام خالوهای کسری، هر مزد جرابزین، نخارجان، شاپور پسر ابرکان، یزدک دبیر سپاه، بادی پسر فیروز، شروین پسر کامجسار و کردی پسر بهرام جشنس برادر تنی بهرام شوین، کسی باوی نماند. آنان کسری را گفتند: پادشاه‌کاری نمی‌توان کرد، تنها بر کسانی بنگر که ترا گذاشتند و به دشمنت پیوستند.

او راه مداین در پیش گرفت و چون به پل جودرز رسید، به قفانگریست و خود را در پیشاپیش بهرام دید: مردم همین که بهرام به او و همراهانش نزدیک گردید از پشت سرش گریختند. کسری او را در کنار پل متوقف ساخت، او که تیراندازی ماهر بود، تیری به کمان گذاشت و زه را کشید. اما هراسید که مبادا تیرش بر زره نیکویی که بهرام بر تن داشت کارگر نیفتد، بر آن شد تا به صورت اسب او تیر بیاندازد، اما امیدوار بود که چهره او با سپر پوشیده نباشد یا سرخم نکند، آنگاه او تیری به پیشانی اسب بهرام انداخت، اما به میان آن نخورد ولی اسب از ضربت سخت چرخید و بر زمین افتاد. بهرام پیاده ماند.

کسری پای به فرار نهاد، تا به مداین رسید. او نزد پدر شد، اما نگفت که بهرام می‌کوشد پادشاهی را به وی باز گرداند، تنها گفت: همراهان

من همه به او گرویدند. سپس پرسید: رای تو چیست؟ او (هرمز) گفت: (۹۱) رای من این است که خود را به قیصر برسانی زیرا تنها اوست که یاری و مدد خواهد کرد تا شهر یاری را به تو برگرداند.

کسری دست و پای پدر بوسید، وداع گفت و با همزمان خود به سوی پل روی نهاد. پارانثی نه تن بودند، او دهمین بود. یکی از آنها به دیگری گفت:

بهرام فردا پای به مداین می‌گذارد و هرمز را به کشورداری برمی‌دارد و او چون گذشته، پادشاه خواهد شد، چنانکه گویا اصلاً خلع نشده باشد. آنگاه به قیصر خواهد نوشت تا مارا باز گردانند سپس هرمز همه ما را خواهد کشت. کسری تا وقتی که پدر زنده است پادشاه خواهد شد.

بندوی و بسطام خالوهای کسری گفتند: ما شما را از سرتان کم می‌کنیم. آنها مشتهار را گره کردند و کنار رفتند. سپس حرکت کردند تا به قصر پادشاه رسیدند، به اقامتگاهی درآمدند که هرمز در آنجا بود و درباریان برقرار کسری از برابر دشمن می‌گریستند. آن دو دستاری به گردن وی انداختند و فشرده تا این که جان سپرد. پس از آن به کسری پیوستند و از آنچه رفته بود سخنی نگفتند.

آنها تمام روز از بیم تعقیب اسب تاختند، تا این که صبح روز بعد به حوالی شهر هیت رسیدند، خود را به دیری رسانیده آنجا فرود آمدند. برایشان نان جوینی آوردند که آن را آب زده و خوردند و سرکه آوردند که با آب آمیختند و نوشیدند.

کسری به خالوی خود بسطام تکیه زد و از فرط خستگی به خواب سنگینی فرو رفت. آنها در استراحت بودند که ناگهان راهب از حجره خود برایشان بانگ زد: ای مردم! سوارانی از دور به سوی شما می‌آیند.

هنگامی که بهرام به مداین درآمد و دید شهریار هرمز کشته شده است خشم و کینه او نسبت به کسری فزونی گرفت. پس بهرام پسر سیاوشان را با هزار سوار از سواران آزاد برای دستگیری او فرستاد. همین که کسری و

همرزمانش سواران را دیدند، دستانشان فرو افتاد و مایوس و نومید گشتند. بندوی به کسری گفت: من ترا باحیله می‌رهانم، اما خودبه‌مخاطره خواهم افتاد (۹۲) کسری به او گفت: ای خالو اگر مرا برهانی خواه زنده بمانی یا کشته شوی برای تو یادی جاوید و افتخاری والا خواهد بود. ارسناس به خاطر منوشهر خود را فدا کرد. او نزد افراسیاب پادشاه ترکان رفت که در قلب سپاهش ایستاده بود هدف تیرش قرار داد و از پای درآوردش و خاطر زاب شاه را از اندیشه او آسوده گردانید و قصاص منوشهر بگرفت.

او خودش کشته شد اما آوازه او میان مردم گسترش یافت و یادش از خاطره‌ها نرفت. جودرز هنگامی که به سازمان دولت و تحکیم قدرت ساپور دست زد، خود را به خاطر ساپور ذوالاکتاف به‌مخاطره افکند و مردم براین کار او بغل ورزیدند. هنگامی که ساپور به آن جایگاه رسید وی را در راس همه کارها گماشت و امور کشور به او سپرد. بندوی به او گفت: برخیز جامه و کمر بند را به‌بکسوبگذار و شمشیر از میان باز کن و تاج از سر بر گیر و هادیگر همراهان رفتن گیر.

راه این جلگه در پیش گیرید و شتابان در آن بتازید و مرا با این مردم بگذارید.

کسری چنان کرد که او گفته بود، در جلگه درآمد و با دیگر همراهان به پیش راند. اما بندوی جامه کسری بپوشید، کمر بندش را بر خویش بست و تاج بر سر نهاد، سپس راهبان را گفت: به کوه روید و همانجا باشید تا این سپاه باز گردد و گرنه شما در امان نیستید که به دست آنها کشته نشوید، آنها صومعه را گذاشتند و از دیر بیرون رفتند.

اما بندوی در دیر بست و بر بام شد و تاج و جامه کسری پوشیده بود. در جامه کسری آنقدر ایستاد تا این که قانع شد، که همه او را دیده‌اند، سپس به دیر پایین شد، جامه کسری به در کرد و جامه خود بپوشید. بار دیگر به بام دیر برآمد که گرداد گردش را سواران گرفته بودند و گفت:

ای مردم، بزرگ شما کیست؟ بهرام پسر میاوشان گام پیش نهاد و پاسخ

داد. من بزرگ آنهایم بندوی تو چه می‌خواهی؟ (۹۳) او (بندوی) گفت: شاه به تو درود می‌فرستد و می‌گوید درحقیقت ما غرور خود را رام کرده‌ایم. زیرا خسته و مانده‌ایم، از ما بر تو گزند نیست، بگذار تا شامگاه در این دیر بمانیم، آنگاه ما نزد تو می‌آییم و باعم پیش بهرام می‌رویم و بگذار او در باره ما چنانکه لازم داند داوری کند. بهرام پسر سیاوشان گفت که این برای او افتخار است. بندوی پایین شد و مردم در گرد دیر جای گرفتند. چون شب فرارسید، بندوی به بام بازگشت و به بهرام پسر سیاوشان گفت: شاه به تو می‌گوید اکنون شب رسیده، شما نیز دیر را از همه سو حلقه کرده‌اید و مابالی که بتوانیم پرواز کنیم نداریم، پس بگذار امشب را بی‌اسائیم، هرمانت بگذار، چون بامداد رسد بیرون آمده با تو رهسپار شویم. بهرام با مهربانی و گشاده‌دلی موافقت کرد. سپس به هم‌زمان خود فرمان داد تا دو گروه شوند و هنگامی که گروهی در خواب هستند گروهی دیگر پاسداری کنند.

چون بامداد شد، بندوی دروازه را بگشود و نزد مردم برفت و گفت: کسری دیروز در همین وقت از من جدا شد، اکنون اگر بر اسبان بادها هم بنشینید به گرد او نخواهید رسید زیرا آنچه از من شنیدید چیزی جز حيله و نیرنگ نبود.

گفته او را باور نکردند و به درون دیر شدند و خانه به خانه دنبال او (کسری) گشتند. او (بندوی) به دست بهرام پسر سیاوشان افتاد که نمی‌دانست چگونه در برابر بهرام شو بین خودش راسفید کند. او بندوی را برداشت و راه بازگشت در پیش گرفت، تا نزد بهرام شو بین رسید و او را بر نیرنگ بندوی آگاه ساخت. بهرام وی را فرا خواند و گفت: تو تنها برای این که هرمز شاه را کشتی خورسند نشدی حتی کسرای پلید را نیز گریزاندی و او از دست من رهایی یافت.

بندوی پاسخ داد: درباره کشتن هرمز باید بگویم که هوش نمی‌طلبم زیرا او مردان بزرگ ایران را رنجانیده، در تنگنا گذاشته و کشته بود. آنها را به وحشت انداخته و میانشان بذر نفاق افکنده بود. در باره نیرنگی که

برای رهایی کسری، خواهرزاده‌ام به کار بردم، در اینجا نیز سرزنی بر من نیست، زیرا او خویشاوند من است.

بهرام گفت: چیزی مرا از شتاب در کشتن تو باز نمی‌دارد جز آنکه (۹۲) می‌خواهم بر کسرای تیره روز پیروز شوم، من او را می‌کشم و سپس ترا. سپس به بهرام پسر سیاوشان گفت: وی را نزد خویش در بند کن تا من به وسیله تو از او آگاه باشم.

پس بهرام بزرگان کشور را نزد خویش بخواند و گفت: شما می‌دانید که کسری با کشتن هرمز به باری وزیران سترگ پدرش چه گناه بزرگی را مرتکب شده است. او با فرار، خود را رها نید. آیا شما می‌پذیرید، زمام کشور را تا زمانی که شهریار پسر هرمز به من رشد برسد و من امور را به او بسپارم، عهده دار باشم. گروهی با او موافقت و گروهی مخالفت کردند، موسیل ارمنی که از مرزبانان بزرگ بود از آنها پی بود که به این خواست گردن نهد. او به بهرام گفت: ای سپهبد تراحق چنین کاری نیست. کسری که پادشاهی اوراست و جانشینش زنده است.

بهرام گفت: هر کس خورسند نیست بگذار از مداین برود. اگر در آینده آنهایی که خورسند نیستند سه روز در مداین باشند گردن زده خواهند شد. موسیل ارمنی با همفکران خود که تا بیست هزار مرد بودند به راه افتاد. آنها به سوی آذربایجان رفتند، در آنجا فرود آمدند و چشم براه بازگشت کسری از سرزمین روم ماندند.

بندوی همچنان نزد بهرام پسر سیاوشان در بند بود. بهرام پسر سیاوشان هنگام خوراک با او مهربان بود و آسایشش را فراهم می‌ساخت، زیرا می‌اندیشید که کسری باز می‌گردد و سلطنت را می‌گیرد. همین که شب فرا می‌رسید وی را از زندان می‌گرفت و بسا او شراب می‌نوشید. شبی بندوی به بهرام گفت: ای بهرام حقیقت آن است که شما ازستم و جور بهرام شو بین نابود می‌شوید و از میان می‌روید. بهرام پاسخ داد: به خدا سوگند آنچه را می‌گویی در می‌یابم و اندیشه‌ای در سر می‌پرورانم. بندوی پرسید:

اندیشه‌ات چیست؟ او گفت: فردا بهرام شوبین را می‌کشم (۹۵) و مردم را از شرش راحت می‌سازم، تا این که پادشاهی به نظم و سرشت خویش باز گردد. بندوی گفت: اگر رای تو چنین است، پس مرا از بند آزاد کن و اسب و سلاح به من بازگردان. او چنین کرد.

چون بامداد شد، بهرام پسر سیاوشان در زیر جامه‌های خود زرهی پوشید و شمشیرش را در آن میان پنهان کرد. همسرش که خواهرزاده بهرام شوبین بود این بدید و به او بدگمان شد. پیامی به بهرام فرستاد و او را از این کار آگاه کرد. بهرام بامدادان به میدان درآمد، هر کس از هم‌زمانش که براومی گذشت وی گرزش را برتن او می‌زد و از هیچکس صدای زره نشنید تا این که بهرام پسر سیاوشان نزدیک شد، او (بهرام شوبین) گرز به پهلویش زد و همین که صدای زره شنید، شمشیر برکشید و با چند ضربه او را کشت. در میدان فریاد برآوردند که بهرام کشته شد. بندوی اندیشید که بهرام شوبین کشته شده است. او اسبش را زین کرد و به میدان تاخت همین که دانست هم‌دستش کشته شده است، با جامه‌ای دیگر عزیمت کرد. شبها اسب تاخت، روزها پنهان شد، تا به آذربایجان رسید و در آنجا همراه موسیل و هم‌زمانش شد.

همین که کسری با (هم‌زمان) ازدیر بیرون شد و شبانه‌روزی در راه بود، با عربی بیابانگرد روبرو گردید، آنها وی را متوقف کردند و کسری که زبان عربی به خوبی می‌دانست از او پرسید که از کدام قبیله است. او گفت که از قبیله طی است و نامش ایاس ابن قبیصه.

او (کسری) پرسید که جای زندگی‌اش در کجاست؟ وی پاسخ داد: دور نیست. پرسید: می‌توانی ما را مهمان کنی زیرا سخت گرسنه‌ایم. پاسخ داد: آری. همه راه خانه او پیش گرفتند، آنجا فرود آمدند، اسبان خود را برای چرا رها کردند و همه روز را با او بودند. آن مرد از آنان به خوبی پذیرایی کرد، توشه به آنان داد و همین که تاریکی جهان را فراگرفت، با آنها بیرون شد تا راه نشان‌شان دهد و همراه‌شان بود تا یک سوم راه فرات - بالیس را پیمودند. سپس بازگشت.

کسری رفت تا به یرموک رسید. خالد ابن جبلة غسانی به پیشواز او آمد و بامهمان نوازی او را پذیرفت. او سپاهی سوار باوی همراه کرد تا نزد قیصر رسیدند. (۹۶) کسری بر قیصر درآمد، احوال خویش و آنچه برآورفته بود بازگفت. قیصر را در همراهی ویاری به خود آماده یافت.

سران و بزرگان به قیصر گفتند: شهریارا تومی دانی که نیاکانت از عهد سکندر تا کنون از دست اینان چه کشیده اند و آخرین ستمی که بر ما روا داشتند این بود که نیای این مرد شهرهای سرزمین شام را که هزار سال در دست پدران ما بود، گرفت و پدر این مرد چون توبا پیاده و سوار آهنگ او کرد و آن شهرها را به توب بازگرداند، اکنون نیکوست این قوم را به حال خودشان بگذاری تا به جان همدیگر افتند زیرا جنگ دشمن با دشمن خود پیروزی است. قیصر از اسقف بزرگ پرسید: ای بزرگوار در این باره چه می گویی؟ او پاسخ داد: سزاوار تو نیست این مرد را در روزی که اندیشه بد درباره اودارند به دست تقدیر بسپاری. صلاح بر این است که به او یاری رسانی تا سرانجام برای خود صلح برقرار سازی.

قیصر گفت: آیا برای پادشاهان شایسته است هنگامی که از آنان مدد می خواهند یاری ندهند. او در برابر کسری تعهد کرد. صلح برقرار ساخت و دخترش مریم را به او به زنی داده. سپس پسرش سیادوس را به فرماندهی گروهی از دلاوران برگماشت که میان آنها نام ده تن (هزار مرد) بود و آنان را با نقدینه و سلاح مجهز کرد و فرمان داد که با او (کسری) به راه بیفتند. او (قیصر) سه روز آنها را بدرقه کرد.

کسری با سپاه به راه افتاد و راه ارمنستان در پیش گرفت. چون او به آذربایجان درآمد، خالویش بندوی، موسیل ارمنی، مرزبانان که با او (موسیل) بودند و مرزبان فارس به وی پیوستند. این خبر به بهرام شوبین رسید. او به آهستگی با سپاه به راه افتاد تا به آذربایجان رسید و در دوفر سنگی اردوگاه کسری اردو زد. سپس هر دو طرف به تعرض درآمدند. برای کسری و سیادوس تخت زرین بر تپه ای گذاشته بودند و آنها از آنجا جنگ را تماشا می کردند.

چون سواران برای حمله صف کشیدند یکی از هزارمرد از صف بیرون آمد و نزد کسری شد. او گفت: آن کسی که ترا از پادشاهی برکنار کرده است به من بنما. غرور کسری از طعنه او جریحه دار شد اما خشم خود فرو برد و بهرام را نشان داد. (۹۷) گفت: او همان است که براسب ابلق سوار است و دستاری سرخ بر سر دارد و در پیشاپیش همراهانش ایستاده است. رومی به سوی بهرام شوبین تاختن گرفت و فریاد زد: هان به جنگ بشتاب. بهرام به سوبین رفت و آنها ضرباتی بر هم زدند. شمشیر رومی گزندی بر بهرام نرسانید زیرا او زرهی ناب داشت. بهرام شمشیری بر فرق رومی زد که کلاه خودی بر سر داشت و خود دوپاره شد. شمشیر بر سینه مرد رومی رسید و او را دونیم کرد، نیمی به راست افتاد و نیمی به چپ. کسری چون این دید به قهقهه خندید. سیادوس در خشم شد و گفت: تومی بینی که یکی از مردان همراه من که برابر با هزارمرد است کشته شد و چنان می خندی که گویا از هلاکت رومی خورسندی؟ کسری پاسخ داد: خنده من از هلاکت مرد رومی نیست. اما او به من طعنه ای زد که تو نیز شنیدی. من خورسندم که او با قدرت ضربه ای که در کشورم بر من پیروز شد و از آن ضربت من به سوی شما گریختم آشنایی یافت.

دو روز پیکار کردند، همین که روز سوم فرارسید، بهرام کسری را به جنگ تن به تن طلبید. کسری بر آن شد که دعوتش بپذیرد، اما سیادوس او را از این کار بازداشت. کسری باز ناپستاد و به میدان بهرام شتافت یک ساعت پیکار کردند. سپس کسری از میدان گریخت. بهرام راه فرار بر او بست و او را از همزمانش جدا ساخت. کسری راه کوه در پیش گرفت و بهرام از پی اش می رفت و دشنام می داد، او شمشیرش را می چرخانید و بانگ می زد: کیجامی روی ای بزهکار؟ کسری نفسی ژرف بر کشید و نیرویش فزونی گرفت و توانست بر کوه بالا شود. چون بهرام کسری را در قله کوه دید دانست که خدا او را یاری کرده و گام پس نهاد. کسری از آن سوی کوه پایین آمد و به همزمان پیوست. بامداد روز چهارم دو سپاه خصم صف کشیدند، آرایش جنگی به خود گرفتند و به نبرد پرداختند. پیروزی از آن کسری شد و بهرام با سپاهیان به

اردوگاه خود عقب نشست. بندوی به کسری گفت: شهریارا اگر سپاهی که نزد بهرام است بر تو اعتماد کنند، همه آنها نزد تو خواهند آمد (۹۸) اجازه ده از نام تو آنها را زینهار دهم.

کسری اجازه داد، چون هوارو به تاریکی نهاد، بندوی بیرون شد. او بالای تپه که مشرف بر اردوگاه بهرام بود، ایستاد. سپس با صدای رسا فریاد کشید: ای مردم! من بهرام پسر سابورم، پادشاه کسری به من فرمان داده است تا به شما زینهار دهم، هر کس از شما که امشب بر ما پیوندد بر جان و مال خویش و کسان خود ایمن خواهد بود. سپس او باز گشت. شب هنگام هواداران بهرام سلاح خود برگرفتند و به اردوگاه کسری آمدند، جز چهار هزار مرد که بابهرام ماندند.

بامدادان بهرام به اردوگاه خالی نگریست و گفت: عاقلانه تر آن است که بگریزیم. او با عمر زمانش که باوی مانده بودند، حرکت کرد. مردان سینه ویزدان جشنی از سواران نامی ایران در جرگه همراهان او بودند.

کسری، سابور ابرکان را باده هزار سوار از پی بهرام فرستاد. و سابور به او رسید، بهرام حمله کرد و جنگ در گرفت. سابور شکست خورد و بهرام به راه ادامه داد.

سر راه به دهکده ای رسید و در آن جا فرود آمد. او با یزدان جشنی و مردان سینه در خانه پیرزنی منزل کردند. برایشان نان آوردند، آنها بخوردند و آنچه مانده بود به پیرزن دادند، پس از آن شراب آوردند. بهرام از پیرزن پرسید: آیا ظرفی داری تا در آن شراب بیاشامیم؟ او پاسخ داد کدوی کوچکی دارم و آن را بیاورد. سر آن کدوی خشکیده جدا کردند و در آن شراب نوشیدند. سپس نقل آوردند و آنها از پیرزن پرسیدند: آیا ظرفی داری که در آن نقل گذاریم؟ او غربالی بیاورد و نقل در آن نهادند. به دستور بهرام پیره زن شراب نوشید. آن گاه از او پرسید: مادر آیا خبر تازه ای داری؟ پاسخ داد: خبر تازه این است که کسری با سپاهی از روم آمده و بابهرام پیکار کرده، او را شکست داده و کشور را از وی باز ستانده است. بهرام پرسید: تو در باره بهرام چه

می‌اندیشی؟ پاسخ داد: نادانی ابله است که ادعای پادشاهی دارد (۹۹) درحالی که خود از سلاله شاهی نیست. بهرام گفت: از این روست که کدوی خشکیده جام شراب و غربال، ظرف نقل او شده است. ایرانیان این سخن را ضرب المثل کردند.

بهرام راه خود در پیش گرفت تا به شهر قومس رسید، که قارن جہلی نهاوندی آنجا می‌زیست و او ولایت خراسان را داشت. جنگ و صلح و دریافت خراج و مالیات آن خطه و قومس و جرجان با او بود.

اوشیخی بزرگ بود که بیش از صد سال عمر داشت. کسری انوشیروان او را حاکم آن دیار کرده بود، سپس هرمز پسر کسری او را بر همان سمت ابقاء کرد چون کار کشور به بهرام رسید او بزرگی وی (قارن) را پذیرفت از او پشتیبانی کرد و وی را در همان مقام باقی گذاشت. همین که بهرام نزدیک شد، قارن پسر خود را باده هزار سوار برای پیشگیری از او فرستاد و آنها نگذاشتند که وی نزدیک شود.

بهرام پیام فرستاد: چه گناهی از من در پیش تو سرزده است؟ آخر من بوم که ترا در این منصب ابقاء کردم. قارن پاسخ داد: به راستی حق که کسری و نیاکانش بر من دارند بیش از حق است که تو بر من داری. بدان که حق کسری و نیاکانش بر تو نیز چنین است اما سپاس تو چنان بود که از اطاعتش سرباز زدی و در ایران آتش جنگ افروختی و سرنوشت تو آن بود که خسته و نومید برگردی و خود را زبانه زد جهانیان سازی.

بهرام پیغام داد: بهای بزغاله در زندگیش چهار درهم است و چون پیر شود و دندانش بریزد برای آن تنها، دو درهم می‌دهند. تو نیز در پیری چنین سبک مغزشده‌ای. چون این پیام به قارن رسید در خشم شد و باسی هزار سوار و پیاده از سپاهیان خویش بیرون آمد. دو طرف آماده کارزار شدند و چون در نبرد پسر قارن کشته شد، هواداران او پاهای به فرار نهادند تا به شهر قومس باز رسیدند.

بهرام راه خوارزم در پیش گرفت، از رود گذشت و در آنسو به اعماق

سرزمین ترکان رفت، تابه خاقان رسد و از او پشتیبانی و پناه بخواهد و به پاری او خود را استوار سازد.

چون خاقان از نزدیک شدن بهرام آگاه شد، به طر خانان خود فرمان داد که به پیشواز او بروند. او (بهرام) همچنان می آمد تابه دربار خاقان رسید. (۱۰۵) و او را چون پادشاهان درود گفت و افزود: شهریارا من از دست کسری و درباریانش به تو پناه آورده ام تا تو من و همزمانم را پناه دهی. خاقان به او پاسخ داد:

من می توانم از تو و همزمانت پشتیبانی کنم و به شما پناه و آرامش دهم سپس برای او شهری ساخت که در میانش دژی بود و بهرام و همزمانش را به آنجا کوچانید، نام آنها را در دیوان به ثبت رساند و برایشان معاش تعیین کرد. بهرام هر روز نزد خاقان می آمد و در جرگه برادران و نزدیکانش با او می نشست. خاقان برادری داشت به نام بغاویر، که به دلاوری و سوارکاری پرآوازه بود. بهرام دید که بغاویر بدون ترس از پادشاه و بی آنکه حرمت جمع را نگاه دارد، به میان سخن می رود. روزی او (بهرام) به خاقان گفت: پادشاهها به راستی گمان می کنند که برادرت بغاویر میان حرف می دود و حرمت پیشگاه ترا آن چنان که بایسته حضور پادشاهان است نگاه نمی دارد. روش ما در برابر شاهان آن است که برادران و فرزندان جز در مواردی که شاه از آنها بخواهد، سخن نمی گویند خاقان گفت: بغاویر در جنگها دلاوری کرده و در سوارکاری بی همتاست. او گستاخ است و چشم به راه لحظه ای مناسب، تا گزندی به من رساند. او به من حسد می ورزد و دشمن من است. بهرام از او پرسید: شهریارا آیا می خواهی که ترا از او و ارهانم. پرسید: چگونه؟ پاسخ داد: از راه کشتن او. او (خاقان) گفت: آری اگر بتوانی این کار را چنان انجام دهی که برای من مایه سرزنش نشود، بکن. بهرام گفت: من این کار را چنان انجام می دهم که برای تو نه ننگی باشد و نه سرزنشی. هنگامی که روز دیگر از خواب برخاستند، بهرام نزد خاقان شد و درجایی نشست که برای او بود. بغاویر نیز درآمد و بر جای خود نشست و لب به سخن گشود. بهرام به

او گفت: ای برادر چرا حرمت پادشاه نگاه نمی داری و در برابر مردم بیم و احترام خود را نسبت به او نشان نمی دهی. بغاویر به وی پاسخ داد: ترا چه کار ای پارسی فراری بی خانمان. بهرام گفت: چنین می نماید که تو در هنر سوار کاری از من برتری. بغاویر گفت:

می خواهی بامن زور آزمایی کنی تا من نشان دهم که تو کیستی؟ (۱۰۱)
بهرام به او گفت: من اینها را نمی پسندم، اما اگر بر تو پیروز شوم، ترا برای منزلتی که نزد شهریار داری نخواهم کشت. بغاویر گفت: اما اگر من چیره شوم ترا خواهم کشت. بیا تا به صحرارویم.

بهرام گفت: می خواهم همه چیز عادلانه باشد. او پاسخ داد: این حق توست. بهرام گفت: پس بگذار اگر تو کشته شوی برای تو خونخواهی نکنند و شهریار و طرخانانش مرا ملامت نسازند. او (بغاویر) گفت: سخت را می پذیرم. خاقان گفت: ترا با این مرد که به ما پناه آورده چه کار؟ پاسخ داد: من او را به جنگ تن به تن می خوانم. برسید: کدام جنگ تن به تن؟ پاسخ داد: او رویاروی من می ایستد و من روی او، در فاصله یکصد آرنج. من او را آماج تیر می سازم و او مرا. و یکی از ما اگر مورد بازخواست قرار نگیرد، دشمنش را خواهد کشت.

خاقان گفت: مادر به عزایت بنشیند، به خاطر خودت برخود رحم کن. پاسخ داد: بخدا سوگند یا او باید اینکار را بکند یا او را همین جاد برابرتو خواهم کشت. او (خاقان) گفت: پس آنچه خواهی کن.

بغاویر و بهرام با چند تن از طرخانان به صحرای شدند. طرخانان در جایی ایستادند که جریان را ببینند و بغاویر به فاصله یکصد آرنج از بهرام دور شد. بهرام طرخانان را گفت: اگر او را بکشم مرا ملامت نسازید زیرا می بینید، اوست که بر من ستم روا داشته.

آنها گفتند: بر تو سرزنشی نیست.

بغاویر بر بهرام بانگ زد: تو آغاز می کنی یا من؟ پاسخ بهرام چنین بود: نه تو آغاز کن! تیر بینداز ای مستمگر پلید.

بغاویر زه را کشید، تیری در چله کمان گذاشت، سپس آنرا تا آخر بکشید و شصت را رها کرد. تیر زیر ناف بهرام در میان کمر بندش رسید از کمر بند، زره و جامه های دیگر بگذشت و به پوست شکمش رسید و آن را خراشید بهرام از فرورفتن بعدی تیر پیشگیری کرد و آنرا به دور انداخت. اندکی درنگ کرد چه توان آن نداشت از درد دست به کمان برد. بغاویر اندیشید او را کشته است و به سوییشتافت. بهرام بانگ برآورد: به جای خود باز گرد و همانجا درپیش من بایست، چنانچه من در برابر ت ایستادم.

اوسر جای خود باز گشت و ایستاد. بهرام کمان خود بگرفت (۱۰۲) و آنرا زه کرد. کسی جز او آن کمان زه نمی کرد. سپس تیری در چله آن گذاشت کشید تا فرونشست، سپس آن را رها ساخت. تیر به بغاویر به همانجایی رسید که تیر بغاویر به بهرام رسیده بود. در میان کمر بند و زره. تیر از کمر بند، زره و جامه های دیگر گذشت و از پشت او بیرون آمد و بر آن هم بر جای نماند. بغاویر به زمین افتاد و مرد.

همین که خاقان بر ماجرا آگاه شد، گفت: خداوند، دیگری را از ما جدا نسازد. من بارها مانع گستاخی وی شدم، اما نپذیرفت. سپس روبه طرف خاندان و خویشاوندانش کرد و گفت: آگاه نشوم که کسی از شما بخواهد بر بهرام بدی یا ستم کند. چون بهرام و خاقان تنها ماندند خاقان از وی سپاسگزاری کرد و گفت: تو مرا از کسی که تشنه مرگ من بود رهانیدی. او میخواست اولاد من نیز نباشند تا بر مملکت خود سری کند. پس از آن بهرام را بیش از پیش گرامی داشت، جایگاه و رتبه اش بالاتر برد و منزلت بهرام در سرزمین ترك فزونی گرفت. بهرام در برابر دروازه دژ خود میدانی ساخت، کنیزکان و خنیاگران و حیوانات شکاری در آنجا گردآورد و یکی از محترم ترین مردم نزد خاقان شد.

کسری پس از شکست بهرام و فرار او، سیادوس و همراهانش را مورد تکریم قرار داد، به آنان هدایایی بخشید و بادعای خیر اجازه داد که به کشور خود باز گردند. دیوانها و خزانه ها را به خالوی خود بندوی سپرد و فرمان

بندوی درهمه کشور نافذگشت. خالوی دیگر خود بسطام را فرمانراوی خراسان، قومس، جرجان و طبرستان کرد. او نمایندگان خود را به گوشه و کنار مملکت فرستاد و بار نیمی از خراج را ازدوش رعایا برداشت. چون کسرای بزرگ بر قدرت بهرام در درگاه خاقان و موقعیت استوارش در کشور ترکان آگاه شد، هراسید از این که او لشکری گرد آورد و دو باره جنگ آغاز کند.

او هرمزد جرابزین را برای تجدید پیمان نزد خاقان گسیل داشت. به همراه او هدایا و پیشکش‌هایی نیز فرستاد و سپرد که دردل خاقان راه یابد تا اندیشه وی را علیه بهرام بگرداند.

هرمزد جرابزین به راه افتاد و درحالی که نامه و هدایای کسری را با خویشان داشت، برفت تا به درگاه خاقان رسید و هدایای کسری را پیشکش کرد. خاقان آنها را پذیرفت و دستور داد جایی برای او معین کنند تا کارهایش را سامان دهد. هرمزد با نمایندگان پادشاهان نزد خاقان می‌رفت و او را چنان که شایسته شهریاران است درود می‌گفت.

روزی او بیامد و خاقان را نشسته دید. پس گفت: شهریارا می‌بینم که تو بهرام را برگزیده‌ای و بر منزلتت افزوده‌ای، تو با این کار با او چنان می‌کنی که پادشاه ماکرده بود: پادشاه ما او را بالا برد اما قدردانی او از پادشاه آن بود که علیه شاه شورید و بر آن شد که خونش بریزد.

او برپسرش کسری نیز بشورید تا این که وی را از کشور بیرون راند. برتو نیز از او جز نیرنگ و عهدشکنی چیزی نخواهد رسید. شهریارا از او بر حذر باش، تا مبادا کشور ترانیز برتو بشوراند. خاقان همین که این سخنان از وی بشنید سخت خشمگین شد و گفت: اگر تو سفیر و نماینده نبودی، اجازه نمی‌دادم که نزد من بیایی، زیرا حماقت و بدخواهی تو نسبت به برادر و دوست بزرگوار من روشن گردید. بهتر است دیگر چنین کاری را تکرار نکنی. جرابزین گفت: پادشاه‌ها حال که نظرتو درباره او چنین است، التماس من این است که نظر مرا از او پنهان داری، زیرا اگر آگاه شود مرا خواهد

کشت. خاقان گفت: آنچه تو خواهی همان شود.

هرمزد با نومیادی از نزد خاقان بیرون شد و اعتماد خاتون همسر خاقان را که زنی ابله و قدرناشناس بود به دست آورد. روزی او نزد خاتون آمد و آنجا کسی نبود که از وی ترسی باشد. پس گفت: ای خاتون شما بهرام را برگزیدید و او را پیش از آنچه که تقدیر برایش شایسته دانسته بالا برده اید. اما این کار پر مخاطره است زیرا او علیه شما و کشور شما نیز بد انسان که مملکت را علیه پادشاه هرمزد برانگیخته بود، خواهد شورانید. سپس آنچه را که از بهرام سرزده بود برای ملکه بازگفت و افزود: ای خاتون آیا از یاد برده ای که او عم ترا که شاهنشاه ترکان بود کشت و تخت و خزانهاش تصرف کرد؟ او پیوسته این کارها به یاد خاتون می آورد تا این که دلش آکنده از بدبینی بهرام و بیم از سرنوشت شوهر و پسرش کرد. خاتون گفت: وای بر من! با قدرت و موقعیت او چه کاری از من ساخته است؟ شهریار او را بزرگ داشته. هرمزد گفت: باید کسی را به کشتن او بگماری (۱۰۴) و به خاطر شوهر و هسرت به من اعتماد کنی. خاتون یکی از غلامان را که به آدمکشی و بیباکی می شناخت فراخواند و به او گفت: آگاه باش که باید بهرام را بکشی و تا او را نکشته ای نزد من بازنگرد! غلام برفت و از بهرام اجازه ورود خواست و پنهانی خنجر بی به کمر بسته بود و این کار در روزی رخ داد که ورهام روز نام دارد.

هنگام زاده شدن بهرام اخترشناسان پیش بینی کرده بودند که در ورهام روز به هلاکت خواهد رسید. در این روز او از خانه بیرون نمی شد و جز مردم نزدیک و بستگان خویش کسی را نمی پذیرفت. حاجب درآمد و گزارش داد که فرستاده ملکه اجازه ورود می خواهد. بهرام اجازت داد. غلام بر بهرام وارد شد، درود فرستاد و گفت: ملکه مرا با نامه ای نزد تو فرستاده است، باید بامن خلوت کنی. کسانی که نزد بهرام بودند برخاستند و بیرون شدند. ترك به او نزدیک شد، چنان که گویی می خواهد رازی را بگوید. سپس خنجر بر کشید و شکمش بدرید. پس از آن بیرون شد، بر اسب خود نشست و رفت.

همرزمان بهرام درآمدند، او رادیدند که درخون می‌غلند و جامه خونین به دست دارد.

از این حال او مبهوت گشتند و گفتند: چرا ما را نخواندی تا دستگیرش می‌کردیم؟ پاسخ داد: به‌سگی فرمان داده بودند و او فرمان انجام داد. باز به آنها گفت: سرنوشت چنین بود و تدبیر سودی نداشت. برادرم مردان سینه را برشما می‌گمارم. فرمان‌های او اطاعت کنید! کسی نزد خاقان فرستاد و او را بر آنچه رفته بود، آگاه ساخت. خاقان پیامد، درسوگی بزرگ بود و او را مرده دهد. او بر آن شد تا خاتون را بکشد اما پسری که از خاتون داشت از اینکار بازش داشت.

همرزمان بهرام کنکاش کردند و گفتند: مارانزد اینان آسایشی نیست. بهتر آن است که دیارشان ترك کنیم، زیرا آنها پیمان شکن هستند و سزای احسان را با کفران می‌دهند. باید به سرزمین دیلم برویم. از آنجا به کشور خود نزدیک‌تریم و این امکان هست که از فرمانروایانی که ما را رانده‌اند، انتقام بگیریم. آنها از خاقان اذن رفتن خواستند (۱۰۵)، خاقان اجازه داد، به آنها مهربانی و ایشان را تقویت کرد و تامرز دولت خویش به بدرقه آمد.

بهرام خواهری داشت به نام کرده، که یکی از زیباترین زنان ایران برشمرده می‌شد، و زنی آرام‌تر و پرازنده بود و در سوارکاری مانند نداشت. هم‌زمان بهرام به فرماندهی کرده که بر اسب بهرام نشسته و اسلحه او را در بر کرده بود، به راه افتادند تا به رود جیحون که در کنار خوارزم است، رسیدند، در آنجا به کرانه دیگر گذشتند و طرخانان از آنان جدا شدند. هم‌زمان بهرام در کنار بستر رود پیش می‌رفتند. سپس به جرجان سرازیر شدند و به طبرستان رسیدند. پس از آن از راه کرانه دریا به سرزمین دیلم آمدند و از آنان (دیلمیان) اذن اقامت خواستند. آنان پذیرفتند و دو طرف نامه‌هایی رود بدل کردند که هیچک دیگری را نرنجانند. آنها (همرزمان بهرام) در آنجا در امان بودند، معاش و روستا و گشت گرفتند و دیلم در همه کار با آنان بود.

پس از کشته شدن بهرام، کسری دید که کار ملک بر او مسلم گردیده و او

را اندیشه‌ای جز آرزوی انتقام پدر خویش هرمز نیست. او خواست کار را از خالوهای خود بندوی و بسطام آغاز کند و یاری بزرگ بندوی از یاد برده بود. خشم کسری علیه آنان ده سال انباشته شده بود.

بهاران، بنا بر معمول او (از پایتخت) بیرون شد و بر آن بود، راه کوهسار درپیش گیرد و تابستان را در آنجا بسر برد. با بندوی در حلاوان فرود آمد. او (شاه) فرمان داد که سرافرده‌ای در میدان برپا سازند تا از آنجا گوی بازی مرزبانان را تماشا کنند. هنگامی که در سرافرده خویش نشسته بود، دید که شیرزاد پسر بهبودان با استادی گوی را به چوگان می‌زند. هر بار که او گوی را با مهارت می‌زد، کسری فریاد برمی‌آورد: «زه سوار!». گماشته یکصد بار این ندا بر شمرد. او (کسری) به بندوی نوشت که به‌وی (به شیرزاد) چهار صد هزار درهم - چهار هزار درهم برای هر ضربه - بپردازند. چون دستور به بندوی رسید، نامه را بر زمین افکند و گفت: خزانه کشور تاب این زیاده روی‌ها را ندارد.

کسری همین که برگشته او آگاه شد، از آن چون دستاویزی برای (۱۰۶) تعرض بروی بهره گرفت. او به سرکرده پاسداران دستور داد که نزد بندوی رود و دستان و پاهایش قطع کند. سرکرده پاسداران به راه افتاد تا فرمان کسری را انجام دهد. او با بندوی که سواره به سوی میدان می‌آمد، روبرو شد. دستورات او را از اسب به‌زیر کشیدند و دست و پایش را قطع کردند و بدن آغشته به خونش را بر جای نهاده رفتند. بندوی در آن حال زبان به دشنام کسری کشود، بر پدرش ناسزا گفت و پیمان شکنی ساسانیان و خلف وعده آنها را به یاد آورد. سخنان او را به سمع خسرو رساندند. کسری به وزیرانی که در گردش بودند گفت: بندوی ساسانیان را پیمان شکن می‌داند و از یاد برده است که خودش در مورد پادشاه - پدر ما - چه پیمان شکنی کرد، با برادرش بر او درآمد، دستار برگردنش افکند و ددمنشاند. او را کشت تا از این رهگذر بر من نزدیک شود. او بود که مرا بی‌پدر کرد.

سپس او (کسری) به میدان برآمد و از کنار بندوی که وی را در راه

انداخته بودند گذشت و به مردم فرمان داد سنگسارش کنند، آنان وی را سنگسار کردند تا جان بداد. او (کسری) گفت: این از این یکی باش تا نوبت دیگری رسد یعنی آرزو کرد تا بسطام نیز به مرگی چون مرگ بندوی دچار شود.

سپس به دبیر اسرار فرمان داد تا نامه‌ای به بسطام بنویسد و دستور دهد کارها را به مردی مورد اعتماد بسپارد و تنها به حضور آید تا پیرامون برخی مسایل با وی کنکاش شود. بسطام چنین کرد و با چاپار به راه افتاد. چون به حدود قوم رسید، با مردان به که پیشکار برادرش بندوی بود، روبرو شد. چون او وی را ازدور دید گریه وزاری آغاز کرد. بندوی پرسید: بر تو چه رفته است؟ او وی را از مرگ برادر آگاه ساخت. بسطام از کشورش ناامید شد و به هم‌زمان بهرام در دیلم پناه برد.

مردان سینه سر کرده هم‌زمان بهرام چون از نزدیک شدن بسطام آگاه شد، شادمان گشت و با هواداران خود به پیشواز وی شتافت زیرا بسطام را خدمت‌های بزرگ بود و در ایران احترامی شایسته داشت. آنها وی را پذیرفتند و در خانه زیبایی جایش دادند. بزرگان آن سرزمین نزدش می‌آمدند و او از حمایت آنان برخوردار بود.

سپس (۱۰۷) مردان سینه، یزدجنشس و بزرگان به بسطام گفتند: چرا کسری می‌پندارد که بیش از تو حق شهریاری دارد؟ تو پسر سابور پسر خربنداد هستی و از اعقاب بلا فصل بهمن پسر اسفندیار. شما برادران ساسانیانید و رقیب آنها در سلطنت بوده‌اید. بیا با ما! ما بر تو سوگند وفاداری می‌خوریم و ترا همسر کردیه خواهر بهرام می‌کنیم. تخت زرینی که بهرام از مسداین آورده بود، نزد ماست. بر آن تخت بنشین و فرمان بران. خویشاوندان تو از اعقاب دارا پسر بهمن به تو خواهند پیوست. همین که قدرت تو فزونی گرفت و سپاهت بسیار شد به سوی کسرای پیمان شکن حرکت و با او پیکار خواهی کرد. تومی خواهی ملک را از او بگیری و به راستی آنچه را که می‌خواهی، خواهی گرفت. آنچه پسند ماست پسند تو نیز خواهد بود. اما اگر هنگام

کوشش برای گرفتن ملک کشته شوی این نیزافتخار تو خواهد بود و یاد ترا بیشتر خواهد کرد.

چون بسطام این بشنید آنچه را که به او گفته بودند پذیرفت. اوراشوی کردیه کردند، بر تخت زرین نشاندند و تاج بر سرش گذاشتند، بر او سوگند وفاداری خوردند، همه او را شاه شناختند و بزرگان فرمائش پذیرفتند. جیلان، ببر، طیلسان و بسیاری ازدودمان او که در عراق می زیستند و او و برادرش را دوست می داشتند به او گرویدند تا این که شماره آنها به یکصد هزار رسید. او عازم دسبتي شد، در آنجا فرود آمد و سپاهيانی به نواحی جبال فرستاد و آنان به سوی حلوان، صیمره و مسابدان رفتند. پیشکاران کسری گریختند و دهقانان به دژها و قلعه های کوه ها پناه بردند. چون خسرو بر این آگاه شد در کار خویش وا ماند. کسری دانست که بسطام به خاطر کشته شدن بندوی کمر بر این کار بسته است. پس او از راه نیرنگ درآمد.

او به بسطام نوشت: من آگاه شدم که تو به خیانت و پلیدی هواداران بهرام بزه کار گرایش یافته ای؛ به گمان تو آنها بهترند و این شایسته تونیست. آنها ترا وادار کرده اند که علیه مملکت خروج کنی و کشور را به تباهی و فساد بکشانی (۱۵۸) زیرا تو خود نمی دانی که نیت چیست و قصدت علیه کیست. از سرکشی دست بردار، با آشتی نزد من بیا و از کشته شدن برادرت بندوی سوگوار مباش!

بسطام به او پاسخ داد: نامه تو که مرا در آن از نیرنگ خود آگاه می سازی و درباره خدعه و فریب خود می نویسی به من رسید. از خشم بهیر نتیجه هلاکت بارکارت را بین. بدان و آگاه باش که برای شهر یاری از من شایسته تر نیستی بلکه این منم که از توسز او ارترم. در واقع این منم که نواده دارا پسر دارا هم آورد اسکندرم. اما شما اعقاب ماسان حق ما را غصب و بر ما بیداد کردید. نیای شما ماسان شبانی بیش نبود و اگر پدر او بهمن برترش می دانست پادشاهی را به دختر خود خمانه نمی داد.

چون نامه به کسری رسید دریافت که امیدی به بسطام نیست. او (کسری)

سه سپاه را با سه سردار گسیل داشت که هر يك از آنها دوازده هزار سپاهی داشتند. نخستین سپاه به فرماندهی سابور پسر ابركان بود. این سپاه را سپاهی دیگر به فرماندهی نغارجان همراهی می کرد. پس از آنها سپاه سوم بود که فرماندهی آنرا هرمز جرابزین داشت.

همین که سپاهیان (شاه) به بسطام نزدیک شدند، حمله آغاز کردند و او به همدان عقب نشست. بسطام در همدان فرود آمد و پیادگانی را نزد پاسداران گردنه ها فرستاد تا آنها از حرکت مردم و بالا رفتنشان به کوه ها پیشگیری کنند. او فرمان داد تا سپاهیانش در دامنه کوه درجایی به نام قلو ص اردو بزنند. شاه را از این کار آگاه کردند. کسری خودش به فرماندهی پنجاه هزار سوار به راه افتاد، تا این که به اردوگاه سپاهیان خود در قلو ص رسید در آنجا به سپاه استراحت داد و خودش راه روستایی در پیش گرفت که شراه نام داشت. از آنجا از راهی که کوه و تپه نداشت به سوی همدان رفت تا این که به مرکز همدان رسید. در آنجا فرود آمد و دستور داد خندقی گرداگرد اردوگاه بکنند.

از سویی دیگر بسطام با اردوی خود به جانب او حرکت کرد و سه روز (۱۰۹) سخت جنگیدند. هیچ يك از دو طرف گام فراموش نمی نهاد. چون خسرو این بدید به کردی پسر بهرام جشنس و برادر تنی بهرام شوبین که بهترین رایزن کسری در میان مرزبانان بر شمرده می شد و کسری او را بیش از دیگران دوست می داشت و همواره آماده بود زودتر از سایرین فرمان کسری را انجام دهد گفت: تو می بینی که در این جنگ کار بر ما تنگ است و من می خواهم از این تنگنایی که با آن روبرو شده ایم با شیوه ای خردمندانه رهایی یابیم. او (کردی) پرسید: شهریارا این شیوه چگونه است. گفت: خواهر تو کردیه زن بسطام بدون شك می کوشد که نزد بستگان خود به زادگاهش باز گردد. من می دانم که اگر او بر آن باشد که بسطام را بکشد، این کار از او ساخته است، زیرا بسطام به او اعتماد بزرگی دارد. همین که من بر عزم و دلاوری او آگاه شوم و اگر این زن بسطام را بکشد، آن گاه وظیفه من در برابر پروردگار

آن است که وی را به زنی بگیرم و سعادت‌مندترین زن در میان زنان خویش سازم و پس از خود پادشاهی را به پسر ده‌م که از او زاده خواهد شد. من همه را با خط خود می‌نویسم و تو (نامه را) نزد او بفرست و ببین که او به اینکار چگونه می‌نگرد. کردی گفت: شهریارا! با خط خود به او بنویس تا باور کند و بداند که سخنان تو صادقانه است. همانا که من نامه را به دست زنم می‌فرستم، زیرا جزا و کسی را محرم راز نمی‌دانم. کسری این مطلب نوشت و تعهد کرد و کردی نامه را گرفت و بازن خود نزد کردیه فرستاد. بسطام به دلیل عشق بسیاری که به کردیه داشت او را همواره با خود می‌برد.

چون کردیه نامه کسری بخواند، دانست که شایسته اعتماد است. پس اسرار خود با دایگان و مردم محرم در میان نهاد به نظر او این بهترین امکان بازگشت به زادگاه بود. بسطام از آمدن آن زن نزد کردیه ممانعت نکرد زیرا چنین می‌پنداشت که آنان دوست یکدیگرند و باهم رفت و آمد دارند. یکی از شبها بسطام به سرپرده کردیه آمد، نبرد سخت خسته‌اش کرده بود، او غذا خواست و بخورد (۱۱۰) پس از آن شراب طلبید، کردیه آنقدر او را نوشانید که مست کرد و به خواب رفت دردم شمشیر بگرفت و بر سینه‌اش فرو کرد و آن چنان بفشرد که از پشت او بیرون آمد. سپس به سرعت سرا-برده را ترك گفت و دایگان و همراهانش نیز با وی بودند. برادرش کردی به خاطر او با سوارانی چند در میان راه ایستاده بود، همین که آن زن به او رسید، وی را بر ترك زین گذاشت و به راه افتاد.

چون بامداد هواداران بسطام از خواب برخوامتند او را کشته یافتند و به سرزمین دیلم گریختند. کسری، سابور پسر ابرکان را با ده هزار سوار گسیل داشت و فرمان داد که در قزوین توقف کنند، پادگان آنجا را داشته باشند و مانع از آن شوند که کسی از سرزمین دیلم به دولت او رخنه کند. پس از آن کردیه را به زنی گرفت و با خود به مداین برد. او بسیار سخت و از ته دل شیفته کردیه گردید و کار او را سپاس گفت.

آن خواری که بر روح کسری سنگینی می کرد باقصاصی که دراذای کشتن پدر گرفت، به پایان رسید وملك او را مسلم گشت. او آرامش و استواری به دست آورد.

می گویند که سپس پسر قیصر پادشاه روم نزد کسری ابرویز آمد و او را از تیره روزی که به روم روی آورده بود آگاه ساخت. بزرگان آن سرزمین بر پدر او قیصر و بر برادرش سیادوس حمله کرده و هردو را کشته و از میان خود مردی را به نام کوکسان به پادشاهی برگزیده بودند. او محرومیت هایی را که پدر و برادرش بخاطر کسری متحمل شده بودند یادآور شد. ابرویز بر کوکسان خشم گرفت و با او (پسر قیصر) سه سردار گسیل داشت.

یکی از آنها، شاهین، با دوازده هزار سپاهی به سرزمین روم رخنه کرد و در آنجا به تاخت و تاز پرداخت تا به خلیج قسطنطنیه رسید و وارد زد. سردار دیگر به نام «بود» به سوی سرزمین مصر حرکت کرد، به تاخت و تاز پرداخت و آنجا را به باد غارت و تاراج گرفت تا به اسکندریه رسید و آن شهر را با قهر و غلبه تسخیر کرد. او (۱۱۱) به کلیسای بزرگ اسکندریه درآمد و فرمان داد اسقف آن را دستگیر کنند و وی را تهدید کرد تا این که اوقطعه چوبی را که مسیحیان می پندارند گویا مسیح را روی آن به چلیپا کشیده اند، نشان داد؟ این چوب در محلی زیر خاک شده بود که روی آن گلهای بسیار کاشته بودند. سردار سوم، شهریار، به پیش تاخت تا به سوریه رسید. او مردم را قتل عام کرد و با قهر و غلبه همه آن دیار مسخر ساخت.

هنگامی که بزرگان روم دیدند از جانب کسری چه بر سر آنها آمده است گردهم آمدند و مردی را که پیشتر به شاهی برداشته بودند، کشتند و گفتند: مردی چون او شایسته پادشاهی نیست. آنها پسر عموی قیصر مقتول را که هرقل نام داشت پادشاه کردند و او همان است که شهر هرقلیه را بنیاد گذاشت و در آنجا همان پیروزی به دست آمد که ایزد متعال در کتاب خود از آن نام برده است.

هرقل که روم او را پادشاه خویش ساخته بود، مردم کشور خویش را

برانگیخت و علیه سرداری که کنار خلیج اردو زده بود، اقدام کرد. وی با آن سرداران قدر جنگید تا او را از سرزمین روم بیرون راند. سپس او به سوی سرداری رفت که در مصر مانده بود و وی را از آنجا بیرون ساخت. پس از آن ضربت خود را متوجه شهریار گردانید و او را از شام خارج کرد. هر سه اردو به جزیره بازگشتند. هر قل به سوی آنان رفت، پیکار کرد و آنها را فراری داد و تا موصل از پی شان آمد. کسری از این کار آگاه شد و با لشکریان خود راه موصل در پیش گرفت. سه سردار اونیز به وی پیوستند و بایکدیگر به سوی هر قل شتافتند. نبرد در گرفت و ایرانیان تارومار شدند، کسری چون این دید بر بزرگان سپاه و مرزبانان خویش خشم گرفت و فرمان داد آنها را در بند کشند تا به قتلشان رساند.

چون مردان کشور این بدیدند به یکدیگر نامه نوشتند و بر آن شدند که کسری را خلع کنند و پسرش شیرویه را به شهر یاری بردارند. آنان وی را خلع کردند، شیرویه را به پادشاهی برداشتند و کسری را در یکی از سراهای کاخ حبس کردند و حیلوس را که سر کرده پاسداران بود بر او گماشتند. این کار در نهمین سال هجرت پیامبر (ص) بود (۱۱۲). شیرویه فرمان داد تا پدرش را از کاخ شاهی به خانه یکی از مرزبانان به نام هرسفته منتقل کنند و در آنجا بندی سازند. سر او را با پارچه پوشانیدند و بر یابویی نشانند و به آن خانه آوردند و زندانی اش کردند. حیلوس را با پانصد تن از پاسداران جاویدان بر او گماردند.

پس از آن بزرگان کشور نزد شیرویه آمدند و گفتند: شایسته نیست که ما دو پادشاه داشته باشیم. یا تو فرمان می دهی که پدرت را بکشند و خودت به تنهایی پادشاهی کنی و یا این که ترا خلع می کنیم و دربار شهر یاری را چنان که بیشتر بود به او می دهیم. این سخنان شیرویه را تکان داد و او گفت: برای این کار یکروز به من مهلت دهید.

سپس به یزدان جشنس رئیس دبیران فرمان داد و گفت: هم اکنون پیام ما را به پدر ما برسان و بگو: براستی در اذای گناهایی که مرتکب شده ای،

دچار قصاص الهی گردیده‌ای. نخستین گناه آن است که تو در حق پدرت هرمز کردی. بعد نسبت به مافرنندان بدبین بودی، نمی گذاشتی دور شوند وزیر نظر در سرایی نگاه می داشتی که همچون زندان بود و لطف و مهربانی در حق ما نمی کردی؛ دیگر این که تو در جواب به نیکی قیصر و کمکی که به تو کرده بود، حق ناشناسی کردی: تو به خاطر او به پسرش و بستگانش هنگامی که نزد تو آمدند و خواهش کردند چوب چلیپا را که شاهین برایت از اسکندریه روانه کرده بود، بازدهی، ندادی؛ تو تقاضایشان را نپذیرفتی در حالی که نیازی به آن (چوب) نداشتی و از نگاه داشتن آن سودی نبردی. و همچنین تو فرمان دادی سی هزار مرد از مرزبانان و بزرگان و سواران را به این گناه که آنها نخستین کسانی بودند که از برابر رومیان گریختند، بکشند؛ دیگر این که ثروتی انباشتی که در خزانه تو از راه خراج اجباری به دست آمد: در واقع پادشاهان را سزاوار است که خزاین را از غنیمت‌هایی که از دشمنان با زور نیزه سواران (۱۱۳) به دست می آورند، انباشته کنند، نه از راه گردآوری خواسته از رعایا؛ کشتن نعمان ابن منذر به دست تو و انتقال امارت او از پسر و بستگانش به دیگری یعنی به ایاس ابن قبیصه طایی از گناهان دیگر توست: تو حتی حق خدمتی را که پدرانت در اذای تربیت نیای تو بهرام- جور بر او رعایت می کردند، پاس نداشتی. او بود هنگامی که پادشاهی از بهرام رفت حمایت کرد تا شهریاری به وی باز گردد. این گناهان و بزهکاری‌هایی است که تو مرتکب شده‌ای و این گناهان به پروردگار دستاویزی برای خورسندی از تو نداده و ترا به جرم آن گرفتار ساخت.

یزدان جشنش پیام شیرویه را بی کم و کاست به کسری رسانید. کسری به او گفت: تو ما را آگاه ساختی و اکنون بدانسان که پیام را آوردی پاسخ را نیز ببرا به شیرویه کوتاه عمر، بی تجربه و بی خرد بگو: ماهمه پیام ترا پاسخ می دهیم و هوش نمی خواهیم تا این که نادانی تو آشکارتر شود.

اما می پذیریم که پدر ما مرتکب گناه شده بود. به راستی من نمی دانستم که مردم سرشورش علیه او دارند. تومی دانی هنگامی که شهریاری من استوار

شد هیچ يك از کسانی را که به خلع او یاری کرده و برحقش تعرض کرده بودند زنده نگذاشتم و بدینسان کار بندوی و بسطام را نیز که خالوهای من بودند و به یاری آنها به پادشاهی رسیدم، یکسره کردم. اما در باره ممنوعیتی که بر شما پسران خود وضع کرده بودم، باید بگویم که شما را در فرا گرفتن ادب یکسره آزاد گذاشته بودم و مانع از آن می شدم که به آنچه برایتان سودی ندارد بپردازید، اما در عین حال شما را در خوراك، هزینه، جامه و لذت سوار کاری محدود نکرده بودم. درباره شخص تو باید بگویم که در روز زادنت اختر شناسان، ننگ شهریاری ما و پایان گرفتن فرمانروایی ما را به دست تو پیشگویی کرده بودند. اما با آن که در نامه قرمیسیا پادشاه هندوستان ما را آگاه کرده بودند که شهریاری ما پس از سی و هشت سال به تو منتقل خواهد شد، فرمان ندادیم تا ترا بکشند. ما این نامه را از تو پنهان کردیم و می دانستیم (۱۱۴) که مرگ ما به دست تو فرا خواهد رسید. این نامه به همراهی زایچه تو در دست شیرین بانوی ماست. اگر می خواهی بگیر و بخوان. تا غم و دردت بیشتر شود. اکنون درباره قدرناشناسی من در پاسخ به مهربانی قیصر که تو در سرپیچی ما از دادن چوب چلیپا به پسر و بستگانش یاد کرده ای. ای تیره روز! به راستی سی میلیون درهم که من در میان رومیانی که با من آمده بودند بخش کردم و هدایایی به قیمت يك میلیون درهم که برای قیصر فرستادم ارزشی بیش از این چوب دارد. من پسرش سیادوس را نیز هنگامی که به کشور خویش باز می گشت به همین گونه پاداش دادم. آیا من که پنجاه میلیون درهم به آنها داده ام در مورد بازپس دادن چوبی که هیچ ارزشی ندارد، بخل ورزیده ام؟ من این چوب را برای آن نگاه داشته ام تا گروگان فرمانبرداری آنان باشد و اوامر ما را به سبب احترام و تعظیمی که برای آن در دل دارند، مطیع و منقاد باشند. اما درباره خشم من به خاطر قیصر و گرایش در خونخواهی او، پس بدان که من به قصاص او آنقدر از رومیان کشتم که به حساب نیاید. در پاسخ سخنان در باره بزرگان و مرزبانان نزدیک به تو که من خیال کشتن آنها را داشته ام، بدان که این حامیان ترا من در مدت سی سال آماده کردم و مستمري و هدایای آنها را

افزودم. در همه این مدت مرابه آنان نیازی نبود، جز در روزی که آنها بزدلی خود را نشان دادند و گریختند. ای نادان از قانون دانان مردم ما درباره کسانی که در پشتیبانی از شاه قصور ورزند و از پیکار با دشمن سرباز زنند، سؤال کن آنها به تو خواهند گفت که این مردم سزاوار عفو و ترحم نیستند. اما درباره آنکه تو مرا در اذای گردآوری خراج ملامت کرده‌ای، در واقع این خراج از نوآوری‌های من نبوده است. پادشاهان پیش از من آنرا از وظایف کرده بودند تا نیروی دولت و ستون حکومت باشد. یکی از پادشاهان هندوستان به نیای من انوشیروان نوشته بود: دولت تو همانند باغ شکوفانی است که دارای دیوارهای استوار و دروازه‌ای قابل اعتماد است. اگر این دیوارها را ویران کنند و یا دروازه را از میان بردارند (۱۱۵) آنگاه تضمینی نخواهد بود که در آن گاوان و خران به چرا نپردازند. به راستی، سپاه دیوار من و نقدینه دروازه من است. ای بی‌خرد! این نقدینه را نگاهدار زیرا آن دژ دولت، تکیه گاه حکومت، دفاع در برابر دشمنان و آوازه شهریاران باشد. درباره گفته‌تو که من نعمان ابن منذر را کشتم و پادشاهی را از خاندان عمرو ابن عدی به اباس ابن قبیصه دادم، بدان که نعمان و بستگانش با تازیان دسیسه کرده بودند و به آنان این اندیشه را تلقین می‌کردند که دولت از دست ما به در خواهد رفت و به آنان خواهد رسید و این نکته در نامه‌های آنان درج شده بود. من او را کشتم و حکومت را به عربی بادیه‌نشین دادم که از این امور چیزی نمی‌داند. نزد شیرویه برو و همه این‌ها بازگویی!

یزدان جشنس پیام به شیرویه برد و هیچ سخن از آن نکاست و شیرویه را اندوهناک دید. همین که روز دیگر بزرگان ملک گرد آمدند و نزد شیرویه شدند، او از کسانی که دیروز تهدیدش کرده بودند بر جان خود بیمناک شد و مرزبانان را یکی از بی‌دیگر برای کشتن پدرفرستاد. هیچکس را یارای آن نبود که دست بروی (کسری) بلند کند. تا این که نوبت به جوانترین آنها رسید که نامش یزدک پسر مردان شاه، مرزبان بابل و خطر نیه بود. چون بر کسری درآمد، وی پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: من پسر

مردان شاه، مرزبان بابل و خطر نیه هستم. کسری به او گفت: اختیار جان من به دست توست، زیرا پدرت را ییاد گرانه کشته‌ام. جوان چند ضربت به او زد تا کشته شد. (سپس) نزد شیرویه بازگشت (و از آنچه رفته بود) سخن گفت. شیرویه او را سیلی زد، موهایش بکند و به زندان انداخت. پس با بزرگان کشور رفت و کسری را در گور به خاک سپرد. از آنجا بازگشت و فرمان داد جوانی را که پدرش را کشته بود به قتل برسانند.

در همان سالی که شیرویه پادشاه بود، پیامبر خدا (ص) از جهان رفت و ابو بکر به خلافت رسید.

چون شیرویه بر تخت نشست (۱۱۶) به کار برادرانش پرداخت که پانزده تن بودند و از بیم آن که مملکت را براو بشورانند، آنها را گردن زد. او دچار بیماری و امراض گردید تا جان سپرد. شاهنشاهی او هشت ماه بود.

پس از وی ایرانیان پسرش شیرزاد را که خردسال بود به پادشاهی برداشتند، بر او مردی را گذاشتند که تربیتش کند و به کارهای دولت رسیدگی کند تا این که وی به کمال رسد. شهریار که در مرز روم بود از قتل کسری آگاه شد، با سپاهش به راه افتاد تا به مداین رسید. شیرویه در آن زمان مرده بود و پسرش شیرزاد را به شاهی گذاشته بودند. او (شهریار) قدرت را به دست گرفت، به مداین درآمد و همه کسانی را که در کشتن و خلع کسری دشت داشتند قتل عام کرد.

او شیرزاد و مربی‌اش را نیز بکشت، امور دولت به دست گرفت و خود را شهنشاه خواند. این کار در دوازدهمین سال رویداد تاریخی [هجرت] بود.

چون شهریار پادشاه شد، بزرگان دولت از این که کشور آنها به دست مردی اداره می‌شود که از خاندان شاهی نیست، احساس نفرت کردند. آنها سر به شورش برداشتند و او را کشتند. و جوانش پسر کسری را که هنوز شیرخوار و مادرش کردیه خواهر بهرام شوبین بود، پادشاه کردند و یکسال پادشاه بود و سپس مرد. آنها (ایرانیان) بوران دختر کسری را ملکه خویش ساختند. چون شیرویه هیچک از برادران خود جز جوانشیر شیرخوار را زنده نگذاشته

بود، حکومت ایرانیان به انحطاط دچار گشت کار آنهاست شد و قدرت آنان را ترك كرد.

می گویند هنگامی که شهر یاری به بوران دختر کسری پسر هرمز رسید در گوشه و کنار دولت این شایعه گسترش یافت که ایران زمین پادشاه ندارد و آنها (ایرانیان) به درگاه زنی پناه برده اند. دوتن از مردان قبیلۀ بکرا بن وائل که یکی از آنها را مثنی پسر حارث شیبانی و دیگری را سوید پسر قطبۀ عجلی می نامیدند حرکت کردند. آنها آمدند تادر (۱۱۷) نقطه ای توقف کردند و از آنجا به سوی مرز ایران یورش بردند.

پایان

فهرست مطالب



۵	مقدمه پیراستار
۷	پیشگفتار
۱۹	فصل اول: منابع دوران مورد بررسی
۲۱	منابع پهلوی سده‌های ششم و هفتم میلادی
۲۳	۱- کارنامه اردشیر بابکان
۲۵	۲- شهرهای ایران
۳۱	۳- خسرو پسر قباد وریدک او
۳۲	۴- کتاب هزار داوری قضایی
۳۷	۵- نامه تنسر
۲۵	۶- سایر منابع پهلوی
	منابع سده‌های هفتم و هشتم میلادی که به زبانهای غیر ایرانی
۵۰	نگارش یافته‌اند
۵۱	۱- نامه محمد (ص)
۵۳	۲- تاریخ فتوفیلاکت سیموکاتا
۵۵	۳- تاریخ سبتوس
۵۹	۴- اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مؤلفی ناشناخته
۶۲	۵- جغرافیای ارمنی از مؤلفی ناشناخته

- ۶۵ منابع تازی و پارسی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی
- ۶۷ ۱- کتاب المعاریف، ابن قتیبه
- ۶۸ ۲- کتاب الاخبار الطوال دینوری
- ۷۳ ۳- تاریخ یعقوبی
- ۷۲ ۴- تاریخ الرسل والملوک، طبری
- ۷۸ ۵- تاریخ طبری، بلعمی
- ۸۳ ۶- کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، حمزة اصفهانی
- ۸۲ ۷- شاهنامه فردوسی
- ۸- حدود العالم، اثری جغرافیایی مربوط به سده دهم میلادی از مؤلفی ناشناخته
- ۹۰ ۹- نهاية الارب فی اخبار القرس والعرب از مؤلفی ناشناخته
- ۹۱ ۱۰- فارسنامه ابن بلخی
- ۹۵ ۱۱- مجمل التواریخ

۹۹ فصل دوم: فرمانروایی هرمزد چهارم

- ۱۰۳ ۱- مسائل سیاست داخلی
- ۱۱۴ ۲- جنگ با بیزانس
- ۱۲۱ ۳- جنگ با ترکان و بهرام چوبین
- ۱۲۷ ۴- قیام بهرام چوبین، خلع هرمزد چهارم

۱۳۹ فصل سوم: ایران در عهد خسرو پرویز

- ۱۴۱ ۱- آغاز فرمانروایی خسرو دوم، فرار خسرو پرویز به بیزانس
- ۱۴۷ ۲- بهرام چوبین برادر یک شاهنشاهی
- ۱۵۱ ۳- بازگشت خسرو دوم از بیزانس، شکست سپاه بهرام چوبین
- ۱۵۵ ۴- اوضاع ایران ساسانی در فاصله دو جنگ ایران و بیزانس

- ۱۸۱ ۵- انقراض خاندان بنی لخم، نبرد زوقار
۱۹۳ ۶- جنگ تازه با بیزانس
۲۰۸ ۷- خلع و قتل خسرو پرویز

۲۱۷ فصل چهارم : دوران جنگ خانگی

- ۲۱۹ ۱- قباد دوم شیرویه
۲۲۱ ۲- اردشیر پسر شیرویه
۲۲۳ ۳- شهر براز
۲۲۴ ۴- پوران دخت

۲۲۹ فصل پنجم : شهرستانهای ایران ساسانی

- ۲۳۱ مسائل تقسیمات کشوری و مرزهای دولتی
۲۳۵ ۱- خراسان (کستک خراسان)
۲۴۳ ۲- آذربایگان (کستک کاپکوه، کورالجبال)
۲۵۶ ۳- نيمروز (کستک نيمروز)
۲۷۱ ۴- خورباران (کستک خورباران، کورالعراق)

۲۸۱ ضمیمه، ترجمه اخبار الطوال از ابوحنیفه الدینوری

- ۳۲۵ فهرست مطالب
۳۲۹ فهرست نامها

فهرست نامها

آسانا، جاماسب ۲۷،۲۶	آه
آسورستان=سورستان	آبگاریان، گ. و. ۵۸،۵۶
آسیای صغیر ۲۰۲،۱۹۸	آبگیان، مانوک ۵۸
آسیای میانه ۲۴۲،۲۳۶،۲۳۴	آبورا=خابور
آشخاراتسویتس، کتاب ۲۳۲،۶۴	آبی چشم، عمرو ۱۱۹
۲۶۶،۲۵۶،۲۴۶،۲۴۳،۲۴۲	آخوندوا، ر. یو. ۶۶
۲۷۴،۲۷۲	آدیابنا=هدایابا
آشور، آشوری‌ها ۲۵۴،۷۳	آذربایجان (آذربایگان، کاپکوه، کور-الجبال) ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵
آفریقا ۶۰،۲۹	۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴
آکبا، دژ ۱۱۷	۱۶۲، ۱۶۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۳۱
آگاپی ممبیجی ۱۵۰، ۱۷۴، ۱۵۵	۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸
۲۰۵، ۱۹۴	۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۲
آلان‌ها ۲۴۶، ۱۱۶، ۴۳	آفرمیدخت ۲۲۶
آلالیس، دژ ۱۱۷	آذرگشنسب ۴۷، ۱۳۶، ۱۵۶، ۲۴۸
آلبانی (اران) ۲۰۶، ۲۴۴، ۲۴۵	آذرگشنسب، آتشکده ۲۴۸
۲۴۶	آذرمهان ۱۰۷
آلبویه ۲۶۰	آراخوزیا ۲۳۷
آلتهایم، ف. ۱۴، ۱۰۴، ۱۳۰	آرزانن (ارزن)، شهر ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵
آلپو (حلب)، شهر ۲۲۵	آریایی، اقوام ۲۵۷، ۲۶۲
آلزنیک، شهر ۲۷۵	آسان، شهر ۲۳۶
آمرتولین، دیر ۵۷	
آمل، شهر ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰	

ابن زرعه، ثعمان ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
 ابن شاهویه، زادویه ۶۶
 ابن قاسم، هاشم ۶۶
 ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله ابن مسلم ۶۷،
 ۶۸، ۹۴، ۱۰۲، ۱۳۶، ۱۴۵
 ۱۸۶
 ابن محمد، هاشم ۱۳۶، ۲۷۰
 ابن مردانشاه، بهرام ۶۶
 ابن مسعود، قیس ۱۸۵، ۱۹۰
 ابن مسعود (المزدلف)، هانی ۱۲۰،
 ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰
 ابن مسکویه ۴۸
 ابن مقفع (روزبه پارسی) ۳۷، ۴۳، ۴۴،
 ۴۶، ۶۷، ۷۲، ۹۳
 ابوالمؤید ۹۸
 ابوبکر، خلیفه ۲۶۸
 ابودلف ۲۵۵
 اجمیادزین، شهر ۵۵، ۵۶
 اخبار الطوال، کتاب ۶۸، ۷۰، ۷۱،
 ۷۲، ۸۸، ۹۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸،
 اخبار سریانی، کتاب ۵۹، ۶۰، ۶۱،
 ۶۲، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۲،
 ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۳،
 اخبار سی‌یرت، کتاب ۱۴۶، ۱۵۳،
 ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۲۰
 ادسا، شهر ۱۴۶، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۵
 اراک، شهر ۲۵۶
 اران = آلبانی

آمودریا (به رود، وه‌روت، اکسوس)
 ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳
 آمید (آمد)، دژ ۱۹۸
 آنات، شهر ۱۴۶
 آندری ۲۰۶
 آنتیوخیه (آنتیوخو) ۳۰، ۱۴۶، ۱۹۹
 آنکلساریا، ت. ۳۴
 آوارها ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵
 آوازه، دژ = پایکند، بایکند
 آیسوم، ارتفاعات ۱۱۷
 آیین اردشیر، کتاب ۴۷

«ا»

ابدال ۴۴، ۴۳
 ابرشهر ۱۴۹، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۸۰
 ابله، منطقه ۱۸۵
 ابن اسحق ۷۵، ۲۷۰
 ابن اسفندیار، محمد بن الحسن ۳۷، ۴۳،
 ۱۶۴
 ابن الاثیر ۲۴۰
 ابن البلخی ۸۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۱،
 ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۶، ۲۰۸، ۲۲۳
 ابن الفقیه، احمد بن محمد همدانی ۹۱،
 ۲۷۴
 ابن الکلبی ۲۶۸
 ابن الندیم ۴۵، ۴۶
 ابن حوقل ۲۴۶، ۲۵۳
 ابن خرداد به ۹۰، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۵
 ابن خوذف السهمی، عبدالله ۲۱۵

اسکندریه، شهر ۲۰۰	ارانیه ۲۴۶
اسلامبول ۴۵	اربلی، ای.ا. ۱۳
اسلاوها ۲۰۱	اربیل، شهر ۲۷۴، ۲۵۵، ۲۵۴
اشتیل، ر. ۱۳۰، ۱۴	اردبیل، شهر ۲۴۸
اشپرنگلینگ، م. ۱۷	اردشیرپاکان ۲۲۶، ۴۶، ۳۹، ۲۹، ۲۴
اشپیگل، ف. ۲۱۲، ۹	۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۲
اشکانیان ۸۸، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۲	اردشیرخره، شهر ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰
۲۵۹، ۲۵۵، ۱۷۹، ۱۶۵	۲۷۹
اصفهان (اسپاهان، اسپهان)، شهر ۱۵۳	اردشیر سکانشاه ۲۶۴
۲۵۷، ۲۵۲، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۰۳	اردشیر سوم پسر شیرویه ۲۲۲، ۲۲۱
۲۶۹، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۵۸	۲۶۵، ۲۴۲، ۲۲۴، ۲۲۳
اصفهان، ابوعبداله حمزه ابن الحسن ۶۶	ارزن = آرزائن
۱۸۶، ۹۸، ۹۶، ۹۴، ۸۴، ۸۳	ارس، رود ۱۶۵، ۱۲۸
۲۷۸، ۲۸۴، ۲۴۹، ۲۱۹	ارمن، ارمنی، ارمنستان ۵۹، ۵۷، ۵۵
اصطخر = استخر	۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۱۶
اصطخری ۲۴۶، ۹۰	۱۷۹، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۶
اعوج، عباس ۱۱۹	۲۳۲، ۲۲۰، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۹۴
افسی، یوهان ۱۱۵، ۱۰۷	۲۵۲، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۲
افغانستان ۲۵۷، ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۴	۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۵۷، ۲۵۶
اکسوس = آمودریا	اره جان (اره گان)، شهر ۲۶۱، ۲۶۰
الروحا ۱۴۶	اریوان، شهر ۲۷۳
الصوفی، عبدالرحمن ۷۰	ازد، قبیله ۲۶۷
الفهرست، کتاب ۴۶، ۴۵	اسپاخل، شهر ۲۵۷
القافی، النعمان عبدالمتعال ۲۶۸	اسپت، شهر ۲۶۶، ۲۵۷
الکلبی، هاشم ابن محمد ۲۶۸، ۷۶	اسپندیاذ، خاندان ۱۳۳
الیاس، شگون ۶۲	استخر (ستخر، اصطخر) ۲۶۰، ۲۲۳
اندرآب، شهر ۲۳۶	۲۶۲، ۲۶۱
اندیو (به اندیو)، شهر ۱۵۶	استرابون ۲۵۶
انوشزاد ۱۰۴	استراتیگ، آنتیوخ ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۴
انوشیروان، خسرو اول ۲۲، ۱۴، ۷	استرنج، گ. ۲۶۱
۳۹، ۳۸، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹	اسکندر مقدونی ۸۸، ۷۱

بارتولد، و.و.و. ۹۰، ۸۲، ۷۷، ۷۶، ۱۱، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۷۷، ۲۶۶
 بارزان = وارزان
 باریجان (بارزان) ۲۶۰
 باریک، دژ ۱۹۰
 باژ، روستا ۸۵
 باگراتونی، سمبات ۲۰۳، ۱۷۲، ۱۶۸
 ۲۴۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۰
 بالکان ۲۰۱
 بامیان ۲۳۶
 بانهدرا = نهاترای
 باورد ۲۳۵
 باهمنقر تیموری ۸۷، ۸۶
 بایکند = پایکند
 ببر ۱۶۵
 بت آرامایه = سورستان
 بت باگاش ۲۷۴
 بت خوزیه = خوزستان
 بت دازن ۲۷۴
 بت رزیکایه = ری
 بت گرمای = گرمکان
 بت لاپت = جندی شاپور
 بت لشپر ۱۷۴
 بت مادایه = ماه، شهرستان
 بت ماه کرت ۲۷۴
 بت مهر کایه = مهرگان کدک
 بت نهاتر = نهاترای
 بجرمای = گو مکنان
 بجورابن عیاض ۱۸۸
 بحرانی، خالدابن یزید ۱۹۱
 بحرین ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۵۷

۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۹۶،
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۲،
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۶،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۰،
 ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰،
 ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷،
 ۲۶۹
 اورشلیم، شهر ۲۲۰، ۱۹۷
 اوریق، شهر ۱۴۶
 اوستا ۸۸، ۴۹
 اونوالا ۲۲
 اهواز، شهر ۱۰۸، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۶۶،
 ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۹
 ایاس ابن کبیس ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱،
 ایبیریا = گرجستان
 ایروان ۲۳۲
 ایزال، ارتفاعات ۱۱۷
 ایزدگشنسپ ۱۰۷، ۱۲۳
 اینوسترانتف، ک. ا. ۱۱۱، ۱۱۸

ب

باب الابواب = دربند
 بابل، شهر - بابلی ها ۵۵، ۷۳، ۱۷۸،
 ۱۸۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹
 بادان ۲۱۵، ۲۷۰
 بادغیس، شهر ۱۲۱، ۲۳۵، ۲۳۷،
 ۲۳۸، ۲۳۹
 باربد ۲۲
 بارقلومه، خ. ۱۱، ۳۴

بلاذری ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۱۵، ۲۴۴،
 ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۴۸
 بلاساکان (بلاسا جان) ۲۴۶، ۲۴۴
 بلاش (ولاش) ۲۵۹
 بلخ ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،
 ۲۳۸، ۲۳۷
 بلخ بامیک ۲۳۶
 بلعی، ابوعلی محمد ابن محمد ۷۸، ۵۲
 ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۸۹
 ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۳،
 ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳،
 ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۱،
 ۲۲۵
 بلوچستان ۲۶۶
 بلوشه، ا. ۲۵
 بلیایف، ی. ا. ۱۶، ۷۶
 بندوی ۹۷، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۷،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶،
 ۱۷۰، ۱۷۱
 بندهشن ۲۸
 بنی اسرائیل ۸۳
 بنی امیه، قبیله ۶۴
 بنی تمیم، قبیله ۱۸۹، ۱۹۰
 بنی رواحه ابن سعد، قبیله ۱۸۵
 بنی شیبان، قبیله ۱۸۵، ۲۸۸، ۱۹۰
 بنی عباس، قبیله ۶۴
 بنی عبس، قبیله ۱۸۵
 بنی عجل، قبیله ۱۸۸، ۱۹۰

بخارا؛ شهر ۱۲۶، ۲۳۵، ۲۳۸
 بخت النصر ۲۵۹
 براون، ا. ج. ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲،
 ۹۳، ۹۴، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۱۹
 ۲۷۸
 برتلس، ی. ا. ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹
 برجیان ۵۹
 بردسیر = گواشیر
 بردعه، شهر = پرتو
 برزمهر ۱۰۷
 برزو (برزترو) ۲۵
 برزویه ۲۲
 برمکی، محمد ابن جهم ۶۶
 برهان قاطع، کتاب ۲۷۹
 پرو کلیمان، کارل ۶۵
 بزرگمهر ۹۶، ۲۲
 بژین (بنجهیر) ۲۳۶، ۲۴۲
 بمت ۲۳۷
 بسطام (گهستم) ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۱،
 ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
 ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۵۰، ۲۵۱
 بصره، شهر ۷۴، ۲۶۲، ۲۷۵
 بطلمیوس ۹۰، ۶۴
 بغداد، شهر ۲۸، ۷۴، ۲۶۲
 بکر، قبیله ۱۲۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۶۷
 بکری ۱۸۶
 بل آباد = جندی شاپور

بین‌الشرین ۷۰، ۱۵۲، ۱۱۹، ۱۰۵، ۷۰	بنی غسان = غسانیان
۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۵	بنی لخم = لخمیان
۲۲۱، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷	بنی معاد، قبیله ۱۸۳
بیهقی ۹۸، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۹۲	بنی یشکر، قبیله ۱۹۱
	بودلیان، کتابخانه ۷۹، ۸۰
	بوریسف، آ. یا. ۱۷
«پ»	بولدیروف، آ. ن. ۸۰، ۸۱، ۸۲
پاتشخورگر = طبرستان	بولسارا، س. ۲۴، ۳۵
پاتکانیان (پانکائف)، ک. ا. ۵۶، ۸۰	بونیااتف، ز. م. ۱۵، ۱۶، ۱۳۰، ۲۰۶
۵۷، ۶۳، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۷۲	بویس، م. ۱۷، ۴۲، ۴۹
۲۰۶، ۲۳۲، ۲۴۴	به اردشیر، شهر ۲۹، ۱۷۷، ۲۱۰
پاخومف، ی. ا. ۱۳	به اندیو = اندیو
پارت، پارتها ۱۶۶، ۲۴۱	بهرام پور، سیاوش ۱۴۹
پارس = فارس	بهرام چهارم ۲۵۹
پاریاب ۲۳۵	بهرام گشنسپ ۱۲۲
پافلاگونه ۱۹۹	به رود = آمودریا
پالوکت ۶۲	بهمن اسپندیاذ ۱۶۵، ۲۶۹
پالیارو، ا. ۱۲، ۳۵	بیرونی ۳۷
پانیات ۲۵۷	بیزانس ۱۳، ۱۴، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹
پایکند (بایکند)، دژ ۱۲۶، ۲۳۸، ۲۴۳	۶۰، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
پایین شهر = قومس	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۸
پطروشفسکی، ای. پ. ۱۶	۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹
پتور، زاخاری ۲۴۵	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۳
پرات = فرات	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲
پرتو، شهر ۲۰۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶	۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
پرسپولیس (تخت جمشید) ۲۵۸، ۲۶۲	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
پرموده ۱۲۶	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵
پریخانیان، ا. گ. ۱۲، ۳۵، ۲۷۹	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱
پریسک ۱۱۸	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
پری یوک ۱۶۶، ۱۶۸	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۱، ۲۷۵
پسفرخ ۲۲۵	پیلی، ا. ۱۷، ۲۷

تپورستان=طبرستان
تثال ۱۲۶
تخار ۲۱۰
تخارستان ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۰۲
تخت جمشید ۲۶۲
ترسایان ۲۴۵، ۱۰۶
ترکان ۷۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱،
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،
۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۸،
۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۰،
۲۰۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،
۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۶۴
ترمذ=درمت
تریور، ك. و. ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۵۶
تسگلدی، ك. ۱۵، ۱۲۷، ۱۷۱
تغلیب، قبیله ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۶۷
تفلیس، شهر ۲۰۶، ۲۴۷
تمبرا، شهر ۲۵۴
تنسر (نسر) ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱،
۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۰۴، ۱۷۷
تنزیبنو ۲۳۹
تورآبدین ۲۷۴
تورات، کتاب ۲۱، ۴۳، ۶۸
توران ۲۵۷، ۲۶۵
تومانسکی ۹۰
تهران ۲۵۱
تیتوس ۱۷۸
تیسفون ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴،
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰،
۱۶۳، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶،
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۵۴

پنجاتان ۲۲
پنج پور، شهر ۲۶۶
پنیات اردشیر (الخط)، شهر ۲۶۷
پوراندهخت (پوراندهخت) ۹۶، ۱۹۸،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷
پیام ماتناداران، مجله ۵۶
پیام نو، مجله ۶۰
پیام نوین، مجله ۱۷، ۲۳۹
پیروز ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۶۴، ۱۶۵، ۲۶۷
پیروزشاپور، شهر ۱۴۶، ۲۴۰
پیروزگشنسپده ۲۲۶
پیروز نخچیر ۲۳۶
پیشان=دماوند
پیشدادیان ۸۸، ۹۵
پیگولفسکیا، ن. و. ۶، ۱۳، ۱۴، ۳۵،
۳۶، ۳۷، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۷۶
۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸،
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۷۹،
۱۹۴، ۱۹۷، ۲۷۷

«ت»

تاب، رود ۲۶۲
تاج نامه، کتاب ۴۶
تاریخ الرسل والملوك، کتاب ۷۴، ۹۳،
۱۹۲
تاردف، و. ۸۶
تازن آباد، شهر ۱۸۸
تاکوم (فکیم) ۱۰۵
تاوادیای، ج. ۲۳، ۳۱
قبران ۸۵

۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۱، ۹۲، ۸۱

، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳

، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸

، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹

، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵

، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲

، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷

، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷

، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵

۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۳

چوبین نامک، کتاب ۱۲۷

چور (چول)، قبایل ۳۰، ۲۴۰، ۲۴۱

۲۴۵

چین، چینی ۷۲، ۹۰

«ح»

حارث ابن واه ۱۸۸

حبشه، حبشی ها ۷۳، ۲۶۹، ۲۷۰

حجاز ۲۷

حجر = هجر

حدود العالم من المشرق الى المغرب، کتاب

، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۳۷، ۹۰

۲۶۵، ۲۵۵، ۲۵۰

حلب = آلبو

حلوان، شهر ۱۶۲، ۱۶۶، ۲۴۳، ۲۵۳

۲۵۵، ۲۵۴

حمیداله، م. ۱۶، ۵۱

حنظل ابن ثعلب ابن سیار عجلی ۱۹۰

حیره ۶۸، ۷۷، ۸۳، ۱۱۶، ۱۷۱، ۱۷۵

، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱

۲۷۷، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۵

قیم آلات، قبیلہ ۱۹۱، ۲۶۷

قیمره، شهرستان ۲۵۸

«ث»

ثباطه، شهر ۱۸۶

ثعلبی ۳۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵

، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۷

، ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵

، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۳۵

۱۹۳، ۱۷۴، ۱۶۳، ۱۶۰

«ج»

جاحظ ۹۴

جاوید شاپور، شهر ۲۵۷

جبابه، روز جبابه ۱۹۱

جبرئیل السنجاری = گاوریل شکاری

جبرو خاقان ۲۰۶، ۲۴۷

جزیره، شهرستان ۲۷۵

جلابدين = خرابزين

جمشید جم (یماشاه) ۶۸

جندی شاپور ۲۶۳

جور = گور

جوزجان = گوزگان

جیحون = آمودریا

«چ»

چارمنکن، شهرستان ۲۳۶

چایکین، ک. ۸۵

چوبین، بهرام ۱۵، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۷۸

۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴
 ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰
 ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۷، ۱۵۵
 ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۴
 ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰
 ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵
 ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰
 ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵
 ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۲
 ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۰
 ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶
 ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱
 ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۹
 ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۳۸
 ۲۷۶
 خسرو کواتان اتریتک، کتاب ۳۲، ۳۱
 خسرو مهر گشنسپ ۲۲۶
 خلیج فارس ۲۶۷، ۲۵۹
 خواجه نظام الملک طوسی ۴۹، ۴۸، ۴۶
 خوارزم ۱۶۱، ۱۵۸، ۴۳
 خوتای نامک، کتاب ۲۲، ۵۰، ۶۵، ۶۶
 ۹۳، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۴، ۸۱، ۷۲
 ۲۱۲، ۲۰۴، ۱۴۵، ۱۰۱
 خورآسان = خراسان
 خورباران (باختر) ۲۴۴، ۲۳۲، ۲۳۱
 ۲۷۶، ۲۷۲، ۲۷۱
 خورنی، موسی ۹، ۱۰، ۳۰، ۶۲، ۶۳
 ۲۵۲، ۹۱، ۶۴
 خوزستان (خوژستان) ۶۱، ۹۰، ۲۵۶
 ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱

۲۷۷، ۲۷۲، ۲۵۳، ۱۸۹، ۱۸۷

«خ»

خابور (آبورا) ۱۱۷، ۲۷۱، ۲۷۴
 خاناریا، م. ۳۴
 خاترای نو = نهاترای
 خالکدون، شهر ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶
 خالکدون، فرقه مسیحی ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵
 خانقین، شهر ۱۸۶، ۲۵۵
 خداته، شهر ۱۷۸
 خداینامه = خوتای نامک
 خرابزین (گرابزین، جلابرین) ۱۵۹
 ۱۹۰، ۱۶۷
 خراسان (خورآسان) ۶۴، ۹۱، ۱۲۶
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۳
 ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶
 ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
 ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴
 خروم، شهرستان ۲۳۶
 خزرها ۳۰، ۸۰، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۰
 ۱۲۸، ۱۵۲، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۴۵
 خزر، دریا ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۴۰، ۲۴۴
 ۲۴۷، ۲۴۹
 خسرو دوم پرویز ۱۶، ۲۲، ۲۹، ۳۰
 ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴
 ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۷۷، ۸۱، ۹۶، ۹۷
 ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۴
 ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

،۲۳۹،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۶،۱۶۵
 ۲۵۱،۲۴۹،۲۴۸،۲۴۴
 دیلمی، رکن الدوله ۲۵۹
 دینور، شهر ۲۵۴،۲۵۳،۲۵۲،۲۴۳
 دینوری، ابوحنیفه احمد ابن داود دابن و نند
 ،۹۳،۹۲،۸۸،۷۲،۷۱،۷۰،۶۹،۶۸
 ،۱۱۴،۱۱۳،۱۱۰،۱۰۹،۱۰۲
 ،۱۲۹،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۴،۱۲۲
 ،۱۴۸،۱۴۷،۱۴۳،۱۴۱،۱۳۰
 ،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۷،۱۵۴،۱۵۰
 ،۱۶۷،۱۶۵،۱۶۳،۱۶۲،۱۶۱
 ،۲۰۴،۲۰۰،۱۹۴،۱۸۴،۱۶۹
 ،۲۵۱،۲۴۲،۲۳۹،۲۳۷،۲۰۸
 ۲۸۳،۲۵۸،۲۵۴،۲۵۳،۲۵۲

«ذ»

ذمرت = ذمرت
 ذوالاجروم، روز ذوالاجروم ۱۹۱
 ذوالجدین ۱۸۵

«ر»

رام هرمزد، شهر ۲۶۳
 رامین ۲۲
 رامیوزان (راسمیزودان) ۱۹۷
 ران، شهرستان ۲۴۴
 راهزاد ۲۰۷
 ربان هرمزد، دیر ۵۹
 ربیع (بکر)، قبایل ۱۸۹،۱۸۵
 رستم ۲۶۶

«د»

داتیوان ۲۰۳
 داخ، سرزمین ۲۴۰
 دارا، شهر، دژ ۱۵۵،۱۵۲،۱۲۲
 ۲۷۱،۱۹۸
 داراب گرد (داراب جرد) ۲۶۱،۲۶۰
 دارمستتر، ژ. ۱۰۵،۸۸،۳۹،۳۸،۲۶
 دامغان، شهر ۲۴۱
 داناک (دوک)، جلگه ۱۵۳
 دانشوردهقان ۲۲
 داور (دات بر) ۲۰۷
 دجله ۲۰۷،۱۴۵،۱۱۷،۱۱۶،۱۰۷
 ۲۷۶،۲۷۴،۲۷۱،۲۱۴
 دربند، دربند خزران، دژ ۲۷۸،۲۴۵
 درمت، ذمرت ۲۴۳
 دریای سیاه ۱۱۶
 دزفول، شهر ۲۶۴
 دزین آوازک ۲۴۳،۲۳۶
 دستکرت، شهر ۲۵۷،۲۹
 دقیقی ۸۵
 دورتسکی، ای. خ. ۲۷۹
 دوک = داناک
 دوگویه، م. ژ. ۷۵
 دماوند (دماوند)، شهر ۲۵۱،۲۴۴
 دومناسک، ژ. ۱۷
 دوین ۲۴۷،۲۰۳،۱۵۵
 دهستان ۲۴۰
 دیبوغل (دیبول)، شهر ۲۶۸،۲۵۷
 دیر، دیرین، شهر ۲۶۷
 دیلم، دیلمیان ۱۶۴،۱۶۱،۱۶۰

،۲۳۴،۱۸۰،۱۷۹،۱۷۸،۱۷۷
۲۶۸
زرننگ (زرنج)، شهر ۲۶۶،۲۶۵،۲۵۷
زنجان (زنگان) ۲۴۴،۲۴۳،۱۶۵
۲۵۲،۲۵۱
زوآنامب ۱۴۹
زوتانبر، ۸۱،۷۹
زوقار، روز زوقار، نبرد زوقار ۷۷،۷۲
،۱۹۱،۱۸۹،۱۸۸،۱۸۵،۱۸۱
۱۹۴،۱۹۲
زيك، خاندان ۱۳۳
زين ۲۶۹
زينب ۱۸۵

«ژ»

ژوستينين ۱۷۶،۱۱۸،۱۱۶

«س»

سابه = شابه
ساری، شهر ۲۵۰
ساكستان = سيستان
سامانی، منصور ابن نوح ۷۸
سامانیان ۸۶
سامره، شهر ۱۶۶
سامی، علی ۱۷
ساوه = شابه
سبوخت ۲۶۷
سبتوس، کتاب تاریخ ۵۷،۵۶،۵۵،۹
،۱۳۴،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۱،۵۹

رستم فرخزاد ۲۲۶،۲۱۰
رشیر، شهرستان ۲۵۷
روشتناين ۱۸۶
روزبه پاریسی = ابن مقفع
روزن، و. ر. ۹۸،۶۹،۶۶
رومودین، و. آ. ۲۳۹،۲۳۷
رویان، شهر ۲۴۹،۲۴۴
رویین، دژ ۲۳۶
ری، شهر ۱۴۲،۱۳۴،۱۳۳،۱۲۹
،۲۴۳،۲۰۳،۱۶۹،۱۶۶،۱۴۹
۲۵۲،۲۵۱،۲۵۰،۲۴۴
ريختر، ك. ۸
ريواردشير، شهر ۲۶۲

«ز»

زاب بزرگ، رود ۱۴۲
زاب کوچک، رود ۲۷۳
زابل، زابلستان ۲۶۶،۲۵۷،۲۳۷
۲۶۷
زاخودر، ب. ۱۳
زادان فرخ (زادفرخ، زدن فرخ) ۲۰۸
۲۲۳،۲۱۰
زاگرس ۲۵۴
زامب (زمب)، شهرستان ۲۴۳،۲۳۶
زامرد ۱۴۹
زحل، قبیله ۱۸۸
زخیر، ر. ۱۷
زرتشت، زرتشتی، دین زرتشت ۷،۶
،۱۰۶،۱۰۵،۸۵،۴۸،۴۴،۳۶
،۱۷۶،۱۷۵،۱۷۴،۱۵۲،۱۴۷

سویان سزان (سیوآن قسزان) ۲۳۸،۶۶
 ۲۶۷
 سیاستنامه، کتاب ۹۴،۴۸،۴۶
 سیاوش ۲۹
 سیرالملوک، کتاب ۹۸،۹۳
 سیرجان ۲۷۲،۲۶۰
 سیروان ۲۵۶
 سیماکان (سیماجان) ۲۴۸،۲۴۴،۱۵۵
 سیستان ۶۶،۲۶۴،۲۵۹،۲۵۷،۱۷۹
 سیف ذویزن ۲۷۰،۲۶۹
 سیموکاتا، فتوفیلاکت ۱۰۲،۱۰۱،۵۳
 ۱۱۹،۱۱۸،۱۱۷،۱۱۶،۱۱۵
 ۱۲۲،۱۲۵،۱۲۸،۱۲۷،۱۲۲
 ۱۴۹،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴
 ۱۵۶،۱۵۴،۱۵۲،۱۵۱،۱۵۰
 ۱۹۵،۱۹۴
 سیونیک = سیماکان

«ش»

شابت، ژ. ب. ۲۳۴،۱۰۶
 شابه ۲۳۷،۱۲۴،۱۲۱
 شاپور اول ۲۷۴،۲۶۷،۲۴۶،۲۹،۲۳
 ۲۷۵
 شاپور (سابور)، شهر ۲۶۲،۲۶۱،۲۶۰
 شاپورابرکان ۱۶۹،۱۶۷
 شاپور ذوالاکناف ۲۵۱،۲۳۵،۴۷
 ۲۵۷
 شادبهمن، شهرستان ۲۷۵
 شادپیروز (قباد)، شهر ۲۵۴
 شادشاپور، شهر ۲۷۳

۱۶۸،۱۶۶،۱۵۶،۱۵۳،۱۵۲
 ۲۰۷،۲۰۴،۲۰۲،۱۹۴،۱۷۵
 ۲۵۸،۲۴۷،۲۲۴،۲۰۸
 سپندباد، ویشناسپ ۳۰
 سپهبد، خاندان ۱۳۳
 سبستان = سیستان
 سده ۱۵۶
 سرغن، شهر ۲۳۶
 سرکش ۲۲
 سگستان = سیستان
 سرگی، اسقف ۲۰۵،۵۴،۵۳
 سریانی ۶۲،۶۱،۶۰،۵۹،۱۴،۱۳،۹
 ۱۹۴،۱۸۱،۱۸۰،۱۷۹،۱۷۸
 ۲۴۱،۲۳۹،۲۳۷،۲۳۴،۲۳۲
 ۲۵۸،۲۵۶،۲۵۵،۲۵۴،۲۵۱
 ۲۷۶،۲۷۵،۲۷۱،۲۶۳
 سریانی، میکائیل ۱۹۷،۱۹۴،۱۵۳
 سلمه، ناحیه ۱۸۵
 سلوکیه = تیسفون
 سمرقند، شهر ۲۹
 سند ۲۶۶،۲۶۵
 سندیاد ۷۲
 سنگار ۲۷۴
 سن مارتین ۶۳،۶۲
 سودان ۹۰
 سورستان (آسورستان) ۲۷۳
 سورن ۱۳۳،۱۱۶
 سوریه ۱۹۱،۷۴،۷۳،۶۸،۳۰،۲۹
 ۲۰۰،۱۹۹،۱۹۸،۱۹۷،۱۹۶
 ۲۶۸،۲۰۶،۲۰۵،۲۰۱
 سوس = شوش

شیبانی، یزید ابن هاشم ۹۰	نام ۲۷۱
شیراز، شهر ۲۶۱، ۲۶۰	نانجان = زنجان
شیر بامیکان، شهر ۲۳۶	ناهانویان، هوانس ۵۵
شیرجان = سیرجان	ناهنامه، کتاب ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۷۲، ۴۹
شیرزاد بهبودان ۱۶۲	، ۹۸، ۹۶، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶
شیرکان = سیرجان	، ۱۱۹، ۱۱۳، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷
شیرویه، قباد دوم ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱	، ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳
، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۴، ۲۱۲	، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۴
۲۶۵، ۲۲۷	، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۵۱
شیرین ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۰۹	، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۶۰
شیز، شهر ۲۴۸، ۲۵۵	، ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۹۳، ۱۷۷، ۱۷۴
	۲۱۹، ۲۱۴، ۲۱۱
»ص«	ناهین ۱۹۷، ۲۰۷
صامغان ۲۴۳	نره، روستا ۱۶۸
صبر عیشو ۱۷۵	نمر الفتوح الاسلامیه فی صدر الاسلام،
صیمره، شهر ۲۵۶	کتاب ۲۶۸
	نمتا ۲۱۹، ۲۲۰
»ط«	ننجان = زنجان
طالش، طالشان ۱۶۵	نوارتس، پ. ۱۰، ۱۳
طالقان ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳	نوپلر، پ. ۱۶
طبرستان ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶	نووش، شهر ۶۱، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳
۱۷۲، ۱۷۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰	نوشت، شهر ۶۱، ۱۹۰، ۲۶۳
طبری، ابوجعفر محمد ابن جریر ۹، ۵۲	نوگ ۱۶۶
، ۶۷، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹	نهرزور = شهرزور
، ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲	نهربراز ۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۶	، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۵	۲۲۲، ۲۲۷
، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۷	نهرزور (سیازور)، شهر ۲۴۳، ۲۵۵
۲۴۰، ۲۶۰، ۲۷۴	نهرکرت، شهر ۲۷۳
	نهر و هراز ۱۶۸
	نهریار ۱۴۷، ۱۴۸

طبری، تاریخ ۷۹، ۷۸، ۶۷، ۵۲، ۹	طبری، تاریخ ۷۹، ۷۸، ۶۷، ۵۲، ۹
عیشویاب اول ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۵۱، ۱۰۶	طوس، شهر ۲۳۶، ۸۵
عیشویاب، اسقف گدال ۲۲۵	طی، قبیله ۱۸۵
عیون الاخبار، کتاب ۹۴	طیلسان = طالش
	«ع»
عباسیان ۸۶	عباسیان ۸۶
عبدالمملک، خلیفه ۹۴، ۹۳	عبدالمملک، خلیفه ۹۴، ۹۳
عجل = بنی عجل	عجل = بنی عجل
عجلی، حنظل ابن ثعلب ابن سیار ۱۹۰	عجلی، حنظل ابن ثعلب ابن سیار ۱۹۰
عجمه ۱۸۵	عجمه ۱۸۵
عدی ابن زید ۱۸۴	عدی ابن زید ۱۸۴
عربستان ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۲، ۱۵۵	عربستان ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۲، ۱۵۵
عراق ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۵۵، ۲۳۴، ۱۶۵	عراق ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۵۵، ۲۳۴، ۱۶۵
عراق عجم ۷۰	عراق عجم ۷۰
عطییار، محمد ابن بهرام ۶۶	عطییار، محمد ابن بهرام ۶۶
عکربابل ۲۱۰	عکربابل ۲۱۰
علیمائیه ۲۵۵	علیمائیه ۲۵۵
عمان ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۵۷	عمان ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۵۷
عیسوی، عیسویان ۶۲، ۵۴، ۵۱، ۷، ۶	عیسوی، عیسویان ۶۲، ۵۴، ۵۱، ۷، ۶
فرات ۲۱۴، ۱۹۸، ۱۸۱، ۱۲۰، ۱۱۶	فرات ۲۱۴، ۱۹۸، ۱۸۱، ۱۲۰، ۱۱۶
فراکیه، شهر ۲۰۲	فراکیه، شهر ۲۰۲
غسانیان (بنی غسان) ۱۸۳، ۱۸۲، ۸۳	غسانیان (بنی غسان) ۱۸۳، ۱۸۲، ۸۳
غرجستان ۲۳۶	غرجستان ۲۳۶
غزنوی، سلطان محمود ۸۵	غزنوی، سلطان محمود ۸۵
«غ»	
«ف»	
فاتاخون، دژ ۱۱۷	فاتاخون، دژ ۱۱۷
فارس (پارس) ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۳۴، ۱۵۳	فارس (پارس) ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۳۴، ۱۵۳
فارسنامه، کتاب ۱۰۸، ۱۰۳، ۹۵	فارسنامه، کتاب ۱۰۸، ۱۰۳، ۹۵
فرات ۲۱۴، ۱۹۸، ۱۸۱، ۱۲۰، ۱۱۶	فرات ۲۱۴، ۱۹۸، ۱۸۱، ۱۲۰، ۱۱۶
فراکیه، شهر ۲۰۲	فراکیه، شهر ۲۰۲

۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۴	فرامرزنانه، کتاب ۹۸
۲۷۴، ۲۷۳، ۲۶۵، ۲۵۷	فرای، ر.ن. ۱۷
قبطی ۸۳	فرخان = رامیوزان
قحطان، قبیله ۱۱۹، ۲۶۷	فرخان مغ ۲۲
قدام ابن جعفر ۲۵۵	فرخ هرمز (فرخزاد خسرو) ۲۲۶
قراقر، روز قراقر ۱۹۱	فردوسی طوسی، ابوالقاسم ۸۵، ۸۴، ۴۹
قرآن ۴۳، ۷۰، ۸۰، ۲۰۴	۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۹
قریش ۸۳	۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲
قزوین ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۱	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۳
۲۵۲	۲۴۸، ۲۱۰
قزوینی ۲۴۸	فرع ۱۸۵
قسطنطنیه = کنستانتینویل	فرعون، هانری ۵۱
قطقطانه، دژ ۱۹۰	فسار، (پسا) ۲۶۰، ۲۶۱
قفقاز ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۵۶، ۲۰۶، ۲۴۴	فستات = قاهره
۲۴۶	فکیم = تاکوم
قم ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۸	فلسطین ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۷۰
قوس (قوش) ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۴	فوکا (فوکه) ۵۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸
۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲	۲۰۱
قیس ابن مسعود ۱۸۵، ۱۹۰	فنیقیه ۱۹۹
	فیروزنامه، کتاب ۹۸
	فیلیپک ۱۱۷
	فثودوسی ۱۹۵، ۱۹۶
	فثوفان ۱۴۵، ۱۹۴
«ک»	
کبادوکیه، شهر ۱۹۹	
کابل، شهر ۴۳، ۱۱۹، ۲۵۷	
کاتشان، شهر ۲۳۶، ۲۳۹	
کارسان (کارکنسیم)، دیر ۱۴۶	
کارن، خاندان ۱۳۳، ۲۵۴	
کارنامک ارتخشیر پاپکان (کارنامه اردشیر	
بابکان)، کتاب ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۰	
۸۷، ۸۸، ۲۱۳	
کازبیون ۱۲۶	
	«ق»
	قابوسنامه، کتاب ۴۶
	قادسیه ۶۵، ۱۸۸، ۲۷۷
	قارن (کارن) جبلی نهاوندی ۱۳۰، ۱۵۴
	قاهره ۷۴، ۷۵
	قباداول ۸، ۱۴، ۴۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۵۲

کولسنیکف، ا. ایوانویچ ۲، ۴، ۵، ۵، ۴۵،
 ۲۱۵، ۵۲
 کوهستان (الجبال) ۲۵۵، ۲۵۴
 کیانیان ۸۸
 کیکاووس ابن اسفندیار ۴۶
 کیهان، مسعود ۲۶۱
 کیومرث ۹۷

«گ»

گالاتیه، شهر ۱۹۹
 گاوریل شکاری ۱۸۰
 گچک، شهر ۱۳۶
 گدوزیا = مکران
 گرابزین = خرابزین
 گراز = شهر براز
 گرجستان ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۴۴
 ۲۴۷، ۲۴۶
 گردی ۱۶۸
 گردیه ۱۶۸
 گرشاسپ نامه، کتاب ۹۸
 گرگان، شهر ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۲
 ۲۴۰، ۲۳۶
 گرمکان، شهر ۲۷۲، ۲۷۳
 گریازنوویچ، پ. ا. ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲
 گریشن، ر. ۱۵، ۱۲۱
 گریگوری ۱۸۰، ۱۸۱
 گرینیا سکی، ماریو ۳۸، ۴۵، ۴۸، ۲۷۸
 گندی شاپور = جندی شاپور
 گنج شایگان (گنج شاهکان)، کتاب ۲۲
 گنزک، شهر ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۰۳

کازرون ۲۶۰، ۲۶۱
 کاسن، ا. پ. ۱۸۷
 کالوس ۱۶۷
 کاووس ۲۹، ۲۵۰
 کاویشی، قبیله ۲۳۹
 کایتانی، ل. ۱۶
 کتاب المعارف ۶۷، ۶۸
 کتاب النبات ۷۰
 کراچکوفسکی، ای. یو. ۶۹، ۷۲، ۲۵۵
 کرد، کردستان ۲۲۵
 کرکوک (کرکه دوبت سلوخ) ۲۷۳
 کریستنسن، ا. ۱۲، ۳۹، ۴۳، ۴۳، ۹۳، ۱۰۴
 کرمان (کرمانیه)، شهر ۲۵۷، ۲۵۹
 ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶
 کویسکی، ا. ۱۰، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۲۴
 کنزک = مهرجان
 کسروی (مؤلف قرون وسطی) ۹۳
 کشکر (کسکر) ۱۸۰، ۲۷۲، ۲۷۶
 کشوین = قزوین
 کلاته ۲۶۵
 کلیله و دمنه، کتاب ۲۲، ۷۲
 کلیما، ا. ۱۵، ۲۴
 کندراتیف، س. پ. ۵۳
 کنستانینوپل، شهر ۵۶، ۶۰، ۱۱۶
 ۱۴۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱
 ۲۰۲، ۲۰۵
 کواد شیرویه = شیرویه، قباد دوم
 کورالمراق = خورباران
 کورمان = کرمان
 کوسدار، شهر ۲۶۵
 کوشانی، کوشانیان ۱۶۶
 کوکفتف ۲۷۶

لوندین، آ. گ. ۲۷۰
 له‌استرنج، گ. ۲۶۹، ۱۶
 لیدن ۶۹

«م»

ماتکدان هزادانستان، کتاب ۳۵، ۳۴
 ۲۷۹، ۲۶۱، ۴۴، ۳۶
 ماخوزنوین، شهر ۱۷۸
 ماد ۲۵۵، ۱۶۶، ۵۵
 مارآباکشکری ۱۸۰
 مارثیروپل = میافارقین
 ماردیسا، شهر ۲۷۱
 مارسفند = مهران اسپند
 مارصبریشوع ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۲
 مارکوارت، ی. ۶۳، ۳۹، ۲۶، ۱۳، ۱۰
 ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۲، ۲۳۲، ۱۲۱
 ۲۷۷، ۲۶۶، ۲۶۱
 مازون = عمان
 ماسبدان (ماسپستان، ماه سیوژان،
 ماسباتیکا) ۲۵۵، ۲۴۴، ۲۴۳
 ۲۷۲، ۲۵۶
 ماسن، و. م. ۲۳۹، ۲۳۷
 ماکان، ت ۸۶
 ماکلر، ف. ۵۸
 مالاخاسیان ۵۷، ۵۶
 مانندیان ۲۰۷
 مانی ۶۲، ۱۵
 ماوراءالنهر ۹۱
 ماوریککی ۱۴۶، ۱۱۸، ۱۰۶، ۵۷
 ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۵۶، ۱۵۵

۲۵۵، ۲۴۸، ۲۲۰
 گوارگیس ۱۷۸، ۱۷۷
 گواشیر، شهر ۲۶۰ ۲۵۹
 گوبل، و. ۲۵۴، ۲۴۲، ۱۷
 گوتوالد، م. ا. ۸۳
 گور، بهرام پنجم ۲۶۵، ۲۵۳، ۲۹
 ۲۶۸، ۲۶۶
 گور، شهر ۲۶۱، ۲۶۰
 گوزکان، شهر ۲۳۶
 گومیلف، ل. ن. ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۵
 ۲۳۹، ۱۲۸
 گویدی، ای. ۲۳۴
 گهستم = بسطام
 گی، شهر ۲۵۹، ۲۵۸
 گیب، آ. ر. ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۴۸
 گیرگاس، ولادمیر ۲۸۳، ۶۹
 گیلان ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۴، ۱۶۶، ۱۶۵
 ۲۵۲

«ل»

لارجان، شهر ۲۵۲
 لازار پاربتسی ۶۴
 لازیک ۲۰۵
 لاشم (لاشوم) ۲۷۳، ۱۷۵
 لبو ۸
 لبنان ۵۱
 لغمی، لغمیان ۱۸۱، ۱۷۱، ۸۳، ۷۳
 ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲
 ۲۷۱
 لوکونین، و. گ. ۱۳۳، ۱۷

مسمودی، ابوالحسن علی بن حسین ۳۷،	۲۴۸،۲۱۲،۲۰۲،۱۹۶،۱۹۵
،۱۰۶،۱۰۵،۱۰۳،۱۰۲،۹۸	ماه (مای)، شهرستان ۲۵۴،۲۵۳،۲۴۴
،۱۴۶،۱۴۵،۱۳۰،۱۲۹،۱۱۲	۲۷۲
،۲۷۶،۲۵۵،۲۲۱،۲۰۹،۱۹۲	ماه کوفه = دینور
۲۷۹،۲۷۷	مبد (مهد) ۱۵۵
مسیحی، مسیحیان عیسوی، عیسویان	مجمعل التواریخ والقصص، کتاب ۹۴،
مشارف ۱۹۱	،۱۳۶،۱۲۴،۱۰۷،۱۰۲،۹۸،۹۷
مصانع، قبیله ۲۷۰	۲۲۵،۲۲۳،۱۹۲
مصر، مصریان ۷۵،۷۳،۶۰،۳۰	محمد (ص)، نامه محمد (ص) ۵۲،۵۱،
۲۰۲،۲۰۱،۲۰۰،۱۹۷،۱۹۶	،۸۰،۷۷،۷۵،۷۲،۷۱،۶۸
معاد، قبیله ۱۱۹	۲۶۸،۲۱۵،۱۹۳،۱۹۲
معاویه ۶۰،۵۸	مداین = تیسفون
معتصم ۸۱	مدی، ج ۳۷،۲۶
مغان، منطقه ۱۶۵	مدینه ۱۹۲،۷۰،۳۰،۲۹
مقرون ابن عمرو ۱۸۸	مر، ن.ی. ۱۹۹،۱۹۷
مقصر ابن حنظل ۱۸۸	مرابی اول ۳۶
مکران (مکدران) ۲۶۶،۲۶۵،۲۵۷	مردان به ۱۶۴
۲۶۸	مردانشاه ۲۰۹
مکه ۳۰، ۲۹	مردتمان ۸
منصور، خلیفه ۲۷	مرو ۲۳۶،۲۳۵،۱۷۹،۱۴۹،۱۳۴
موریس = ماوریکی	۲۳۸،۲۳۷
موریق = ماوریکی	مرو رود ۲۳۸،۲۳۶،۲۳۵
موشك (موسیل) ۱۵۳،۱۵۰،۱۴۷	مروزان ۲۷۰،۲۶۹
موصل، شهر ۲۷۴:۲۰۴،۵۹	مروی، اسقف ۶۲
مول، م.ژ. ۱۰۹،۱۰۷،۹۸،۹۷	مریم ۱۷۴
مولودوخو، یو.ا. ۱۳	مزدك نامك، کتاب ۴۸
مولیو، ژ. ۸۶	مزدك، مزدکیان ۱۴،۱۳،۱۲،۱۱
مونو کارت، دژ ۱۱۷	،۱۱۰،۸۷،۴۹،۴۱،۴۰،۱۵
مه آذر گشنسپ ۲۲۲،۲۲۱	۲۵۰،۱۱۲،۱۱۱
مهران، خاندان ۲۴۱،۱۳۳،۱۲۲	مسابادان، شهر ۱۶۶
۲۵۰،۲۴۶	مسروق ۲۷۰

نرمه سیر، شهر ۲۶۶
 نسای، شهر ۲۳۶
 نسطوری، نسطوریان ۱۷۵، ۱۰۶، ۶
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۰۵
 ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۴۹
 ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲
 ۲۷۵
 نشاپور (نشاپور) ۱۵۴، ۱۳۴
 ۲۳۵، ۲۳۱، ۲۴۲
 نصرت آباد، شهر ۲۶۶
 نصیبین، شهر ۱۵۵، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۷۱
 نظام الملك طوسی ۴۶، ۴۸، ۴۹
 نعمان، منذر ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۳
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
 ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۲
 نعمان ابن زرعه ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
 نفیسی، سعید ۱۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵
 ۲۷۶
 نقش رستم ۲۴۶
 نلدکه، ت. ۹، ۲۴، ۴۹، ۷۱، ۷۶، ۸۷
 ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۹
 ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۷۷
 نمیری، قبیله ۱۹۰
 نوبی ۹۰
 نوبندگان (نوبنده جان)، شهرستان ۲۶۰
 ۲۶۱
 نهایترای، شهر ۲۷۴
 نهاوند، شهر ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۴
 نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب،
 کتاب ۵۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
 ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۰

مهران اسپند ۲۱۱
 مهران گشنسپ ۱۷۸
 مهران ماهرویه ۲۵۳
 مهرجان (مهرجا)، شهر ۱۰۸، ۲۴۳
 مهرگان کدک (مهرجان کدک) ۲۴۴، ۲۵۶
 ۲۷۲
 مهلب ابن محمد ابن شادی ۹۷
 مهنه ۴۱
 مهین ۱۶۷
 مهیار ۲۲۳
 میافارقین، شهر ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۵
 ۱۹۸
 میانک، شهر ۲۳۶
 میخائیلووا، آ. ای. ۶۹
 میشان (میشان)، شهر ۲۷۵، ۲۷۶
 میشاهیک (ماش ماهی) ۲۵۷، ۲۶۷
 میثون ۲۵۷
 مینورسکی، و. ۱۲، ۹۰، ۱۶۵، ۲۴۵
 مینوی، مجتبی ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
 ۴۴، ۴۳
 میورالت ۸

«ن»

نامه تنسر ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
 ۴۳، ۱۰۴، ۱۷۷
 نجد، قبیله ۱۸۵
 نخاتر، شهر ۲۷۲
 نخورگان (نخوارگان، نخارجان)
 ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۵۴
 نرده گشنسپ ۱۲۳

ویکاندر، س. ۱۷	،۱۸۹،۱۸۶،۱۷۳،۱۶۷،۱۶۱
	،۲۱۵،۲۱۱،۲۰۸،۱۹۴،۱۹۲
۵۵۱	۲۷۸،۲۱۹
هاگار، شهر ۲۵۷	نهر وان ۲۷۷،۱۸۲،۱۴۴،۱۴۲
هارو ← هرات	نیم راه ← شهرزور
هبتالی، هبتالیان ۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱،	نیمروز ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۳۱
،۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۰۳، ۲۰۲	۲۷۲، ۲۷۱
۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۵۸	نیمفی، رود ۱۱۷
هانس، ا. ۱۷	نینوا ۲۰۷
هاماوران ← هنیار	
هامرز ۱۹۰	«و»
هانی ابن مسعود (المزدلف) ۱۲۰، ۱۸۵،	وارزان ۲۳۹
۱۹۰، ۱۸۷	واسپورکان ۱۵۵
هخامنشیان ۲۶۲	واسط، منطقه ۲۷۲
هدایابا (هدایاب)، شهر ۲۷۵، ۲۷۴	واشت (وشت)، نهر ۲۶۶، ۲۵۷
هدایت، صادق ۲۰۳	وان، دریاچه ۲۴۷
هرات، شهر ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۳۵،	واندالها ۳۰
۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶	ورچن، شهر ۲۴۲، ۲۳۶
هراکلی (هراکلیوس) ۵۵، ۵۷، ۱۲۱،	ورژان (ورژن) گرجستان
،۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۸	درمات، شهر ۲۳۶
،۲۲۴، ۲۲۰، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۶	ورهران ۲۴۸
۲۵۵، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۲۵	وست، ا. ۱۷، ۲۶
هرتسفلد، ا. ۱۷، ۲۸، ۲۵۴	وستابه، شهر ۱۶۶
هرقل هراکلی	وسپوهر ۳۲
هرسفته (هرسفته) ← مهران اسپند	ولاش ← بلاش
هرمزان، سپهسالار ۲۵۶	ولیزاری ۳۰
هرمزد اردشیر، شهر ۲۶۳	وهروت ← آمددریا
هرمزد چهارم ۷، ۲۹، ۳۰، ۵۴، ۵۵،	وهریز، خورزاد نرسه ۲۶۹، ۲۴۹
،۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹، ۹۸، ۷۷، ۵۸	ویدنکرن، و. ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۲۷۷
،۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳	ویست ۲۶۲، ۲۳۶

یران خره ← شوش
 یرمیان، س.ت. ۱۳، ۶۴، ۱۱۶، ۲۳۲،
 ۲۷۴، ۲۵۶
 یزدگرد اول ۲۵۹
 یزدگرد، دژ ۲۴۰
 یزدگرد دوم ۲۴۱، ۲۴۰
 یزدگرد سوم ۷، ۲۲، ۳۸، ۳۸، ۴۷، ۵۰،
 ۶۵، ۶۸، ۷۷، ۸۸، ۹۶، ۲۲۶،
 ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۴، ۲۶۵
 یزدین ۲۱۹
 یزید ابن هاشم شیبانی ۱۹۰
 یعقوبیان، فرقه مسیحی ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۲۰۵
 یعقوبی، (احمد ابن واضح)، تاریخ ۷۳،
 ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۹،
 ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۱،
 ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۷،
 ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱،
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵،
 ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۶،
 ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
 یلان سینه ۱۲۳
 یلتگین ۱۲۶
 یلیسیوا، ن.و. ۱۷۴
 یلیشه ۶۴
 یمن ۲۹، ۶۸، ۷۱، ۷۷، ۱۵، ۲۴۹،
 ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰
 یوتیه ← کرمان
 یوزباشیان، ک.ن. ۵۶، ۲۳۲
 یوستی ۲۲۴
 یوگاری ۱۱۵

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲،
 ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱،
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲،
 ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۵،
 ۲۷۰
 هرمزد خرابزین (خراد) ← خرابزین
 هسنادو کنا، دژ ۱۹۸
 هگر، شهر ۲۶۷
 همدانی، احمد بن محمد ← ابن الفقیه
 همدان، شهر ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۶، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵،
 همیار ۳۰، ۲۷۰، ۲۷۱
 هندوستان ۶۹، ۷۳، ۸۶، ۲۵۹، ۲۶۵
 هنینگ، و.ب. ۱۷، ۲۴۳
 هوزهرستان ۲۵۷
 هوش آرزو ۳۲
 هونیگمان، ا. ۲۷۱
 هیاطله ← هپتالیان
 هیت، شهر ۱۴۶

«ی»

یا کوبفسکی، آ.یو. ۱۶
 یاقوت ۲۴۸، ۲۵۵
 یبنو ۳۰
 یران آسان کرت کوات، شهر ۲۷۲، ۲۷۳

۳۵۰ / ایران در آستانه یورش تازیان

یهودیان ۱۳، ۶، ۱۰، ۱۵، ۱، ۲۰، ۲۵۹
یهودیه، شهر ۲۹۵

یونان، یونانیان ۷۳، ۸۳، ۱۹۴، ۲۷۵،
۲۷۹



انتشارات آسمان

مجموعه سیاهان شاعران و مقاله‌های ادبی و هنری
مجله تهران

قیمت مقطوع
۷۵۵ ریال